

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

مکتبہ اسلامیہ
لاہور
۱۳۲۰

بالمقابلہ نسخہ معتبر خطی قدیمی و تصحیح و تحشیہ
و مقدمہ و تشریح احوال

مشمتمل بر شرح احوال و اشعار فقیر سید نورالدین بنجارى المتخلص منور
وزیر جنوری در بلاد مبارجه رحمت سنگه

289489



پروفیسر ڈاکٹر محمد عبداللطیف بکوش

۱۳۹۲ هجری

۱۹۷۳ عیسوی

انتشارات پیکر لمیٹڈ۔ لاہور

احمدک شاہ

144 - انارکلی پلازہ انارکلی الماحود

024202

انتساب احوال واقعی

حیات مبارک حیات مراتب کا تتمہ تھی ”دیوان منور“ کو حیات مبارک کا مکملہ سمجھے پہلی دونو کتابیں عظیم احساس محرومی کی ترجمان تھیں۔ حیات مبارک کی تدوین کے سلسلہ میں ہمیں محترمہ والدہ مرحومہ کے اسلاف و نیاگان کی زندگیوں میں متسرب سے جھانکنے کا موقع ملا اور اسی تحقیق و تدقیق میں ان کے خاندان کے مورث اعلیٰ فقیر سید نور الدین بخاری کے دیوان کے خطی نسخے ملے جنہیں فقیر صاحب نے دیوان منور کے نام کے تحت اپنے جیتے جی مرتب کیا اور کتابت کروایا۔ کتابت نہایت دیدہ زیب اور جاذب نگاہ تھی۔ یہ نسخے میجر فقیر سید معین الدین کی تحویل میں تھے۔ جنہوں نے اپنے بزرگوں کے ان ادبی شاپاروں کو حرز جاں بنائے رکھا۔ انہیں اپنے آبا و اجداد کی ان ادبی امانتوں کی جہلی ہرگز گوارا نہ تھی۔ میں نے فقیر صاحب کے ادبی مذاق اور خاندانی انس کی داد دی اور کہا کہ یہ فقط ہماری میراث نہیں۔ یہ دیوان باب اخلاق کا ایک روشن اور جلی عنوان ہے۔ ہمارے اسلاف و نیاگان کے یہ ادبی جواہر ریزے ہماری الماریوں سے نکل کر سکولوں، کالجوں اور یونیورسٹی کی لائبریریوں کی زینت کیوں نہیں۔ فقیر صاحب نے کمال مہربانی و برضا و رغبت یہ نسخے میرے حوالے کر دیئے۔ دیوان منور چھپ کر تیار ہو گیا۔ مگر فقیر صاحب چند روز پیشتر اللہ کو پیارے ہو گئے۔ وہ زندہ ہوتے تو دیوان منور کو منصفہ شہود پر آتے دیکھ کر کتنے خوش ہوتے مگر ساری انسانی آرزو میں کب پوری ہوتی ہیں۔

میں اس گراں بہا امانت کو میجر فقیر سید معین الدین بخاری کے نام سے معنون کرنے کی سعادت حاصل کرتا ہوں۔

سید بابر علی

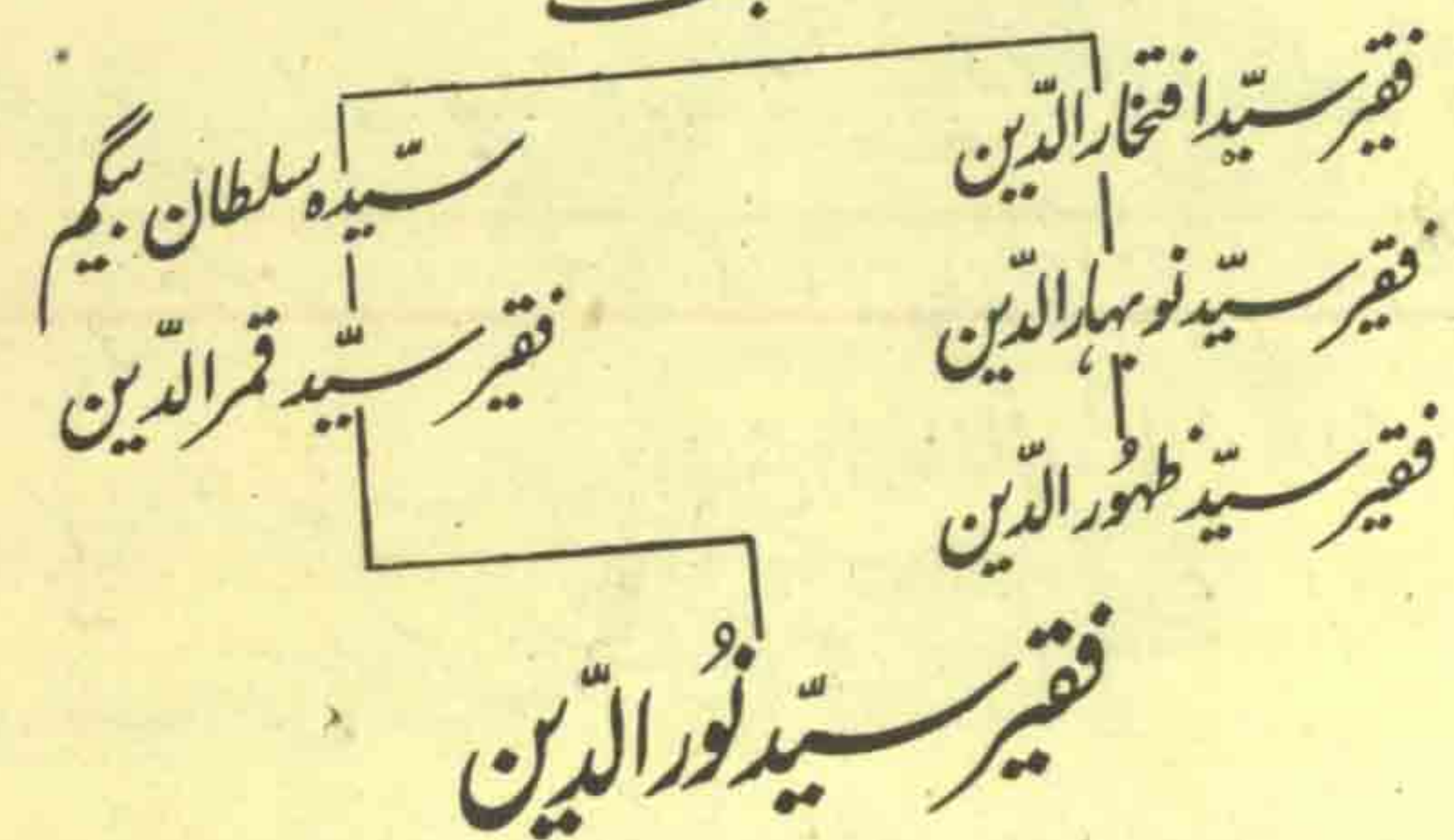
حیات مراتب“ سوانح حیات سر سید مراتب علی اعلیٰ اللہ مقامہ
حیات مبارک“ سوانح حیات سیدہ مبارک بیگم (بیٹی مراتب علی، مرحومہ و مغفورہ۔



طابع : رشید احمد چودھری
مکتبہ جدید پریس ۳۴ شارع فاطمہ خجلا لاہور

سیده مبارک بیگم

بنت



غزلیات و مناقب

نمبر شمار

مصرع اولی

(ردیف الف)

- ۱ از رخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
- ۲ اسباب ظاهری نبود گریه برای ما
- ۳ اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را
- ۴ اگر مه روی جیلانی نماید روی خود ما را
- ۵ الایا طالب المقصود شفت بابا و انزلها
- ۶ الایا طالب الاملا د فی التحمید من طاهها
- ۷ ای آنکه از تو هست همه رنگ و بوی ما
- ۸ ای آنکه بر کشتی ز رخ خود نقاب را
- ۹ ای آنکه بندگان را غیر تو فی خدا
- ۱۰ ای آنکه خالق تو امیر و فقیر را
- ۱۱ ای بندگی حضرت تو عز و شان ما
- ۱۲ ای چشم امید ما بر افضال تو وا
- ۱۳ ای خدای کریم و بی همتا
- ۱۴ ای رخ خوب تو خوش مطلع الواریدی
- ۱۵ ای شاه هر دو عالم سترنج اولیا

نمبر شمار

مصرع اولی

- ۱۶ ای شهسوار عرصه کون و مکان بیا
- ۱۷ ای شه کربلا ز مینست را
- ۱۸ ای صبا مرهون احسان خودم کن ای صبا
- ۱۹ ای غلام تو جمله شاه و گدا
- ۲۰ ای فروغ مهر و ماه از هر دو رخسار شما
- ۲۱ ای قاصر از بیان صفات زبان ما
- ۲۲ ای ملائک تابع جمله رات را
- ۲۳ ای وحدت باعث بهبود ما
- ۲۴ بیک پیامی که عرض دارم صبا خدا را بجز تو ما را
- ۲۵ پذیر از بنده احقر شه بنده نواز ما
- ۲۶ پشت و رو هر دو سیاهست گداز نامه ما
- ۲۷ تا خلعت نور است بر شمس و قمر را
- ۲۸ تا طره پیوین است بحر چرخ برین را
- ۲۹ چون نگو دیدم بحالم زاهد و عیاش را
- ۳۰ چونکه شبیر گذر کرد بکاشا ما
- ۳۱ چه دامن من حجم و دارا و کی را

- ۳۲ چه هوا خوش است بیاض دل در دل کشا بچمن در آ
 ۳۳ درخت ظلم و جفا یا علی قلم فرما
 ۳۴ دی سوار اسپ منکر بقرار بادیا
 ۳۵ رَبَّنَا اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا
 ۳۶ رسد عرض من سکین به پیش مالک دلم
 ۳۷ سلام از من بآن شاه است کاندین هم دنیا
 ۳۸ عیش دنیا چیست ماند خواب را
 ۳۹ کجا آید ز من حمدت آلهای خالق شایه
 ۴۰ کی رسد سرو چمن قامت و لجوی ترا
 ۴۱ گذاری پائی خود را اگر بصحرا ای چمن آرا
 ۴۲ گریبائی ز ره لطف بکاشانه ما
 ۴۳ گر چشم التفات تو باشد بسوی ما
 ۴۴ گل غدا را گلرغا غنچه دلمانا مرجبا
 ۴۵ گیری چو بدست خود قلم را
 ۴۶ نام نامی خدا نیست سزنامه ما
 ۴۷ یا الهی عنایتیم فرما
 ۴۸ یاحسین ابن علی عسم بر ما
 ۴۹ یاحسین ابن علی عسم بر ما
- ۵۰ یاحصرت شبیر نگاهی بسوی ما
 ۵۱ یاحصرت مشکل کشا امدلنا امدلنا
 ۵۲ یاشبیر و شبیر بدین شما
ردیف لباء ب
 ۵۳ از گرد نعل پای شبیر این بوزناب
 ۵۴ ان صرفت العمر ربی فی اللعب
 ۵۵ ای مکنه تو عقل در گرداب
 ۵۶ ای بحر ت چون فلک صد هجاب
 ۵۷ ای خجل پیش رخ تو ما متباب
 ۵۸ ای صبا عرض را رسان بادب
 ۵۹ ای غلام داغدارت ما متباب
 ۶۰ اکریم اکرم بیشک و ریب
 ۶۱ ایچه جز تو بهیچکس رانه توان است و نه تاب
 ۶۲ ای لسانت کلید فتح الباب
 ۶۳ بصد هزار نیاز و بصد هزار ادب
 ۶۴ بیا بر خدا یا قطب اقطاب
 ۶۵ پری دیدم ز بخت خوش عجب خواب
 ۶۶ چون به بخت خوش روان گشتم براه بوزناب

- ۶۷ خدایا چون تویی فتاح البواب
 ۶۸ دانهای رگیا و قطره های جله آب
 ۶۹ روی خوبت را نگویم آفتاب
 ۷۰ سر و دش غیب کرد آواز امشب
 ۷۱ کردم چو عرض حال بدگاه بوزناب
 ۷۲ کشتی کهنه و فرسوده و طغیانی آب
 ۷۳ ماهیهای سال را دیدم چو ریب
 ۷۴ باله ام گفته بمن خوش نکته چون آفتاب
 ۷۵ یاحصرت منظر العجائب
ردیف التاء ت
 ۷۶ از پی در در همه اوقات
 ۷۷ اگر چه آئینه دل ز جسم پر رنگست
 ۷۸ آل پاک احمد را چونکه عالی پایه است
 ۷۹ امروز جلوس شه من چون بسریاست
 ۸۰ اُمید از حق ره اهل کمال است
 ۸۱ اندین دهر اگر یار و گر انعیار است
 ۸۲ آنکه آدم را نبور احمدی مسجود ساخت
 ۸۳ آنکه مولا و شفیق و مشفق و آقایی ماست
- ۸۴ ای بحر محیط قطره دریائت
 ۸۵ ای به پیش نشان تو عرش برین را قدر پست
 ۸۶ ای پشت فلک دو تراز جودت
 ۸۷ ایدل چو ارم از اب و ام کرد گار ماست
 ۸۸ ای ز خاک آستانت هر دو چشم را ضیاست
 ۸۹ ایکه ابروی کجبت خوش تیغ جوهر دارتست
 ۹۰ ایچه بجز تو در جهان نیست دگر جهان تست
 ۹۱ ایچه حق روی خوشت را بدو زلف آراست
 ۹۲ ایچه عجز و ادب و بندگی از بنده تراست
 ۹۳ ایچه نام اقدس تو اکرم است و ارحم است
 ۹۴ ای که نور روز از طلوع آفتابی روی تست
 ۹۵ ای لافتنی و لمک لحنی ز شان تست
 ۹۶ ای ماه جبین مهر لقا بر تو سلام است
 ۹۷ ای مصحف خوش خط الهی رویت
 ۹۸ ای مطلع انوار الهی رویت
 ۹۹ بروح آنکه او خیر الانام است
 ۱۰۰ به تخت قاب تو سین انی شستست
 ۱۰۱ بهم چشمان من گر پارسائی است

- ۱۰۲ جوانان را اگر حسن و جمال است
 ۱۰۳ چو بندگی تو در هر دو کون آزاد هست
 ۱۰۴ چو بنده را بقدم تو خانه آباد است
 ۱۰۵ چو فضل حق بر این عاصی مدام است
 ۱۰۶ چو من ز آبا و اجدادم غلامت
 ۱۰۷ چون الهما جزت خدای نیست
 ۱۰۸ چون در دو کون غیر خدا هیچ یار نیست
 ۱۰۹ چون شه مشکل کشا جز جبر جبر نیست
 ۱۱۰ چونکه این بنده خانه زاده علی است
 ۱۱۱ حضرت شبیر ایدل بیکساز چون کس است
 ۱۱۲ خداوندی که از هر راز دانا است
 ۱۱۳ ختم الرسل که سید سالار دوسراست
 ۱۱۴ در ره عشق بی خوف و خطر باید رفت
 ۱۱۵ در کشور عشق مدح و ذم نیست
 ۱۱۶ دوحه اقبال ما سیراب کز فضل خداست
 ۱۱۷ دهر را هیچ اگر دفای نیست
 ۱۱۸ دی با تغم بگفت که کاری مبارکست
 ۱۱۹ ساقی ما بحر شاه علی است

- ۱۲۰ سلام بنده بان بزم اقدس زهر است
 ۱۲۱ سلام بنده بان شاه پشت مخموم است
 ۱۲۲ سلام بنده بروج مقدس زهر است
 ۱۲۳ شاه جبر چو شهر یار من است
 ۱۲۴ شاهدم را چون باده در جام است
 ۱۲۵ شاه مشکل کشا چو شاه منست
 ۱۲۶ شکر حق کاسب عیشم جملگی آماده است
 ۱۲۷ شهنشاه نمخوانم خدایت
 ۱۲۸ عرض دارم فقیر یا حضرت
 ۱۲۹ عقد های غنچه و مهر چند از باد صباست
 ۱۳۰ نعم آل نبی سینه ماست
 ۱۳۱ فائق زبان است چو اوصاف حمیدت
 ۱۳۲ کحل عیون چرخ برین گرد راوست
 ۱۳۳ گردی کنون دلا که برای مبارک است
 ۱۳۴ گرچه ایمان میان خوف و رجاست
 ۱۳۵ لوح دل من پاک چو از بعض و عناد است
 ۱۳۶ مارا چو آرزوی وصال محمد است
 ۱۳۷ مارا که جز علی ولی هیچ یار نیست

- ۱۳۶ محمد کعبه ایمان و دین است
 ۱۳۷ مرا چو باد شاه عشرت مدام در جام است
 ۱۳۸ مقدمت چون در آشیانه ماست
 ۱۳۹ ناخدا تم چون شبیر و مهر وی نامی من است
 ۱۴۰ وجودم گر سراپا حرص و آزار است
 ۱۴۱ وصف ذات پاک زهر چو ز فکر ما و راست
 ۱۴۲ هر چند مرانه زاده راه است

ردیف الشاء (ث)

- ۱۴۳ نیست هرگز چو جز تو کس یا غوث
 ۱۴۴ یا غیاث مستغنیین کرد گام الغیاث

ردیف الجیم (ج)

- ۱۴۵ ای شهنشاه صاحب الافواج

ردیف الحاء (ح)

- ۱۴۶ ای که در بحر وحدتی براح

ردیف الخاء (خ)

- ۱۴۷ ای خداوند بیخ و ثمره و شلخ

ردیف الدال (د)

- ۱۴۸ از حب علی ذوق بحبم دادند

- ۱۴۹ اگر چه نامه ام از پشت و رویا بود
 ۱۵۰ اگر من نند خرم یا محمد
 ۱۵۱ الا ای راکب نامی محمد
 ۱۵۲ آنچه در دهر بر صبح و مسامی زبید
 ۱۵۳ ای ابر بهار باغ امید
 ۱۵۴ ای آنکه تویی قوت بازو محمد
 ۱۵۵ ای برایت هر چه آمد در وجود
 ۱۵۶ ای بشام و سحر مه و خورشید
 ۱۵۷ ای جز تو بهر دو کون شاهی نبود
 ۱۵۸ ای چون مه و مهر جبه و نهد
 ۱۵۹ ای خدائی کریم بی مانند
 ۱۶۰ ای سراپا وجودت امداد
 ۱۶۱ ای غلام تو تا جدا رانند
 ۱۶۲ ای فدای تو جان چون من صد
 ۱۶۳ ای یار الله را تو خوش دست خانی المود
 ۱۶۴ بزم عاشقان ساقی کجا پیانه می باید
 ۱۶۵ براه عشق خوش بهره دل دیوانه می باید
 ۱۶۶ بر جفای سید الشهدا هر آنکس غم کند

- ۱۶۷ بعد ختم مناقب استمداد
 ۱۶۸ جناب حضرت نوشاه امجد
 ۱۶۹ چون سیر مصطفی بر علی بنهاد شد
 ۱۷۰ چون مراسقی زمی سرشار کرد
 ۱۷۱ چون نگاه لطف بر من حضرت شبیر کرد
 ۱۷۲ چون نگاه لطف بر من حیدر کرد
 ۱۷۳ خدایا چنان بتمم ده بلند
 ۱۷۴ خوش حصول مرام ما کردند
 ۱۷۵ در ازل بر ما چو لطف شاه جیلانی بود
 ۱۷۶ شاه جیلانی بتاج فقر ما را شاه کرد
 ۱۷۷ شبیر چو خوش خلعت زیبا سرم کرد
 ۱۷۸ شکر خدا که شایه مقصود رونمود
 ۱۷۹ شومی بخت من مرا چون که گرفت و گیر کرد
 ۱۸۰ کار حق است این نداند هیچکس تا چون کند
 ۱۸۱ اگر منصب کلیم ز حق کوه طور بود
 ۱۸۲ ماه رویم دوباره می آید
 ۱۸۳ ماه من چون شتاب می آید
 ۱۸۴ مرا چو بندگی شاه بوتراب بود
- ۱۸۵ مرا کو تاب اسباب محمد
 ۱۸۶ مرده ایدل که یاری آید
 ۱۸۷ مرده ایدل که یار می آید
 ۱۸۸ مقابل رخ خوب تو کی شود خورشید
 ۱۸۹ منم گم کرده راهی یا محمد
 ۱۹۰ مهر رویت نه ما بهتاجم کرد
 ۱۹۱ میدم صبح سعادت خوش و میند بهاش باد
 ۱۹۲ میوزد باد صبا و خوش وزیدن بهاش باد
 ۱۹۳ وصف ذات تو چه آید ز من ای معین جود
 ۱۹۴ با تقم دی چه خوش بشارت داد
 ۱۹۵ هر کسی رنگی اگر از قرمز و رودنگ کرد
 ۱۹۶ یا برید الصبا لا استمداد
 ۱۹۷ یا حسین ابن علی اسباب عیش آماده اند
- ردیف لذال (د)**
 ۱۹۸ اگر چه قند و نبات ست و شهد و شیر لذین
ردیف لراء (س)
 ۱۹۹ از تو خواهم یا اله العالمین بازیب و فر
 ۲۰۰ الا ای دوستدار شاه شبیر

- ۲۰۱ آن کرمهای که کردی بر فقیر
 ۲۰۲ آه در کربلا بحسنه تقصیر
 ۲۰۳ ای بر سر مسند نبوت خوش صدر
 ۲۰۴ ای چشم نور و وی دل را سرور
 ۲۰۵ ای بر آنی ترا شانی دگر
 ۲۰۶ ای خداوند کریم کار ساز کردگار
 ۲۰۷ ای خداوند کریم کردگار
 ۲۰۸ ای خداوند بر فقیر و امیر
 ۲۰۹ ای خدای کریم و رب غفور
 ۲۱۰ ای خطا بخش و عیب پوش فقیر
 ۲۱۱ ایدل اندر طواف حیدر
 ۲۱۲ ای دل عصا بفضلت دلیر
 ۲۱۳ ای رخت مطلع انوار و خدت مهر منیر
 ۲۱۴ شایه گلرخ و سمنبر
 ۲۱۵ ای شهبان راشه و سران را سر
 ۲۱۶ ای شنه دنیا و دین وی ماه روی کردگار
 ۲۱۷ ای علامت چو سکنده صد و جمشید هزار
 ۲۱۸ بامید جناب شاه شبیر
- ۲۱۹ ببارگاه خداوند سائر و غفار
 ۲۲۰ بحکمت ای که تدبیر است و تقدیر
 ۲۲۱ بشبیر و اهل بیت شبیر
 ۲۲۲ بدون ز حد شمارند گناه فقیر
 ۲۲۳ بظن عاطفت سبط احمد مختار
 ۲۲۴ بنی الکرم و الحیدر
 ۲۲۵ بیک خیال منم از هزار دیو بتر
 ۲۲۶ پری با لطف من گفتا مجایان عیان بنگر
 ۲۲۷ پندی و همت شنفته بنویس بزر
 ۲۲۸ ترا چو بخت سعید است و طالع خوش یار
 ۲۲۹ چشم دارم از جنابت ای خدای بحر و بر
 ۲۳۰ چکنم وصف رخ و زلف تو ای عالیقدر
 ۲۳۱ حمد بحیدر چون گویم بر خدای بحر و بر
 ۲۳۲ دی چه خوش میگفت زندی پاکبازی نامدار
 ۲۳۳ ز کثرت گنه خود نمیشوم دلگیر
 ۲۳۴ سلام الله باللطف الکثیر
 ۲۳۵ صبحدم دی بباغ در گلزار
 ۲۳۶ قوت اقبال من بنگر بفضل کردگار

۲۳۶ مرچا دوستدار شاه شبیر

۲۳۸ نصیحتی است مهربانه بشنو ای دلدار

۲۳۹ وجود تو به من شکست چندین بار

۲۴۰ و کس تر طهر اعدای جمیعاً

۲۴۱ یا حسین ابن علی رخ شبیر

۲۴۲ یارب بحق احمد و صدیق و عمر

۲۴۳ یارب صل علی النبی و حیدر

ردیف لزا (ز)

۲۴۴ پری بگاه چو از خواب چشمم کردم باز

۲۴۵ چو بحر فیض در جوش است امروز

۲۴۶ دلا یاد حق کن که باشی عزیز

۲۴۷ دی چو برخاستم از خواب نمودم در باز

۲۴۸ زبانم خوش گهر بار است امروز

۲۴۹ شاه ما را بسر تخت مقام است امروز

۲۵۰ عرض دارد بتو ای پادشاهی انباز

۲۵۱ گیر بنده خود را و از کرم آمرز

ردیف السین (س)

۲۵۲ از می ذوق نبی این بنده سرشار است و لب

۲۵۳ ایدل از خواهی نجات از احمد مختار پیر

۲۵۴ ای نه برتر از عباد الله جز تو هیچکس

۲۵۵ با قضا تدبیر کار ای بوالهوس

۲۵۶ بد منیدیش دلا باش نکو با همه کس

۲۵۷ پادشاه هر دو عالم شاه ابرار است و لب

۲۵۸ دارم از کثرت عصیان گله چندان که میرس

۲۵۹ در امشب چونکه باقی بود یک پاس

۲۶۰ در جهان گرچه گنهگار ندلس

۲۶۱ در گلستان جنانم گلخوار یارب

۲۶۲ دل من مهر ترا همچو نگین باشد و لب

۲۶۳ راهبر راه بنجامت سید ابرار لب

۲۶۴ شکر الله لطف حق بر این گنهگار است و لب

۲۶۵ قافله سالار امت احمد مختار لب

۲۶۶ ماه آواذ فی شب معراج رویت بود و لب

ردیف الشین (ش)

۲۶۷ برداشت نبی علی چو بردوش

۲۶۸ به بحر فیض سبحان میروم خوش

۲۶۹ هر عیب را از حضرت خود ستر بخش

۲۶۰ تا کی گردی بگرد غیر با شرمنده باش

۲۶۱ تا توانی ای دل اندر کیش کوش

۲۶۲ ز ساقی خوش شنیدم این سخن دوش

۲۶۳ ز شیخ دقت چه خوش نکته شنیدم دوش

۲۶۴ من نمیگویم که عاقل باش یا دیوانه باش

۲۶۵ وجود خاکی ما را به بونتراب به بخش

۲۶۶ بان دلا بیدار شو کن هوش هوش

۲۶۷ یا الهی هر چه خواهم بخش

۲۶۸ یارب بابل بیت نبی جرم من به بخش

۲۶۹ یارب بزم شاه علیم گذار بخش

۲۷۰ یارب مرا گذار به راه صواب بخش

ردیف الصاد (ص)

۲۷۱ برو می خوب جناب شبیر با اخلاص

۲۷۲ جناب نوشته ثانی به بحر حق غواص

ردیف المضاد (ض)

۲۷۳ ای مه آسمان و دی شه ارض

۲۷۴ لطف عظیم تو گرفت چونکه سما و جمله ارض

۲۷۵ هزار شکر شدم کامران ازان عارض

ردیف لطاء (ط)

۲۸۲ ای رخت مصحف و بالای لبست باشد خط

ردیف لظاء (ظ)

۲۸۳ ز چشم زخم زمان باشدت خدا حافظ

ردیف العین (ع)

۲۸۴ ای که در بزم احمدی چون شمع

۲۸۵ دلا بیاد خدا کوش کن ز غیر و داع

ردیف العین (غ)

۲۹۰ ای بوصفت شتعل طوطی و زاغ

۲۹۱ ای بوصفت تو گفت ماحق زاغ

۲۹۲ چو داغ بندگی تست لاله را در باغ

۲۹۳ ای دل اندر ماتم شبیر و شبیر ایدریغ

ردیف الفاء (ف)

۲۹۴ ای ترا جد پاک عجب مناف

۲۹۵ ای که در می و دو عالم چون صدف

۲۹۶ ای صبا زود شو بعز و شرف

۲۹۷ نقد ایمان و دل و جان از پی نذر بکفت

۲۹۸ ما تقم گفت دی بعز و شرف

ردیف لکاف (ق)

- ۲۹۹ ای آنکه تو محبوب خدائی برحق
۳۰۰ ای برویتو جهانی مشتاق
۳۰۱ ایدل از خواهی رهی از لقی و دلق
۳۰۲ ای مالک غرب و مالک شرق
۳۰۳ ای وجود تو معدن اشفاق
۳۰۴ بخداوند معطی الاذواق

ردیف لکاف (ک)

- ۳۰۶ ای بحکم تو ساز سمک
۳۰۷ ای در صفت تو خالق پاک
۳۰۸ ای گلبن باغ شاه لولاک
۳۰۹ ای مه لا مکان و شاه سلوک
۳۱۰ ای وصف تو ماورای ادراک

ردیف لام (ل)

- ۳۱۱ ای بوضعت زبان طوطی لال
۳۱۲ ای تویی نور هر دو چشم رسول
۳۱۳ ای ز رویت مهر و مه هر دو نخل

۳۱۴ ای شه کرب بلا نور نبی پور رسول

- ۳۱۵ ای صدر نشین کشور دل
۳۱۶ بشیر ای خداوند ز افضال
۳۱۷ بنام پاک رسول و به حال پاک رسول
۳۱۸ پادشاه دو جهانی یا رسول
۳۱۹ تا نخورد ضرب هو قلب بود نام دل
۳۲۰ دل من بد ز مشکلات ملول
۳۲۱ دی مجرب کج ابرویتو خال
۳۲۲ دین احمد که بود بدر کمال
۳۲۳ سلام ماست بان سید شهید قلیل
۳۲۴ وصف روی تو ای بدیع جمال

ردیف لمیم (م)

- ۳۲۴ بلال مطلع عصمت بود جناب بتول
۳۲۵ از جناب تو شها من نه دوا می طلبم
۳۲۶ از راه خاکساری هر چند زیر پائیم
۳۲۷ ای دل بیا صحبت گل ذوق مل کنیم
۳۲۸ ای قدومت باعث آبادی کاشانه ام
۳۲۹ بظاهر گرچه از درگاه دورم

۳۳۰ چو افضال عمیمت را نگه کردم نگه کردم

- ۳۳۱ مریدم بل غلام پادشاهم
۳۳۲ ز نام غوشتن دادم بدست شاه جلیانی
۳۳۳ ز منزه ار دلم کردم چو آهوی غم
۳۳۴ شهبازانرا هنر سلام
۳۳۵ عاقلم هر چند در دیوانه ام
۳۳۶ گوش دل من چو بباغ جرسی میدارم
۳۳۷ ما دست گرفته شبیریم
۳۳۸ من اگر بی حجاب می آیم
۳۳۹ منکه در بی هنری فرد ز نامم چکنم
۳۴۰ من همیخواهم که بی سراپا به قطع ره کنم
۳۴۱ من همیگویمت که یا ر تو ام
۳۴۲ همیارم و گر و گرچه مستم
۳۴۳ یا کریم ابن الکریم ابن الکریم

ردیف لنون (ن)

- ۳۴۴ آلا یا ایها العاصی استغفر من العصیان
۳۴۵ ای بنیا و دین مرا من
۳۴۶ ای برخت دیدم فسراید بعین
۳۴۷ ای بروی تو جهان مفتون
۳۴۸ ای خالق دو کون ز دو حرف لفظ کن
۳۴۹ ای خداوند آسمان و زمین
۳۵۰ ای خداوند کریم اکرم سر و عیان
۳۵۱ ای خدای سائر اعمالهای زشت من
۳۵۲ ای دل از بسیاری عصبان مشو نومیدان
۳۵۳ ای زمین قدمت خاک ره تو بیقین
۳۵۴ ای شه دنیا و شاهنشاه دین
۳۵۵ ای که پنجه بران جمله جهان
۳۵۶ ای ماه منیر برنج کونین
۳۵۷ ای مه آسمان و شاه زمین
۳۵۸ بهر دو چشم مه و مهر پیر چرخ برین
۳۵۹ پادشاه دوسرای یا حسین
۳۶۰ پری پگاه چو رفتم بغرم سیر چمن
۳۶۱ تو امیر المومنین یا حسین
۳۶۲ دی چه خوش گفت عندلیب چمن
۳۶۳ دی گذار افتاد ما را بهر سیر اندر چمن
۳۶۴ شاها اگر بمدح تو هر موی من زبان

- ۳۶۵ منظر نور خدای حسین
 ۳۶۶ یارب مس وجودم ز اکسیر فقر ز رکن
ردیف لواؤ (و)
 ۳۶۷ ای آفتاب ذره خود شنید رویتو
 ۳۶۸ ای بهر گم کردگان جز فضل عامت یار کو
 ۳۶۹ ای نعل مشک و عبیر و عنبر گیسوی تو
 ۳۷۰ ای سرو سہی پست بود پیش قد تو
 ۳۷۱ ای شق قمر معجزه انگشت ید تو
 ۳۷۲ ای فراتر ز عرش پای تو
 ۳۷۳ ای کلید مشکلا تم جنبش ابروی تو
 ۳۷۴ ای مطاف انبیا و اولیا درگاه تو
 ۳۷۵ بده شفا بدو چشمم در رسیدہ او
ردیف لها (ہ)
 ۳۷۶ ای نفوج انبیا و اولیاء خوش پادشاه
 ۳۷۷ ای سران را سرو شہان را شاه
 ۳۷۸ ای شہ تخت ولایت صاحب تاج و کلاه
 ۳۷۹ ای کریم اکرم عالم پناہ
 ۳۸۰ ای کہ با بخت نکو بردر شاه آمدہ
- ۳۸۱ ای کہ بازلف کج و چشم سیاہ آمدہ
 ۳۸۲ ای وجودت پر تو نور الہ
 ۳۸۳ بخدای منزہ از اشباہ
 ۳۸۴ تو اندر فسق ہر چندی
 ۳۸۵ ساقیا زود شو کن آمادہ
 ۳۸۶ شہنشاہ شہنشاہ شہنشاہ
 ۳۸۷ عرضی است از بندہ مجسم گنہاہ
 ۳۸۸ قلاب تو سین چو شد بزم ترا کاشانہ
ردیف لیا (ی)
 ۳۸۹ از تو دارم ہر چہ باشد آب و آشم یا علی
 ۳۹۰ امروز پہلوی زند جرم بطاعت یا علی
 ۳۹۱ ای حکم تو زمین است بہ پشت سمکی
 ۳۹۲ ای فدائے روی خوبت مہر و ماہ و مشتری
 ۳۹۳ ای شہ تخت نجابت یا محمد مصطفی
 ۳۹۴ ای ضمیر اقدس تو بہت چون جام جمی
 ۳۹۵ ایکہ از حال بندہ دانائی
 ۳۹۶ ای کہ از مہر احمدی ماہی
 ۳۹۷ ایکہ بر تخت نبوت شاہی

- ۳۹۸ ایکہ برتر ز فہم و ادراکی
 ۳۹۹ ای مالک ملک جاودانی
 ۴۰۰ ایکہ ماہ منی و شاہ منی
 ۴۰۱ ایکہ مہر سپہر ایمانی
 ۴۰۲ بتی دارم عجیبی رشک ماہی
 ۴۰۳ بخدا کہ من ندارم بجزت امید گاہی
 ۴۰۴ بر آری گداز زلف عنبرینی
 ۴۰۵ بروی خوب یار ما مگر دامن است گیسوی
 ۴۰۶ بریاض کامکاری تو کہ باد نو بہاری
 ۴۰۷ بہر محبت خویش کن امداد یا علی
 ۴۰۸ تعالی اللہ چہ خوش عالی وجودی
 ۴۰۹ تو آن شاہی کہ داری چون صنوبر قد دلجوئی
 ۴۱۰ چو ساقی کرد سر شام بجای
 ۴۱۱ چون توئی امید گاہم یا حسین ابن علی
 ۴۱۲ خداوند تو خوش رب الووددی
 ۴۱۳ در تماشاے باغ سرہنگی
 ۴۱۴ در لیل تار زلفت ہر حلقہ ایست ماہی
 ۴۱۵ دلا خوش باش چون پیرت بود محبوب سبحانی
- ۴۱۶ دی گفت چہ نیک پاکبازے
 ۴۱۷ ساقیا بر خیز و پُر کن جام می
 ۴۱۸ ساقیا فصل بہار است بیاور جامی
 ۴۱۹ سلام ما بآن شاہ است با صد عجز و صد ناری
 ۴۲۰ شاہا چہ وصف ذاتت گویم مگر شہابی
 ۴۲۱ شہنشاہ معلی بار گاہی
 ۴۲۲ شیشہ خالی کن اگر خواہی کہ در وی مل کنی
 ۴۲۳ صبحدم رہ یافتم از طالع نیک اختر می
 ۴۲۴ غلامم بندہ ام یا شاہ جلی
 ۴۲۵ گر چہ سرتا پا قصوم یا علی
 ۴۲۶ مرا از فقر یا رب بخش ناجی
 ۴۲۷ مشرف چون شدم از مین بخت خود در آن حبیبی
 ۴۲۸ من بو صفت ہر چہ گویم زان شہا بالاتری
 ۴۲۹ منم غلام خوش از جان و دل ز سمیری
 ۴۳۰ من نمیگویم خدائی یا علی
 ۴۳۱ من ندارم بغیر داد علی
 ۴۳۲ مہ رضا، مہر خدا، زہرا جبینا مدوے
 ۴۳۳ ندارم گر چہ ہیچک زاد راہے

۴۳۴ نگاه لطف بیا مستعد عربی

۴۳۵ ندیدم قدرتت را کردگار هیچ پایانی

تغزوات

۱ الهیا پادشاه که دگارا

۲ الهی تا که عالم را قیام است

۳ امشب از خواب چون شدم بیدار

۴ آنکه از بهر مرغی خود شنید

۵ ای خداوند انس و جان و ملک

۶ ای خداوند شیخ و ثواب و صبی

۷ ای خداوند عرش و فرش و فلک

۸ ای خداوند گار رازق و رب

۹ ای خداوند مالک تن و جان

۱۰ ای زمام قدر در دست شریف

۱۱ ای قضا فرمان بر فرمان تو

۱۲ ای کریم کار ساز بی نیاز

۱۳ بخاک کعبه و خاک مدینه خاک نجف

۱۴ بفضل تست چو چشم من محقروا

۱۵ جستجوی کنه ذات پاک را

۱۶ چون شبیرم بود معین هر دم

۱۷ چون شدم بیدار من امشب از خواب

۱۸ خداوند بنام احمد پاک

۱۹ در شب پنجشنبه وقت سجده

۲۰ رب اوصل ثواب کل طعام

۲۱ رخ شاه شبیر و اخ شبر

۲۲ مرا از شومئ اعمال و کردار

۲۳ یا الهی بحق احمد پاک

۲۴ یا علی مرتضی دل دل سوار

۲۵ یا علی ولی بنام خدا

مقطعات

۱ ادق الباب من خیر الانام

۲ از غنایات ایزد متعال

۳ الا ای خالق هشیار و کودن

۴ آنچه شام و پگاه میخوام

۵ ای بنحیر منور ت تکفیل

۶ ای بکنه تو عقل سر در گم

۷ ای بهنگام سیر وقت پگاه

۸ ای خداوند دین و ایمانم

۹ ای خداوند صاحب الاکرام

۱۰ ای خدایکه جز تو هیچ کسی

۱۱ ای خدای مالک و خلاق روح و جان و تن

۱۲ ای خداوند ملک و دولت و جاه

۱۳ ای خداوند هر که و هر مه

۱۴ ای دُرّ قیم صدف کونین

۱۵ ای سپهر محمدی را ماه

۱۶ ای که از فسق تا بپا آدمی

۱۷ ای که پر سی چکونیت چه کسم

۱۸ ای که در بحر و بر شهنشاهی

۱۹ ای مست شراب در چه فکری

۲۰ ای نامه سیاه در چه فکری

۲۱ بدرگه نشسته بعد عرض سلام

۲۲ مرا ز پرورش بود و هست و خواهد بود

۲۳ بدون ز عقل و قیاس و گمان این گمراه

۲۴ بنام احمد مختار و بنت خیر انام

۲۵ بنده را کردی از کرم مختار

۲۶ بنوشته پری چه خوش بستی

۲۷ بهر حل مشکلم امداد فرما یا علی

۲۸ بهمن حب نبی و با اهل بیت کرام

۲۹ جان و دل روح و روان من بتن

۳۰ جناب حضرت نوشا ثانی

۳۱ چونکه دیدم خوشتن را کم ز کم

۳۲ چونکه من خاک راه شبیرم

۳۳ خدایا چشمم دارم که پذیری عرض مسکینی

۳۴ در حضرت یاسین ابن علی با چشمم نم

۳۵ در وادی عشق دردمندی

۳۶ دلا از گفتن بدتا بهوشی

۳۷ دو چاره شد پری با من عزیز

۳۸ دی ز بخت نکو سر عینی

۳۹ دی با فم کرده ندا گفتا شنو با گوش هوش

۴۰ راه من نسبت غیر راه علی

۴۱ رؤیت صبح و زلف تو شام است یا علی

۴۲ سپیده دم که دم صبح صادقش خوانی

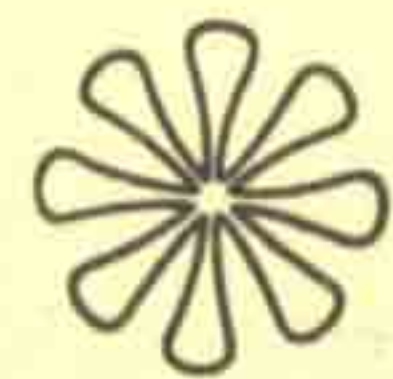
۴۳ شاه علی که شیر خدا شد خطاب او

- ۴۴ ششم گفت با تفت ز الطاف یزدان
 ۴۵ شد ز افضال رب جل جلال
 ۴۶ شنیدم خوش پری میگفت بهر بهودی مسته
 ۴۷ شنیدم دی بخواب خوش عجب غل
 ۴۸ شنشما تو چون صاحب سریری
 ۴۹ صبحم با تفت باستعجاب
 ۵۰ صبح دی نکته عجیب بمن
 ۵۱ عرضی است ز بنده مجسم گناه
 ۵۲ علی روح البنی بلغ ثواب الختم یا رب
 ۵۳ غلام پنج تنم عرض دارم از هر تن
 ۵۴ فضل بچید تو من سر و علن میطلبم
 ۵۵ فضل حق طلب دلا بیقین
 ۵۶ گر بشویم خوشیستن را تا که گردم پاک تن
 ۵۷ گرچه آوریم ما نامه سیاه
 ۵۸ مرا امداد کن یا غوث اعظم
 ۵۹ من از دفعه معاصی چو بید لرزیدم
 ۶۰ من بختم نگاه شاه حسین
 ۶۱ منکه دی ز فتم بگلگشت چمن

- ۶۲ نیامد سکوئی از بنده هرگاه
 ۶۳ هر بهودی که راه رود کی رود بحق
 ۶۴ ده ازین باغی که چون فردوس باشد دلکشا
 ۶۵ یا الهی به نبی صحت تن میطلبم
 ۶۶ یا الهی بخت من بیدار کن
 ۶۷ یا الهی بذات خیر انام
 ۶۸ یا الهی بنام خیر وادی
 ۶۹ یا الهی ز تو من صدق و صفای طلبم
 ۷۰ یا حسین ابن علی پادشاه شاه و انام
 ۷۱ یا حسین ابن علی یا فخر اولاد بتول
 ۷۲ یا رب بکمال غوث اعظم
 ۷۳ یا رب دل مرا عیشگاه کن
 ۷۴ یا شاه علی دلی کامل
 ۷۵ یا شبیر ان شبیر ابن علی آل نبی
 ۷۶ یا شکر مشک کشتا عرضیست از پیر غلام
- مسدسات**
- ۱ از برای مصطفی انحر زمین و آسمان
 ۲ اصلی نبیا رفیع المقام

- ۳ السلام ای راحت جان پیبر السلام
 ۴ السلام ای سید لولاک شان
 ۵ انبیا را پیشوائی یا نبی
 ۶ ای اجل مجله جمیلان
 ۷ ای آنکه برای درد ما درمانی
 ۸ ای خالق و رازق و خدای اکبر
 ۹ ای خدای بیگگون و بی نمون و بی نشان
 ۱۰ ای خداوند شیخ و شاب و صبی
 ۱۱ ای خدای مالک یوم لمن
 ۱۲ ای که لطف فائق است از حد و عدد
 ۱۳ بر قامت برینت شه کربلا سلامی
 ۱۴ بوصف گیسوی شبیر هر موی زبان کردم
 ۱۵ توئی چو قادر قیوم و مالک و علام
 ۱۶ توئی دانای اسرار درونه
 ۱۷ جناب حضرت شبیر نامت حرز جان کردم
 ۱۸ خوش گفت پری براه رندی بدنام
 ۱۹ جناب سید جلی شه امیر و فقیر
 ۲۰ دل داده زبان کشته بنهاده جبین
- ۲۱ دی چه خوش گفت پیر پاک نهاد
 ۲۲ ز من گدا خدا را برسان صبا پیامی
 ۲۳ سراجی، مشعلی، شمع، شهابی
 ۲۴ سلامی بشبیر و خوش خوی او
 ۲۵ گر بسی ناخوردنیها خورده ام
 ۲۶ گرچه بنموده ام بسی تقصیر
 ۲۷ گلشن است و ابرو هم باد بهار
 ۲۸ نگاه لطف بمن یا محمد عربی
 ۲۹ هر چند که عهد با شکستم
 ۳۰ یا امیر ابن الامیر ابن الامیر
 ۳۱ یا حسین ابن حضرت زهرا
 ۳۲ یا حسین ابن علی ان شبیر
 ۳۳ یا رب بصدغ و جبه و گیسوی مصطفی
 ۳۴ یا رب بموی آقدس خیر الوری به بخش
 ۳۵ یا علی ولی شه دوسرای
 ۳۶ یا محمد مصطفی یا رهنمای مسلمین
- محمسات**
- ۱ اسلو نبیا شفیع الانام

- ۲ اگر چه هیچ نکرده بمر خود جز به
- ۳ السلام ای بلبل گلزار حق
- ۴ الهی بالنبی المصطفی
- ۵ الهی بشیر و اولاد او
- ۶ امشب از فضل خدای فلک و عرش مجید
- ۷ ای پادشاه بحر و بر
- ۸ ای دل ملکی گهی و گه خناسی
- ۹ ای شه تحت و بخت و تاج و نگین
- ۱۰ ای شه عالیجناب جبر و صفر خطاب
- ۱۱ ای شهنشاه ز من امدونی
- ۱۲ ای شهنشاه شیخ و شاب و صبی
- ۱۳ ای شهنشاه والا اگر جد شبیر و هم شبر
- ۱۴ ای صاحب تیغ و علم
- ۱۵ ای کریم و اکرم و پروردگار
- ۱۶ ای که شاهی و شاه شاهی
- ۱۷ بنام حضرت خیر الوالی شه جیلی



- ۱۸ بنام مصطفی یا شاه جیلی
- ۱۹ توئی چه ابر سخا یا علی ولی الله
- ۲۰ شها، پادشاه، سرا، سرورا
- ۲۱ من ترا از جان و دل خاک در استم یا علی
- ۲۲ من نه اسکندر و دارا و نه جمشید و کیم
- ۲۳ یا رب بحق چهار فرزند رسول
- ۲۴ یا علی شیر خدا، شیر خدا، شیر خدا
- ۲۵ یا علی مرتضی انا نبي مصطفی
- رباعیات دوبیتی ها
- (یک صد و چهل و دو - ۱۴۲)

مثلث

ای مروج صفا و ی شه فوج وفا

مفردات

یک صد و هفتاد (۱۷۰)

تاریخ ختم دیوان

بنام خداوند بخشنده و مهربان

پیش لفظ

(در شحات قلم آقای دکتر احمد علی پناهی و ژنگ پر فیسیروانشگاه پنجاب)

بشخصه سال است که زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند رواج دارد و چند قمری هم زبان رسمی در بار پادشاهان این سرزمین بوده است. حضراتی که اخیراً در نواحی مرزی افغانستان، پشتو و بلوچ آمده مؤید آنست که کوشانها اولین اقوامی بوده اند که قبل از اسلام از دهر فرغانه گذشته و از راه تخارستان و خراسان قدیم بده خیبر راه یافته اند و زبان فارسی را بشبه قاره آورده اند و اما بعد از اسلام آئین و فرهنگ اسلامی در شبه قاره رخنه یافته و همراه با فرهنگ و آئین اسلامی زبان فارسی در شبه قاره رواج و گسترش یافت. آئین مقدس اسلام و سبیل مهلب بن ابی صفره سرور معروف اموی در سال چهل و چهار هجری از راه خراسان و افغانستان در ده خیبر تا پشتو پیشرفت و در سال ۹۲ هجری از راه مکران و دریای عمان و سبیل محمد بن قاسم بن حاکم ابی عقیل سپهر عم حجاج بسند راه یافت و اگر چه سنده و مولتان آسمانها چندی یکی از استانهای تابع خلفا بشمار می رفت لیکن واقعاً حکومتی در آنجا وجود داشت و در حقیقت اسمی از اسلام در این سرزمین با وجود آنکه وجود آنها تأثیر در بهبود زندگی مرام داشته باشد آئین مقدس اسلام وقتی مبدأ نخل در زندگی مردم این سرزمین گشت که همراه با تمدن و فرهنگ هم پیش با زبان آداب علوم ایرانی در این خطه نفوذ کرد و نفوذ زبان فارسی با فتوحات مسلمانان و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود در این دیار شروع گردید و با سلطنت غزنویان و غوریان انتشار یافت و بعداً با تأسیس سلطنت مغول با و ج ترقی رسید زبان فارسی وقتی در این سرزمین راه یافت تمامی اسنمه محلی را زیر نفوذ خود قرار داد و خطه شبه قاره میدان تازه ای برای نمایش ذوق و هنر ایرانی و زبان فارسی گردید. یکی از مظاهر اسلام که در افکار مردمان شبه قاره رخنه کامل نمود تصوف اسلامی بود اصول درویشی مانند فنا فی الله و وحدت وجود در این سرزمین رخنه بسیار نمود صوفیان معروف که زمینه را برای ارشاد مناسب میدیدند از ایران بشبه قاره رفتند و بساط ذکر و موعظه را گسترند و از طرف مردم با استقبال گرم رو برو شدند و اسلام و سبیل آنان رواج یافت و چون زبان شیرین فارسی تنها زبانی

بود که می توانست جلالتگاه افکار اسلامی باشد و تصوف احساس معانی لطیف آن را در خود سپرد و مانند امشایخ صوفیه و شغری که پای بندین بودند این زبان را مورد قبول قرار دادند و تمام آثار و نوشته های خود را بر این زبان جاری نمودند و همین بان را در بین مردم ترویج نمودند، عامل اصلی هم دیگری که در ترویج فرهنگ و تمدن زبان فارسی خصوصاً در شب قاره تأثیر کلی داشته است وجود خاندانهای سلطنتی و فامیل های معتبر بوده است که از ایران بان خطه رفته بودند از سال ۳۶۹ هجری تا سال ۱۲۷۵ هجری نزدیک بیسی و دو خانواده مسلمان ایرانی نژاد در نواحی مختلف شبه قاره حکمرانی کردند و در بار این شاهان همیشه مرکز تجمع مشایخ علم و ادب شعراء و نویسندگان فارسی گو بود و زبان فارسی زبان رسمی دبای آنان بود و خود پادشاهان آشنای کامل بشعر و ادب فارسی داشتند و اشعاری بر زبان فارسی میسرودند و حتی سوال و جوابهای خود را با شعر رد و بدل می کردند و زبان فارسی نه تنها زبان رسمی و دیار بود بلکه زبان محاکم رسمی و دفاتر دولتی بود. زبان شعر و ادب مسلمانان شبه قاره از قرنهای پیش زبان فارسی بود و در دوران متمادی علوم دینی و فلسفی و عرفان و لغات فارسی نوشته می شد و زبان تالیف نیز زبان فارسی بود شعرای فارسی گو در شبه قاره از حد و حصر بیرون رفتند شبه قاره پاکستان و هند طی قرون متمادی پناهگاه شعراء و سخنوران و گنوازه شعر و ادب فارسی بود تا آنجا که یکی از سبک های شعر فارسی بنام سبک هندی مشخص شده است مشایخ صوفیه در پاکستان در همه جا با اشعار فارسی آشنا هستند و در مساجد و کتیبه های غنیمه و آثار تاریخی و مقابر و زیارتگاهها همه جا اشعار فارسی مشهود است. کتب خطی فارسی بسیاری در کتابخانه ها موجود می باشد شعراء و نویسندگان فضلا و ادبا و فلاسفه بزرگ زبان فارسی از این خطه بلند شده اند که خدمات بسیار ارزنده ای بر زبان فارسی نموده اند کتابهای متعددی بشعر و نثر فارسی در این سرزمین نگارش یافته است. اولین چاپ بسیاری از موارث ادبی ما ایرانیان از شبه قاره بدست ما رسیده است. عشق و علاقه بر زبان فارسی از دیر باز زمین مردمان این سرزمین بوده است و اکثر مردمان اشعار عدی و حافظ را حفظ داشتند و در محاورات خود بکار می بردند همین علاقه بر زبان فارسی باعث شد که حضرت شیخ نورالدین بخاری شاعر متفکر بزرگ اسلامی این زبان را وسیله نشر افکار و عقاید دینی خود قرار دهد. علت آنکه او زبان فارسی را وسیله بیان مقاصد خود قرار داده. در درجه اول این می باشد که فارسی زبان متکلم در مناطق وسیعی از شبه قاره بوده است ثانیاً زبان فارسی است که می تواند میل و جلالتگاه اندیشه های دینی و فلسفی قرار گیرد و از این رو فارسی بهترین وسیله ابلاغ عقاید دینی او بوده است نورالدین بخاری

از آغاز عمر دارای افکار بلند و ذهن وفاداری بوده است و همین فوق باعث شد که او متوجه شعر گفتن شود و در اشعار خود سعی نموده که مسلمانان را بکار وادار مجموعه اشعار بسیاری اعم از غزلیات و مسدسات و مخمسات و مثلثات و مقطعات و رباعیات و مفرقات بوجود آورده، قوت کلام و نفوذ سخن و طبع و قادی او را جامع جمیع جهات و صفات یک شاعر بلند پایه نموده است. نورالدین یک شاعر معمولی نیست شاعری است که علوم و فضائل عصر خود را فرا گرفته و زبان عربی و آیات قرآنی و احادیث نبوی را بخوبی میدانسته است و بموقع از آنها استفاده نموده است از مطالعه اشعار نورالدین بخاری معلوم میشود که او اشعار شعر بزرگ متقدم ایرانی و هندی را مانند سعدی و حافظ مولوی جامی و فیضی و نظیری و کلیم و بیدل را بدقت مطالعه نموده و از آنها بهره برده ولی در سبک شعری از سبک شعر ایران پیروی نموده و سبک اشعارش همان سبک هندی است تنها نازک خیالی و سستی در آن بسیار کم و نادر است در شعر گفتن و بخصوص در غزلیات از اشعار حافظ بیشتر تقلید نموده و در افکار مذهبی از حزین بیشتر پیروی نموده و اشعارش بطور کلی رنگ مذهبی کامل دارد و از ایراد مضامین متکلف و سست و کلمات نادرست حتی الامکان خودداری نموده است و در غزل بجای نزدیک میشود و از لحاظ ترکیب و اصطلاحات و مضامین شعری از او تبعیت میکنند تنها تفاوتش با حافظ اینست که بیشتر از سبک هندی که ناچار در محیط موهو بان بوده است پیروی بسیار کرده برای نمونه به مطلع یکی دو سه غزل و منثور اشاره میکنم.

حافظ می فرماید

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

منوچری فرماید

اگر خوشید جلالی نظر سازد دل ما را
کند در یک نظر لعل بدخشان سنگ خارا را

حافظ می فرماید

اَلَا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

منور می فرماید

الایاطالب المقصود شرف باباً و انزلها
که آثار رسول الله را در ویت منزلها

جای دیگر میفرماید

الایاطالب الامداد فی التجدید من ظها
منور از سعدی هم اقتباس نموده مثلاً میفرماید:
بلا احصی ثنا کن شای مالک جابا

سعدی میفرماید

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و باخر رسید عمر
وز هر چه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

منور میفرماید

ای قاصر از بیان صفات زبان ما
حیران تو از عجز بوده اند
شیرین بود ز سکر شکرت دهان ما
و هم و خیال و قیاس و گمان ما

سعدی میفرماید

گر ماه من بر افکند از رخ نقاب را
برقع فرو حلد بجمال آفتاب را

منور میفرماید

ای آنکه بر کنی ز رخ خود نقاب را
سازی چراغ صبح گمر آفتاب را

علاوه بر اینها از سایر شعرای دیگر مضامین عالی گرفته و آنها را بسیار جالب و عالی تفسیر نموده است، شاعر قرآن مجید را کاملاً مطالعه نموده و با احتمال قوی حافظ قرآن هم بوده است چون در اشعار خود اشارات زیادی بآیات قرآنی دارد معلوم میشود که تحت تاثیر کلمات آسمانی اشعار خود را سروده است مثلاً میفرماید:

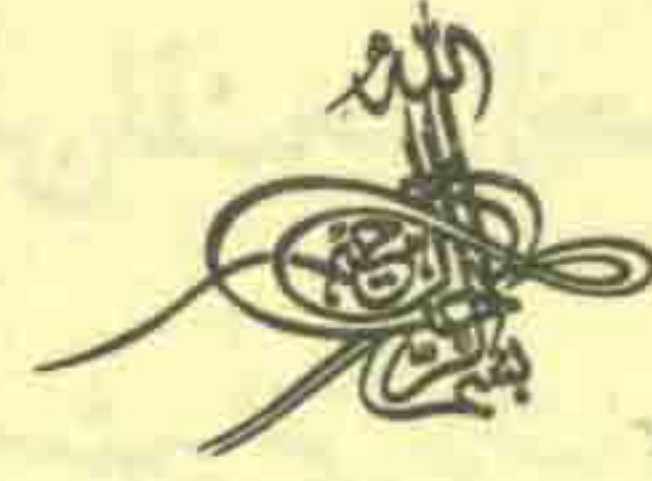
بر اعداء فتیحا بم کن سپرو بوتر بم کن
شفیعاً فتیحا بم کن سبحان الذی اسری
که اشاره است بآیه کریمه:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

و صد ها نمونه دیگر که از آیات قرآنی تمثیل نموده است - منور گذشته از مقامات فضل و علم و کمال و حکمت ذوق سرشار و طبع شعر غزلی نیز داشته گاهی که از مطالعه فراغت می یابد و بصورت تقنین اشعاری میسروده است و مانند اکثر اهل علم مضامینی که بخاطرش می رسد بصورت غزل و قطعات و مثلثات و رباعیات در میآورد و مطالعه اشعارش نشان میدهد که شاعر بزرگه گوئی نبوده و از شعر ستودن مقصودی دارد و شعر را بخاطر شعر گفتن نمی سراید ازین جهت اشعارش ست نیست و در نهایت فصاحت و بلاغت است و سلاست و روانی دارد و خاصیت دیگر اشعار منور در اینست که بزرگه گوئی نمیکند و اهل شوخی و مزاح نیست و متعرض مردم هم نمیشود بکسی کاری ندارد و پیداست که عکیمی بوده که میخواهد مردم را هدایت کند و نبال سخن پروازی و الفاظ نیست مستغرق فکر خودش است فکر خودش را هم بخو عالی بیان مینماید -

دوست فاضل و دانشمند جناب آقای دکتر محمد عبداللطیف که سالها با زبان فارسی آشنائی کامل داشته و خود سالها استاد این زبان بوده و درجه دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران اخذ نموده است دیوان منور را بطور دقیق مورد بررسی و تحشیه قرار داده و الحق میتوان گفت که در کار خویش بجز بسیار شایان ارزنده ای موفق شده است اثر بسیار نفیس و جامع دیوان منور را بر لای در بابان فضل و کمال عرضه داشته است و کتاب را از هر نظر جامع و درخور استفاده تنظیم نموده است و این توفیق از هر جهت قابل تائیس و تقدیر است آرزو مندم تحقیقات تتبعات خود را ادامه دهند و در آینده آثار پراکنده دیگری بایب و زبان فارسی عرضه نمایند و مسلم میدانم که جناب ایشان همواره موفق بوده و توفیق رفیق راه ایشان خواهد بود -

دکتر احمد علی پناهی



خاندان - اسلاف و نیاگان | صاحب دیوان فقیر سید نور الدین بخاری المتخلص منور کا تعلق فقیر خاندان سے تھا۔ اس خاندان کے اسلاف و نیاگان کا شجرہ نسب و راستہ مخدوم سید جلال الدین جہانیاں جہاں گشت بخاری سے جاملتا ہے۔ جن کی اولاد و رشد و ہدایت کا درس دینے کے لیے بہاول پور سے نکل کر پنجاب کے اطراف و اکناف میں پھیل گئی تھی۔ ان میں سے ایک صاحب کرامت بزرگ سید حسین پیر کمال تھے جنہوں نے تذکیر و ارشاد کے لیے لاہور کے نزدیک سرزمین چونیاں کو منتخب کیا۔ اور آخر کار وہیں پیوند خاک ہوئے۔ ان کے چوتھے بیٹے سید شجاع الملک کی اولاد سے فقیر خاندان کا آغاز ہوتا ہے۔

فقیر خاندان کا مورث اعلیٰ | فقیر خاندان کے مورث اعلیٰ اسی سادات گھرانے کے ایک مشہور بزرگ سید غلام شاہ تھے جو مغلیہ خاندان کے آخری دور میں چونیاں سے لاہور آئے اور مغل دربار سے منسلک ہو گئے۔ آپ بڑے قسّٰع اور متدین بزرگ تھے۔ دنیا سے تعلق رکھنے کے باوجود آلایش دنیوی سے اپنے دامن کو بچائے رکھا اور اپنے عمل سے دنیا کو تباہ دیا کہ جامہ سندان باختن کی صحیح تفسیر یہ ہے۔

قیام لاہور کے دوران آپ کے تعلقات حکیم عبداللہ انصاری کے خاندان سے استوار ہوئے۔ حکیم صاحب ان دنوں صوبیدار لاہور تھے۔ سید غلام شاہ کو خدا نے ایک فرزند عطا کیا۔ نومولود مسعود کا نام والدین نے غلام محی الدین رکھا۔ یہی ہونہار بچہ آگے چل کر ”نوشہ ثانی“ کے لقب سے مشہور ہوا۔ لیکن صدحیف کہ ابھی زندگی کی چند بہاریں ہی دیکھی تھیں کہ شفیق و بزرگ باپ کے سایہ سے محروم ہو گیا۔ سید غلام شاہ نے عین عالم شباب میں وفات پائی۔

حکیم عبداللہ انصاری بڑے وضعدار آدمی تھے، انہوں نے سچی دوستی نبھایا اور ماں بیٹے پر دست شفقت بڑھایا۔

غلام محی الدین شاہ کو اپنی فرزندگی میں لے لیا اور پھر مرحوم کی رفاقت کا پورا پورا ساتھ دیتے ہوئے اپنے بڑے بھائی کی دختر نیک اختر سے ان کی شادی کر دی۔ خاندانی جذب و طہارت اس پر اعلیٰ تعلیم و تربیت اور سب سے بڑھ کر پاک دل و پاک باز ماں کا فیضانِ نظریہ جو ہر خوبی و محبوبی خوب چمکا اور علم و طریقت میں خوب نام پایا۔ ظاہری علوم کی تکمیل کے بعد باطنی کمالات کے لیے حضرت فقیر امانت شاہ قادری کے ہاتھ پر بیعت کی جو ان دنوں مشہور اصحاب طریقت و سلوک میں سے تھے، اُس مرشد کامل کے فیضانِ نظر نے آپ کو علوم ظاہر و باطن کی جامعیت عطا فرمائی۔ اتباع سنت نے سونے پر سہاگے کا کام کیا۔

لقب فقیر اور نوشہ ثانی | اپنے مرشد فقیر امانت شاہ قادری کی نسبت سے آپ نے لقب فقیر اختیار کیا جو نسل بعد نسل ان کے خاندان میں چلا آتا ہے۔ فقیر سید غلام محی الدین اپنے علم و فضل، زہد و ورع اور تقویٰ و تقدس کی بناء پر نوشہ ثانی کہلائے آپ کے علوم و معارف اور رشد و ہدایت کا اندازہ اُن کے ملفوظات سے ہو سکتا ہے جو عالم و عارف دونوں کیلئے مفید ہیں۔

نوشہ ثانی اور اُن کی شنوی | آپ کو شعر کہنے میں فطری ملکہ تھا۔ آپ کی شنوی کا خطی نسخہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں مجموعہ پروفیسر آذر میں نمبر ۵۱۵ء کے تحت موجود ہے جس کی عکسی کاپی فقیر سید مغیث الدین کے پاس موجود ہے۔ یہ نسخہ راقم الحروف کی گہری دلچسپی کا باعث بنا۔ اس میں عشق و تصوف کا ایک حسین امتزاج پایا جاتا ہے۔ خالق و مخلوق، عبد و معبود طالبِ مطلوب، شاہد و مشہود، ظاہر و باطن اور کثرت و وحدت کے اسرار و معارف کی نقاب کشائی کی گئی ہے۔ اس میں سالکانِ راہِ ہدایت کی ہمت افزائی کی ہے۔ آپ کو پیرانِ پیر حضرت غوث الاعظم سے گہری عقیدت و ارادت معلوم ہوتی ہے جس کا اظہار آپ نے اپنی شنوی میں جا بجا فرمایا ہے۔ انہی کے لقب کی نسبت سے آپ کو اپنا نام بہت عزیز تھا۔ اس شنوی میں راہبانہ سکون پرستی نہیں جس تصوف کی ان اشعار میں ترجمانی کی گئی ہے۔ وہ دل کے سکون اور شرع دین متین پر صحتِ استقامت کے ساتھ کامزن ہونے کے لیے اک نسخہ کیمیا ہے۔ فاضل، نوشہ ثانی کو شاعرانہ متصوفہ سے گہری عقیدت اور اُن کے کلام پر پورا عبور نظر آتا ہے۔ حضرت فرید الدین عطار کی شہرہ آفاق شنوی کا افتتاحیہ شعر ہے۔

حمد بید مرخدا پاک را آنکہ ایمان داد مُشت خاک را

اب ذرا نوشتہ ثانی کی شنوی کا پہلا شعر ملاحظہ کیجئے۔ یہ اُسی کی صدائے بازگشت ہے :
حمد گویم آن حمید پاک را کو کرامت داد مُشت خاک را

فقیر سید سلامی الدین

فقیر سید عزیز الدین فقیر سید امام الدین فقیر سید نور الدین بخاری

انہوں نے تین بیٹے چھوڑے۔ والدین کا اولاد کے سامنے گزر جانا والدین کی خوش نصیبی اور اولاد کا قدیم ورثہ ہے۔ اُن کی جیسی عمدہ زندگی اور عمدہ موت ہوئی۔ اس کی ہر شخص کو تمنا ہونی چاہیے۔ انہوں نے سعادت مند اولاد چھوڑی اور انہیں بفضلہ تعالیٰ بڑی اچھی حالت میں چھوڑا۔ ایک زمانے کو اپنا مداح، ثنا خوان اور شکر گزار چھوڑا۔ وہ نیکیوں کی عمدہ مثال تھے۔ انہوں نے ہر ادنیٰ اور اعلیٰ کی خدمت گزاری سے مخدومیت کا درجہ حاصل کیا۔

فقیر صاحب نے تینوں بیٹوں کی تربیت صحیح اسلامی شعار پر کی۔ بچپن ہی سے ان تینوں بھائیوں میں وہ ذہنی بیداری نظر آتی تھی جسے دیکھ کر کہا جاسکتا تھا کہ یہ بچے دُنیا میں کچھ بن کر رہیں گے۔ ذہین و طباع۔ بچوں نے مروجہ علوم فارسی و عربی میں کمال مہارت پیدا کر لی۔ فقہ و حدیث میں عالمانِ دین سے استفادہ کیا۔ پھر فن طبابت کی طرف خصوصی توجہ دی فقیر سید عزیز الدین کو تکمیل طب کے لیے اُس وقت کے جمید ترین مہند و حکیم حاکم رائے کی شاگردی میں بٹھایا۔ اس جوہرِ قابل نے اس فن میں مہارت پیدا کی کہ خود استاد بھی شاگرد یہ نازان ہوا۔ فقیر صاحب کی اولاد کو اللہ نے بڑی دینی و دنیوی برکت عطا فرمائی۔

فقیر سید نور الدین بخاری کے حالات زندگی | فقیر سید نور الدین بخاری جن کے دیوان اور حالاتِ زندگی پر قلم اٹھانا مقصود ہے نوشتہ ثانی کی تیسری اولاد تھے۔ آپ لاہور میں پیدا ہوئے۔ سالِ پیدائش ۱۲۸۷ھ ہے۔ انتہائی اسلامی خطوط

پر پروان پڑھے، لاہور ہی میں ابتدائی تعلیم پائی جس کی پوری تفصیل معلوم نہیں ہیں لیکن قرائن سے یہی ظاہر ہوتا ہے کہ اس زمانہ کے دستور کے مطابق تعلیم پہلے گھر پر پائی۔ ان کا گھرانہ ایک بلند پایہ علمی گھرانہ تھا جس میں فارسی کو مادری زبان کی حیثیت حاصل تھی۔ فقیر صاحب کے حرف شناسی کے زمانے میں ”علم“ سعدی کی گلستان، بوستان سے شروع ہوتا تھا اور دفتر ابو الفضل خمسہ نظامی، قصاید خاقانی، شاہنامہ فردوسی، دیوان حافظ، شنوی مولوی۔ سب سے معلقہ اور کشف المحجوب کے بامِ ہامی عروج تک جا پہنچتا تھا۔ فقیر صاحب ایک صاحبِ حال بزرگ تھے جنہوں نے حروفِ صرف دیکھے ہی نہیں بلکہ انہیں پہچانا بھی ہے۔ مروجہ علوم فارسی عربی میں مکمل دسترس حاصل کر کے فقہ و حدیث کے لیے عالمانِ دین کے سامنے زانوی ادب تہ کیا۔ اگرچہ بظاہر ثبوت نہیں ملتا لیکن اُن کے کلام کے مطالعہ سے یہ گمان یقین میں بدل جاتا ہے کہ وہ ضرور حافظِ قرآن تھے۔ اپنے کلام کو انہوں نے قرآنی آیات، اشارات احادیث اور قرآنی قصص و تمثیلات سے جس طرح آراستہ کیا ہے وہ بغیر قرآنی حفظ کے ممکن نہیں۔

آبائی پیشہ چونکہ طبابت تھا اس لیے عام تعلیم کے علاوہ طب بھی باقاعدہ پڑھی۔ علوم باطنی کے لیے اپنے والد بزرگوار سے اکتساب فیض کیا اور اُن سے بہت گہرا اثر قبول کیا۔ دروہندی، سوز و گداز اور عاشقانہ تڑپ انہوں نے بہت حد تک دُشے میں پائیں۔ یہ انہی کی تربیت کا اثر تھا کہ توکل، بے نیازی، رقت، بخود مشغولی، مسکنت اور صوفیانہ جذبات اُبھرے۔ اُن کی عظمت کا انحصار پھر اُن کے رفعت نسب ہی پہ نہیں اور نہ ہی اُن کی امارت و وزارت پہ ہے بلکہ ان طبعی جوہروں کی ندرت غیر معمولی درخشندگی پر بھی ہے جن سے انہوں نے شرف پایا۔

ایک سنگ میل | ۱۲۹۰ھ کا سال فقیرانِ منعم کی راہ میں ایک سنگ میل کی حیثیت رکھتا ہے۔ مہاراجہ رنجیت گھنے لاہور فتح کیا، تو کچھ دیر بعد وہ آشوبِ شتم کے عارضہ میں مبتلا ہو گیا۔ یہ تکلیف طول پکڑ گئی۔ مہاراج کی چونکہ ایک ہی آنکھ تھی اس لیے سخت تشویش لاحق ہوئی۔ مہاراج کی خوشدامن سدا کو حکیم حاکم رائے کی بہت معتقد تھی۔ اُس نے حاکم رائے کو بلانے کا مشورہ دیا۔ حکیم سید فقیر عزیز الدین اپنے استاد حکیم حاکم رائے کی معرفت وہاں پہنچے اور آنکھ کے لیے ثیافِ ابض کا نسخہ تجویز کیا۔ یہ علاج موافق آیا اور آنکھ اچھی ہو گئی۔

فقیر خانہ کی پہلی جاگیر | کچھ دنوں بعد مہاراج بُرج مٹمن میں مغرب کی جانب رخ کئے دریا کے کنارے سے لطف اندوز ہو رہے تھے۔ آنکھ پر سبز پٹی ابھی تک بندھی ہوئی تھی۔ کپڑا اٹھا کر پوچھا فقیر صاحب وہ سامنے کس گاؤں کے درخت ہیں۔ آپ نے جواب دیا "تین ٹکٹہ"۔ فی الواقع یہ اُس گاؤں کا نام بھی تھا اور اس کے معنی راحت چشم کے بھی ہیں۔ مہاراج اس ذومعنی جواب سے بہت خوش ہوئے اور وہ گاؤں فقیر صاحب کو جاگیر میں دے دیا۔ فقیر خانے کی یہ پہلی جاگیر تھی۔ پھر تھوڑے ہی عرصے میں بدو اور شر قپور کی جاگیریں اُن کی تحویل میں آ گئیں۔

تینوں بھائیوں کا عروج | فقیر سید عزیز الدین آنکھ کی بدولت مہاراجہ کو دل سے عزیز تھے۔ اب جب انہیں شاہی قرب نصیب ہوا تو مہاراجہ پر اس جوہر قابل کے دل و دماغ کی صلاحیتوں کے راز کھلے۔ وہ معتمد اور مقرب درباری بنے۔ اپنے فہم فراست، تدبیر اور ذہانت کی بناء پر وہ وزارت خارجہ کے عہدہ جلیلہ پر مامور ہوئے۔ فقیر صاحب جب معتمد وزیر اور منہ چڑھا شیر کار بنے تو دوسرے بھائیوں نے بھی دربار میں راہ پائی اور پھر اپنی علمیت، قابلیت اور فہم و فراست سے ترقی کے منازل پر جو پڑھے تو بڑھتے ہی چلے گئے اور بلند مرتبوں پر جا پہنچے، پھر جوں جوں مہاراجہ کا اقبال بڑھتا گیا۔ ان سب بھائیوں کا تساہ چمکتا گیا اور جاگیروں کے ساتھ اختیارات بھی زیادہ ہوتے گئے ایک وقت وہ تھا جب فقیر عزیز الدین وزیر اعظم اور وزیر خارجہ تھے فقیر سید امام الدین گوبند گڑھ کے مشہور و معروف قلعہ کے قلعدار اور ام ترس میں سرکاری خزانہ کے محافظ تھے۔ اُدھر فقیر سید نور الدین وزیر حضور، گورنر آف لاہور، موتی مند خزانوں کے کلید بردار، مہاراجہ جکماروں کے اتالیق، محلات کے محافظ اور مہاراج کے ذاتی معالج تھے، دربار اور سلطنت میں ہر سوان کا طوطی بولتا تھا۔ مولانا محمد حسین آزاد لکھتے ہیں کہ: "اگر خزانوں پر خیال کرو تو تمام قلعوں کی قلعداریاں انہی بھائیوں کے سپرد تھیں۔ ملک داری پر خیال کرو تو غیر سرکاروں کی خط و کتابت خاص اُن کے ہاتھ میں تھی۔ انتہا یہ کہ مہاراج کی جان بھی ان کے حوالے تھی کہ کوئی دوا کوئی غذا بے اُن کے پوچھے نہ کھاتے تھے آپ ملتان، پشاور، کشمیر صد ہا کوس پر دھاوے مارتے تھے۔ لاہور فقیر عزیز الدین اور فقیر نور الدین پر چھوڑ جاتے تھے۔" لے

فقیرانِ منعم کا دماغ، ان کا حافظہ، اُن کی قوتِ مشاہدہ، ان کی فیاضی سب غیر معمولی تھے۔ انہیں اپنے فرائض منصبی کا بے حد پاس اور احساس تھا۔ فرض ادا کرنے میں اپنی صحت تک کی بھی پرواہ نہ کرتے، اس کھلی حقیقت کا اعتراف دوست اور دشمن سبھی نے کیا ہے کہ فقیر صاحبان ہر چیز سے درگزر کر سکتے تھے مگر جھوٹ، ریا اور بددیانتی کے متحمل نہیں ہو سکتے تھے۔ ان کی بلند کرداری، عالی ظرفی اور سیر چشمی کا یہ عالم تھا کہ کسی ملکی یا غیر ملکی، مسلم یا غیر مسلم تاریخ نویس نے ان کی دیانت اور امانت پر انگلی نہیں اٹھائی، مولانا آزاد لکھتے ہیں:-

"حق یہ ہے کہ مہاراج کے تمام امیروں میں فقیر صاحب اور ان کے بھائی فقیر نور الدین ایسے لائق اور صاحب علم تھے کہ نہ فقط اس زمانہ میں بلکہ اگر اگلے بادشاہوں کے عہد میں بھی ہوتے تو ایسے ہی ممتاز ہوتے اور مہاراج نے بھی انہیں ایسا ہی عزیز رکھا تھا جیسا کہ اُن کے لیے زیبا تھا۔ انہیں مرتے دم تک اپنے ان جان نثاروں کی محبت کم نہ ہوئی تھی۔ سبب یہ کہ انہوں نے کبھی اپنے لالچ کے لیے اپنے آقا کو دھوکا نہیں دیا۔ کوئی معاملہ ریاست یا غیر ریاست کا اُن کی صلاح کے بغیر نہ ہوتا تھا، سکھوں کے دورِ حکومت میں مسلمان عوام بڑی سختی اور بدبختی کی زندگی گزار رہے تھے۔ پوری قوم بے اعتمادی اور محرومی کا شکار تھی۔ اُس پر آشوب دور میں فقیر خاندان کے افراد ہی ایسے تھے جو بچارے مسلمانوں کی داد فریاد مہاراجہ کے کانوں تک پہنچاتے، تاریخ لاہور کے مصنف مسٹر کہنیا لال نے سنہری مسجد کے متعلق جو حکایت لکھی ہے، وہ اُن کے ملی جذب و ہمدردی کی گواہی دہیل ہے۔ مصنف کا بیان ہے کہ اس مسجد پر جب اکابیوں نے قبضہ جمایا تو مسلمان بہت غمگین ہوئے اور سب نے مل کر فقیر سید نور الدین کے مکان پر جمع کیا اور اُس کی بحالی کے لیے انہی کا دامن تھاما۔"

رنجیت سنگھ کے بعد مہاراجہ کٹرک سنگھ کے عہد میں بھی ان کی عظمت بدستور قائم رہی۔ چیت سنگھ نامی سردار پر سردار کٹرک سنگھ کی بیحد چشم عنایت تھی۔ جب اُس کے اختیارات حد سے بڑھ گئے تو کنور نونہال سنگھ ولی عہد اور اُس کے ساتھیوں نے چاہا کہ اُسے سردار ایک دن مار ڈالیں۔ مولانا آزاد لکھتے ہیں کہ: "تمام دربار میں کوئی شخص ایسا نہ تھا جو فقیر صاحب کی

دورانِ نشی اور خیر خواہی پر بھروسہ نہ رکھتا ہو اور انہیں بزرگ نہ سمجھتا ہو۔ ان سے یہ صلاح پوچھی گئی اور انہوں نے اول تقریروں سے روکا اور اخیر پر یہ کہا کہ بزرگوں سے سنا ہے کہ جو تلوار دربار میں نکلتی ہے وہ جب تک صاحب دربار کا خون نہیں چاٹ لیتی تب تک میان میں نہیں جاتی۔ آئندہ حضور مالک ہیں!

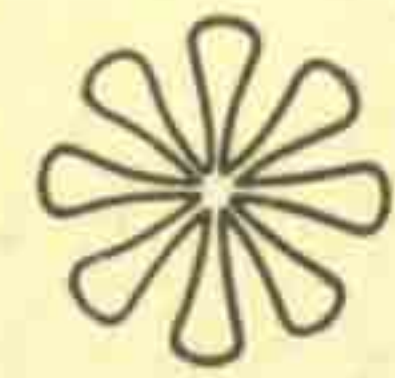
مولانا آزاد آگے لکھتے ہیں کہ ان کے اخلاق اور ان کے کاروبار کا ڈھنگ ایسا تھا کہ بہت سے آدمی ان کے اختیاروں کا رشک کرتے تھے۔ مگر کوئی علانیہ ان کا دشمن نہ تھا۔ وہ مسلمان تھے پھر بھی سب میں ہر دلعزیز تھے، اس کی وجہ یہ کہ ان کا مذہب بھی صلح کل تھا۔ ایک دفعہ مہاراج نے پوچھا کہ فقیر صاحب آپ کے نزدیک ہندوؤں کا مذہب اچھا ہے یا مسلمانوں کا۔ انہوں نے جواب دیا کہ مہاراج حضور کو خیال کریں کہ گویا مانجھدار دریا میں چلے جاتے ہیں اور دونوں کناروں پر بہت سے مسافر ہیں۔ ادھر والوں سے پوچھیں تو کہتے ہیں کہ وار سے پار جانا ہے۔ ادھر والوں سے پوچھیں تو یہی کہتے ہیں کہ وار سے پار جانا ہے۔ اب حضور ہی فرمائیں کہ وار کونسا ہے اور پار کونسا ہے۔ حق پوچھئے تو دونو وار ہیں اور دونو پار ہیں۔ خدا اپنے تئیں پار اتار دے کہ مانجھدار میں ہیں۔ اس وقت یہ بات اس طرح ان کی زبان سے نکلی کہ مہاراج ماتھ اٹھا کر دعا کرنے لگے اور تمام دربار میں ایک حالت چھا گئی۔

دنیا سے پورا تعلق رکھنے کے باوجود انہوں نے آلائش دنیوی سے اپنا دامن بچائے رکھا۔ کوئی نصف صدی تک بڑی نیک نامی، عزت و حرمت اور دینداری و دیانت داری کے ساتھ امور سلطنت پر حاوی رہے۔ اس مدت میں صد ہا حاجتمند سائل ہزاروں شرفا ان کی خدمت میں حاضر ہوتے، ان سے مستفیض ہوتے اور دعائیں دیتے ہوئے رخصت ہوتے۔ مہاراج ان کی دانائی اور دور اندیشی کو بڑی قدر و منزلت کی نگاہ سے دیکھتے تھے اور مرتے دم تک اگرچہ کوئی کام بے ان کی صلاح کے نہیں کیا۔ لیکن ان کے کردار میں دنیوی سیادت و امارت کے ساتھ ساتھ باپ کے زہد و ورع کی جھلکیاں بھی پائی جاتی تھیں، اس میں کوئی شک نہیں کہ انہوں نے امیری میں فقری کی۔ وزارت و امارت کے ٹھاٹھ کے باوجود مردانِ حق کی طرح اپنی ذمہ داریوں

کو محسوس کیا۔ وفا داری اور ایمانداری کے ساتھ اپنے فرائض کو نبھایا۔ کبھی غریبوں کا دل نہ دکھایا۔ ان لوگوں کی دنیا داری بھی عین دینداری تھی۔ دولت و اقتدار کا نشہ ان کی فطرتِ سعید کو چھو تک نہ گیا تھا۔ دنیا کے ساتھ دین کی بلندیاں بھی ان کے بخت میں تھیں۔ ادھر یہ لوگ زندگی کے شبیہ منازل میں پہنچے ادھر سکھوں کا عروج گہنہ لگا۔ گویا ان کی عمر کا ڈھلنا سکھوں کے اقبال کا ڈھلنا تھا۔ ۱۸۴۵ء میں منجھلے بھائی نے اور اُس سے اگلے برس ۱۸۴۶ء میں فقیر سید عزیز الدین نے اس دار فانی سے کوچ کیا۔ فقیر سید نور الدین صاحب دیوانِ حضور ان کے کچھ سال بعد تک زندہ رہے اور ۱۸۵۲ء بمطابق ۱۲۶۸ء میں تریٹھ سال کی عمر میں وفات پائی اور اپنے بھائیوں کے پہلو میں سپوینہ خاک ہوئے۔ ان کے لوح مزار پر یہ شعر لکھا ہوا ہے جس سے تاریخ وفات بھی نکلتی ہے: ۵

پتی تاریخ خود ثاقب خودش گفت حضور نور دینم در خان شد ۱۲۶۸ء

قبریں | فقیر خانہ میں ان بزرگوں کی قبروں کو راقم الحروف نے خود جا کر دیکھا۔ ایک وسیع احاطہ کے اندر تینوں بھائی اپنے والد بزرگوار کے ہمراہ پہلو بہ پہلو ابدی نیند سو رہے ہیں۔ زندگی بھر ان تینوں کا باہم ساتھ رہا اور پھر موت بھی ان کے درمیان حائل نہ ہو سکی اور وہ مرکز بھی جدا نہ ہوئے۔ امتدادِ زمانہ سے اب احاطہ ٹوٹا پھوٹا ہے جو بی طویل و عریض ہے۔ مگر جو کچھ بھی تھا کبھی تھا اب کچھ بھی نہیں ہے۔ قبروں کے تعوید باقی ہیں۔ گویا اب تو سب ایک ڈھیر پتھروں کا ہے۔ قبریں دیکھ کر عبرت ہوئی ع: باقی رہے نام اللہ کا۔



عصر فقیر

ہر شاعر اور ادیب اپنے ماحول کی پیداوار ہوتا ہے اور فقیر سید نور الدین کی شاعری پر چونکہ قلم اٹھانا مقصود ہے۔ لہذا ضروری ہے کہ اس زمانے اور ماحول کا مختصر سا مگر بھرپور جائزہ لیا جائے۔

شاعر، شاعر میں فرق ہوتا ہے۔ اس فرق کا موجب ایک تو شاعر کی اپنی افتاد طبع اور سیرت اور دوسرے اُس زمانے اور ماحول کا اثر ہوتا ہے جس میں وہ پروان چڑھتا ہے۔ شعر کہنے والا جس زمانے میں پیدا ہوتا ہے اس سے اُس کی حساس طبیعت بہت گہرا اثر قبول کرتی ہے۔ زمانہ سازگار ہو، حالات مساعد ہوں، اجتماعی روح زندہ ہو اور افراد کا رشتہ زندگی اور کائنات دونوں سے قائم ہو جس میں شاعر اپنی فطری خصوصیات کو نشوونما دے سکے تو وہ جو شعر کہے گا وہ آسانی سے شعر ہوگا۔ لیکن زمانہ اگر انتشار کا ہو معاشرہ کا شیرازہ بکھر چکا ہو۔ فرد کا رشتہ جماعت سے ٹوٹ چکا ہو۔ تمدنی اور معاشی پستی حد کو پہنچ چکی ہو اور اجتماعی زندگی سے بے خبر اپنے اپنے حال اور اپنی اپنی فکر میں ہوں تو شاعر بھی باہر کی دنیا سے آنکھ بند کر کے اندر کی دنیا میں ڈوب جاتا ہے۔

ہمارے شاعر نے جس وقت آنکھ کھولی مغلیہ سلطنت کا اقبال گہنا چکا تھا۔ یہ زمانہ سلطنتِ مغلیہ کا دم واپس تھا۔ عظیم مغل شہنشاہیت اپنی دیرینہ عظمت کا محض اک دھندلا سا سایا ہو کر رہ گئی تھی۔ انحطاط و انہدام کی قوتیں گزشتہ نصف صدی سے مصروف پیکار تھیں۔ اُس زمانے میں زوالِ مملکت اور سقوطِ سلطنت کے آخری مراحل طے ہو رہے تھے، ساتھ ساتھ مغربی ستعمار کے سائے بھی بڑھتے چلے جا رہے تھے، دہلی میں حکومت شاہی قلعے تک محدود تھی، حکومت کی بے مقصدوری اور معاشی تنگدانی کے باوجود اُس قلعے کی شاہی زندگی میں محض بچنے کے وقت بھرکتے ہوئے چراغ کی سی رونق اور شفقِ شام کی سی رنگارنگی موجود تھی۔ فقیر صاحب نے اپنے سن شعور میں اک انحطاط مسلسل دیکھا۔ پھر ہنگاموں کا اک لائقناہی سلسلہ، ہر طرف انتشار اور افراتفری کا شور سنا جس سے ہزاروں دولت مند گردشِ زمانہ کا شکار ہو کر نانِ شبینہ کو محتاج ہو گئے۔ سینکڑوں آبرو والوں نے اپنی جانیں اس ہنگامہ گیر واد کی نذر کر دیں۔ بہت سے شریف ہمیشہ کے لیے عزت گزین ہو گئے۔ نہ قدر رہی نہ قدر دان، نہ جوہری نہ جوہر شناس

مسلمانوں کی ہزار سالہ روایات کا ورثہ ہندوستان میں اہل دہلی کے سوا کسی کے پاس موجود نہ تھا۔

ادھر سرزمینِ پنجاب اور اس کے گرد و نواح میں سکھوں نے آفت مچا رکھی تھی، یہاں اپنی آنکھوں سے زندگی پر موت کو رقص کرتے ہوئے دیکھا۔ گویا آس پاس اندھیرا ہی اندھیرا تھا، سیاست میں اندھیرا، معاشرت میں اندھیرا، تہذیب و تمدن میں اندھیرا، گویا اک نہایت ہی پُر آشوب اور انقلابی زمانہ میں پرورش پائی، انہوں نے ایک تمدن کو اجڑتے اور دوسرے کو ابھرتے ہوئے اپنی آنکھوں سے دیکھا، مشرقی اور مغربی تہذیبوں کی ٹکڑ دیکھی، اقدار کو تمدن کو، تہذیب کو بدلتے دیکھا۔ جس سے ذہنی کشمکش کا پیدا ہونا ایک یقینی امر تھا جس سے شاعری کے رخ ہی بدل جاتے ہیں۔

تاریخِ عالم میں اس کی مثال ہمیں تاتار و تیمور کے ظلم و ستم اور چیرہ دستی میں ملتی ہے جس نے اقوامِ عالم کو تہ و بالا کر دیا۔ بڑے بڑے کج کلام ہوں کو گدائے راہ نشین بنا دیا۔ سقوطِ بغداد سے دنیا بھر اسلام پر ایک سناٹا چھا گیا۔ دنیا کی بے ثباتی اور انقلابات کا اک ایسا دردناک منظر لوگوں نے دیکھا جو ان کے دل و دماغ سے مدتوں تک محو نہ ہو سکا۔ شاعری کا دھارا ہی بدل گیا اور تصوف کا رنگ غالب آیا۔

ماحول کی تاثیر | بعینہ یہی حال برصغیر میں مغل سلطنت کے سقوط پر تھا۔ بڑا ہی پُر آشوب زمانہ تھا۔ فقیر صاحب نے ان سب دردناک حالات اور کربناک واقعات کو کانوں سے سنا۔ آنکھوں سے دیکھا اور دل کی گہرائیوں سے محسوس کیا، ان کی حساس طبیعت ان سے آنکھ کیسے بند کر سکتی تھی، سکھوں کا عہدِ حکومت، گھٹی گھٹی سی فضا۔ بھلا تخیل اور مشاہدہ کو مناسب جولاں گاہ ملے تو کیونکر؟ اُس زوال اور ابتلا کے زمانے میں اُن کے کلام میں وہ گرمی گفاریا لظنہ کیسے ہو سکتا ہے جو فاتح لوگوں کے شعرا کے کلام میں تھا۔ تند و تیز اور توانا خیالات اور خنجر و شمشیر کی نمائش انہی شاعروں کا حصہ تھی۔ یہ تو مفتوح قوم کے شاعر تھے، لے دے کے اپنی قلبی دنیا میں محصور تھے۔ اس لیے ان کی شاعری کا لہجہ بالکل مختلف ہے۔ وہ گویا اپنی شکست کی آواز ہیں، ان کے ہاں داخلیت کا رنگ بہت زیادہ گہرا ہے۔ ان کے اشعار میں ان کے دل کی سچی لگن اور دھڑکن صاف سنائی دیتی ہے۔

کچھ تو ان کی گھریلو زندگی، مذہبی ماحول کا اثر و تاثیر کچھ اس پُر آشوب دور کی تند و تیز آندھیاں اور مسلمانوں کی بے بسی عام

قاعدہ ہے کہ مصیبت میں خدا زیادہ یاد آتا ہے اور سبھوں کا رخ خدا کی طرف مڑ جاتا ہے۔ طبیعتوں میں انفعالی اثر زیادہ پیدا ہو جاتا ہے جو قدرتنا مذہبی رنگ میں ظاہر ہوتا ہے۔ پھر یہ وہ زمانہ ہے جب ملک میں فارسی کا ذوق بھی بہت محدود ہو کر رہ گیا تھا اور مذاق خاصہ بگڑ چکا تھا۔ جب شاہانہ دربار بے رونق ہو چکے تھے جو صدیوں پہلے پرورشِ شعرو سخن کے بہترین وسیلے تھے۔ پھر فقیر صاحب تو ایک ایسے دربار سے متعلق تھے جہاں حکومت کی باگ ڈور ایک ایسی قوم کے ہاتھ میں تھی جو لذتِ سخن سے تو درکنار، شاید فارسی زبان ہی سے بہت حد تک نا آشنا تھی۔

بقول ڈاکٹر سید محمد عبداللہ سکھوں میں فارسی کی اشاعت نہ ہونے کی وجوہات ظاہر ہیں۔ ان کے نزدیک پنجاب کی اپنی زبان جو ان کی مقدس کتاب گورو گرنہ صاحب کی زبان بھی تھی زیادہ مقبول اور محبوب تھی پھر سکھ اور مسلمان ایک دوسرے کے سیاسی حریف بھی تھے جس کی وجہ سے ان میں اک گونہ سیاسی مناقشت اور منافرت بھی تھی تو فارسی جو مسلمانوں کی سرکاری زبان تھی ان میں کیسے مقبولیت پاسکتی تھی سید صاحب لکھتے ہیں کہ حق بات تو یہ ہے کہ تعلیم و تعلم اور علم و فضل سے سکھوں کی دیہاتی آبادی کو خاص لگاؤ بھی نہ تھا۔

البتہ مہاراجہ رنجیت سنگھ کے عہد کے متعلق ڈاکٹر سید عبداللہ صاحب اپنی گراں بہا تالیف "ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ" میں یوں رقمطراز ہیں: "پنجاب میں سکھوں کی حکومت سلطنت مغلیہ کی ویران بنیادوں پر کھڑی کی گئی تھی۔ اس لیے مہاراجہ رنجیت سنگھ نے گذشتہ روایات کو بہت حد تک برقرار رکھا۔ مہاراجہ کا دربار ہندو مسلم اہل علم کا مرجع تھا۔ اس سلسلہ میں مہاراجہ کی فیضی کے بہت سے واقعات نقل کئے جاتے ہیں۔ حکیم سید عزیز الدین انصاری، فقیر سید نور الدین، مصری بی رام، دیوان امر ناتھ اکبری، دیوان دینا ناتھ اور دیوان گنگا رام وغیرہ اس دربار کے اکابر علماء میں سے ہیں۔ ذقری کا دوبار فارسی میں انجام پاتا تھا۔ روزنامے اور واقعات کی مسلیں فارسی میں مرتب ہوتی تھیں، اور اسی زبان میں انگریزی حکومت کے ساتھ خط و کتابت بھی ہوتی تھی اور معاہدے لکھے جاتے تھے۔"

ایسے پُر آشوب دور میں جو سراسر انحطاط کا دور تھا۔ حکومت کو بقانہ تھی فارسی کو کیا بقا ہوتی۔ بقول سید صاحب صدیوں کی بہاد کے بعد اس چمنستان کو اب دائمی پت جھڑکا سا منا ہو رہا تھا تاہم مرکز میں بعض قدآور شخصیتیں اور یادگار زمانہ لوگ ضرور موجود تھے، پنجاب میں فارسی تقریباً رخصت ہو رہی تھی۔

شرح احوال

فقیر صاحب کی شخصی زندگی پر ایک طائرانہ نگاہ

فرزند با صفا اور نوشتہ ثانی جیسا ہم پہلے بھی اشارہ کر چکے ہیں کہ فقیر سید نور الدین کے والد بزرگوار صاحب کشف کرامت تھے ایک صالح عاشق، شب زندہ دار، اکثر جبین نیاز بر خاک، مست شوق و دامن پاک، درویش مشرب، درویش پرست مصلح امشب انسان، فقیر کامل، شکستہ دل، جان دردمند، علائق ظاہری سے منفور اور هجوم خلائق سے بہت دور۔ فقیر سید نور الدین پر اس خوبو کا گہرا اثر تھا۔ بڑے ہو کر وہ بھی عالم رنگ و بو کی رنگینیوں سے آشنا مگر محروم۔ انہیں اپنے والد با کمال سے بہت گہری عقیدت و ارادت تھی۔ اپنے دیوان میں جہاں کہیں ان کا ذکر کیا ہے۔ سید احترام اور عقیدت کا اظہار کیا ہے، ملاحظہ ہو۔

جناب نوشتہ ثانی بہر حق خواص محبت آل رسول و غلام با اخلاص

زور گہ شہ جیلان غلام محی الدین فقیر و مرشد و مخدوم و ہر خاص الخاص

دلا سعادت کونین گر ہمی طلبی بروہ عقبہ نوشتہ ثانی از اخلاص

دیوان کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ آپ نے علوم باطنی کے لیے بیعت بھی اپنے والد بزرگوار ہی کے ہاتھ پر کی۔ مندرجہ ذیل اشعار میں اسی طرف واضح اشارہ موجود ہے۔

ندیم مرشدی دیگر بعالم باین صورت باین قامت باین قد

مرید دست خود و اوم بدست تو از لطف و کرم بید و بی عد

گرفتی دست و عین الحق نمودی مرا عید است دارم عین بریند

اخلاق فقیر صاحب

آپ نے ایک ایسے گھرانے میں جس کا علمی تبحر اور روحانی درجہ مسلم تھا پرورش پائی۔ والد صاحب جو عارف رموز شریعت و طریقت تھے ان کے فیضان نظر نے سونے پر سہاگے کا کام کیا، فقیر صاحب کی اپنی زندگی پاک بازی اور تقویٰ کی ایک بہترین مثال تھی، عیش کوشی اور ہوسناکی سے ان کا دامن کبھی آلودہ نہ ہونے پایا۔ اصلی دولت دل کی دولت ہے۔ فقیر صاحب اس دولت سے بھی مالا مال تھے۔ غنا و فقر کے آگے دنیا کے تمام ساز و سامان پیچ پیٹا ہوا باطن کیسان اور ہر لوث سے پاک و صاف تھا۔ نمود و نمائش سے نفرت تھی۔ طبعاً حلیم تھے۔ اخلاق و آداب کی اقدار ان کے لیے رسمی نہیں بلکہ با معنی حقیقتیں تھیں۔

ایک معینہ کا اعتراف شکست

اس صوفی صافی اور درویش دل ریش کے زہد و ورع کی ایسی دھاک تھی کہ ہوسناک اور آلودہ دامن کو بھی ان کی طرف نگاہ اٹھا کر کھینچنے کا یارا نہ تھا۔ مہاراجہ رنجیت سنگھ کو رقص و سرود کی محفوں سے گہری دلچسپی تھی۔ نسوانی حسن اور خوش آئند آواز چلتے ہوئے جاؤ ہیں۔ اس کے محل میں "بشیراں نامی" معینہ نہایت چنچل اور شونخ و شنگ تھی۔ اس کی آنکھیں مجبورے رنگ کی تھیں جس مناسبت سے مہاراجہ اسے "بتو" کے نام سے پکارتے۔ وہ دیوان حافظ سے غزلیات گانے میں متخصص تھی۔ رنجیت سنگھ اسے دل و جان سے چاہتا تھا۔ ایک دن محفل سرود برپا تھی۔ بشیراں حافظ کی ایک غزل سنانے لگی، تو مہاراجہ نے کہا کہ بتو تمہاری جاگیر میں چار ہزار روپے کا سالانہ اضافہ کر دیا جائے گا اور پندرہ ہزار روپے کے زرو جواہر تم پہ بچاؤ رکھنے جائیں گے اگر تم فقیر سید نور الدین کو اپنے حسن اور خوش الحانی سے قائل کر دکھاؤ۔ بشیراں نے فوراً موڈ بانہ طریق سے جواب دیا کہ مہاراجہ کیا آپ یہ چاہتے ہیں کہ میں اس مرد مخی اندیش و خدامت پر ایک غلط بین نگاہ ڈال کر ہمیشہ کے لیے اندھی ہو جاؤں اور تاریکیوں میں بھٹکتی چھروں سے؟

”مظہرے خدائے میان ز سر ہوا نباشد“

ذیل کے شعر سے اندازہ لگائیے کہ خود فقیر باتدبیر رقص و سرود کی ایسی محافل سے کتنے دُور اور منفور تھے۔
سرد مجلس ما ذکر کلمہ طیب خدا نشان بندہ روی مطرب رقاص

امیری اور فقری کا حسین امتزاج

بڑے بھائی مہاراجہ کے وزیر اعظم اور وزیر خارجہ اور ادھر خود فقیر صاحب وزیر حضوری، گورنر آف لاہور، موتی مندر کے کلید بردار، محلات کے محافظ، مہاراجہ کے ذاتی معالج تھے۔ دربار اور سلطنت میں ہر سوان کا طوطی بولتا تھا۔ ان کی جاگیروں کے قطعات پنجاب اور اطراف و اکناف کے صوبوں میں بکھرے ہوئے تھے۔ شاہی اعتماد کا یہ عالم تھا کہ مہاراجہ رنجیت سنگھ کے لئے کھانا جب مطبخ سے بند ہو کر جاتا تو اس پر فقیر صاحب کی مہربانی تھی۔ ان مختلف الحیثیات مشغول اور مصروفیتوں کے ساتھ فقر و تصوف کا یہ رنگ کہ ساری عمر وہ بوریاشین عافیت ہی رہے۔ امیر نہ ٹھاٹھ باٹھ اور خسروانہ شان و شوکت میں فقیر صاحب کے لیے کوئی کشش نہ تھی اس مرتبہ بلند اور منصب ارجمند کے باوجود خلق محمدی اختیار کیا۔ شہرت، دولت اور نشہ حکومت جس سے اک دنیا میں ہیجان اور انقلاب ہے اور جن کی آگ تقریباً ہر سینے میں شعل ہے ان کی آنچ سے محفوظ رہنا اور وزارت و امارت کے ٹھاٹھ میں ایسے شعر کہنا جن سے بونے فقری آتی ہو نہایت عبرت آموز اور خوش آئند ہے۔ ان کی زندگی استغنا اور قناعت کی ایک عمدہ مثال تھی جس کی نظیر ڈھونڈنے سے کم ملتی ہے ساری آمدنی وقف کر کے سچی قناعت کی ایسی مثال چھوڑی جو بہت کم دیکھنے میں آتی ہے۔ سامنے کی عکسی تصویر کو دیکھئے اور اس مرد حق پرست کے زہد و ورع کا اندازہ لگائیے۔ فقیر صاحب نے اپنی تمام جائیداد منقولہ اور غیر منقولہ بشرح و بسط تمام خدا کے نام پر وقف ملک کر دی تھی۔ اس عہد نامے پر جو خدا کے حضور میں کیا ہے۔ تمام عزیزان و وارثان کی مہرین ثبت ہیں ایسے شخص کے مقام کو آپ خود ہی سعدی کے اس شعر کی گہرائیوں میں تلاش کرنے کی کوشش کریں۔
گرت مال و جاہ ہست زرع و تجارت چو دل با خدا نیست خلوت نشینی

شہرت سے بالکل مستغنی تھے۔ طبیعت میں متانت اور سنجیدگی تھی یہاں تک کہ وہ بلند آواز سے گفتگو بھی نہیں کرتے تھے وہیمی اور شیریں آواز میں آہستگی سے باتیں کیا کرتے تھے۔ قہقہہ مار کر یا زور سے نہیں ہنستے تھے۔ کوئی بات ناگوار گزرے تو غصے سے جواب

نہیں دیتے تھے نہ کبھی کوئی برا لفظ منہ سے نکالتے تھے۔ لیکن اس متانت و سنجیدگی میں خشکی یا یسوست نہ تھی۔ ان کی صحبت میں اٹھنے بیٹھنے والے ان کی شگفتہ مزاجی کے قائل تھے۔

حاضر جوانی و شگفتگی

چونکہ مہاراجہ جماروں کی تعلیم و تربیت آپ کے سپرد تھی۔ رنجیت سنگھ کے بیٹے شیر سنگھ کے آپ ہی اتالیق تھے۔ شیر سنگھ کو اپنے باپ کا مشہور گھوڑا ڈولو (DOOLOO) بہت پسند تھا۔ وہ اسے مہاراج سے لینے کی بارہا تمنا کر چکا تھا مگر بات نہ بنتی تھی کیونکہ وہ گھوڑا رنجیت سنگھ کو بھی بیحد عزیز تھا، ایک دن جذبات سے مغلوب ہو کر آخر بیٹے نے جی میں اور ہی کچھ ٹھان لی۔ داروغہ مصطل سے جا کر کہا کہ ہمیں ڈولو پر سواری کا بیحد شوق ہے ذرا لاؤ دم بھر کے لیے اس پر سواری کر آئیں۔ داروغہ نے جو اصل مطلب بے خبر تھا گھوڑے کو مرصع کر کے شیر سنگھ کے حوالے کیا۔ وہ سوار ہو کر مٹھلا اور پھر لوٹ کر نہ آیا۔ اور گھوڑا اپنے مصطل میں باندھ لیا۔ داروغہ کو اپنی جان کے لالے پڑ گئے۔ آخر ایک دن بہت کر کے سارا واقعہ مہاراج کو جانایا۔ رنجیت سنگھ کو بیٹے کی اس جرأت اور بیباکی پر سخت غصہ آیا۔ وہ جب غیظ و غضب میں آتا تو یا مونچھوں پر تانؤ دیا کرتا تھا اور بار و مال سے اپنے چہرے کو جھنڈا شروع کر دیتا تھا دوسری علامت انتہائی غیظ و غضب کی غماز ہوتی تھی۔ رنجیت سنگھ نے رومال سے چہرے کو جھلتے ہوئے حکم دیا کہ شیر سنگھ کی تمام جانڈ سب جاگیریں اور املاک ضبط اور ساتھ اسے ملک بدر کرنے کا حکم دے دیا۔ معتبوب بیٹے نے سیدھا استاد کے گھر کا رخ کیا۔ اور سارا واقعہ سنا کر ان سے دیا کا دان مانگا۔ کہ جیسے بھی بن پڑے میری جان بخشی کر آئیں۔ فقیر صاحب اس وقت تو یہ کہہ کر خاموش ہو گئے کہ تم نے جو کچھ کیا بہت بُرا کیا۔ شام کو مہاراجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تو رنجیت سنگھ نے کہا۔ فقیر صاحب سن لیا آپ کے شاگرد نے کیا گل کھلائے۔ اور ہم نے اُسے کیسے آڑے ہاتھوں لیا۔ فقیر صاحب نے سُن کر کہا آپ نے جو کچھ کہا وہ بالکل بجا اور مناسب کیا وہ کم بخت تو گھوڑے کو یوں لے اٹا جیسے یہ اس کے باپ کا ہو۔ رنجیت سنگھ یہ فقر سنتے ہی قہقہہ مار کر ہنس پڑا۔ سارا غصہ جاتا رہا اور فوراً اپنا حکم واپس لے لیا کہا کہ آج سے یہ گھوڑا شیر سنگھ کی ملکیت ٹھہرا ہے۔

تبرکات اور دربار عالی

مہاراجہ کے دربار سے منسلک ہوتے ہوئے بھی درباری تعیش سے کوئی سروکار نہ تھا۔ وہ اُس سے بڑے دربار کے مجاور تھے۔ عہد مغلیہ سے اہلیت کے جو تبرکات چلے آ رہے تھے ان کا ایک حصہ لاکھوں روپے بطور ہدیہ دے کر مول لیا۔ اپنی رہائشی جویلی کے قریب ہی ایک عمارت تعمیر کروائی جہاں یہ تبرکات بصد عزت و احترام محفوظ رکھے گئے، اس عمارت کا نام دربار عالی رکھا۔ ان مقدس تبرکات کی زیارت کے لیے زر کشیر صرف کر کے جے پور سے سنگ مرمر کی ایک گنبد دار مسہری بنوائی تاکہ اُس میں بیٹھ کر کیسوٹی دیکھ سکتی اور حضور قلب سے اُن کی زیارات کر سکیں گویا یوں جیسے عالم قدس کے سوا دُنیا کے فانی کو نظر اٹھا کر نہیں دیکھا۔ یہ عمارت اب بھی فقیر خانہ کے قریب جوار میں موجود ہے۔ اب شکستہ حالت میں ہے۔ لمحات فرصت میں فقیر صاحب یہاں حاضری دیتے اور عبادت و زیارت کرتے فقیر سید معین الدین راوی ہیں کہ ان دنوں وہاں تقریباً سو آدمی ہر وقت قرآن حکیم کی تلاوت کرتے نظر آتے۔ فقیر صاحب نے حفاظ کی کفالت کے لیے بہت بڑی غیر منقولہ جائداد وقف کر رکھی تھی۔ اُس کمرۂ تبرکات کو ہر روز عرق گلاب سے غسل دیا جاتا تھا اور پھول چڑھائے جاتے تھے۔ اس عمارت کی تاریخ تعمیر اس آیت کریمہ سے ماخوذ ہے۔ "اخلع نعلیک اِنَّک بوا دی المقدس"

تاریخ تعمیر خود فقیر سید نور الدین نے یوں نکالی ہے : ۷۰

سال تاریخ زیادہ آمار شریف

زائدا چون تو باین وادی مقدس برسی

اسی عمارت پر آپ کا یہ شعر بھی کندہ ہے : ۷۰

دلا سعادت کو نین گر تو می طلبی

غلامی در شاہ شبیر و شیر کن

جے پور سے منگوائی ہوئی بیش قیمت مرمریں مسہری کے ارد گرد منقش اشعار بھی فقیر صاحب ہی کے طبع زاد ہیں : ۷۰

ای روئی تو کعبہ و بستان زمزمہ صاف

زلفین تو بر کعبہ کشید است غلاف

خواہم کہ کنم با صدق دل لیل و نہار

گرد کف تو سرمہ و گرد تو طواف

ظاہر ہے کہ ایسے عالی دربار سے منسلک ہونے کی وجہ سے آپ نے کسی دینی دربار، سرکار یا تاجدار کی مدح و قصیدہ گوئی سے اپنی زبان کو آلودہ نہیں ہونے دیا۔

مذہب و عقیدہ

انہوں نے علوم دین کی تکمیل، کلام مجید کا درس، فقہ و حدیث کی تعلیم خود بھی حاصل کی اور پھر آگے چل کر جب خدا نے استطاعت بخشی تو دوسروں کو یہ تعلیم دلوانے کا اہتمام بھی کیا۔ اُن کے کلام میں شروع سے لیکر آخر تک جس جذبے کا سب سے زیادہ اثر نظر آتا ہے وہ ان کا مذہبی جذبہ تھا۔ مذہبی تصورات سے انہیں گہری دلچسپی تھی عملی طور پر شاید اس سے بھی زیادہ مذہبیت پسند ہوں اور اُردو و وظائف اور صوم و صلوات کے سختی سے پابند، شب بیدار و شب زندہ دار، اُن کے اشعار سے پتہ چلتا ہے کہ طبیعت تشیع کی طرف مائل تھی، سوال پیدا ہوتا ہے کیا وہ شیعہ تھے؟ اُن کی اولاد کا کہنا ہے کہ وہ سنی المذہب تھے۔ اگرچہ اُن کے اشعار سے اہل بیت کی بیحد محبت ثابت ہوتی ہے۔ لیکن شیعہ عقائد کا کوئی پتہ نہیں چلتا۔ اس کے ساتھ ساتھ اصحاب پنجہیر کی مدح کو بھی آپ نے اسی اعتقاد و احترام سے منظوم کیا ہے، حضرت پیران پیر دستگیر سے انہیں گہری عقیدت و دلچسپی تھی :-

اگر خوشید جیلانی نظر سازد دل مارا
کند و یک نظر لعل بدیشان ننگ خارا

یہ لہجہ کسی شیعہ کا نہیں ہو سکتا۔ بہر کیف کسی کی دلآزاری نہیں کی، گویا وسیع مذہبی مطالعہ، بے تعصب طبیعت اور وسیع انجیال داغ نے اور سب سے زیادہ حق کی جستجو، کلام الہی کے عمیق مطالعے اور گہرے مذہبی جذبے نے جو دین کی اصل اور اسلام کی روح کو جاننے کے لیے بے چین تھا، اُن میں مذہب کا وہ تصور پیدا کر دیا جس میں تنگ نظری اور تعصب کا گزر ممکن نہ تھا۔ ان میں مذہب کی وہ سچی روح بیدار ہو گئی۔ جس نے ایک طرف اپنے خالق کی بے پایاں محبت پیدا کی تو دوسری طرف محسنین کی محبت اور انسانیت کا سچا درد عطا کیا۔ مختلف فرقوں کی اعصابی اعتقادی جنگ سے وہ بالاتر رہے۔ کرنل فقیر سید وحید الدین نے ان کے صلح کل مذہب و مشرب کی ایک نادر مثال پیش کرتے ہوئے اپنی تصنیف میں لکھا ہے کہ ایک دن مہاراجہ نجیت سنگھ اور فقیر سید نور الدین آمنے سامنے بیٹھے ہوئے تسبیح گردانی کر رہے تھے۔ مہاراجہ کے ہاتھوں میں موتیوں کی ایک بیش بہا مالامال تھی، جسے وہ بائیں سے دائیں پھیر رہے تھے،

اور فقیر صاحب کے ہاتھ میں کاہنوں کے دانوں کی ایک تسبیح جسے وہ دائیں سے بائیں گھما رہے تھے، مہاراجہ نے پوچھا فقیر صاحب دونوں طریقوں میں سے تسبیح گردانی کا صحیح طریق کونسا ہے۔ فقیر صاحب نے جواب دیا اصل مقصد تو خدا کا نام لینا ہے تاہم اگر ہاتھ باہر سے اندر کی طرف آ رہا ہو تو گویا آپ اپنے خدا کو اپنے من میں کھینچ رہے ہیں اور اگر ہاتھ اندر سے باہر کی طرف جا رہا ہو تو گویا آپ شیطان بعین کو باہر نکال رہے ہیں۔ مہاراجہ ان کی اس وسیع المشرب سے بہت محفوظ ہوا اور اپنی بیش قیمت مالامال بھی انہی کو دے دی۔

پہلا تحقیقی کارنامہ

بادشاہی مسجد کے صدر دروازے کی گیلری میں جو تبرکات مقدسہ محفوظ ہیں وہ اسلامیان پاکستان کے لیے دلی طمانیت اور روحانی مسرت کا سرچشمہ ہیں۔ لاہور کو ان آثارِ متبرکہ کی امانت داری کب اور کیونکر نصیب ہوئی یہ ایک قدیم داستان تھی جو مدتوں ماضی کے دھند لکوں میں روپوش رہی۔ اس اہم ترین داستان کی نقاب کشائی بھی فقیر سید نور الدین کے ہاتھوں ہوئی۔ عمر رسیدہ اور اور بانجھ لوگوں سے حقائق معلوم کر کے آپ نے انہیں فارسی زبان میں قلمبند کیا جسے آگے چل کر آپ ہی کے خاندان کے ایک فرد نے انگریزی میں ترجمہ کیا۔ لاہور کی ہسٹری لکھنے والے مشہور مورخ سید لطیف نے اپنی تاریخ لاہور میں بادشاہی مسجد کے احوال میں اسی ترجمہ کو شامل کر کے ان تبرکات مقدسہ کی یاد کو محفوظ کر دیا۔

سفر بنارس

ان کے کلام کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ فقیر صاحب سفر و مسافرت سے قطعاً شغف نہ رکھتے تھے، سفری صعوبتوں سے سخت کبیدہ خاطر معلوم ہوتے ہیں۔ ان کے عزیزوں سے روایت ہے کہ ایک مرتبہ بنارس کا سفر کیا۔ راہ کی صعوبتوں سے تنگ آکر خدا کے حضور میں تہمت عجز و انکسار سے نہ فقط واپسی کی دعا کرتے ہیں بلکہ یہ تمنا بھی کی ہے کہ پھر کبھی انہیں سفری صعوبتوں سے خدا و چار نہ کرے۔ یقیناً یہ سفر ان کے لیے انتہائی کٹھن اور صبر آزما ہو گا کیونکہ ان کے اشعار سے صاف پتہ چلتا ہے :-

از تو خواہم ای کریم ذو المنن زود باخیرم رسانی در وطن
از تو خواہم یا الہ العالمین باہزاران عجز بوسیدہ زمین

اشوب چشم، موتیا بند

نہ فقط ان کی بلکہ دونو بھائیوں فقیر سید عزیز الدین اور فقیر سید نور الدین کی آنکھیں عرصے سے کمزور ہوتی چلی آ رہی تھیں مگر کام کی کثرت اتنا موقع ہی نہ دیتی تھی کہ علاج کی طرف توجہ کریں۔ ان کی ایک آنکھ میں پانی اتر آیا۔ پھر دوسری آنکھ کی روشنی بھی کم ہونا شروع ہو گئی۔ ان کا تذکرہ ان کے دیوان میں دعائے صحت کی شکل میں بار بار آتا ہے۔ اپنے بڑے بھائی فقیر عزیز الدین کے حق میں کس محبت اور عاجزی سے دعا کرتے ہیں۔

چو عنکبوت مرض پردہ کرد بر چشمش ز چشمہ اش بر پردہ تنیدہ او

اپنے ہم عصروں کے آئینے میں

"Faqr Nur-ud-Din especially enjoyed a very general respect in the country. And after the war of 1846 when Raja Lal Singh was defeated for treason. Faqr Nur-ud-Din was appointed one of the councils of regency to carry on the administration until the maturity of the infant Maharaja Dalip Singh."

ل

دیوان امر ناتھ کی رائے

مولف ظفر نامہ رنجیت سنگھ دیوان امر ناتھ لکھتا ہے۔ چنانچہ پروانہ کرامت نشانہ سرکار والا موسومہ خلیفہ صاحب ملاطون دوران گلشن حاجت روانی توان گفت کہ صیت مہرباش از سمک تا سمک رسیدہ و از ذرہ تا خورشید گوش کردہ ملکہ

مولانا محمد حسین آزاد کی رائے

مولانا آزاد لکھتے ہیں فقیر سید عزیز الدین اور ان کے بھائی فقیر سید نور الدین اپنے زمانے میں نہایت فصیح مشہور تھے۔ جیسی ان کی تحریر تھی ویسی ہی تقریر بھی تھی۔ نظم میں دیوان فارسی ان کا موجود ہے۔ ریاست کے خط اور مراسلے انہی دونو بھائیوں کی تحریر سے جاری ہوتے تھے اور وہ زبان فارسی کی فصاحت اور تحریر کی متانت کا نمونہ ہیں۔ مولوی رجب علی خان جنہیں ان کی دانائی اور

قابلیت نے سرکار سے اسطو جاہ کا خطاب دلویا تھا ان کا قول ہے کہ یہ دونوں بھائی ابو الفضل اور فیضی تھے۔ مگر نہ معلوم ہو سکتا تھا کہ کوٹنا ابو الفضل ہے اور کوٹنا فیضی۔ لہ

ذوق شعری اور پہلا شعر

مختصر حالات و واقعات سے فقیر صاحب کی سخن سرائی کے محرکات کا سراغ نہیں ملتا۔ ہاں ان کے کلام کے مطالعہ سے یہ بات واضح اور عیاں ہو جاتی ہے کہ شعر گوئی کا مادہ وہی تھا۔ ان کا ذوق شعری فطری جذبات کا پرورش یافتہ تھا۔ تیز طبیعت کا خاصہ ہوتا ہے کہ ایک فن پر دل نہیں جتا۔ سرکار دربار کے کاموں کے علاوہ طرح طرح کے شوق دل میں اٹھے، طبابت کی طرف رجوع کیا اور نام پیدا کیا۔ اور تیز طبیعت نے بزرگوں کے علم یعنی طبابت ہی پر نہ تھمنے دیا تو شاعری کا فطری جذبہ ابھرا۔ وہ ماحول کی ساز گاری یا ناساز گاری سے کبیر بے نیاز تھے، ان کا یہ فطری ملکہ گویا ظہور نمود کے فطری جوش میں خود ہی فوارے کی طرح اچھلتا رہا۔ مورخہ ویرانے میں ہو خواہ آبادی میں اس کو مستی و نشاط کے عالم میں رقص سے گریز نہیں۔ قدرت نے انہیں شعر و سخن کی صلاحیتوں سے نوازا تھا۔ وہ داد و پیش اور جلب منفعت سے بے نیاز تھے۔

دربار سے ان کا براہ راست تعلق تھا۔ بلکہ ہر شو ان کا طوطی بولتا تھا۔ یقیناً اکابر زمان سے ان کے مراسم ہوں گے۔ جن میں اہل علم و فضل بھی ہوں گے اور اہل عروج و جاہ بھی۔ مگر یہ بات واضح رہے کہ شعر گوئی میں ان کا کوئی استناد مسلم نہیں جس کے سامنے انہوں نے زانوئے تلمذ نہ کیا ہو بلکہ انہوں نے کسی آموزگار کا سہارا بھی نہیں لیا۔ شعر و شاعری کی ان دشوار گزار گھاٹیوں کو اپنی فطری صلاحیت اور استعداد کی روشنی میں عبور کیا اور استاد کی بجائے انہوں نے اساتذہ کے دیوانوں کو سامنے رکھ کر انکا تتبع کیا ہوگا اور یوں فائدہ حاصل کیا ہوگا جس طرح کوئی شاگرد زندہ استاد سے شاعری سیکھتا ہے شاعری کیلئے اول قدرتی جوہر فطری ملکہ اور بعد اسکے چند علمی لیاقتیں درکار ہیں بعد اسکے ذوق کامل اور شوق دوامی۔ یہ سب چیزیں ان کے ہاں بدرجہ اتم موجود ہیں۔ شعر انہوں نے کم سنی ہی میں کہنا شروع کیا، غالباً ان کا بچپن کا کہا ہوا پہلا شعر یہ ہے۔ نسخہ خطی الف کے آخری صفحہ پر یہ شعر ان الفاظ کے نیچے درج ہے "فرد کہ در خورد سالی تصنیف شدہ بود"

میگزدام، سچو بلبل روز و شب با درد و آہ
در گلستان جہان امی گلخندان ہمتی

(فرد شامہ ۸۵)

فقیہ صاحب کی شاعری اور دیوان منثور

فقیہ صاحب نے جب طبع آزمائی کی تو فارسی شاعری کو عالم وجود میں آئے ہزار سال کے لگ بھگ ہونے کو آئے تھے۔ اس طویل مدت میں ایران اور برصغیر پاک و ہند کی سرزمین سے ہزاروں باکمال فنکار اُٹھے اور پیوند خاک ہو گئے۔ ہر کسی نے کتاب دل کی تفسیریں اپنے انداز میں لکھیں۔ بعض ایسی شخصیتیں بھی اُٹھیں جنہوں نے پرانے دگر سے ہٹ کر زمانے کی روش اور وقت کے دھارے ہی کو بدل کے رکھ دیا لیکن فقیہ صاحب نہ عرفی تھے نہ بیدل اور نہ ہی نظیری وغالب کہ اہل زمانہ کے مذاق ہی کو بدل کر رکھ دیتے۔ انہوں نے شاعری کی طرف پیشہ ور شاعروں کی طرح توجہ نہیں کی۔ جو کچھ محسوس کیا کہہ لیا۔ دل پر جو کچھ بیتی اس کی ترجمانی کر دی۔ فقیہ صاحب نے ذوق فطری کی بنا پر ذوق و عشقی اشعار کہنے شروع کئے جن میں ان کے دینی افکار و مذہبی احساسات و عواطف کی جھلکیاں ہیں اور یہی وجہ ہے کہ انکی شاعری حسن و عشق کے جھوٹے تذکروں اور بے سرو پا خیالی باتوں سے یکسر پاک ہے بلکہ حق تو یہ ہے کہ ان کا کلام ان کی وضع زندگی اور طرز تفکر کا آئینہ دار ہے۔ یہ دیوان حقیقت و اصلیت کا مخزن ہے، جس میں سادگی، تاثیر اور گداز کے اعلیٰ محاسن شاعری موجود ہیں عشق فقیہ تذکرہ عشق پاکبازان اور زبان ان کی نمونہ زبان جان گلزاران ہے، جنہیں پڑھ کر ہر صاحب دل کے تار تار تعاش میں آجاتے ہیں۔

کلام منثور اور اصناف شعر

کلام کے مقام کا تعین ایک طویل بحث کا متقاضی ہوتا ہے۔ یقیناً فقیہ صاحب کا کلام ہر معیار پر پورا اتر سکتا ہے۔ مگر میں یہ عرض کئے بغیر نہ رہوں گا کہ اس باب میں ہمیں ایرانی تصورات کو زیر بحث لانے کی ضرورت نہیں اور نہ ہی ہر حال میں انہیں معیار تنقید بنایا جاسکتا ہے۔ کوئی زبان ایک ملک سے جب دیگر ممالک میں پہنچتی ہے تو جو شکل وہاں اختیار کرتی ہے وہ اُس کا حقیقی معیار بن سکتا ہے جس کی واضح مثالیں دنیا کی مختلف زبانوں میں موجود ہیں مثلاً انگلستان کی انگلش اور امریکہ کی انگلش ہرگز ایک نہیں۔ حالانکہ دونوں زبانیں انگلش کہلاتی ہیں۔ اسی طرح افغانستان اور ایران کو لے لیجئے ان دونوں کی فارسی بھی ہرگز یکساں نہیں لیکن دونوں زبانیں فارسی ہیں فقیہ صاحب کا پورا کلام یا دیوان ہمارے ہاں کی کلاسیکی فارسی میں ہے لہذا اُس کے لیے نئے پیمانے یا نئے معیار مقرر کرنے کی

ضرورت نہیں۔ پھر اس میں شک نہیں کہ فقیہ صاحب نے ہر صنف شعر میں جو کچھ کہا ہے اس میں کلاسیکی تقاضوں سے انحراف نہیں۔ آپ کا کلام متنوع ہے۔ حمد، مناجات، نعتیہ غزل، منقبت، مثنوی، مخمس، مسدس، قطعہ اور رباعی سبھی پر مشتمل ہے۔ ہاں سب کا مرکزی خیال ایک ہی ہے۔ عشق خدا و رسول اور حب اہل بیت، انہی کو مرکز مان کر ہر کار کی مانند انہی کے گرد گھومتے رہے ہیں۔ آپ منثور تخلص کرتے ہیں اور بسا اوقات تخلص کو صیغہ غائب میں باندھ کر عجب ایہام پیدا کر دیتے ہیں۔ دیوان منثور سرسراپا عشق ہے جس میں گل و بلبل، شمع و پروانہ اور میوہ و میخانہ کے فرسودہ مضامین نام کو نہیں، ہر قسم کے سوقیانہ پن، ابتذال اور بازاری آلائشوں اور آلودگیوں سے پاک ہے عشق زیبا، عشق منزہ، عشق بوجہ وجود، عشق بہ رسول خدا، عشق بہ آل و پیغمبر، عشق بہ سالکان و کاملان، ایک ایک لفظ سے جذب مستی اور خلوص و عشق پھوٹا پڑتا ہے۔ اشعار میں اک آتش درونی ہے۔ عشق و حال اور جذب و شور اور اسی جذب و خلوص کی وجہ سے شعر منثور ہر قسم کے تصنع اور تکلف سے مبرا ہے۔ آئیے مختلف اصناف شعر کے آئینہ میں اُن کے کلام کا جائزہ لیں۔

قصیدہ

اس کلام سے انہیں کوئی مناسبت نہیں۔ وہ اصلاً قصیدہ گو شاعر نہیں۔ آپ نے شاعری اور مہاراجوں کی جاویدجا تعریف میں ہرگز قلم نہیں اٹھایا۔ ایک مطلق العنان حکومت کے زمانے اور ایک پُر آشوب دور میں دربار سے منسلک ہونے کے باوجود اپنے دامن کو درباری مدح و خورشاد سے پاک رکھنا بڑی ہمت اور بلند فطرت کا ثبوت ہے۔ تعریف، مدح و منقبت کا سزاوار آل رسولؐ اور

بزرگان دین و مردان حق کو سمجھا، بقول عزیزین :۔

مگر مدح پیغمبر و آل او کہ ہر کس بگویند خوش حال او

البتہ بعض غزلوں میں قصیدے کا سازور بیان ہے اور غزل کی نسبت قصیدہ کی روایتی شان زیادہ جھلکتی ہے۔

غزل

غزل کی سب سے بڑی خصوصیت اور روح روان و جان کیا ہے؟ سوز و گداز، درد، معاملات عشق اور عجز و نیاز۔ یہ شرط ضرور ہے کہ زبان سادہ ہو، بے تکلف ہو۔ الفاظ میں الجھاؤ نہ ہو۔ خیالات و دراز فہم نہ ہوں۔ ان کے بحر موزوں ہوں۔ شگفتہ اور چھوٹے ہوں،

جہاں تلمک ان باتوں کا تعلق ہے فقیر صاحب کانٹے کے تول پورے اترتے ہیں۔ وہ موزوں اور شگفتہ بحر میں اپنے جذبات درونی کا اظہار کرتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ اندر آگ لگ رہی ہے جس سے دھواں اٹھ رہا ہے۔ ملاحظہ ہو : ۵

غم آل نبی سینہ ماست دل غمناک ما ذینہ ماست

وانکہ طوفان نوح گویندش قطرہ دیدہ نمینہ ماست

روی خوبت را نگویم ماہتاب آفتاب است آفتاب است آفتاب

ما فقیران را ز بدخواہی و شرک آفتاب است آفتاب است آفتاب

یا الہی عنایت فرما کرم بی نہایت فرما

چون توئی کافیم کل امور یا الہی کفایت فرما

مارچہ آرزوی وصال محمد است خوش اشتیاق ما بجمال محمد است

گو شمع نہ آشناست بصوت رباب و چنگ خوش و جدا ز ذوق مقال محمد است

ماہ رویم دویدہ می آید بخدا نور دیدہ می آید

آہ اندر غم تو در گلشن گل گریبان دیدہ می آید

ای عن سلام تو تا جدا رانند بندگان تو بخت بیدارند

دوستان تو جملہ سر دارند دشمنان تو بر سر دارند

ای ہر آنی ترا شانی دگر عاشقت را ہر دی جانی دگر

ز فکر نارسائی ما جالش ماورا باشد کہ تاب دیدن خرد نیست ہرگز چشم بنیاد

بریا من کا مگارے تو کہ باد نو بہارے ز نہال مختیارے تو چہ شاخ برگ داری

مٹی جام زہنگارے تو نشاط بے خمارے تو جگر کباب دارے تو نگارے گلغاری

غزل کی دوسری بڑی خصوصیت یہ گنی جاتی ہے کہ وہ ساخت کے اعتبار سے متناسب ہو۔ اس آئندہ فن نے غزل کی طوالت کو محبوب سمجھا ہے جس کی وجہ وہ یہ بیان کرتے ہیں کہ غزل کا جسم ایک خاص صورت کا حامل ہوتا ہے جس کے حسن کے لیے دیگر اجسام کی طرح تناسب کا ہونا نہایت ضروری ہے غزل کے اشعار بارہ تیرہ سے آگے بڑھیں تو وہ متناسب نہیں رہتا اور غزل اپنے محرک مرکزی جذبہ سے ہٹ جاتی ہے جس سے تناسب اور موزونیت میں فرق آجاتا ہے۔ فقیر صاحب کی غزلیات اس نقص سے مبرا نہیں۔ ان کی اکثر غزلیات میں طوالت کا پہلو پایا جاتا ہے۔ طوالت کی وجہ سے زیادہ قافئے لانے پڑے جس کے باعث بعض اشعار محض قافئے کے پاس سے لکھے گئے معلوم ہوتے ہیں۔ یقیناً جہاں جہاں ان کی غزل طویل ہوئی ہے یہ طوالت اعادہ و تکرار کا باعث بن گئی۔ وہاں ایمائیت گھٹ گئی۔ ان پر مناقب کا رنگ غالب ہے۔ لہذا ان کی طویل نظموں کو غزلیات ہی کے زمرہ میں رہنے دیا ہے۔ اگرچہ شعروں کی تعداد تیرہ سے بہت حد تک زیادہ ہے۔ مثال کے طور پر غزل شمارہ ۱۸/۵۶/۶۹/۱۲۶/۱۳۵/۱۶۸/۲۸۹/۳۰۳/۳۱۱/۳۲۲/۳۳۸/۳۶۳/۳۶۴/۳۸۴/۴۱۴۔ ان غزلیات میں جہاں تفصیل کی طرف قدم اٹھایا ہے وہاں اثر اور لطف کی کمی واقع ہو گئی ہے اور یقیناً ایسے اشعار دوسرے درجے کے ہیں۔ ان میں وہ جذبہ اجمال و ایمائیت موجود نہیں رہی اور بعض اشعار بے کیف ہو کر رہ گئے۔

نعتیہ غزلیات تغزل و نعت

فقیر صاحب کا خود اپنا دعویٰ ہے : ۵

جز ثناء و نعت و مدح و منقبت از ہنور نیست دیوانی دگر

اوپر ذکر آچکا ہے کہ ان کی غزلیات پر نعت کا رنگ غالب ہے۔ نعت کا موضوع ایک بڑا نازک سا موضوع ہے۔ عشق رسول کے نغمے الاپنے کے لیے حب رسول کے کرب و دردا و عشق حقیقی کے انہماک اور مرکزیت سے آشنائی اس کا پہلا ذریعہ و قرینہ ہے جو کچھ بھی ہو فقیر صاحب کی نعتیہ شاعری محبت کے رموز سے بھی آشنا ہے اور عقیدت کے رنگ میں بھی رنگی ہوئی ہے۔ نعت تو خیر ہے ہی محبت کا ایک مقدس نغمہ ان کی دیگر شاعری کا لب و لہجہ بھی ان کے درویشانہ دل کا آئینہ دار ہے۔ حضور سرور کائنات کے حضور میں اپنی متاع شاعری پیش کر کے آپ نے دوسری محبتوں کے تذکرے کو درخور اعتنا ہی نہیں سمجھا۔

محبت رسول میں بسی ہوئی شاعری میں زبان سے زیادہ جذبہ قابل لحاظ ہوتا ہے۔ مگر ادب کا یہ تقاضا ہے کہ آنحضرت کے سلسلہ میں ”محمد ہوشیار“ کی احتیاط کا دامن ہاتھ سے نہ چھوٹنے پائے اور ان کے کلام سے ظاہر ہے کہ وفور عقیدت کے طوفان میں بھی وہ پاس ادب کی کشتی کو سنبھالنے میں کامیاب رہے ہیں۔ اس صوفی صافی اور صاحب دل شاعر کو جذب اندرون کی بدولت اس سلسلہ میں کوئی وقت پیش نہ آئی۔ پاک نظری ان کی خاص روش مٹی عشق و عاشقی کا منزہ طریق، سارا دیوان طہارت کا اک مرقع ہے۔

مناقب

ان کے مناقب بھی تغزل کی جان ہیں۔ فضائل و مناقب میں آپ نے دین اسلام کے مقصوفانہ دامن کو نہیں چھوڑا۔ خدائے بزرگ و برتر کی ذات کو آپ نور محض جانتے ہیں اور باقی کائنات کی ہر شے کو اسی نور کا پر تو سمجھتے ہیں۔ اس نور کی اولین جھلکی حضور سرور کائنات کی ذات بابرکات میں جلوہ گر پاتے ہیں۔ اولیاء اللہ کی ذات نبی سے مستنیر اور کشائش حاجات کے لیے خدا کے حضور میں سفارش پر قادر جانتے ہیں۔ یہی وجہ ہے کہ پیر و ستیگر حضرت نوح الاعظم کی ثنا خوانی میں انہیں باک نہ تھا۔ اس سلسلہ میں انہوں نے بڑے ابدار شعر کہے ہیں ان کے نعتیہ اشعار و مناقب میں وہ خلوص ہے جو چھپائے نہیں چھپتا ہر لفظ سے ٹپکا پڑتا ہے۔ اس قسم کی عشق و عاشقی کے پاک خیالات کے ادا کرنے کے لیے ایک خاص لہجے کے علاوہ ایک خاص زبان بھی دیکر ہوتی ہے۔ جس کے الفاظ پاک، پاکیزہ ہوں۔ لطیف و شیرین ہوں۔ اشارات و تشبیہات عامیانہ نہ ہوں۔ ان میں اک خاص شان دلاؤ نیری و دلفریبی ہو۔ واردات قلبی کے معاملات، راز و نیاز، عجز و انکسار، سوال و جواب، محبوب حقیقی کے حسن و جمال کی تعریف، ان سب کو فقیر صاحب نے جس لطافت و پاکیزگی سے ادا کیا ہے اس کا اندازہ لگانے اور قارئین کی ضیافت طبع کے لیے دیوان ہنور سے چند مثالیں درج ہیں۔

نعت و مناقب در عنزل

تخاطب حضور سرور کائنات^۲ حضور پاک سے انہیں بے پناہ عقیدت و ارادت ہے۔ ذرا یہ اشعار ملاحظہ ہوں:

نقاش ازل کشیدہ تصویر تا در نکشہ دگر رقم را
بر صفحہ روی اوز حیرت بگذاشت ز دست موقلم را

اب ذرا اس کے محاسن شعری کو دیکھئے۔ اس شعر میں خدا تعالیٰ کو مصور اور نقاش کہہ کر فن مصوری کو تقدیس بخش دی ہے۔ گویا ان کے نزدیک خالق کائنات بھی ایک مصور و نقاش ہے اور کائنات اس کی نقاشی کا نمونہ ہے۔ انسان اس کا شاہکار ہے۔ اور انسانوں میں بھی حضور وہ تصویر، جواب و کان آئینہ ساز ہیں بھی نہیں۔ گویا وہ محبوب جو فقیر صاحب کے دل کا محبوب ہے اور ان کے رگ و پے میں بسا ہوا ہے۔ وہ اتنا کامل ہے کہ اس کا مثیل و شبیہ تو صانع ازل نے بھی پھر نہ بنایا کیونکہ وہ جمال کے تکمیل کا مظہر ہے۔ آنحضرت کی ذات بابرکات کو ”ماہ تابان گردون سین“، ”سرور غمائی بستان طہ“، ”محرّم بزم ادا دنی“ اور ”ثاںستہ پیرایہ لولاک لکھائے“ خدا نیست اما از خدا ہم جدا نیست“ چند نمونے ملاحظہ ہوں:

چون وجودت مرکز قوسین او ادنی بود ابروی مہ روی خوبان قوس پر کار شما
خاکروبان درت چون گلرخان عالم اند نخر بر ریحان و سنبلی می کند خار شما
محمد کافرنش را سبب بود است می باشد شہ دین و مہ ایمان و شمع جمع مظلہا
شہ لولاک در وصف چگویم مگر کونین شد پیدا برایت
دہانت کوثر است زلف و لیل زخمت خوش مصحف است خال بیت
ای مطلع انوار الہی رویت اند شب زلف تو بلال ابرویت
کرد خوشبو چہ خوش مشام دلم نگہت زلف عینین شما
آئینہ در دہر مہر نامندش ہست آویزہ نگین شما
بر لوح دلم کاتب قدرت نوشہ غیر از الف تامت لجوی محمد
گر منصب کلیم ز حق کوہ طور بود در بہر روی ز دور تجلی طور بود
گویم چہ وصف سید لولاک شان مگر نورمی وجود او چہ مجسم ز نور بود
من میگویم خدائی یا نبی لیک از وی کی جدائی یا نبی

کز شب تا غم کن روز روشن از کرم
ای رخت شمس الضحیٰ و عی رخت بدر الجی

اگر چه عرض بستکار هست بی ادبی
ببین بین ز کرم یا مستی عربی

تخاطب حضرت علی و اہل بیت کرم

حضرت علی کے موارد میں سلطان دین، امام ہدٰی، شاہ لافٹی، زوج بتول، شیر خدا، باب مدینہ علم، دُلّیل سوار اور صاحب ذوالفقار کے عمدہ و خوشنما تراکیب استعمال کرتے ہیں :-

ای لافٹی و لمحک لُحی ز شان تُست
کون و مکان زمین و زمان ہم از ان تُست

غم آل نبی بسینہ ماست
دل غمناک ما دینہ ماست

ای قدومت باعث آبادی کاشانہ ام
درد نامت راحت افزای دل دیوانہ ام

وضو با تیمم بوتربانی کردہ می آیم
کہ تا با وی ادا سازم نماز بوتربانی را

ذره ام لیک آفتابی ام
خاکیم لیک بوتربانی ام

تخاطب بہ امام حسین

شہدای کربلا اور شہید اعظم حضرت امام حسین کے سلسلہ میں انتہائی درد انگیز اشعار کہے ہیں، مثنوی نمونہ از خرواری :-

از رخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
چسیت عجب نخل کنی ہاں مہ و آفتاب را

مہ رخ تو تا فگندہ پر تو نور خویشتن
برده ز عکس نور خود رونق ماہتاب را

ایکہ ز جام ذوق حق مست شراب وحدتی
بخش ز لطف خود بمن جرّے این شراب را

حُب رسول و آل وی منجی ماست روز حشر
پس کسی پر دم روز جزا حساب را

مصحف رویش ایدریغ شست بخون چہ بیدریغ
نخواند مگر نہ قاتلش صفحہ این کتاب را

گر بیانی ز رہ لطف بہ کاشانہ ما
ز شک فردوس زمین تو بود خانہ ما

ہاں مگر گویم ز شاہ کربلا وہ ہمتش
علق او دشمن بُرید و شاہ خود تکبیر کرد

مہ رضا، مہر خدا، زہرہ جبینا مدو
شاہ شمشاد قدا، صدر نشینا مدو

بر قامت برینیت شہ کربلا سلامی
برخ، خوش حسنت شہ کربلا سلامی

بدو عارض و جبینیت شہ کربلا سلامی
بدمان شکیریت شہ کربلا سلامی

بدو زلف عنبرینیت شہ کربلا سلامی
بدو چشم عنبرینیت شہ کربلا سلامی

تخاطب غوث الاعظم پیران پیر و پیغمبر

اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل مارا
کند در یک نظر لعل بدخشان گنگ خارا را

ز فکر نار سائے ما جاشس ماورا باشد
کہ تاب دیدن خود نیست ہرگز چشم بنیا را

در ازل بر ما چو لطف شاہ جیلانی بود
تا ابد در قسمت ما فضل یزدانی بود

نغم محمد ای دل ہزاران بار میگویم ترا
گر امیران را نگہ بر باب دیوانی بود

چونکہ از فضل خداوند کریم ذوالمنن
ما مریدان را پینہ محبوب سبحانی بود

چونکہ بر لوح دل ما نقش نام قادر است
ما غلامان را امان از شر سلطان بود

در حضورش کافقاب آنجا بود چون ذرہ
خویش را چیز می شمردن حرف نادانی بود

من کہ با شتم دم ز خدای زخم چون در قصور
معترف قدسی و عرفی نیز خاقانی بود

مرثیہ

ان کے مرثی ان بلندیوں تک نہیں پہنچے جہاں اساتذہ فن نے پہنچایا ہے۔ مگر جہاں تک غور کیا جائے ہر مرثیہ سے خلوص کی بو آ

ہی ہے۔ اس خلوص نے ہر مصرع میں نشتر پوشیدہ کر دیئے ہیں۔ بہر کیفیت مرثیہ جیسے بھی ہیں خوب ہیں ان کی دل کی کیفیت

اور عقیدت شعروں میں ڈھل کر نکل آئی ہے۔

ثنوی

ان کی ثنویات کی تعداد زیادہ نہیں مگر اتنی کم بھی نہیں کہ اُسے نظر انداز کیا جاسکے۔ جہاں جہاں ان کی طبیعت میں روانی پیدا ہوتی ہے۔ وہاں جذبات کا مہیجان اور تخیل کا طوفان نظر آتا ہے۔ ثنوی ایک طویل نظم ہوتی ہے۔ انہوں نے سیاسی درجہ سے اپنی شاعری کو دوسرے درجے اور اوقات فراغت پہ اٹھا رکھا تھا۔ ان کو اتنی فراغت کہاں میسر تھی کہ طویل نظم گوئی کا اہتمام کرتے۔ ثنویات کے یہ ٹکڑے ان کی غزلیات کے سامنے بڑا درجہ نہیں رکھتے۔ البتہ ان کی قادر الکلامی پر دلالت ضرور کرتے ہیں :-

جستجوی کُنہ ذات پاک را کی توانائی بود ادراک را
اندین وادی خرد گردید لنگ فکر را آمد درینجا پا بسنگ
عقل اینجا سر بسجده سُوہ است جبہ خود را بجاک اندودہ است
در قیاس آید کجا این گفتگو
ربنا رب الہ وحدہ

ای کریم کار ساز بی نیاز وی رحیم پردہ پوش چارہ ساز
ای رفیق عاجز در ماندہ وی شفیق جاہل ناخواندہ
ای دوا می درد ہای لا دوا وی طبیب و معطی خیر و شفا
تو شہنشاہی شہا من بندہ ام گر بدم بد کردہ ام شرمندہ ام
از تو ام من بردرت افتادہ ام برگناہم عاصیم در ماندہ ام
دشگیر عاجز و در ماندگان تکیہ گاہ و چارہ بیچارگان

عاجز ام افتادہ ام دستم بجگر
عاصیم در ماندہ ام عسدم پذیر

دو بیتی با و رباعیات اور قطعات

رباعی ہمیشہ بحر ہرج میں لکھی گئی ہے۔ اس کے اوزان بھی مخصوص ہیں۔ بعض کا بحر وہی ہے۔ لیکن رباعی کے متداول اوزان میں نہیں، لہذا انہیں دو بیتی کہا جاسکتا ہے جو رباعی ہی کا دوسرا نام ہے جیسے بابا طاہر عریا یا خود علامہ اقبال نے پیام مشرق میں لالہ طور کو رباعیات کا نام دیا حالانکہ ان میں سے بعض صریحاً قطعات ہیں کہ پہلے مصرع میں قافیہ نہیں۔ دو بیتی و رباعیات اُن کے دیوان میں فراوان ہیں اور متوسط درجہ کی ہیں۔ جن میں شاعر کی جدت و ذہانت اور طباعی کا غیر معمولی کارنامہ نظر نہیں آتا۔ قطعات کم ہیں اور جو ہیں وہ بھی کم تر درجہ کے ہیں۔

فقیر صاحب کے کلام کا محور

فقیر صاحب کے تصورات اور شاعری اور عاشقی کے قدیم رشتوں میں ایک بنیادی فرق یہ نظر آتا ہے کہ عاشقی کو اس کے قدیم دگر سے نکال کر اُس کا محور ہی بدل دیا ہے۔ چنانچہ اُن کے پورے دیوان کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ فقیر صاحب کے عاشقی کے جذبات یا تو حضور پاک کی تعظیم غزلیات میں ظاہر ہوتے ہیں یا اہل بیت و صحابہ اور بزرگان دین کی محبت میں سرشار نظر آتے ہیں گویا اُن کے نزدیک صرف مرد اور عورت کی محبت ہی اعلیٰ قدر زندگی نہیں بلکہ محبت کے اس سے اعلیٰ و ارفع موضوعات بھی موجود ہیں جن سے پیمان وفا باندھا جاسکتا ہے۔ آپ نے اہل بیت کرام کی عظمت و رفعت، ہجرات و ہمت، شجاعت و بسالت، امانت و ولایت، دیانت و امانت اور خطابت کے گیت گائے ہیں، گویا :-

داستان حسن جب پھیلی تو لا محدود تھی اور جب سمٹی تو تیرا نام ہو کر رہ گئی

چونکہ ان کے تصورات و نظریات کا محور یہی جذبہ پاکیزہ ہے اس لیے ان کے شعروں میں اک سلگنے والی کیفیت پائی جاتی ہے، ان کی نظریں ہر شے میں اسی حسن کو دیکھتی ہیں۔ جب یہ ثابت ہو چکا کہ ان کے کلام کے اکثر و بیشتر حصے کا قدر مشترک ایک ہی ہے خشیۃ اللہ، حب رسول، حب اہل بیت، حب شہدا، حب بزرگان دین۔ ان میں سے ہر ایک مضمون کو انہوں نے مکرر مکرر باندھا ہے۔ یقیناً یہ تکرار و تکرار بعض نازک طبع ابداء و شعرا پہ گراں گزرے گی۔ مگر حق بات یہ ہے کہ بار بار کی یہ تکرار نہ گراں گزرتی ہے اور نہ ملال انگیز ہے۔ ہر دفعہ وہ اُسے نئے ڈھب سے بدل کر کہتے ہیں اور یوں معلوم ہوتا ہے کہ کوئی نئی چیز پیش کی جا رہی ہے۔ ہر مرتبہ

اک نئے اسلوب سے کہا جس سے اک نیا اثر پیدا ہوا۔ اس مضمون کو فرسودگی اور کہنگی سے بچانے کے لیے کہیں استدلال کا طریق اپنایا ہے اور کہیں رقت انگیز طریقہ اختیار کیا ہے جس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ ان کی قوت تخیل کس قدر قوی ہے۔ لیکن اتنے بڑے دیوان میں اس تکرار کا گاہ ہے ملال انگیز ہو جانا بعید بھی نہیں۔

تنقیدی جائزہ

ٹھیک ہے فقیر صاحب کے کلام میں کوئی گہرا فلسفہ نہیں۔ یہ بھی کہا جاسکتا ہے کہ کوئی دقیق نکات نہیں۔ فلسفہ و دقائق اگر نہیں ہیں تو نہ ہوں شاعری صرف اپنی دو چیزوں پر تو مبنی نہیں ہے:

خوبی ہمیں کرشمہ و ناز و خرام نیست
بسیار شیوہ ہاست زبان را کہ نام نیست

لہذا سوال صرف یہ ہے کہ کیا شاعری یا شعر کہنے کی صلاحیت کے ساتھ زبان کی خوبی و صفائی ہے یا نہیں، یعنی فقیر صاحب اگر طیب یا وزیر نہ بھی ہوتے تو کیا وہ ایک شاعر ہو سکتے تھے یا نہیں؟

اس میں شک نہیں کہ دیوان ہنود میں مسلسل داستانیں ہیں نہ انہوں نے زبان کو ترقی دینے کی غرض سے شاعری کی ہے اس میں بھی شک نہیں کہ ان کی شاعری میں وہ مغلیہ دور کی شاعری کی توانائی، خطر طلبی اور قوت و صلابت نہیں، وہ اپنے آپ کو گلشن کا زمرہ خوان نہیں بلکہ نوحہ خواں سمجھتے ہیں۔ ان کے کلام میں نہ محبوب مجازی سے شکایات نہ اس کی ستم رانیوں اور اپنی پریشانیوں کا رونا، نہ رقیبوں کی فائز المرامی اور اپنی محرومی و ناکامی کی چیخ و پکار نہ بلبل کی فریاد ہے، نہ قمری کی افتاد ہے بس ایک اللہ کا بندہ عشق خدا و رسول اور حب اہل بیت سے سرشار اپنی سنا رہا ہے۔ ذرہ بھر اپنا حال نہیں چھپاتا۔ جو کچھ من میں ہے وہی قلم و زبان پر ہے۔ بناوٹ اور تکلف نہیں، جو کچھ کہا ہے وہ سادہ ہے۔ کچھ شیریں، کچھ پھیکا، کلام میں عموماً نہیں معلوم ہوتا ہے جیسے کوئی واعظ منبر پر وعظ کر رہا ہے یا کوئی مناجاتی سر بسجود ہو کر خدا سے کچھ التجائیں کر رہا ہے اور گڑگڑا کر دعائیں مانگ رہا ہے ہم ان کی مثالیں دینا ان کی بہتات و کثرت کے پیش نظر بیکار سمجھتے ہیں۔

فقیر صاحب کے کلام میں ماورائیت اور آفاقیت کی مثالیں کم ہیں۔ ان کا کلام ان کے ذاتی محسوسات، جذبات اور

واردات تک محدود ہے۔ کلام کا مطالعہ پتہ دیتا ہے کہ فقیر صاحب فارسی شاعری کی عراقی طرز کے دلداد ہیں اور عراقیوں میں بھی حافظ سے بہت متاثر ہیں۔ گاہے ان کا رنگ جامی کے زیادہ قریب ہے۔ ان کی غزلوں میں خال و خط، عارض و زحار کا بیان اس تکرار سے ہے کہ بعض اوقات سدی غزل یا نظم کتاب حسن کی فہرست دکھائی دیتی ہے جو محض جزو پر زیادہ زور دیتے ہیں۔ اس لیے مجموعی تاثر کا بیان کم ہو جاتا ہے۔

یہ بات بھی درست ہے کہ فقیر صاحب کے کلام میں معانی کی وہ عظمت اور جلالت موجود نہیں جو اساتذہ کے حصے میں آئی۔ اور یہ بھی صحیح ہے کہ ان کی شاعری میں فلسفیانہ تجزیہ اور حقائق فکری کم ہیں لہذا گہرائی اور فکری سطحیت کی شکایت اگر کسی کو ہو تو وہ بجا ہوگی مگر طہارت اور پاکیزگی کی شاعری میں وہ یقیناً منفرد مقام کے مالک ہیں۔

ان کے کلام میں خاص فکری عنصر کی کمی ہے۔ اس سے ان کی تنقیص کا پہلو نکالنے کا کوئی ارادہ نہیں۔ جہاں کہیں عقلی تجزیہ ہے وہ بھی آخر ایک جذباتی الجھاوے پہ ختم ہو جاتا ہے اور جلد ہی وہ اس کا دامن چھوڑ کر جذبات کے سائے میں پناہ لینے لگ جاتے ہیں اور ادراک حقیقت کے لیے وہی راستے تسلیم شدہ ہیں۔ ایک طریقہ بحث و نظر یعنی عقل و دانش یا استدلال کا ہے۔ دوسرا طریقہ تصفیہ باطن یا وجدان کا ہے۔ یہ تو ظاہر ہے کہ وہ صوفیانہ روایتوں کے مالک تھے لہذا ان کے نزدیک حقائق کے ادراک کا صحیح ترین بلکہ واحد ترین طریقہ یہی تصفیہ و تزکیہ قلب کا طریقہ ہے۔ پہلے طریق سے ان کی بیزاری ملاحظہ ہو:

برو سر بند مرغ عقل را بان بال و پرا اینجا
کہ مرغ عقل را اینجا دلا پر وانی باید

اور اب دوسرے طریق سے ان کی وابستگی اور اس پہ اعتماد و اعتقاد کا عالم ملاحظہ ہو:

ہر گم کہ نگاہ کنی بر دل جامی است خدا نما خدا را بنگر

فلسفیانہ گہرائی کی کمی محض تنقیص پہ دلالت نہیں کرتی۔ ظاہر ہے کسی شاعر کی شاعری کا یہ پہلو بھی اس کو قارئین کے لیے سہل و مرغوب بنا دیتا ہے۔ ان کے اشعار سادہ و سلیس ضرور ہیں مگر شاعری صنعت و حسن کاری سے محروم و بیگانہ نہیں۔

ہم یہ بھی کہہ آئے ہیں کہ ان کے کلام میں فکری گہرائی زیادہ نہیں۔ اس سے ہماری مراد یہ ہے کہ ان کے کلام کے مطالعہ سے

جستجو اور تلاش کی تحریک نہیں ہوتی نہ انہوں نے کائنات کے اسرار و رموز پر فلسفیانہ نظر ڈالی ہے نہ زندگی کے کوئی خاص بھید کھولے ہیں اور شاید یہ بات بھی سچ سے زیادہ قریب ہے کہ انہوں نے قلب انسانی کے عام محسوسات کا بھی فلسفیانہ مطالعہ نہیں کیا، البتہ اپنے قلب کی حالتوں کو بہت محسوس کیا گویا ان کی شاعری کا رخ کائنات کی طرف کم ہے۔ ذات کی طرف زیادہ ہے۔

غیبِ بے جملہ بگفتی مہنرش نیز بگو

محاسن کلام

اگر فصاحت کے یہ معنی ہیں کہ مبالغے اور بلند پروازی کے بازوؤں پر بے پرکی اڑائیں، رنگا رنگ قافیوں کے پروں پر فر فر پھرتے جائیں، لفاظی اور شوکت الفاظ کے زور سے فضا کی لاقتناہی وسعتوں کو چیرتے ہیں اور تشبیہات و استعارات کی گہرائیوں میں ڈوب کر آنکھ سے اوجھل ہو جائیں تو فقیر صاحب یقیناً ایسی فصاحت سے دور ہیں اور اگر فصاحت کے یہ معنی ہیں کہ خوشی یا غمی، کسی چیز سے محبت یا نفرت، کسی شے سے خوف یا ہراس، کسی چیز پر قہر یا غضب، یعنی جس دلی کیفیت کا اظہار مقصود ہو وہ اس طریق سے باندھ دیا جائے کہ وہی تاثیر، وہی جذبہ سننے والے کے دل پر طاری و ساری ہو جائے تو فقیر صاحب کے ہاں یہ سب کچھ موجود ہے۔

ان کی شاعری کے جسم و روح دونوں کو ایران سے پوری نسبت ہے، شاعری وہی ہے جو حافظ و سعدی، رومی و خسرو سے وراثت میں پائی ہے۔ ان کے محور، قوافی، شیرینی کلام و روانی میں وہی فارسی شاعری ہے جس سے ہم صدیوں سے مانوس ہیں وہی روایتی انداز ہے۔ ان کے خیالات دلپسند ہیں، الفاظ شستہ، ترکیبیں پاکیزہ اور تراشیں خوشنما ہیں۔ ان کے ہاں مضمون کی گرمیاں بھی ہیں اور انداز کی شوخیاں بھی۔

انہوں نے شعر کی زمین میں غزلیں کہی ہیں۔ مگر ان کا یہ تتبع محض زمین شعر تک محدود ہے۔ نفس مضمون ان کا اپنا اور جنون ان کا اپنا ہے۔ فقیر صاحب نے مختلف اقسام شعر پر طبع آزمائی کی ہے اور تمام اصناف سخن کو کامیابی سے نباھا ہے۔ ان کا تخیل رنگین تھا، مشاہدہ واردات بھی تیز تھا۔ مگر قدرت اتنی شاید نہ تھی یا یوں کہہ لیجئے کہ فرصت شاید اتنی نہ تھی کہ فکر کی نئی راہیں نکالتے

اس لئے وہ روایات ہی کے دائرے کے اندر گھرے ہوئے ہیں۔

دردِ دل اور واردات قلبی چونکہ ایک فطری چیز ہے۔ اسے صنعت گری سے دور کا واسطہ بھی نہیں ہوتا۔ تصنیع کو ان کے ہاں دخل نہیں اس لیے تخیل واضح ہے۔ نہ کوئی الجھن ہے نہ پیچیدگی۔ زبان صاف ہے، فصیح ہے۔ ہیر پھیر اور ایچ بیچ سے مبرا ہے استعارات تشبیہات کو کام میں لاتے ہیں مگر نہ تو وہ دور از کار ہیں اور نہ پیچیدہ اور معلق۔ اسلوب بیان میں شوخی پیدا کرتے وقت لفظی صناعت سے دامن کو پاک رکھتے ہیں۔ ان کی شاعری چستان نہیں خوشگوار ہے۔ ان کا کلام ان تمام محاسن و اوصاف سے آراستہ ہے جو حسن کلام کے لوازم ہیں۔ زبان میں سلاست و صفائی ہے، بیان میں دلآویزی ہے۔ طبع آزاد ہے۔ اساتذہ کے کلام پر ان کی نظر ہے فقیر صاحب پر حب رسول اور حب الہی کا رنگ غالب ہے۔ ان کے تمام کلام میں یہ جذبہ بڑے جوش و خروش سے پایا جاتا ہے اور اس کا تسلسل شروع سے اخیر تک بدستور قائم رہتا ہے۔ عشق خدا و رسول میں جو وارداتیں آتی ہیں، وہ ان واردات قلبی سے باخبر ہیں اور ان سب جذبات کو پوری ارادت، واقعبیت اور جوش و حقیقت کے ساتھ وہ شعر کے سانچے میں ڈھال دیتے ہیں جس طرح وہ دل میں آتے ہیں اور حرف تمنا کی اصلی حقیقت بھی یہی کچھ ہے۔

ان کے اشعار میں سادگی بھی ہے اور ایماء و اشارہ کی بلاغت بھی، مگر ایما سے کہیں بھی ایسے خلا پیدا نہیں ہوتے جن سے ابہام و تعقید پیدا ہوتی ہو۔ اشارات مانوس اور رمزی بلاغیوں سے لبریز ہیں۔ ان کی معنوی و سقیں شاعر کے احساس و تخیل کی گہرائیوں کا پتہ دیتی ہیں اور ان کا ایمانی پیرایہ بیان شاعر کی قدرت فن کا عمارت ہے۔ جس طرح ان کے موضوع جذبات کو متاثر کرنے والے ہیں، اسی طرح ان کا طریق اظہار بھی ایسا ہے جس کی وجہ سے عام و خاص سب ان کے شعروں کو اچھی طرح سمجھ سکتے ہیں۔

فقیر صاحب کے زمانہ میں سبک ہندی کی شاعری کا جو بن اور عروج تھا۔ اکثر شعرا باریک بینی اور وقت آفرینی کی بھول بھلیوں میں کھو جاتے، بال کی کھال اترنے لگی تھی۔ تشبیہات دور از کار اور استعارات پیچیدہ ہو گئے تھے اور شاعری محسوسات سے نکل کر طلسم خیال میں گھر چکی تھی۔ اکثر اشعار پہیلی بن کر رہ گئے تھے شاعری بہت حد تک لطف زبان سے بیگانہ ہو گئی تھی، مگر فقیر صاحب کا کلام جس پر یقیناً سبک ہندی کی چھاپ ہے اور ہونی چاہیے تھی، ان پیچیدگیوں، ان نازک خیالیوں اور دور از کار

تشبیہات سے متبر ہیں۔ بلکہ اُن کے کلام میں حسن اور لطف کا ایک بڑا ذریعہ اُن کی تشبیہات ہیں۔ کوئی چیز ایسی نہیں جو پڑھنے والے کی دُسترس سے باہر ہو۔ ذیل میں مثال کے طور پر دیئے ہوئے اشعار کی طرح پیچیدہ و متعلق شعر کہیں دھونڈے ہی سے ملتا ہے :

از مطبخش و نطفہ لیسل و نہار چرخ
این شمس مہروماہ و دوان تنور بود
دست زدست تو شد بروں پی جستجو شست سرتنگوں
بتلاش آن برخش کنون بخدا بچاہ ذوق در آ

صنائع و بدائع

محسّنات شعری جنہیں گزشتہ زمانے میں علم و فضل کے اظہار کا ذریعہ خیال کیا جاتا تھا اور جنہیں اب حسن کلام کے چہرہ کا بدنام داغ کہتے ہیں۔ فقیر صاحب ان کے استعمال میں ذوق سلیم سے کام لیتے ہیں۔ ان کے ہاں صنائع بدائع لفظی و معنوی موجود ہیں لیکن یوں استعمال کئے ہیں کہ خیال کو پرواز مہیا ہوتا ہے۔ یہ نہیں کہ محسّنات زنجیر بن جائیں اور پڑھنے والے کو آگے بڑھنے سے روکیں۔

شعر اگر شاد سخن ہے تو مجاز اس کا پُر تکلف لباس و زیور، سادگی اُس کی ایک ادائے دلنشیں تو آرائش بھی انہی کا اک دستور و آئین ہے۔ مگر اُس کا حد سے بڑھ جانا گویا پاؤں کی بوجھل زنجیر بن جاتا ہے۔ فقیر صاحب نے شاعری کو صنائع و بدائع کی بھینٹ نہیں چڑھایا۔ کہیں ابہام نہیں اور نہ ہی تعقید۔ کہیں حد اعتدال سے تجاوز نہیں کیا۔ جو ان کے کلام کا طرہ امتیاز اور اُن کے مذاق سلیم کا بے ثبوت ہے۔ آئیے ذرا اُن کے کلام کے آئینہ میں انہیں جھانک کر دیکھیں :

صنعت تلمیح

صنائع شعری میں کسی قصہ طلب واقعہ سے مضمون پیدا کرنا ایک لطیف صنعت ہے جسے اصطلاح میں تلمیح کہتے ہیں۔ ملاحظہ ہو فقیر صاحب نے اس صنعت کا کس خوبی سے استعمال کیا ہے :

ز امواج معاصی خویش را کورشتی فضلت
در کاسہ سداگر بہ بینی
بمکنیدیم و بسم اللہ مجربیا و مرہبا
سرتیست کہ آن بجام جم نیست
تا معطر شوم بگفتن نعت
چون ادیم از سہیل ملک مین

پس شمار خویش را در روزِ حشر
استحارہ کی بدولت اپنے حل مقصد کے لیے فال لی تو یہ صدا آئی :

کہ داد ہاتف غنیم ندایک ناگاہ
عزیز مصر برآمد ز چاہ کنغانی
صنعت ابہام و تضاد

دوستان تو جملہ سر دارند
دشمنان تو بر سر دارند

حسن تعلیل

آہ اندر غم تو در گلشن
تسبیح خوان حضرت او نیست گر سپہر
گل گر میان دیدہ می آید
تسبیح کبکشان بگویی فلک چراست
پسید دل ز عقل کہ در دیدہ مردم
این مردم شور سیه پوش کیانند
فرمود بجان بصد افسوس کنان آہ
در اتم حسنین بغم پردگیانند

صنعت مراۃ النظیر

چون وجودت مرکز قوسین او ادنی بود
خوشبو ز نست صندل دادی تو بوی خوش
ابروی مہ روی خوبان قوس پرکار شما
عطر و گلاب و عنبر و مشک و عبیر را

صنعت تضاد

قرص خورشید و مہ ز مطبخ دہر
شام ما نیکتر نمود ز صبح
نان روزینہ و شبینہ ماست
صبح خوش تر ز شام ما کردند
طویم گفت دی چہ نکتہ خوش
بسنرمی پوش و سرخرو می باش

صنعت لفظ و نشر

کوزلیجا کیست مجنون از کجا سر باد و دل
کیست یوسف کیست یلیا کیست شیرین و دمن
در سوز و گداز و نوحه و ناز
پروانه و شمع و بلبل و گل
ہر سبزہ ترا تسبیح و ہر بندہ ز تو بخشش
میرد و می گوید می پوید و می جوید

محاکات

کتابی چہرہ قابل تعریف خیال کیا جاتا ہے۔ اس رعایت سے رُخ کو مصحف کہتے ہیں۔ جب یہ بنیاد بندہ گئی تو پھر کتابی تشبیہ کے دیگر لوازمات مثلاً آیات، سطور، بین اسطور وغیرہ کی مناسبت سے ان الفاظ کو کس خوبی و انسجام سے باندھا ہے :

بر مصحف رُخ تو میان دو سطر لب
دندان خوشنمایتو بین اسطور بود
مصحف و شیش ای دریغ شست بخون چہ بدریغ
خواند مگر نہ قائلش صفحہ این کتاب را

تمثیل و ارسال مثل

ایک بات کو مصرع اولیٰ میں ذکر کرنے کے بعد مصرع ثانی میں اُس کے ثواب و امثال و براہین لانے کا نام تمثیل و ارسال ہے ملاحظہ ہو فقیر صاحب نے کس خوبی سے اسے باندھا ہے :

ای جان جان چہ خوش بدم جا گرفتہ
ہمچون الف کہ ہست مقامش بجان ما

استعمال امثال و اصطلاحات و محاورات

مصطلحات و محاورات و امثال و حکم کو فقیر صاحب اپنے دیوان میں جا بجا باندھا ہے اور نہایت خوبصورت پیرائے میں باندھا ہے، ملاحظہ ہو :

چون بامید تو از جرم نکردیم دریغ
پس ندانا خواستہ عسرت اگر آید بہ پیش
آفرین باد برین ہمت مردانہ ما
نغمہ مخور ہر عسرا ای دل چو سیری پس است

نہ یمن حب آل احمد پاک
نیم در جام و معشوقہ بکام است
اندین وادی خرد گردید لنگ
فکر را آمد درینجا پا بسنگ
ز آتش دوزخش ربائی وہ
وقنا ربنا عذابا لئلا نار
از فضل خدا نہ کار ہانیت
آغاز چو شد بکو، نکوست انجام
بہ نائے فضل تو از موج عصیان پند خود را
بہ یکنیم و بسم اللہ مجسریا و مرئسہا
گر بشویم خویش تن را تاکہ گرم پاک تن
میشوم ناپاک تر چون سگ کہ تر گردد بدن
در حضورش کا قباب آنجا بود چون ذرہ
خویش را چیزی شمر دن حسرتی نادانی بود

تکرار الفاظ و حروف

شعر کی صوتیت کو خوش آئند بنانے کا ایک ذریعہ تکرار الفاظ بھی ہے۔ فقیر صاحب اس سے خوب فائدہ اٹھاتے ہیں :

ہر چہ فرماید بگوئی چشم چشم
در ہر سد حال مارا گوش گوش
بر سر کوثر بہ تقسیم شراب
ساغر م بخش و گوئی نوش نوش

تشبیہات

تشبیہ شاعری کے چہرے کا غارہ ہے اور ان کے کلام میں حسن اور لطف کا ایک بڑا ذریعہ ان کی سادہ اور رنگین تشبیہات ہیں، ملاحظہ کیجئے :-

زلف روی تو بہم دیدیم و گفتیم عجبما
این چہ سحر است کہ صبح است بہم باشامی
دہانت غذاش نعینہ و گل
دو چشمش ز گس و زلفش دو سنبل
مصحف و شیش ای دریغ شست بخون چہ بدریغ
خواند مگر نہ قائلش صفحہ این کتاب را
دائکہ طوفان نوح گویندش
قطرہ دیدہ نمینہ ماست

رخت را ماه چون گویم کہ مرانیت گیسوئے
نہ دندان و دہان تو نہ خال و خط نہ ابروئے
آنجا کہ وصف طرہ جانان می کنند
از مشک گر کنند حدیثے خطا بود

شوخی و طراوت

شوخی کی جھلکیاں اُن کے کلام میں کہیں شاد و نادر ہی پائی جاتی ہیں۔ لیکن جہاں ہیں نہایت لطیف اور نازک پیرایہ ہے۔ عام شاعروں کی طرح کہیں ضرورت سے زیادہ کھلے نہیں۔ ہمیشہ میانہ روی کو ملحوظ خاطر رکھا ہے:

چون بامید تو از جرم نکردیم دریغ
آفرین باد برین ہمت مردانہ ما
پس باین کثرت نہایت او
گر گنہ کم کنم گناہ منست
اکتفا نیست بی حساب بدہ
در حسابت مگر چہ افتادہ
میکنی توبہ پس از جرم و دگر می شکنی
باز خوش آچو پی عفو گناہ آمدہ
لاش متنان را سزد بان غسل در شط شراب
گر بمیرد بلبلی از برگ گل زبید کفن

وصف گیسوی و زلف

زلف پیچان بخت خوش آہ
ملفوظہ قصہ درازی
سرخ کوتاہ کنم در وصف زلف
کہ زلف و وصف زلف تو دراز است
از مقدم تو گشت جہانی چو معطر
ای باد صبا نگہت گیسوی کہ واری

قد محبوب

ندیم، چو قدش است اندر بوستان ہرگز
منوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل خراما

زور بیان

حد شرعی ہوشیاران را زنند
ما کی مستیم از مستان تو

احوال ہر آنکس کہ رخت دید چہ باشد
شیدا شدہ آن کس کہ شنیدست ندیدت

واقعہ نگاری

بھائی کی آنکھوں میں موتیا یا پانی اتر آنے کا منظر کس حسین و دلکش پیرایہ میں باندھا ہے:

بدہ شفا بدو چشم رسد رسیدہ او
بروب گرد و غبار از سوا دیدہ او
چو عنکبوت مرض پردہ کرد بر چشمش
ز چشمہ اش بر پردہ تنیدہ او
چو باز نور پریش ز آستانہ چشم
دگر بخانہ رسان طائر پریدہ او
بچشم خیر بندرت چو می کشد چلہ
قبول کن در کرم چلہ کشیدہ او

آیات و احادیث قصص و تمثیلات

فقیر صاحب کے معلومات علمی ادبی اور مذہبی سے انکار نہیں کیا جاسکتا۔ انہوں نے اپنے کلام کو آیات قرآنی، احادیث نبوی کی تعلیمات اور قصص و تمثیلات سے نہایت عمدگی سے آراستہ کیا ہے اور ان سب کا استعمال نہایت برعمل کیا ہے اور ہمیں یہ کہنے میں ہرگز تامل نہیں کہ ان کے اکثر و بیشتر اشعار کی تشریح کا سمجھ میں آنا اُس وقت تک ممکن نہیں جب تک قاری کو قرآن حکیم پر پورا عبور حاصل نہ ہو۔ ان کا سارا دیوان اس حقیقت کا بین ثبوت ہے۔ کثرت امثال کے پیش نظر اس سلسلہ میں مثالیں پیش کرنا محض تکلف اور تحصیل حاصل ہے۔ ہمارے اس دعویٰ کی تصدیق کے لیے خود دیوان منقور کی طرف رجوع کریں۔

فقیر صاحب کی زبان دانی

اس دور کے دور افتادہ مقامات کے ادیبوں اور شاعروں کی زبان میں سنسکرت اور ہندی الفاظ کثرت پائے جاتے ہیں جو یقیناً فارسی جیسی ملیح زبان کی صفائی اور پاکیزگی کے منافی ہے۔ کچھ مصنفوں نے تو بٹالہ کو بھی ڈال لکھا ہے۔ مگر فقیر صاحب کا کلام اس نقص سے بالکل مبرا ہے۔ معلوم ہوتا ہے متقدمین اور اساتذہ فن کے دواوین ہمیشہ اُن کے پیش نظر رہے۔ انہیں زبان پر عبور تھا۔ لہذا زبان کی روانی اُن کا طرہ امتیاز ہے۔

عربیت

اس سے کسی کو انکار نہیں ہو سکتا کہ فقیر صاحب کو قرآن حکیم پر خاصہ عبور تھا۔ بلکہ اُن کا دیوان خود شاہ عادل ہے کہ وہ ضرور حافظ قرآن بھی ہوں گے۔ ہو سکتا ہے اس فن کی نادر کتابیں بھی اُن کے مطالعہ سے گزری ہوں اور اُن کے حافظہ میں محفوظ و مخزون ہوں۔ لیکن اس فن میں انہیں دعویٰ نہیں اور نہ ہی انہیں ماہر تسلیم کیا جاسکتا ہے۔ مگر دیوان میں عربی اشعار جا بجا بکھرے پڑے ہیں جن سے اُن کی عربی دانگی کا اندازہ ضرور ہوتا ہے مگر اس میں اکثر وہ قافیہ بندی اور بے جا تکلفات سے شاید آگے نہیں بڑھنے پائے شاید یہ اُس دور کا عام انداز ہو۔ چونکہ یہ محض عقیدت و ارادت کی بناء پر ہے نہ کہ نمود و نمائش یا ادعا کی خاطر، لہذا ان پر الزام نہیں آسکتا۔ سعدی کے شہرہ آفاق نعتیہ قطعہ ”بلغ العلیٰ بکمالہ“ کے تتبع میں قطعات بھی لکھے ہیں۔ بلاشبہ وہ فصاحت و بلاغت کی اُس بلندی کو نہ پاسکے۔ مگر سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ آج تک عرب و عجم میں ان بلندیوں کو کون چھو سکا ہے۔

اخلاقیات

اخلاقی شاعری فارسی شاعری کا طغرائے امتیاز ہے۔ متقدمین نے اس زمین کو آسمان تک پہنچا دیا۔ پھر ایسے بھی آئے جنہوں نے اس آسمان کو اور بھی بلند کر دیا۔ ظاہر ہے کہ فقیر صاحب کا جن کے نزدیک شاعری ایک ثانوی حیثیت رکھتی ہے کیا مقام ہو سکتا ہے تاہم انہوں نے چونکہ انسانی کردار کو اسلامی عینک سے دیکھا اور اُن کے باہمی میل جول اور اخلاق کو بھی اسی تراز میں تولد اور وہ اعمال جن کا تعلق براہ راست عقائد سے تھا۔ ان پر گاہ گاہ تبصرہ بھی کیا۔ مثلاً اخلاق و موعظت، عجز و انکسار، تعظیم فقر و بزرگان، ریاضت، فقر و استغنا، تواضع، مروت، صلح جوئی، ترک طمع، بے ثباتی دُنیا، تفرقہ و جمعیت، توکل، تزکیہ نفس، عمل اور وحدت حق وغیرہ وغیرہ۔ چند شعری نمونے ملاحظہ ہوں :

درس اخلاقیات — پند و موعظت

اگر برعیب کس آگاہ گردی ترا گویم ترا می پوش می پوش

اگر بد گویت کس در جوابش نکو گو و زگوئی باش خاموش

درس قناعت

تا بخورد ضرب ہو قلب بود نام دل تا نہ قناعت کنی پُر نشود جام دل

اخلاق حسنہ

ز ہجوم ہتم و غم زمان شنوی اگر کفایت یاب کہ ز بہر خیر و پی امان بھزار خلق حسن و آ

توحید پرستی

ہر چہ باشی باش لیک از غیر حق بیگانہ باش ای هنوز در طریق بندگی مردانہ باش

تفرقہ و جمعیت

از پریشانی ز دریا قطرہ گردیدی دلا جمع شو با آب دریا تا دگر دریا شوی

وحدت الوجود

آفتاب قدرتش در ہر دو کون تافت و سوزدہ پُر انوار کرد
دید از یک رخ موحّد تار تار چون نگہ در سجدہ و زتار کرد
آنکہ ہر یک از نقوش و از عقول بر وجود وحدتش اقرار کرد
ندیم ہیچ جا جز منظر سربار اگر سنگ است گوہر و گل و خار
برگ سبز و گاہ خشک و خار و گل بنگری گر نیک ہر یک دفتر است
در میان سجدہ و زتار چون یکرشتہ است پس چہ در شیخ و برہمن ہست وجہ کارزار

مرنجان مرنج

خدایا چنان ہمتم دہ بلند کہ ناید ز من ہیچکس را گزند

ما عاجزان ندایم آئین تلخ گفتن گوئیم در تلمیح خوش تلخ چون دواغیم

توکل

ما فقیران را بامیدِ اله جز توکل نیست سامانی دیگر

تقدیر و قضا

با قضا تدبیر ای ابوالهوس پیش طوفان نیست غیر از مشتِ خس
چاره تقدیر با تدبیر ما اخذ شهباز است با دامِ گس

فقر و صنعة الله

هر کسی زنگی اگر از قرمز و رودنگ کرد مرشم از صنعة الله خست من خوشترنگ کرد
خاک اکسیر طلا بنماید از مس فی المثل کیمیای فستاد ما را بخود همزنگ کرد

یک حرف بس است

گوئیت تا بکجا پند که حرفی کافی است لیک در خانه بشرطی که اگر باشد کس

جنت عاشق

حد عین جنت الرضوان چو بهر زاهد است از برائے ما فقیران وعده دیدار بس

عالم و عاشق

عالمان علم ظاہر را چه باشد اطلاع گر بر پرسی رمز حق از محرم اسرار پرس

حال و قال

ما کله پوشان متور صاحب تا جیم و حال قال اگر پرسی برو از صاحب دستار پرس

تواضع و انکساری

از حوادث گرامان خواهی دلا ناچیز باش کس نمی گیرد نشانه دانه خشنایش را
خاکساری روشنی بخش دل آئینه است خاکساری زان گزیند آفتاب ماتهب
خاکساری می گزیند هر که مقبول خداست خاکساری در دو عالم می نماید فتح باب

صلح جوئی

بد میندیش دلا باش نکو با همه کس دست بردست و گرنه تو بمالی چه جوگس

بے ثباتی دنیا

عیش دنیا چیست ماند خواب را بود وی ماند جباب آب را
ای هنوز نظر کن به جهان گذران خوش همی گفت بمن پسند سرا
در کاسه سر اگر به زمینی سرسیت که آن بجم جم نیست

خموشی معنی دارد

گرنه فوقیت خموشی راست مان بر گفتگو غنچه را جمعیت و گل را پریشانی چراست
لب به بند از غمیر یاد حق و گرنه عیب از فغان کلبیل و از خنده گلزار پرس

ایک دعوی

فقیر صاحب کایه شعر ملاحظه ہو جس میں شاعرانہ انداز میں اپنی شاعری کی شہرت کے ہر سو پھیلنے کا دعویٰ کیا گیا ہے جسے شاعری کی اصطلاح میں شاعرانہ تعلی کہا جاتا ہے :

گفتہ من چو رفتہ رفتہ رسید در نواحی بحر و اندر چین

لیکن مؤلف کو اس سے اتفاق نہیں۔ یہ دیوان یقیناً پہلی مرتبہ زیور طباعت سے آراستہ ہو رہا ہے۔ پہلے فقیر صاحب کی اپنی اور پھر ان کی اولاد کی الماریوں کی زینت بنا رہا تو پھر یہ کیسے ممکن ہے کہ اس کی شہرت بیرون ملک جا پہنچی ہو۔ ہاں یہ ممکن ہے کہ فقیر صاحب نے اپنے دور دراز بسنے والے اکابر یا دوستوں کو اس کے قلمی نسخے ارسال کرنے کا اہتمام کیا ہو۔

منتقدین اور متوسطین سے تتبع اور موازنہ

فقیر صاحب کو شاعرانہ متقدمین میں سے سبک خراسانی پہ بالعموم اور سبک عراقی پہ بالخصوص مکمل عبور نظر آتا ہے سبک بندی تو ان کی اپنی رگ و پے میں تھا ہی۔ دواوین اساتذہ مثل شنوی معنوی، دیوان حافظ، کلیات سعدی و جامی و بیہل و جزین پر انہیں پورا عبور ہے۔ ان سے فقیر صاحب کو دلی ارادت و عقیدت بھی ہے۔ ان کا رنگ اہل فارس کی نکالی ہوئی راہوں سے جدا نہیں۔ وہ قدما اور متوسطین کی راہ سے گزرے ہیں۔ جابجا ان کی نظموں اور غزلوں کا تتبع کیا ہے، مگر نوا ان کی اپنی، ان کا نغمہ اپنا، ان کی دمن اپنی اور جنون اپنا ہے۔ تتبع کوئی مصوب بات نہیں۔ منتقدین اور اساتذہ فن کے دواوین آنے والے شاعروں کے لیے ہمیشہ قابل توجہ رہے ہیں اور رہیں گے۔ ادب میں ہمیشہ چراغ سے چراغ جلتا چلا آیا ہے۔ بات یہ ہے کہ شاعر کی فکر میں شاعر کی اپنی روشنی طبع بھی شامل ہو۔ فقیر صاحب نے اساتذہ کے تتبع یا جواب میں جو کچھ کہا ہے مضامین اگر ان سے لیے ہیں تو یقیناً اسلوب بدل دیا ہے اور ایسا بدل دیا ہے کہ یہ بھی معلوم نہیں ہوتا کہ یہ موتی انہی فطروں سے بنے ہیں۔

قارئین کی ضیافت طبع کے لیے اور اس تتبع کی پوری وضاحت کی خاطر ہم بعض نمونے درج کئے دیتے ہیں۔ توازن و تقابل کے لیے نہیں۔ حافظ بادشاہ غزل ہے اور سعدی شاعر آخر الزمان ہے اور ادھر فقیر صاحب کو ادعائے شاعری بھی نہیں۔ اب اگر وہ ان اساتذہ جیسی بات پیدا نہ کر سکے ہوں تو ان کے فرق مراتب ظاہر ہیں۔ دکھانا صرف یہ مقصود ہے کہ انہیں متقدمین سے کتنی گہری عقیدت ہے اور استادان فن کا رنگ ان پر کتنا غالب تھا۔ نیز یہ کہ اُس تغزل کو فقیر صاحب نے نعتیہ غزل کی شکل میں کس خوبی سے نبھایا ہے اور یقیناً ان کی یہ کوشش لائق صد تحسین ہے ملاحظہ ہو :

چوتھے مصرع سے عیاں ہے کہ حمد و مناجات باری تعالیٰ کے یہ اشعار سعدی شیرازی کے شعر سے متاثر ہو کر اسی کے تتبع میں لکھے گئے ہیں

سعدی شیرازی

ای برتزاز خیال و قیاس و گمان و ہم
وز ہرچہ خواندہ ایم و شنیدیم و دیدہ ایم

منوّر

ای قاصراز زبان صفاتت زبان ما
شیریں بودر شکر شکرت دہان ما
حیران کنہ ذات تو از عجز بودہ اند
و ہم و خیال و منکر و قیاس و گمان ما

حافظ شیراز

منوّر

الایا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا
کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلبا
مراد منزل جانان چہ امن و عیش چون دم
جرس یاد میدارد کہ بر بندید محملہا
شب تاریک بیم موج گردابی چنین حائل
کجا دہند حال ما سبکباران ساحلہا
بوی نافہ کاخ صباران طرہ بکشاید
ز تاب جعد شکینش چہ خون افتاد در دلہا
ہمہ کارم ز خود کامی بہ بدنامی کشید آخر
نہان کی ماند آن رازی کز وسازند محفلہا
بی سجادہ رنگین کن گرت پر مغان گوید
کہ سالک بیخیر بود ز راہ و رسم منزلہا
الایا طالب المصنود شفت بابا و انزلہا
کہ آثار رسول اللہ را در ولایت منزلہا
مجان را چو طوف حضرت او فرض عین آمد
سزد بانیت حرام گرم بند محملہا
شب قدر است پر انوار و فضل حق چنیدین مل
کہ بحر فیض می ریزد بحمد اللہ بساحلہا
غلام دگرش بر گز نہ بنید روز بد گاہی
غلامی درخش باشد کلید حل مشکلبا
محمد کافریش اسبب بود است می باشد
شد دین و مہ ایمان و شمع جمع محفلہا
زاکر امش بحمد اللہ منور بادہ می نوشد
الایا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا

حضوری گری خواہی ازوغائب شو حافظ
مَتَى مَا تَلَقَّ مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَاهْلَهَا

مراد دل اگر خواہی ازوغائب مشو زائر
مَتَى مَا تَلَقَّ مَا تَهْوَى عَلَيْهَا اسْجُدْ وَاقْبَلْهَا

حافظ شیراز

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال ہند ووش بخشم سرقند و بخارا را

منور
اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را
کند در یک نظر لعل بختان سنگ خارا را
ز جلت بر نیاید تا بمحشر مہر و مہرگز
اگر بی پرد بنماید جمال روی زیبا را
ندیدم همچو قدش راست اند بوستان ہرگز
صنوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل غما را
اگر بخشد مرا دیدار خود محبوب سبحانی
کنم تا کیمیا از خاک پایش گیرش پا را
نمودی زندہ دین احمدی را ای میحام
توئی کا حیا نمودی بعد عیسی رسم احیا را
غلامان غلامانت شہسان بودند در عالم
سکندر دیدم و جمشید و کی کاوس و دارا را
منور چشم میدارد باین بسیاری عصیان
شفیع آرد محشر بخریش آل طابا را

سعدی شیرازی

کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الالہم
(بوستان سعدی)

گر ماہ من بر آنگند از رخ نقاب را
برقع مسرو ہلد بجمال آفتاب را
(کلیات سعدی)

بلغ العلی بکمالہ کشف الدجی بجمالہ
حسنت جمیع خصالہ صلوا علیہ وآلہ

منور

بوستان سعدی کے تحت تاثیر محس کا یہ بند ملاحظہ ہو :-

اسلم نبیا شفیع البرایا شفیع البرایا کریم السجایا
کریم السجایا جزیل العطایا جزیل العطایا نبی الورایا

علیہ السلام علیہ السلام

سعدی کی اس غزل کے تحت تاثیر فقیر صاحب کی ایک نعتیہ
غزل ہے جس کی زمین اگرچہ قدرے مختلف ہے لیکن تاثر یقیناً
بلبل شیراز سے لیا ہے۔ اس کا مطلع ملاحظہ ہو :

از رخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
چیت عجب نخل کنی ہاں مہر و آفتاب را

صلوا علی شمس الضحیٰ	صلوا علی بدار الدجی
صلوا علی خیر الہدیٰ	صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا علی خیر الوریٰ	صلوا علی صدار العلیٰ
صلوا علی کنز التقیٰ	صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا علی مطرا لکرم	صلوا علی بحر النعم
صلوا علی کہف الالہم	صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا بحسن جمالہ	صلوا بحسن خصالہ
مع آلہ و عیالہ	صلوا لروح المصطفیٰ

عبدالقادری بیدل

ستم است اگر هست کشد که به سیر و دامن در آ
 تو ز غنچه کم نه میسد در دل کشا بچمن در آ
 پی ناله های میسد بو پسند زحمت جستجو
 بخمال حلقه زلف او گرهی خور و بختن در آ
 نفست اگر نه فسون دم تعشق هوس جسد
 زه دامن تو که میکشد که درین رباط کهن در آ
 هوس تو نیک و بد تو شد نفس تو دام و دو تو شد
 که این جنون بلا تو شد که بعالم تو دامن در آ
 غم انتظار تو برده ام به خیال تو مرده ام
 قدمی بر پرشش من کشا نفسی چو جان ببدن در آ
 چو هوا ز هستی مبهی بتالی زده ام خمی
 گره حقیقت شنبی بشکاف و در دل من در آ
 نه هوای اوج و نه لپتیت خروش و هوش نه مستیت
 چو سحر چه حال هستیت نفسی شو و سخن در آ
 چه کشتی ز کوشش عاریت الم شهادت بی دیت
 به بهشت عالم عاقبت در جستجو بشکن در آ

منور

عبدالقادری بیدل

بکدام آئینه مائی که فرصت این همه غافل
 تو نگاه دیده بسی مژده واکن و بکفن در آ
 ز سر دوش محفل کبریا همه وقت می رسد این ندا
 که بخلوت ادب و فاضل در برودن نشدن در آ
 بدر آئی بیدل ازین نفس اگر آن طرف کشت هوس
 تو بغربت آن همه خوش نه ئی که گویمیت بوطن در آ

غالب

حق جلوه گر ز طرز بیان محمداست
 آری کلام حق بزبان محمداست
 آینه دار پر تو مهر است آفتاب
 شان حق آشکار ز شان محمداست

هوا مخالف و شب تار بحر طوفان نیز
 گسته لنگر کشتی و نا خدا نخت است

احمد جام

احمد جام کایه شعر جسته سن کر حضرت خواجہ بختیار کاکلی نے اپنی

منور

دست از دست تو شد برون پی جستجو سر تنگون
 بتلاش آن بخش کنون بخدا بچسب و ذوق در آ
 چو هنور است ز جان و دل به ثنا و مدح مشتغل
 پی حل مشکل بحل چو صبا سیر چمن در آ
 ز هجوم هم و غم زمان شنوی اگر کثمت بیان
 که ز بهر خیر و پی امان بصد خلق حسن در آ

منور

مارا چو آرزوی وصال محمداست
 خوش اشتیاق ما بجال محمداست
 مارا مجال وصف رخ احمدی کجاست
 شرمندہ مہر و مہ چو ز خال محمداست
 گوشم نہ آشناست بصوت رباب چنگ
 خوش وجد ما ز ذوق مقال محمداست
 کشتی کهنہ و فرسودہ و طغیان آبی
 طرفہ تر اینکه ندارد فی و ملاح و طناب

منور

فقیر صاحب کی ایک شہری کا مطلع جو آیت کریمہ "کُلُّ یَوْمٍ"

جان جان آفرین کے سپرد کر دی تھی :

ہو فی شان کی تفسیر ہے احمد جام کے اس مشہور شعر سے متاثر
ہو کر لکھا گیا ہے :

کشتگانِ خنجرِ تسلیم را
ہر زمان از غیب جانی دیگر است

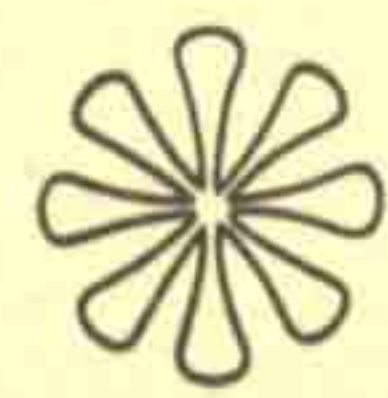
ای بہر آنی ترا شانی دگر
عاشقت را ہر دمی جانی دگر

تنقید اور انتخاب ذاتی پسند کی چیزیں ہیں اس لیے ممکن ہے بعض صاحب ذوق قارئین کو ان میں اختلاف کے بعض پہلو نظر آئیں۔ لیکن میں نے محاکمہ کا حق ادا کرنے کی سعی ضرور کی ہے اور میری کوشش یہی رہی ہے کہ دیوان کی تدوین اور کلام کے مطالعہ کے بعد دیانت داری سے جو رائے قائم کی گئی ہے۔ مقدمہ اور انتخاب کلام میں اس کی وضاحت کر سکوں اور یہ اشعار شاعر کے منفرد اور امتیازی رنگ اور اس کے ماحول کے اثرات کے ترجمان اور آئینہ دار ہوں۔

دیوان کی تدوین و ترتیب میں بعض فاضل احباب اور پروفیسر صاحبان کے مفید مطلب اور قیمتی مشورے لیے گئے۔ جن میں سے ڈاکٹر احمد نپاہی، ڈاکٹر ظہور الدین، ڈاکٹر بشیر احمد، اور پروفیسر ایم اے مجید زیدانی کے نام خصوصیت سے قابل ذکر ہیں۔ ان کے مفید مشورے اس ادبی کاوش میں مولف کے لیے شعل ہدایت کا کام دیتے رہے ہیں۔ فقیر سید مغیث الدین نے جس کمال مہربانی، فراخ دلی اور خندہ پیشانی سے مجھے ہر قسم کا مواد فراہم کیا وہ انہی کا حصہ تھا۔ ان کے کامل تعاون کے بغیر اس دیوان کی تدوین و ترتیب کا سوال ہی پیدا نہ ہو سکتا تھا۔

توقع ہے کہ اہل علم حضرات میری اس کوشش کو تمام میں میری کوتاہیوں سے چشم پوشی و اغماض سے کام لیں گے :

تا دست رسم بود ز دم چاکِ گریبان
شرمندگی از خرقہ پشمینہ ندام



مخطوطہ کلیات یا دیوانِ منور کے خطی نسخے

فقیر سید نور الدین المتخلص منور نے اپنے دیوان کو دیوانِ منور کے نام کے تحت اپنے جیتے جی مرتب کیا اور کتابت کروایا۔ اس کے چھوٹے بڑے تین مختلف نسخے ہیں جو سیالکوٹی کاغذ پر لکھے ہوئے ہیں۔ کتابت نہایت دیدہ زیب اور جاذب نگاہ ہے جو کاتب کے حسن ذوق اور لطیف طبع کی دلیل ہے۔

دیوانِ منور کی ترتیب و تدوین کے دوران یہ تینوں نسخے پیش نظر رہے جو سب کے سب غیر مطبوعہ ہیں۔ دیوان میں کل ۳۵۴ غزلیں اور مناقب، ۲۵ ثنویاں، ۷۷ قطعات، ۳۷ مسدسات، ۲۵ محمسات، ۱۴۲ رباعیات و دو بیتیاں، اثلث اور ۱۰ منفرد اشعار ہیں اور یوں دیوان میں کل شعروں کی تعداد ۷۸۲۲ تک جا پہنچتی ہے۔

ان نسخوں کو میں نے سہولت و اختصار کے لیے نسخہ خطی الف، نسخہ خطی ب اور نسخہ خطی ج کا نام دیا ہے۔ نسخہ خطی الف اور ب میجر فقیر سید مغیث الدین کی تحویل میں تھے۔ اپنے اسلاف و نیاگان کے ان ادبی شاہکاروں کو فقیر صاحب نے حرز جان بنائے رکھا اور دوست و احباب کی نظر اور دست برد سے بچائے رکھا۔ انہیں اپنے آبا و اجداد کی ان ادبی امانتوں کی جدائی ہرگز گوارا نہ تھی۔ مگر سید بابر علی شاہ کی اس یقین دہانی پر کہ اب ان کے اسلاف و نیاگان کے یہ ادبی جواہر ریزے ان کی الماریوں سے نکل کر منصفہ شہود پر آئیں گے اور چھپ کر مکاتب، مدارس اور یونیورسٹی لائبریریوں کی زینت بنیں گے، وہ انہیں میرے حوالے کرنے پر آمادہ ہو گئے۔ اور مجھے خوب یاد ہے کہ اپنے اسلاف کی ان ادبی امانتوں کو میرے حوالے کرتے وقت وہ کس گو گو کی حالت میں تھے اور مجھے کتنی بار تاکید و تاکید کی کہ میں انہیں انتہائی حفاظت سے رکھوں۔ نسخہ خطی ج عزیز سید بابر علی سے ملا۔ یہ نسخہ سب سے مختصر ہے۔ نسخہ خطی ب نسخہ خطی الف کے مقابلہ میں مختصر اور نامکمل ہے۔ البتہ جو کچھ ہے وہ نسخہ خطی الف سے مختلف نہیں۔ کہیں کہیں کسی شعر یا مصرع میں اختلاف ہے جو حواشی میں درج کر دیا گیا ہے۔ بعض غزلیات نسخہ خطی الف میں ہیں مگر

نسخہ خطی ب میں نہیں۔ اس صورت میں بھی حواشی و پاؤرتی میں تصریح کر دی گئی ہے نسخہ خطی ج ان دونوں سے بہت مختصر ہے اس میں زیادہ تر مسدسات، محاسنات و رباعیات ہیں۔ مواد کے لحاظ سے نسخہ خطی الف کو جامع ترین نسخہ کہنا چاہیے۔

ان میں سے نسخہ خطی ب سب سے قدیم ہے۔ ان کے لکھنے والے ملک سیف الدین میں اور رجب المرجب کی آخری تاریخ سن نامعلوم مطابق ۱۸- ماہ مگھ سن نامعلوم میں اسے مکمل کیا۔ یہ اس عبارت سے پتہ چلتا ہے جو اس نسخے کے آخر میں یوں درج ہے۔
 دیوان قدوة العارفین، زبدة الکاملین، امام السالکین، خلیفۃ المسلمین، فیاض دوران، عادل زمان، امیر معدلت آئین، فقیر کرامت، تزیین، مقبول درگاہ باری، ولی نعمی ام حضرت فقیر صاحب والامراتب عالی مناقب خلیفہ نور الدین بخاری دام اقبالہ و اجلالہ از دست خط خام کمترین ارادت آئین ملک سیف الدین تباریخ سلخ رجب المرجب کہ عبادت از ہر دوہم ماہ مگھ باشند صورت اختتام پذیر اللہم اغفر لکاتبہ و القاریہ و لمن نظر علیہ“

نسخہ خطی الف کی کتابت کے متعلق سال، مہینہ، دن بلکہ گھڑی تک یوں مذکور ہے :- ”باتمام رسید و بانجام انجامید اجزا نسخہ متبرک متیمنہ طبع زاد حضرت خلیفۃ المسلمین، امام الکاملین، فیاض فیہ مسالکین، سرآمد فصحا متکلمین، امیر معدلت قرین مقبول اہل بیت مقرون جناب مقدس، مزکی معلی حضرت شیخ محی الدین قدس سرہ العزیزہ آئی مخدومی و مولائی نور الدین بخاری زاد اللہ شرف تباریخ نور دوم ماہ شعبان المعظم ۱۲۵۹ ہجری پنجشنبہ در مسجد بلند کھاری کھوئی والا بوقت ہشت گھڑی روز برآمدہ صورت تطہیر پذیرفت، خود فقیر صاحب نے دیوان منور کی تاریخ اتمام ”جزاک اللہ فی الدارین خیدا“ لکھی ہے جو ۱۲۶۴ ہجری بتی ہے۔ گویا ان کی وفات سے تین چار سال قبل یہ دونوں نسخے مکمل طور پر تیار تھے۔

تیسرا نسخہ خطی ج سب سے بعد کا اور آخری نسخہ ہے۔ اس کے لکھنے والے کا نام غلام نبی ہے۔ کاتب نے اپنے شہر کا نام بھی لکھا ہے مگر صحیح طور پر پڑھا نہیں جاسکا۔ تاریخ اختتام کتابت ۲۴ جمادی الثانی ۱۲۹۵ھ ہے۔ آخر میں یہ شعر لکھا ہے :-

نوشتہ بماند سید بر سفید نولیندہ رانیت منرو امید

یہ نسخہ یقیناً فقیر صاحب کی وفات کے بہت بعد کا لکھا ہوا ہے۔

راقم الحروف کو دیوان منور کی تدوین و ترتیب سے پیشتر اپنے ڈاکٹر بیٹ کے مقالہ کے سلسلہ میں بعض مخطوطوں کی چھان بین کا تجربہ ضرور تھا۔ مگر وہ کام نشر میں تھا اور اس سے اک گونہ مختلف ایک غیر مطبوعہ منظوم مخطوطے کی تدوین و ترتیب پر دیدہ ریزی اور کاوش کا یہ گویا پہلا موقع تھا۔ اس لیے جب اس علمی خدمت کا بار گراں اٹھایا تو اس راہ کی دشواریوں سے کما حقہ آگاہ نہ تھا۔ بالآخر حدس و ذوق سلیم کا سہارا لیا اور قدم قدم آگے بڑھتا گیا۔

خطی نسخوں کے حواشی میں بعض جگہ بہت وقت پیش آئی۔ کیونکہ وہ خط شکستہ میں لکھے ہوئے تھے۔ دوسرے نسخوں سے ٹکراؤ سے بالآخر وہ الجھنیں دور ہو گئیں۔ کچھ مقامات ایسے بھی تھے جہاں سبھی نسخوں میں بعض مصرعے نامکمل ہیں۔ ان کی تکمیل کی سبیل بھی شاید کسی نہ کسی رُخ نکل ہی آتی۔ مگر ان کی خانہ پُری کرنا علمی و بانٹ داری کے منافی تھا اور یقیناً کسی ایڈیٹر کو خود رائی کا حق نہیں پہنچتا۔ اس لئے ان کو ویسے ہی رہنے دیا۔ اس کے سوا کوئی چارہ کار ہی نہ تھا۔

دیوان کی ترتیب و تدوین میں راقم نے جن امور کو پیش نظر رکھا۔ ضروری ہے کہ ان کی توضیح و تشریح کر دی جائے۔ فقیر صاحب کی بعض غزلیات فنی لحاظ سے غزل شمار نہیں ہو سکتیں۔ یقیناً ان کی طوالت انہیں اس دائرے سے باہر لے جاتی ہے، میں نے ایسی عزلوں کی طرف مقدمہ میں صریحاً نمبروں کے تحت اشارت کر دیئے ہیں مگر انہیں علیحدہ نہیں کیا۔ اس لئے کہ نہ وہ قصاید ہیں اور نہ فقیر صاحب قصیدہ گو شاعر وہ مناقب کے زیادہ قریب ہیں اور فقیر صاحب نے خود انہیں غزلیات ہی کے زمرہ میں شمار کیا ہے۔ لہذا انہیں وہیں رہنے دیا ہے۔ ویسے فنی نقطہ نظر سے انہیں غزل شمار کرنے کا کوئی جواز نہیں اس لیے اس حصے کو غزلیات و مناقب کا نام دیا گیا ہے۔

پاؤرتی اور حواشی کو مندرجہ ذیل امور کو پیش نظر رکھ کر مرتب کیا گیا ہے :

الف : حواشی میں دیئے ہوئے اشعار متعلقہ غزل میں درج کئے گئے ہیں۔

ب : (الف ب اور ج) مختلف نسخوں میں جو تفاوت ہے ان کا توازن و تقابل درج کیا گیا ہے۔

ج : کتابت کی جملہ غلاط و اشتباہات کی نشاندہی کی گئی ہے۔

د : کلام میں جہاں آیات قرآنی کی تلمیحات ہیں انہیں واضح طور پر آیت کریمہ متعلقہ بمعہ سورۃ اور سیپارہ کے درج کیا گیا ہے۔

ه : اسی طرح حکایات قصص و تمثیلات و تلمیحات کی تشریح بھی کر دی گئی ہے۔

و : متقدمین و متوسطین کے اشعار جن کے تحت تاثیر کوئی غزل، نظم یا اشعار لکھے گئے ہیں، باور قی میں متحد المضمون اشعار

کے موازنہ کی خاطر شاعر کے نام سمیت درج کر دیئے گئے ہیں۔

ز : غیر مانوس اور مشکل الفاظ کی تشریح و معانی دے دیئے گئے ہیں۔

ح : شرح اسماء رجال جن کی طرف اشارہ کیا گیا ہو۔

ط : مخفف الفاظ کی تشریح کر دی گئی ہے۔

ی : بعض جگہ دستور زبان فارسی کے لحاظ سے بحث کی گئی ہے۔

ک : کسی شعر میں وزن یا قافیہ وغیرہ میں کوئی سقم نظر آیا تو اس کی نشان دہی کر دی گئی ہے۔

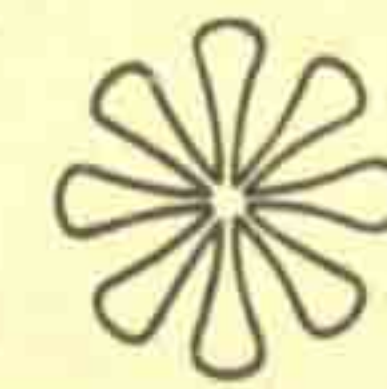
ل : کلام میں صنائع بدائع کی تشریحات بھی درج کر دی ہیں۔

کلیدی اشارات

۱ : دیوان کی ہجائی ترتیب شعر کے آخری حرف سے نہیں بلکہ دائیں جانب یعنی ابتدائی حروف تہجی پر رکھی گئی ہے۔

۲ : اصناف شعر کے لحاظ سے ترتیب یوں ہے (۱) غزلیات و مناقب (۲) ثنویات (۳) مقطعات (۴) مسدسات

(۵) مخمسات (۶) رباعیات و دوبیتی (۷) مثلث (۸) مفرقات



از رخ خوب خویش اگر رخ گئی حجاب را
چسیت عجب نخل گئی ہاں مہ و آفتاب را
مہر رخ تو تا سنگد پر تو نور خوشتن
برده ز عکس نور خود رونق مانتاب را
نذر دو زلفت آورم صندل سودہ با گلاب
نیز عبیر و عطر و گل غنبر و مشک ناب را
ایک ز جام ذوق حق مست شراب و حدتی
بخش ز لطف خود بمن جرعه این شراب را
وحش و طیور و جن و انس حورو ملک بصدا
وصف کنند ہر زمان از دل و جان جناب را
ہمچو گدا بہ پیش تو بحر چو کشتی آورد
نجلت بحباب داد بخشش تو سحاب را
سیم مہ و طلای مہر نذر تو میکند سپہر
ہر شب و روز سرنگون بوسہ دہد رکاب را
حب رسول و آل وی منجی ماست روز حشر
پس نکسی پرسم روز جزا حساب را
مصحف رویش ایدرخ شست بخون چہ بیدریغ
خواند مگر نہ قاتلش صفحہ این کتاب را
لعن و علن سزد بر آن ہر کہ بدشت کربلا
زال رسول ایدریغ کرد دریغ آب را
گر چہ گناہ این حقیر بود فنون و لیک حق
داشت بحب اہل بیعت باز من عذاب را
بندہ خویش را شرف بخش بہ بندگی خویش
ای بلامی تو فخر شیخ و صبی و شاب را

۱۔ "پس نہ کسی پرسم" ماشیہ نسخہ خطی الف ص ۹۔

۲۔ "بحب اہل بیعت" ماشیہ نسخہ خطی الف ص ۹۔

تا که کشم بچشم جان سمره خاکپای شاه
 خوش بثره برو قسم عتبه بوتراب را
 جرم منور حقیر بخش ز لطف خود شبیر
 عذر سلام خود پذیر بهر حسدا ثواب را

اسباب ظاهری نبود گر برای ما
 خوش کار ساز ماست بعالم خدای ما
 ای خاک پاک تو خوش کیمیای ما
 وی نقش های پای تو خوش رنهای ما
 خیر دو کون بخش باین سائل از کرم
 لله شیء چو هست به پشت صدائی ما
 امن و امان و عزت و اقبال و عافیت
 ازین حُب گشت فراهم برای ما
 اکنون زمین حُب تو مستبول عالم
 زین پیش گر نبود پشینی بهای ما

از مشکلات دهر مخور عنم منورا
 مشکلائی ماست چون مشکل کشای ما

اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را
 کند در یک نظر لعل بدخشان سنگ خارا را
 ز فکر نارسای ما جمالش ماورا باشد
 که تاب دیدن خورشید هرگز چشم بنیا را
 اگر محبوب سبحانی پذیرد بسنده را در نذر
 نیازش میکنم جان و دل و ایمان و دین یارا

له بخش ز لطف یا شبیر - حاشیة خطی الف ص ۹ -
 اعتقاد عوام "شیء لله یا شیع"

له مراد از "پیلان پیر" پیر دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی -

له حافظ شیرازی کی شہرہ آفاق غزل سے متاثر ہو کر اسی کے تلمیح میں لکھی ہوئی ہے۔ حافظ شیرازی کے بعض اشعار ملاحظہ ہوں۔
 اگر آن ترک شیرازی بخت آرد دل ما را
 بجان مندوزش چشم سمرقند و بخارا را
 عشق ناتمام با جمال یا رستخانی است
 آب زبک خال خط چہ حاجت دی زیارا

غلام درگش باشد فلک زان طسره لولو
 بسردارد ز اکاش نی مینی ثریا را
 اگر بخش مرا دیدار خود محبوب سبحانی
 کنم تا کیمیا از خاک پایش گیرش پارا
 بدہ ساقی منور را می ذوقش کہ در چونی
 ندارد مثل و در لذت نجل بنمود ملہا را

مریدش ز اصغای نوید لا تخف زبید
 کہ بسیارند باوی کارهای دین و دنیا را

اگر مہ روی جیلانی نماید روی خود را
 نذر سازم بیک نظارہ او دین دنیا را
 ز نجلت بر نیاید تا بمحشر مہر و ماہ ہرگز
 اگر بی پردہ بنماید جمال روی زیبا را
 ز توصیف خوش دعوی کہ بنماید تعالی اللہ
 کہ خورشید رخس دیدن کرا طاقت بگو یارا
 ندیدم همچو قدش راست اندر بوستان ہرگز
 صنوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل تخرما را
 نمودی زندہ دین احمدی را ای سیما دم
 توی کاحیا نمودی بعد عینی رسم احیا را
 غلامان علماست شہان بودند در عالم
 سکندر دیدم و جمشید و کیکاؤس و دارا را

منور چشم میدارد باین بیاری عصیان
 شفیع آرد بمحشر بہر بخش آل طاہرا

الا یا طالب الامداد فی التحمید من طاہا
 بلا ا حصی ثنا کن شہای مالک جاہا

له تلمیح بہ آیت کریمہ لا تخف انک انت الاول علی پاره ۱۶ قال الم سورۃ طہ آیت ۶۸
 له رجوع باشارات ۱، ۲، ۳ (بر صفر گذشتہ)
 له "سردخل خرا" نسخہ خطی ب ص ۲۴ (داؤد) ندارد (اشتباه کاتب)

خداوند زمین و آسمان و عرش و مافوقش
خداوند نباتات و جمادات و ہمہ حیوان
باسم ذات پاک او نباشد جز الف اول
نوزند از خوان فیض ہر سحر ہر شام خوش روزی
کنون اندر جانش عرض حال خویش میزید
از ان افتادہ میگویم بدگاہش بصد زاری
مجیب الدعوت، ستار عیبا، غفر الذنبا
باین بیاری عصیاں بغفران چشم میدارم
ز امواج معاصی خویش را در کشتی فضلت
بفکنیم بِسْمِ اللّٰهِ مُجَرِّهًا وَ مُرْسِلًا

منور تا بمالہ چشم خود بر پای خاصانت

ز اہل اللہ میگیرید از ان با صد ادب پاہ

الایا طالب المقصود شف بابا و انزلہا کہ آثار رسول اللہ را دروہست منزلہا

۱۔ "خداوند ہر نبات و ہر جماد و مجملہ حیوان" نسخہ خطی الف ص ۲۔

۲۔ "جمع مجنون"

۳۔ "بوصف کثرت عصیاں بغفران چشم میدارم" نسخہ خطی الف ص ۲۔

۴۔ تلمیح بآیت کریمہ وَقَالَ اَذْكُوبُوهَا بِسْمِ اللّٰهِ مُجَرِّهًا وَ مُرْسِلًا اِنَّ رَبِّيْ لَغَفُوْرٌ الرَّحِيْمُ ۱۲۔ سبارہ وَمَا مِّنْ دَابَّةٍ اَسْرَعُ هُوَ آيَةُ۔

۵۔ "بہ نامی فضل تو از موج عصیاں در پندہ خود را" نسخہ خطی الف ص ۲۔

۶۔ فقیر خانہ کی طفقہ حویلیوں میں بازار چکماں میں ایک مقدس عمارت ہے جسے دربار عالی کے نام سے یاد کیا جاتا ہے جس میں آنحضرت، اہل بیت ۳

ائمہ کرام اور بزرگان دین کے متعدد تبرکات ہیں جو فقیر صاحب نے لاکھوں روپے ہدیہ کے عوض حاصل کر کے وہاں بڑے اہتمام سے رکھے۔ فقیر خانہ کے عروج کے

دوں میں وہاں حفاظ ہمیشہ قرآن خوانی میں مصروف رہتے تھے۔ فقیر سید نور الدین نے بے پورے سنگ مرمر کی ایک مہری بنوائی جس میں دو زانو بیٹھ کر وہ ان

تبرکات کی روزانہ زیارت کرتے۔ یہ تبرکات جنہیں مطلع میں آثار رسول اللہ کے نام سے یاد کیا گیا ہے۔ آج بھی فقیر خانہ میں موجود ہیں۔ پہلے مصرع میں اعتقاد عوام کی

طرف اشارہ ہے۔ آج بھی عامۃ الناس اپنی عبادت کے حصول میں یہاں آتے ہیں۔ دربار عالی کا دروازہ کھٹکھٹاتے ہیں اور بڑے شوق و شغور سے دعا مانگتے ہیں۔

غبار آستانش نمرۂ چشم ملک باشد
غلام در گمش ہرگز نہ بیسند روز بدگامی
مجان را چون طوف حضرت او فرض عین آمد
بہ لیل تار بیم موج و گردابی چنین بنگر
مراد دل اگر خواہی ازو غائب مشو زائر
مٹی ماتلق ما تہوی علیہا اسجد و قبلہا

ز اکرامش بحمد اللہ منور بادہ می نوشد

الایا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا

ای آنکہ از تو ہست ہمہ رنگ بوی ما
خواہم دگر ز بہر عدو زردی رخش
کافیست در دو کون پی حل مشکل
زان ہرچہ ہست در دل من محبت حیدر است
وز بادہ محبت شاہ علی پُر است
گوید بچشم مقدمت اکنون منور است
از لطف خویش دار نگہ آبروی ما
خواہم دگر بدہر بود آبروی ما
پینی اگر بگوشہ چشی بسوی ما
باشد گواہ حال دلم گفتگوی ما
مینای ما و ساغر ما و سبوی ما
ای دلبراد دبر ما، ماہروی ما

کز بہر حل مشکل ما ساز از کرم

یا شاہ بوتراب گذری بکوی ما

۱۔ یہ غزل خواجہ حافظ شیرازی شاعر کی گہری عقیدت کی شاہ عادل ہے۔ دیوان حافظ کی اقتتاحیہ غزل کے چند اشعار ملاحظہ ہوں۔

الایا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا
مراد منزل جانان چہ امن عیش چون ہر دم

مٹی ماتلق من تہوی دج اللہ نبیاً اھملہا
حضرت گری خواہی ازو غائب مشو حافظ

۲۔ کرم عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلہا
جس منیرا میدارو کہ بر بندہ محملہا

ای آنکه برکشی ز رخ خود نقاب را
 ای بادشاه حسن دگر چاره نماید
 جای امان و مامن اجاب حضرت
 وصف دو گیومیت چه نمایم که نگفتش
 زان مشک ناب از سر نخلت که برده است
 گویم کنون سلام بزهر او مصطفی
 سازی چسارغ صبح مگر آفتاب را
 جز داغ بندگی تو بس مانتاب را
 بنیم چو خوش بزلت تو هر پنج دتاب را
 شرمندہ کرد و ساخت نخل مشک ناب را
 برخود کشیده است نه بینی حجاب را
 با هر دو سبط پاک شر بوتراب را

یا شاه بوتراب منور ز درگمت
 خواهد بصد نیاز کنون فتح باب را

ای آنکه بندگانا غیر تو فی خدا
 ای ارحم از اب و ام دی ساقی سقام
 رزاق هر عبادی حلال هر بلادی
 هر کس ثنات گوید سویت همیشه پوید
 جز لطف تو ندیدم یار و شفیق هرگز
 دزد عرض آنها باشد ترا حیا
 کردی نه رزق کس کم ایصاحب وفا
 هر نعمتم تو دادی ای سامع ندا
 فضل ترا بجوید ای لائق ثنا
 دیدیم چون بخوبی در دهر آشنا

* غزل شماره ۸ در نسخ خطی الف وجود ندارد.

له شاعر سعدی شیرازی کی شمره آفاق غزل سے متاثر نظر آتا ہے۔ سعدی کا مطلع ملاحظہ ہو۔ گرامہ من براغندا ز رخ نقاب۔ برقع فرو ملد بمجال آفتاب۔
 سے چارہ ای نماید۔

تہ جای امان مامن اجاب حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۲۔
 ۵ فعل مصرع ثانی بالفعل مصراع اولی تعاقبت ندارد۔ (ندیم - ندیم)

لہ ای صاحب نسخہ خطی الف ص ۴۔

شاه بہ تست ہر عرض موقوف تست ہر غرض
 گوید فقیر احقر بہنادر بر دست سر
 خواہم دہی امانم از رنج دو جهانم
 در سر و ہم عیانم ایصاحب عطا
 بنیر پادشاہ از لطف خود دوا
 ای سامع ندا وی دافع بلا

نہم ذیقعدہ ۱۰۰۰ ۱۲۵۲ ہجری

ای آنکہ حلالی تو امیر و فقیر را
 بخشیدہ تو از کرم خود بدران
 کردی عطا حکمت خود نیز از کرم
 از تو بود جمال رخ گلستان دہر
 شیرین تو کردہ ز عنایات خوشتن
 خوشنور تست صندل و دادی تو بوی خوش
 در روز حشر بہر نجات ہمہ اُم
 کردم نیاز حضرت او روح و جان و دل
 یارب مرا میرس بروز جزا کہ من
 دی آنکہ رازقی تو صغیر و کبیر را
 اقبال و بخت و حشمت و تاج و سریر را
 با دوستان خویش تو دل و حصیر را
 از تست روشنی دل صافی ضمیر را
 قند و نبات و شکر و ہم شہد و شیر را
 عطر و گلاب و عنبر و مشک و عبیر را
 بنواختی نبی بشیر و نذیر را
 سازد مگر قبول نیاز فقیر را
 آورده ام شفیع جناب شبیر را

لہ ای صاحب عطا نسخہ خطی الف ص ۵۔

لہ تلخیص آیہ کریمہ: فَقَدْ جَاءَ كُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ ۝ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سیارہ ۶۔ لَا يُجِبُ اللّٰهُ۔ سورۃ المائدہ آیت ۱۹۔

گوید بدرگه تو منور بصد نیاز در یاب بان ز لطف تو حال فقیر را
رزق حلال وافر و توفیق بندگی
یار بخش از کرم خود فقیر را

ای بندگی حضرت تو عز و شان ما بامن سزد که فخر نماید زمان ما
از یمن فکر وصف جمال رخت بود پر نور چشم و سینه و روح و روان ما
ما راست در طلائع امواج معصیت دامان پاک آل نبی بادبان ما
اندر نعم شبیر چو آبی زخم ز دل این بس بود بسینه دشمن سنان ما
بهر نثار حضرت تو یا شه شبیر پُر دُر و گوهر است در چشم دکان ما
افزود حب آل نبی صد هزار شکر اقبال و بخت و دولت تو قیرو شان ما

گوید بصد نیاز منور حضرت

سویم نگاه لطف شه مهربان ما

ای چشم امید ما بر افضال تو و باشد در تو ملجاء ما و ما و
محتاج مداوا نشود ذاکر تو نامت چو بود برای هر درد دوا
ذوقی که بیاد تست هرگز نبود در قند و نبات شهد و شیر و حلوا
خواهم که بروز حشر جایم بخشی در بندگی شاه علی زیر لوا

له تلاطم امروزی

نماید بوجد گر نکونی از من در زاد من است جمله از حرص و هوا
من آمده ام از بهر حل مشکل با آل نبی که تا نمائی در و
در حشر میسر از منور ز عمل
ای سائر عیب تا نگردم رسوا

ای خدای کریم و بی همتا واهب فضل و لطف و بخود سخا
خالق عرش و فرش و ارض و سما رازق فیل و مور و بوم و هما
تو کبری و متادری و متدیر غافر الذنب و بنده پرور ما
چشم دارم که بی دوا یابد نظر از درد چشم خیر و شفا
نیز خواهم بنور عین نبی بهر عینین او چه نور و ضیا
شکر شد که با تقسم گفتا با جابت متین شدت چو دعا
ای منور بشکر آن حق گو

صد هزاران سپاس و حمد و ثنا

ای رخ خوب خوش مطلع انوار هدی هر دو خسته تو بود شمس ضحی بدرد دوا
هر دو گیسوی شریفیت بود ای شاه دو کون بهر ما جیل متین عسره و ثقی بدوا

له خد معنی رضاه -
له "تعالی بر رسول کریم - شمس الضحی - بدر الدجی - نور الهدی - کشف النوری"
له معنی مضبوط رستی او مضبوط دست

خواستم وصف جناب تو نمایم لیکن
 هاں مگر نور نبی، نور علی نور بشود
 تا که از دی بوجود آمدی ای معدن جود
 با تقم داد درین عرصه بشارت از غیب
 کوب اکنون در آثار شرفیش به نیاز
 کوفتم چونکه درش کرد ز لطفم در باز
 من کجا وصف تو ای سرور کونین کجا
 نور شبر بیقین کرد ید الله کجا
 ای جناب تو مرا جای پناه و ملجا
 کای غلام شه شبیر بیا زود اینجا
 از پی خیر و شفا از پی اُمید و رجا
 باز فرمود بگیر آنچه تو خواهی ز اینجا

شد دعایت چو منور با جابت مقرون

ایستاده بدش بندگی است آرزو بجا

ای شاه هر دو عالم سراج اولیا
 شاهی که خاک پایت خواهند اصفیا
 اندر هوای گردت گردد مدام گردون
 تا انجم و کواکب سازد جلا نعبارت
 ماهی که در طوافت گردند همچو گردون
 نام تو ورد دارم از بهر حل مشکل
 لوح و قلم برایت عرشست و نیز کرسی
 بر ذات اقدس تو شد ختم انبیا
 گیرند تا بدیده زان نور و هم ضیا
 دار همیشه زان چشم ماموری هوا
 آمنه حنائی او دارد ازان صفا
 اقطاب و غوث گردت چون اله انبیا
 ای نام اقدس تو باشد سر دعا
 پیدا شده ز بهر تهم ارض و هم سما

له مراد "در بار عالی" که در بازار حکیمان است و آثار رسول الله و اهل بیت و بزرگان دین دارد.

له "از سر امید و رجا" عاصیه نسخ خطی الف ص ۸ - له جمع غیر ناوس - مراد بندگی بایش می باشد.

له "خواهند اولیا" نسخ خطی الف ص ۹.

از بهر دفع امراض از چشم تو نگاهی
 شاها بده امانم از رنج دوش جهانم
 خاک درش منور خاک شفاست بالله
 باشد بما مچنان زان موجب شفا ها

ای شسوار عرصه کون و مکان بیا
 از بهر حل مشکل این عاصی حقیر
 چو هر چه بود و هست بود جمله بهر ثبوت
 بنهاده سر بسجده کنم عرض حال خویش
 جز درگه تو چونکه نبوده است چاره ام
 آمد چنانچه باد صبا سوئی غنچهها
 وی راز دار مرتبه لامکان بیا
 ای از تو حل مشکل سر و عیان بیا
 ای تاجدار مملکت کن فکان بیا
 ای مایه مسرت و امن و امان بیا
 ای دستگیر و چاره بیچارگان بیا
 آمد چنانچه باد صبا سوئی غنچهها
 رود منور از مژه چون خاک راه تو
 در اشتیاق است ای شه لولاک شان بیا

ای شه کربلا زمینت را بوسم و روضه بر نیت را
 مردم دیده سر بسجده شدند چونکه دیدند سر زمینت را

له از درد رنج و علت نسخ خطی الف ص ۷ - له اشاره به: تَوَلَّاهُ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاقَ - حدیث شریف

تَوَلَّاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ وَالسَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا النَّوْحَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَتَوَلَّاهُ مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتَكَ يَا اَدَمَ - (شرح تفریح ج ۲ ص ۴۶)

البتی چرخ پشت خم دارد تا بگیرد به پشت زینت را
 خیره شد چشم مهر و ماه چو دید پرتو نور مه جبینت را
 سائل نغمت اند غنبر و مشک سنبل زلف غنبریت را
 آهوان می رسد تا دیدند آهوی چشم نازنینت را
 مهر گردد که مهره گردد کاش یعنی آویزه نگینت را
 از پی حل مشکل کونین شافع آورده محی دینیت را
 عرض دارد منور مسکین سر نهاده بسجده طینت را
 عجی نیست گر تو بنوازی بنده عاصی کینت را

شافع آرم بعفو تفصیلات
 سیدا خاطر غمینت را

تأشیه نسخ خطی ب ص ۱۸

ای صبا مریون احسان خودم گن ای صبا یعنی از سوی من عاصی بسوی کربلا
 شو روان لیکن بشرط آنکه بر هر یک قدم عرض داری صد سلام و صد صلوة و صد ثنا
 در میان سجده با صد باخشوع و صد خضوع بر زمین سوده جبین خویش و بوده بجهت سا

لے فعل اول و ثانی تطابقت ندارد. شاید که اشتباه کاتب باشد. ع آهوان می رسد تا بینند.

لے گردد اول فعل لازم گردد دوم یعنی فعل ناقص.

لے مراد غوث الاعظم می الدین عبدالعزت در جیلانی.

لے شماره ۱۸ در نسخ خطی الف وجود ندارد.

تاری اندر جوار پاک آن دادی قدس
 کز پی کسب سعادت میکند گردش طواف
 وز پی تعظیم و تکریمش طبقها پر ز نور
 چون شوی دانگه ز بخت سعد و در نیک اختر
 اعنی آن شاهنشاه دنیا و دین شاه بشیر
 یعنی آن طوطی باغ حضرت بنت رسول
 اعنی آن شمع شبستان شختم الرسل
 یعنی آن سرمایہ ایمان و دین شاه حسین
 اعنی آن لولوی تاج حضرت زین العباد
 اعنی آن جای پناه مامن انسان و جان
 اعنی آن در بنا گوش علی و فاطمه
 اعنی آن مهر سپهر حضرت هادی اسبل
 آنکه در عز و وقار و حشمت و جاه و جلال
 با وجود آنکه خود تخت شهادت جای اوست
 گاه بر تخت نبوت برود "دوش احمدی"
 سجده کن هاں سجده کن هاں سجده کن
 بعد از آن کن عرض عالم ای صبا در خضرش
 یعنی آن دادی خاک پاک دشت کربلا
 آفتاب و ماهتاب چرخ در صبح و مسا
 سرشارش میکنند جمع ملائک از سما
 باریاب عقبه شاه شهید کربلا
 راحت جان نبی و نور چشم مرتضی
 اعنی آن ساقی کوثر شافع روز جزا
 اعنی آن ماه درخشان سپهر لافقی
 اعنی آن انسان و جان را مقتدا و مهتدا
 یعنی آن نور عیون انبیاء و اولیاء
 یعنی آن جبل المتین و عروقه وثقی ما
 یعنی آن غواص بحر ارتضا و مصطفی
 یعنی آن ماه منیر آسمان هل اتی
 نیست شانیش دگر در زمره آل عبا
 لیکن از روی وفور ناز نیزش بود جا
 گاه بر تخت ولایت در کنار مرتضی
 بر تراب روضه شاه شهید کربلا
 بعد تسلیم و نیاز و صد صلوة و صد ثنا

۱۴
کز شب تار غم کن روز روشن از کرم
ای رخت شمس الضحی دی عاضت بدرالدجی

از تو میخوابد منور

هر شبی شب قدر و هر روزش چو عید ای مه لقا

۱۹

ای عسلام تو جمله شاه و گدا
ای رخ خوب تست شمس ضحی
من چه گویم دگر بوصف رخت
ابق دهر روز و شب گردد
روز و شب بر سر تو میگردد
چتر بر چتر بلکه می بینم
من اگر میروم بگمراهی
خانه زادت منور مسکین
چون عسلام تو ام شه بعداد
بهر امداد ما بیا و بیا

له اشاره به: "شمس الضحی بدر الدجی صدرا لعلی نوراً لهدی کھف انوراً" (درود تاج)
له درج به اشاره به مفهوم ۱-
له ۵ زیر حکمت شما بام خدا نسخ خطی الف ص - نیز ع زیر حکمت بام حق شما (عاشیه نسخ خطی الف ص)
له مراد غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی

۱۵

۲۰

ای فرود رخ مهر و ماه از هر دو رخسار شما
چون وجودت مرکز قوسین او ادنی بود
من چگویم وصف تو ای عندلیب باغ حسن
خاک رویان درت چون گلرخان عالم اند
ابنیا و اولیاء گردند گر گرد درت
طبع من در و گم میزنند اندر لغت تو
ماه رویان جهان فلکان سرکار شما
ابروی مه روی خوبان قوس پرکار شما
طوطی و بلبل نخل احسن گفتار شما
نخبر بر ریحان و سنبل می کند خار شما
کمترین هم طوف دارد گرد زواری شما
کان گوهر گشت چون ازین افکار شما
چون منور عن اب و جد بنده درگاه تست
هر زمان باشد بجان مشتاق دیدار شما

۲۱

ای قاصد از بیان صفات زبان ما
حیران کنه ذات تو از عجز بوده اند
وحشی صفت اگر چه بهر سو زمند دلم
بفکر عالم ز عنایات بیحدت
ای جان جان چه خوش بدم جا گرفته
همچون الف که هست مقامش بجان ما

له در تبحر این غزل خواجہ حافظ شیرازی: ای فرود رخ ماه حسن از روی زخشان شما آب روی خوبی از پناه زخندان شما (حافظ)
له تلخیص به آیت کریمه: "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى" سیپاره ۲۴ - قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ - سورة النجم - آیت ۹۱
له تحت تاثیر شاعر شیخ اجل سعدی شیرازی

در هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
دفعه تمام گشت و پایان رسید عمر
(سعدی)

نخواهد منور از تو نغمہ الرسل کنون ای خالقِ دو کون و شبِ دو جهان ما
یا رب امان و امن بهر دو جهان بد
از بهر ما و بهر همه دوستان ما

۲۲۰

ای ملائک تابع جملہ راست را سرگونِ اقطابِ عالم پائے را
کی گذری نفس کافر را بحال چون شکستہ جگرِ پاکتِ لالت را
مردمان را سجدہ سوی کعبہ است سجدہ ما قبلہ حاجات را
کی گذری بندہ خود مُردہ دل چون توانی زنده کرد اموات را
بیت ربی گر مطافِ حاجیان است شد طوافِ ما مریدانِ جایت را
عرض کن از بہر ما در پیشِ رب تا نپرند قصہ آفات را
ایکہ خورشید از جنابتِ ذرہ آفتابی می سوزد ذرات را
از برای عفو تقصیرات ما گن شفاعت قاضی الحاجات را
شد یقینم آنکہ لامشک احد چون شنیدم شان الهامات را

لہ مخفف "رای ترا" (رایت را) لہ مخفف "پای ترا" (پایت)
لہ لات و منات مشہور جت جو کہے کے اندر تھے۔ لہ جات مخفف جاتی ترا۔

لہ در پیش۔ دو حرف اضافہ (جار) (PREPOSITION) ہم لائے گئے جو فارسی زبان میں جائز ہیں خواہ دو مختلف لفظ
ہوں یا عیناً ایک ہی صورت رکھتے ہوں۔ اسے اہل زبان "تاکید ادا" پر ادا کرتے ہیں مثلاً
نہاد آن سرش پست بر خاک بر ہمین کرد نفرت بفرماک بر (شاہنہ نزدیکی)
ملاحظہ ہو شاہنامہ کے اس شعر کے پہلے مصرع میں وہی ایک (بربر) اور دوسرے مصرع میں (بربر) لفظاً اختلاف ہے۔ اسی طرح لفظ
ازیراک یا زیراک بھی اسی جنس سے ہے کہ از و را با ہم استعمال ہوتے ہیں۔ مثلاً
زیراک تا بصر شب دوشین بیلارداشت بادہ نوشینم دیوانِ ناصر طبع تہران ۱۳۵۴
نیز ملاحظہ ہو۔ ع: ساحرانِ موسلی از استیزہ را۔ دشمنی سولانا مودم

چشم آن دارم کہ سازم دمبدم توتیای دیدہ خاکِ پایت را
درد نامست می نماید جلب خیر رفع سازد آفت و عالت را
رفت از خواہی دلا مان یاد کن غوثِ غظم رافع الدرجات را
چون سعادت بندہ درگاہ تست بس شقاوتہاست منکرات را
ہست چون نصرت نصیب بندگانت من ندانم بحشتِ بردوامت را
نامہ ام گر پُر ز نہی و منکر است امر مرا نفی این اثبات را
جان و مال و عزت و ایمان خویش می سپارم سیدالسادات را
از منور پیچ ناید غیہ آنکہ

پیش از آمدِ حدیہ صلوات را

۲۲۱

عاشقِ نوحہ خطی ب م ۲۰ (۲۱-۲۲ ماہ ذیقعد ۱۲۶۲ھ)

ای وجودت باعث بہبودِ ما عاشقِ رویِ خوشت معبودِ ما
سوی درگاہت مرا شد رہنمون بختِ نیکو طالعِ مسعودِ ما
قبلہ حاجاتِ ما چون کوی تُست آستانِ خوش بودِ مسجودِ ما
یا حسین ابن علیؑ این نذرِ تُست مال و ملک و دولتِ موجودِ ما
از صبا ی لطف تو گل گل شکفت غنچہٗ نشگفتہٗ مقصودِ ما
حالیا گوید منور یا شبیر با نیاز و عجز نامعذودِ ما

لہ پات مخفف (پای تو) لہ در نسخہ خطی الف وجود ندارد لہ اشتباہ کاتب معلوم ہوتا ہے۔ نامعذود (دعای ع)

مرجا گویان رسیدم بر درت
ای قدومت باعث بهبود ما

۲۴

بیک پیامی که عرض دارم صبا خدا را بخر تو ما را
پس از دعایش بگو شنایش بگير پایش ز جانب ما
تراست شاهی بماه و ماهی جهان پناهی بُست لائق
نبی گویم ترا ولی ولی را کجاست یارا
شها چگویم چنی و چونی و لیک اقطاب اولیا را
تو دستگیری مرمیزی شر سربری هر دو عالم
گناهکاری سیاه کاری رسید باری بگوش ده
سفید موی سیاه روی نقان بکوی تو آمد ایش
منم غلامت کنم سلامت مکن ملامت از عصیان
بدو مرادم که خانه زادم بپا قدم که خاکپایت
شها بگویم ترا خدائی ولی جدائی از د نه هرگز
فلک رو مالی بدست کرده بگویت آمد پی گدائی

له "ای شہ" نسخ خطی الف

له تلخیص و تائید به آیت کریمه: "مَنْ طِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ" سیاره لَنْ تَنَالُوا ۴ سورة النساء آیت شماره ۸۰

ملاحظه بر روی خیال از مولانا روم

له "شیء الله یا شیخ" اعتقاد عامه الناس

ای اولیای حق را از حق جدا نشود
گر ظن نیک داری بر اولیا چه باشد
(دیوان شمس تبریزی)

شده ز خورشید و ماه و انجم که هست نزدش هنوز روشن -
دو نان و مشتی برنج گشته ز خوان فیضت عطا سما را
زهی جنابت زهی صفات که شد بذات خدای عاشق
زهی لسانت که بهر سائل گوی نفس و حرف را
بچشم امید آنکه شاید گوی گذارد قدم بچشم
کند منور بهر دو دیده بچشم امید دیده جا را

۲۵

پذیر از بنده احقر شر بنده نواز ما
سلام و بسندگی و عجز و زاری و نیاز ما
بهر آن و بهر ساعت بهر پاسی روز و شب
زهر یک ماه و هر سال ای شفیق چاره ساز ما
شب عاشوره در بزم محبتان شمع میگفتی
سزد در ماتم شبیر این سوز و گداز ما
ندارم غم ز بی سامانی خود در جهان هرگز
توئی چون کار ساز بنده و خوش چاره ساز ما
منور چشم میدارد برای مقدمت زود آ
ز بهر سرنوشتی و برای امتیاز ما

۲۶

پشت و رو بهر دو سیاهست گر از نامه ما
در ملوث بگل فسق بود جامه ما
ضامن مغفرتم روز جزا شد صد شکوه
آنچه در وصف نبی کرد رقم خامه ما
نگمت سنبل زلفش چو مشام تر کرد
منت نگمت عنبر نکشد شامه ما
در چه من بی نهر و یرم و نالائق محض
بخش از روی کرم رونق هنگامه ما
یا رسول عربی عرض منور این است
داد از لطف و کرم حرمت عمامه ما

له غزل شماره ۲۵ - نسخ خطی الف میں نہیں

تا خلعت نور است بر شمس و قمر را
تا طره پروین بسر چرخ دهد زیب
تا زینت افلاک بروج اند کواکب
از بنده سلام است بزهره و بحیر
دی شاه علی کرد منادی بدو عالم
من داد رسم چون بختان بدو عالم
عرضی است ازین بنده کنون بر در پاکت
بردار پی دشمن من تیغ بکشدست
مداح جناب تو منور بدو دیده
غم نیست دلا دشمنت از بر سر کین است
بپار سر دشمن خود تیغ دو سر را

تا طره پروین است بسر چرخ برین را
تا فرق زمین خاک سر مگاه بژول است
تا کشور دین مامن هر خاص و عوام است
تا آهوی چین باج ده ننگت مشکست
یا سرور دین بر در آثار شریفست
تا چرخ برین چتر بود فرق برین را
تا فخر رسل شاه بود کشور دین را
تا ننگت مشکست بناف آهوی چین را
گیسوی حسین ابن علی سرور دین را
سایم بادب عارض و عینین و جبین را

لے تا هست گذرگاه جهان شام و سحر را نه خطی الف ص - لے اشاره به دربار عالی - تفصیلات کے لیے رجوع کریں غزل شماره ۲۸

زان عارض و عینین و جبین است منور
از خاک در پاک تو این خاک نشین را

چون نکو دیدم بعالم زاهد و عیاش را
همچنان دیدم دگر چون محسن و ادبش را
ز اینم هرگز ندیدم راست میگویم مگر
هر کی چون نقش دیدم صنعت نقاش را
از حوادث گر امان خواهی دلا ناچیز باش
کس نمیکشد نشانه دانه خشخاش را
هر چه خواهی کن بعالم بان مگر هرگز مکن
شکر با حق از برای خلق او پر خاش را
ای منور نور احمد همچو ماه روشن است
چشم منکر هاش ماند دیده خفناش را

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۰)

چونکه شبیر گذر کرد بکاشانه ما
دل جان روح روان تن همه با عجز کنید
از سر رسید مظلوم کنم تا که شمار
شکر این نعمت عظمای حسینی چکنم
پس زند طبل مه و مهر اگر مطرب چرخ
چه خوش باغ بود این دل ویرانه ما
خوش نیاز است ازین بنده بجانانه ما
هر کی قطره اشکم شده دردانه ما
رحم نمود بر این هیکل پیرانه ما
می سرود صبح و مسایش در خانه ما

لے غزل شماره ۲۹ در نسخ خطی الف موجود ندارد - لے تبلیغ به آیت کریمه : لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ كَظْمٍ عَظِيمٍ (۱) اتل ما ادعی - پاره ۲۱ - سوره لقمان - آیت شماره ۱۳ - لے گرد بنید بر دوش چشمت - چشمه آفتاب را چه گناه -

در سرائید به بم و زیر زشادی ز عجب
چرخ زن چرخ همین شعر بشایه ما
چه عجب گر به چنین طالع معبود شود
نقد حُب شبر شبیر به بیانه ما
دست بردار منور بدعا وقت خوش است
چونکه شبیر گذر کرد بکاشانه ما
سیدا بادشا مسر خدا ما و لفت
پر کن از باده عشرت همه پیمانه ما

چه دادم من جم و دارا و کی را
چه دادم من رباب و چنگ و فی را
چو باشد پادشاهم شاه لولاک
سماع این بس که خوانم نعت دلی را
بخاک عتبه پاک محمد
برابر کی مناسیم روم و تری را
توئی یا شاه شبیر ابن حیدر
بحشر دستگیر این عنق نخا را
سحاب بخشش مان کی تعجب!
نجالت گر دهد جواد طی را
کنون خواهم به پیش شاه جیلان
که سازم عرض بان لشده شی را
ز بعد ختم نعت احمد پاک
چو خوانم صبحگاهی صفت دی را
بگفتا ما تمضم از روی شادی
بجام عشرتم پر کرده می را
بدین شادی کنون زبید منور
سلام الله آن سرخنده پی را

له اشاره به تولدك لما خلقت الانا فلاك (حدیث شریف) نیز رجوع کریں به غزل شماره ۱۰
له دوم در سه را "نسخه خطی" له "سحاب بخشش" در هر دو نسخه الف م ب اشتباه کاتب است له "جواد ط" نسخه خطی ب
له اعتقاد عوام "شیء لله یا شیء" له صفت ویرا "نسخه خطی" ب

چه هوا خوش است باغ دل در دل کشا بچمن در آ
چه روم برای تو کو بگو چسکم ز بهر تو جستجو
پی آهوان خطا و چین چه زنی بابر وی خویش چین
چو ز حد گذشت نموشی تو قسم بغنچه دمانیت
ز رخ تو شمس و قمر نخل ز قد تو سرو چه پا بگل
چو محمد هست شه ز من که بود حلاصه نچتن
گل باغ احمد مصطفی مد پر ضیا شه کربلا
بخدای خود نگه نما رخ خوب خویش بمن نما
دست از دست تو شد بردن پی جستجویش همت گن
چو منور است ز جان و دل به ثنا و مدح تو مشغول
پی حل مشکل المعجل چو صبا بسیر چمن در آ
ز هجوم هم و نعم زمان شنوی اگر کمنت بیان
که ز بهر خیر و پی امان بخصار خلق حسن در آ

له تحت تاثیر شعر میرزا عبدالقادر بیدل در استقبال این غزل سروده :
ستم است اگر دوست کشد که به سیر سرسمن در آ
تو ز غنچه کم نه دمیده در دل کشا بچمن در آ
بی ناله های دمیده بر پسند ز منت جستجو
بنیال حلقه زلف او گره خود و بختن در آ
غم انتظار تو برده ام بر خیال تو مرده ام
قدی به پیش من کشا نفسی چو جان بیدن در آ
بکلام آینه نالی که ز فرصت این همه غفلتی
تو نگاه دیده بسملی، مژدگان و بختن در آ
ز سر و شش غفلت کبیرا، همه وقت می رسد این صدا
که بخلاصت ادب و وفا ز در بردن نشستن در آ
"میرزا عبدالقادر بیدل"

(عاشیه نوحه خطی ب م ص ۲۰)

درخت ظلم و جفا یا علی قلم فرما زهر دشمن من تیغ خود بر علم فرما
بخیر ما و بخیر همه اجسام برات بد طلب بنده بر علم فرما
چو بارگاه تو دار الشفاء است بیاد دفع عسم و هم و هم الم فرما
رسیده ام بجنابت که از نسیم کرم چو گل شگفته شها غنچه دلم فرما

منور است که گوید کنون بعجز و نیاز

پذیر عرض من و حل مشکلم فرما

دی سوار اسپ فکر سبقتار باد پا بودم و گشتم بخت و جوی مقصد جایجا
هاتقم گفتا بیا زود آبدین سو مرجا مرده خوش فال خوش بشنو که میگویم ترا
نغم مخور هرگز که حل عقده کارت کند ناخن انگشتهای پنجه مشکل کشا
آنکه بود و هست و خواهد بود بیشک دایما بهر حل مشکل کونین مامور از خدا
آنکه نام نامیش باشد دواي جمله درد دافع رنج و غما و معطی خیر و شفا
آنکه ذات اقدسش باشد میان اولیا همچو بدر اندر میان انجم و سیاره ها

له همه هم و غم و هم الم فرما (عاشیه نوحه خطی الف م ص ۹) تلخیص: "ناد علیاً منظر العجايب تجدها عوناً لك في التوائب كل هم و غم
سَيَجْعَلِيْ بِبَنُوْنِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ يُوْلاَئِكَ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ اَذْكُرْ كُنْ"

له رسیدم ام بجنابت پنجم آن که ز کرم (عاشیه نوحه خطی الف م ص ۹) له بامن سر - عاشیه نوحه خطی الف -

له از نوحه خطی الف م ص ۹ - نوحه خطی ب مشکلمش دارد

له (اندر میان ثبات و سیاره ها -

صاحب تیغ و لوا و واهب جود و عطاء واقف اسرار قدر و محرم سر قضا
نام پاکش بو تراب و حضرت شاه طلیست والد شبیر و شبیر حضرت شبیر خدا
قوت بازوی احمد شوه سر زهرای پاک حضرت خیر کشا اعی علی مرتضی

ای منور زود شو بر خیز و عرض حال کن

در جناب مستطاب حضرت مشکل کشا

ربنا اللهم اغفر ذنبنا واستجب يا ربنا وارحم لنا
انت حسبي انت ربي بالكرم انت ستار العیوبی بالعطا
انت حام للعباد بلطف عام انت مآج للمعاصی كلها
فاغفر العصیان منایا اله بالذبی المصطفی خیر الورا

الذی بدر الدجی شمس الضحی

والعلی والفاطمه وابناهما

رسد عرض من سکین به پیش مالک دلها که در یک لحظه فضلش کرد آسان جمله مشکلم
خدای اکرم و آمرزگار و احسم مطلق که بنماید نزول غیث بهر سبزی گلها

له از نوحه خطی الف م ص ۹ - نوحه خطی ب علی مرتضی دارد -

له تلخیص: شمس الضحی بدر الدجی نور الهدی کف الوری مصباح الظلم - شفیع الامم (درد تاج)

له "المصطفی والمرتضی وابنهما والفاطمه"

له ع که کرد افضال او سبانه خوش حل مشکلم - رجوع بر نوحه خطی الف م ص ۳ -

چو ضامن شد رسول الله بامت میسر و سولیش
 بخش خوش باین امید بر بندند محملها
 نماند نیز اند نزع و گورد وزن پل خونی
 که لطف اوست در دنیا و دین شامل بمنزله
 محمد کافریش را سبب بود است و می باشد
 شریین و میر ایمان و شمع جمع محفلها
 شب قدر است پُر انوار و فضل حق چنین شامل
 که بهر فیض میریزد بحمد الله بساحلها
 منور عرض میدارد بامید می ذوق

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

سلام از من بآن شاه است کاند دین و هم دنیا
 نه پیدا شد و گر چون دی نخواهد شد و گر پیدا
 اگر پیدا نمی شد نور پاکش در ازل اول
 نبودی آدم و حوا نبود جنت الماد
 شفیع المذنبین دانش محمد مصطفی نامش
 سریر آرای ملک قباب قوسینت و اد ادنی
 شفیعاً شافعا حاجت روا یا سائر العیبا
 شفاعت از تو میخواهد اگر اعلی است در ادنی

له تحت تاثیر شرف حافظ شیرازی، ایکه برای ملاحظه چند اشعار حافظ شیرازی

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
 مراد منزل جانان چو عیش چون هر دم
 جوس فریادی دارد که بر بندید محملها
 شب تاریک نیم موج گردانی چنین حاصل
 کجا دانند حال ماسکباران ساحلها
 همه کام ز خود کامی به بدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی که سازند محفلها

(دولت حافظ غنزل اول ص ۱)

له تلح به (الف) قَوْلَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكَرْسِيَّ وَلَا الْكُلُومَ
 وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتُكَ يَا أَدَمُ (شرح توفیق ۲۵ ص ۲۶)

(ب) قَوْلَا مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا (اللو المروم ص ۶۶)

له تلح به: شَفِيعُ الْمُذْنِبِينَ أَيُّسُ الْعَرَبِيِّينَ رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ وَصَبَّاحُ الْمُقَرَّبِينَ رَأْفَةُ الْعَاشِقِينَ مُرَادُ الْمُشْتَاقِينَ

(درود تاج)

له تلح به آیت کبیر: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سیاره ۲۰ - قال فما خطبكم - سره - والجمع) آیت شماره ۹

اگرچه پُر گنا هستم و گرچه فاسقم شای
 بحق اهل بیت خود بگوینم مکن رسوا
 بر اعدا فتیایم کن سپرد بوترایم کن
 شفیعاً فتیایم کن بِسُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى
 منور از تو میخواهد در اکرام شنای تو
 شفا و صحت و دفع بلا و ذلت اعدا

عیش دنیا چیست ماند خواب را بودی ماند حباب آب را
 سیری دنیا کجا چون پُر نکود آب دریا کاسه گرداب را
 حرمت نام شر شبیر پاک عرض دارم فاتح الابواب را
 ایکه دادی از کرمهای عمیم نور تابان کرمک شب تاب را
 چشم دارم تا دمی از لطف خویش نور عرفان این دل بتیاب را
 وز تو خواهم حرمت دستار خویش وز تو خواهم عزت احباب را
 وز پی امن و امان از درد و غم حرز دارم سوره احزاب را
 یا شر مشکل کشا در هر دو کون چشم دارم از تو فتح الباب را
 چون نباشم بقیار دیدنت مابیان جویند دائم آب را

زیب اکنون از منور صد سلام

احمد و آل وی و اصحاب را

له تلح به آیت کبیر: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (سُبْحَانَ الَّذِي سِيَّارَه ۱۵ - سوره بنی اسرائیل آیت شماره ۱)

کجا آید زمنِ محمدت آکما خالقا شاها
خدایا پادشاها، سائرالعیبا، شهنشاها
قدیرا، قادرا، حاجت روا یا مالک الملکا
علیما، عالما، علام غیبا غیب آگاها
کریم، اکراما، آمرزگارا غافر الذنبا،
رحیما، راحما، پروردگارا نیک همراها
مبرا ذات تو از وضع و این کیفیت و کم باشد
نه جای از تو خالی ای منزله از همه جاها
زمن عجز و نیاز و بندگی در حضرتت زبید
که باشد درگفت طجای اعلاها و ادنیها
چو از نور غایت کن نمودی موجب خلقت
کن از عین عنایت یک نگاشتی سوی من شاها
نی سوزد مرا نار جهنم گر تو می بخشی
نی از بحر فضل خود که بهر ماست دریاها
چگویم از قصور خویش در وصف و ثنای تو
چو قاصر هست عقل و فکر و فهم و هوش داناها

منور مرقف شد با قصور خویش می خواهد

به تمجید و گداز امداد از مژمیل طاهات

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۹)

کی رسد سرو چمن قامت دلجوی ترا
کی رسد مشک ختن کاکل خوشجوی ترا
ملک چین بلکه به بیعانه سرا پا چو خطاست
ای شه نحر زمن هدیه یک موی ترا

له شرح این آیت کریمه: لیس کثیره شیء وهو التبیح البصیر (سیاره ۲۵- الیه یرو- سوره الشوری- آیت ۱۲)

له درج حاشیه نسخه خطی الف ص ۱

له تلخیص به آیت کریمه: وهو الذی خلق السموات والارض بالحق و یومنه یقول کن فیکون (سیاره ۲۵- و اذا سمعوا سوره انعام آیت ۳)

له یک نگاشتی سوشاها نسخه خطی ب ص ۳

له ص- به تمجید و گداز امداد و اخلاص و از طاهات (حاشیه و پاورقی نسخه خطی الف ص ۱) نیز مراد از قصور سرور کائنات صلی الله علیه و سلم "مزعجل و طه" برود اسم آنحضرت دنیا ایها المزعجل - طه - ما انزلنا علیک القرآن لتشتقی

کی رسد عطرد گل و عنبر و کافور و گلاب
گل نسیرین و سمن نگمت گیسوی ترا
همچنان کی رسد این مهر و مهر چرخ برین
یا حسین اخ حسن پرتو خوش روی ترا
خواهد اکنون ز بنجاب تو منور به نیاز
سید سرو علن خیر ثنا گوی ترا

گذاری پای خود را گر بصحرا ای چمن آرا
نمای سنبل و ریحان خس و خاشاک صحرا را
ز توصیف رخت گفتن نمیدانم مگر دانم
نخل خورشید بنمائی چو بنمای کف پارا
نسجد کیل فکرم حسن رویت را و گر گنجد
میان ذره خورشید و گیرد قطره دریا را
شمارد لطف و احسانت کسی گرد شمار آرد
یکی اقطار امطار و دگر امواج دریا را
منم چون خانداد تو پناه ماست درگاهت
غلامان درت دیدم چو من اجداد و آبارا
منور عرض میدارد ز بهر بخشش عصیان
شفیع آورده پیش حق بمحشر آل طاهات

سزد اکنون سلام از من بصد عجز و بصد زاری

نبی مصطفی و حیدر و حسنین و زهرا را

گربائی ز ره لطف بکاشانه ما
ریشک فردوس ز یمن تو شود خانه ما
پیش ازین کسی به پیشینم نخریدی و کنون
چرخ گردد به مهر و بیعانه ما

له "بمعنی پیمان ما"

له باران

له یکی از اسمای پاک حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم (آل سفیر پاک)

مردم دیده چو سُفتند بزرگان اشکم
منک گشت ازان سجده و در دانه ما
چون بامید تو از جسم نکردیم دریغ
آفرین باد برین بهمت مردانه ما
شکر لله که نمود است منور چشم
شاه شبیر باین عرض مجبانه ما

(عاشیه نسیه خطی ب م)

گر چشم التفات تو باشد بسوی ما
باشد مقام صحت و عزت بکوی ما
بختم چو رهنمون شد بنمود کوی دوست
صد شکر بر مراد شده جستجوی ما
شاه شبیر ابن علی چون تویی بدهر
یار من و نگار من و ماهروی ما
پرمی بزم عشرتم اکنون ز لطف تست
میناء ما و ساغر ما و بسوی ما
یارب بهر زمان و مکان باشبیر پاک
باشی نگار من و آبروی ما
نازم باین قوت اقبال خود بحق
کاقبال کرد از کرم این گفتگوی ما
قلوب محب آل نبی چون منور است
مشکور فضل تست همه موبوئی ما

گل عذارا گلر خا غنچه دمانا مرجا
لوترا با حیدرا خیبر ستانا مرجا

له "باشد بسوی ما" له "ینی ما"
له "من و ما" ضمیر واحد شکم و ضمیر جمع مکمل هر دو بهم در یک معراع که از فصاحت دور است -
له عاشیه نسیه خطی الفص ۴ موبوئی ما دارد -

در گلستان قلوب دوستان خویشتن
غندلیبا، بلبلا، شیرین زبانا مرجا
احتیاج عرض عالم نیست اندر حضرتت
عالم سرو عیانا راز دانا مرجا
بهرتنبیه و سزای دشمنان این فقیر
شسوارا صف در خیبر ستانا مرجا
تا بدوزی سینه اعدای ما را در دمی
غالبا، تیغ ابروا مرگان ستانا مرجا
دزپی امداد حل مشکلاتم در دو کون
مشفقا، شفقت نشانا راز دانا مرجا

چون منور عن اب و جد بنده درگاه و تست

بهر ذخارا سحاب در نشانا مرجا

گیری چو بدست خود علم را
آن کیست نگیرد دست قدم را
ای سرور دین چگونیمت وصف
شاهی بعرب مهبی عجم را
گویم نه فقط که هست مشهور
روحی در حل و جان حرم را
بگرفته فلک نذر برایت
دینار نور و مه درم را
دارد بطواف پشت را خم
گیرد بدو دست تا قدم را
نقاش ازل بشان رویت
بر صفحه روی همچو ماهیت
تا در نکشد دگر رقم را
این نکته خوش عیان شد از زلف
بگذاشت ز دست مؤ قلم را
از نخلت نگفت دو زلفت
بنمود چو تار و پیچ و خم را
گم کرد غزال مشک رم را

له مراد مولای مثل کثا حضرت علی مرتضی که خیبر را کشوند
له اشاره به: سید الفصیح و النجم
له حل یعنی حرم سے باہر آنا - احوال سے باہر نکلتا -

کوس مه و مهر میزند چرخ ز اقبال تو صومست زیر و بم را
 من زان تو ام به بخش از لطف عصیان من و همه بدم را
 ای سرور دین برادر محشر دریاب و بگیر بان یدم را
 خواهم ز تو تا دیگر نه بنم وزن و غم و رنج و هم الم را
 این نعت به پیش تست هر چند چون قطره به بحر و غم چویم را
 لیکن بسزیر از منور یاشاه و مپرس کیفت و کم را
 در صله نعت تست شاه تشریف تو آرزو برم را

انوار تو آرزو دلم را

هیجان تو آرزو سرم را

نام نامی خدایت سرنامه ما طره بگنیش زینت عمامه ما
 از ادب سجده کنان در رقم نام نبی جبهه سا بر سر قرطاس بود خامه ما
 هر چه هست از تو بود ذائقه و لامه ام در بود سامعه و باصره و شامه ما
 حالیا از در تو عرض منور انیت در گل فسق گر آلوده بود جامه ما

در دو عالم بخدا رحمت عامت خواهد

یا رسول عربی معصیت تمامه ما

له اشاره به : دَافِعُ الْبَلَاءِ وَالْوَبَاءِ وَالْفِتَنِ وَالْمُرْسِ وَالْأَلَمِ
 له اشاره به : وَسَيَكُنُنَا فِي الدَّرَجَاتِ مُؤَلَّاتًا وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ

(عاشیه نسته خطی ب م)

یا الهی عنایتم فرما کرم بی نهایتم فرما
 چون توئی کافیم لکل امور یا الهی کفایتم فرما
 حامیم چونکه جز تو دیگر نیست یا الهی حمایتم فرما
 راه گم کرده ام چو در شب تار بره نیک ارایتم فرما
 جبهه سا گویدت منور نیز

یا الهی هدایتم فرما

(عاشیه نسته خطی ب م)

یا حسین ابن علی غم بر ما پیر ما هادی ما رهبر ما
 والدینت چو علی است و بشوئل خوش بود جد تو پیغمبر ما
 از کمال کرمت هست و بود خلعت عز و شرف در بر ما
 از غنایات عمیت چه خوش است بر سر تاج من و افسر ما
 کن مروج ز کرم نعت دلم گر چه قلب است شها این زیر ما
 وز کرمهای تو بنیم فقط این هجومی که بود بر در ما

له اشاره به : قَاتِلُ الْحَاجَاتِ وَكَافِي الدَّرَجَاتِ

له غزل شماره ۴۸ در نسته خطی الف موجود ندارد

له ضمیر واحد مکمل و جمع مکمل (من و ما) در یک مصرع بهم که غیر فصیح باشد

لطف منرا بمنور ز کرم
که توئی خوش ورق دسترا

(ماشیه نسخه خطی ب م)

یا حسین ابن علی عزم بر ما خوش بود جسد تو پیغمبر ما
خاک پاک در تو هست و بود مشک ما صندل ما عنبر ما
وز ده و چار چوخت دل ماست خوش ده و چار بود بستر ما
خواهم اکنون که بگوئی ز کرم کز عزم آزاد بود قنبر ما
وز منور ز عنایت عزم بر
یا حسین ابن علی عزم بر ما

(ماشیه نسخه خطی ب م)

یا حضرت شبیر نگاهی بسوی ما وز لطف خویش دار نگاه آبروی ما
دامان چاک چاک مرا کن رفوز لطف بگذشته است کار شما از رفوی ما
محکوم بوده آید و سزایان برو مطیع در و هر هر کسی که بود رو بروی ما
چون هر چه از من است از آن تو بوده است وز گلستان تست همه رنگ بوی ما

له هر دو مصرع این شعر در غزل شماره ۴۸ هم وجود دارد.

له ای است قلام حضرت علی - اینجا مراد از خود شاعر

له از رفوی ما نسخه خطی الف - شعاع کان سمان هر چه بوده است - ماشیه نسخه خطی الف -

خواهد منور از تو کنون یا شر شبیر
تا خوش بهر دو کون بود آبروی ما

یا حضرت مشکل کشا مددنا مددنا ای رخ نبی مصطفی مددنا مددنا
شمس الضحی بدرالدجی مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
ای صاحب تیغ و لوا مددنا مددنا دی قبله حاجت روا مددنا مددنا
دی اصفیا را پیشوا مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
دی پادشاه اولیا مددنا مددنا دی اولیاء را مقتدی مددنا مددنا
ای مقتدی دی ممتدی مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
ای غنچه دل را صبا مددنا مددنا کاه دلم را کمر با مددنا مددنا
دی قبله آل عبا مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
دی لائق مدح و ثنا مددنا مددنا دی دافع رنج و غنا مددنا مددنا
دی گمران را را بنما مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
دی قبله اهل جفا مددنا مددنا دی کعبه اهل وفا مددنا مددنا
دی قانع ینح جفا مددنا مددنا ای معنی علی مرتضی مددنا مددنا
ای شانی استقام ما مددنا مددنا ای دافع آلام ما مددنا مددنا

له ماشیه آن صنف "زبد آله و عبا" دارد.

له همه اشعار تفسیر مفصلی است از : تَدَا عَلَیَا مَقَطِرَ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي التَّوَابِ كُلِّ هِمٍّ وَ تَحْمِ سَبْعَیْ بِتَوَكُّلِكَ بِأَحْمَدٍ وَ بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِیُّ يَا عَلِیُّ يَا عَلِیُّ أَذْکَرُکَ

ای باعث آرام ما امدولنا امدولنا امدولنا
ای شافع روز جزا امدولنا امدولنا امدولنا
ای سامع عرض گدا امدولنا امدولنا امدولنا
گوید منور جبهه ما امدولنا امدولنا امدولنا
شیر خدا بهر خدا امدولنا امدولنا امدولنا
اعنی علی مرتضیٰ امدولنا امدولنا امدولنا

۵۲

یا شبیر و شبر بدین شما بدل پر عزم حنین شما
بدو رخساره حسین شما بدو چشمان نازنین شما
چشم دارند مردم چشم بزمه رفتن زمین شما
کرد خوشبو چه خوش مشام دلم نغمه زلف عنبرین شما
به و مهر و زهره نخلت داد مهر دو رخساره و جبین شما
ابلق و سر را بزین سپهر! مهر و ماه و رکاب زین شما
آنچه در دهر مهر نامندش هست آویزه نگین شما
عرض دارد منور مسکین بنده احقر کمین شما

که بود حشر او بر روز جزا

با شبیر و شبر بدین شما

ردیف الباء

۵۳

(عاشیه نیمه خطی بسم ص ۳۰)

از گرد نعل پای شبیر این بو تراب روشن دو دیده ام شده چون مهر و ماهتاب
یعنی چنان نمود دو چشم که روشنست از خفت و کف چونکه دهد ماه و آفتاب
زیبید کنون سلام بر ارواح طلیات یعنی شبیر و شبر و آتش ز شیخ و شاب
خواهم پس از سلام دگر یا شبیر پاک حل عقود و خیرو امان هر سه بس شتاب

خواهد دگر منور ملاح بعد مدح

عفو گناه و صحت ایمان از آن جناب

۵۴

(عاشیه نیمه خطی بسم ص ۳۲)

إِنْ صَرَفْتَ الْعُرِّيَّ فِي اللَّعِبِ لَيْسَ غَيْرِ الْفَضْلِ لِإِعْفَائِي سَبَبٌ
أَنْتَ سَتَارُ الْعَيُوبِ أَنْتَ رَبُّ غَافِرٍ لِلذَّنْبِ كَشَافُ الْكَرْبِ

له اشعار تحت شماره ۵۳ در نسخه خطی الف و ج و د ندارد. سه بر صحت از آتش چشم سروده شد. سه شرح منظوم دعای مأثوره :- یا الله یا الله
یا الله یا غیاث المستغیثین یا امان الخائفین یا محیی الدعوات یا قاضی الحاجات یا ستار العیوب یا غافر الذنوب یا
کاشف الکروب و اعف عني و اغفر لک و ارحمنا أنت خیر الرحیمین ۰ نیز و قل رب اغفر وارحم و أنت خیر الرحیمین ۰
(سپاره قد اطلع المؤمنون ۸ سورة المؤمنون آیت ۱۱۸)

فَاغْفِرِ الْعُصْيَانَ مِنِّي كُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَاتِي بِسُلْطَانِ عَرَبٍ
 أَحْمَدُ الْمُخْتَارُ فَخْرُ الْأَنْبِيَا أَشْرَفُ الشَّرَفِ بِحَسَبِ وَالنَّسَبِ
 سَائِلٌ مِنْكَ الْمُنُورِ بِالنَّبِيِّ
 فَأَعْطِهِ رِزْقُ الْكَثِيرِ بِلَا التَّعَبِ

۵۵

ای بکنه تو عمتل در گرداب وی به بحر تو نه فلک چو جاب
 هیچکس منکرست نبوده و نیست هوشیار است و چه مست شراب
 یک نمی بحر فیض تست که دهر هر کجا می برد بچنگ سحاب
 روزی تازه از تو می یابند چه چنین و چه بچه شیخ و چه شاب
 بگدا و بشه عنایت تست گرچه دلق است در بود سحاب
 همچو یک ذره ایست از مهرت آفتاب است اگر و گر مهتاب
 چون پی حل مشکلات دو کون هست نامت کلید فتح الباب
 عرض دارد منورست بحجاب افْتَحْ يَا مُفْتِحَ الْأَبْوَابِ

نیز خواهد بنام آل نبی
 جام کوثر بنزع و یوم حساب

۵۶

ای بجزرت چون فلک صد بحباب ذره از آفتاب است آفتاب

له "بچه در هم مادر" له یعنی کثودن در - له یعنی ای کثانیده در دری را بریدیم بکشا -

غیر بحر فیض جاری حضور من ندیدم هیچکی الا سراب
 از عنایت های خود بنواختی حضرت شاه علی صفدر خطاب
 تا نشانده از عسرق یکقطره از نجالت در صدف شد در ناب
 تا که بنموده عذار اندر چمن گل عرق بنمود یعنی شد گلاب
 باز هم مستور از شرمندگی ماند اندر شیشه از روی حجاب
 تا نموده گیوی مشکین خود میخورد زلف بنفشه بیچ و تاب
 داغداران جنابش بوده اند صد هزاران بنده همچو آفتاب
 شیر را دیدم چو روبه منزلت پیش حکم آن شه عالیجناب
 نیز دیدم پیش قدر عایش فیل مور و باز مانند ذباب
 هر کرا دیدم عن سلام شاه بود گر صبی بود و اگر چه شیخ و شاب
 از کرامت هاش گری بنوشتی میشد از روداد هر روزی کتاب
 من نمیدانم چرا انکار کرد از جنابش خارجی خانه خراب
 من چو باشم مست نعت و منقبت پس نمیدانم می و چنگ و رباب
 عرض میدارد محبت در گمت یا علی یا ایلیا یا بوتراب
 از تو خواهم یا علی مرتضی صحت و خیر و ثفا لیکن شتاب

له این شعر در نسخه خطی الف بعد از شعر شماره پنجم است در نسخه خطی الف، له صفت شکن له شد معنی فعل لازم است که
 فعل ناقص: چنانکه سعدی فرموده ع شد غلامی که آب بخور آرد له ع ز شرم رنگ رخسارش چو نیلوفر در آبست - (شیخ سعدی)
 له حافظ این طوری سروده است پرده از رخ برگزیدی یک نظر در جلوه گاه دریا حور پری را در بحاب انداختی (حافظ)
 له مولانا جامی گفته: بنفشه طره مفتول خود گره می داد - صبا حکایت طفت تو در میان انداخت (جامی) له معنی گس شد و گریه
 نسخه خطی الف، له گویا ع "شوی بنهاد من کاغذ شود" (روم) له آنان که علیه حضرت علی جنگیدند له ایلیا و بوتراب هر دو
 لقب حضرت علی (ع)

از تو خواهم تا که باشد همچو شمع دوست را دل روشن و دشمن مذاب
از تو خواهم جلوه دیدار تو گر به بیداری به بخشی یا بخواب
هم بنزع و حشر بر آئی سرم از سر لطف و دبی جام شراب
کن منور از سر لطف عظیم
جسم و جان بنده چون مهر آفتاب

۵۷

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۳۱)

در مدح شاه مردان

ای نجل پیش رخ تو مآفتاب پیش رویتو تو کی آرد مآفتاب
بنده گیت موجب آزاد گیت ای غلام در گمت هر شیخ و شاب
از تو خواهم صحت و امن و امان از تو خواهم در دو عالم فتح باب
نام پاک تو شما مشکل کثاست مشکلاتم حل کن ! بوتراب
انتظار مقدمت دارم کنون تا بیائی بهر امدادم شتاب
در تو می خواهم بسطین نبی صحت جان و تن ای عالیجناب
کن منور را ز عین لطف خویش
نیک نام و کامران و کامیاب

له یعنی پهلوان - همچون آفتاب - نسخه خطی الف ص ۱۷

له در هر دو مصرع "مآفتاب" است - در یکی آفتاب و در دیگری مآفتاب بهتری باشد - له مراد "بندگی ات"

له غزل شماره ۵۷ در نسخه خطی الف وجود ندارد -

۵۸

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۳۰)

ای صبا عرض را رسان بادب سر بسجده بپادشاه عرب
کای حبیب خدا و شافع ما دی بروی خویش تو عاشق رب
گرچه کردم همه بنادانی عمر خود صرف مان بملود لعب
در نباشد چو من و گر عاصی بجنوب و شمال و شرق و غرب
چشم دارم ولی بسطینت خیر دنیا و دین بغیر طلب
تا نه بنیم شما دگر زین بعد هیچک از منکر و رنج و درد تعب
وانچه خواهم که بنیم از لطف عز و جاه است و فرح و عیش و طرب
لیکن این جمله از تو می خواهم که دبی بنده را بغیر سبب
خواهد اکنون منور از باغت
به بهی خوش اند و سیب عنب

۵۹

ای غلام دافدارت مآفتاب ذره از مهر رویت آفتاب
منکر حُسن نباشد هر که راست چشم بنیا ای شه عالیجناب
خاک کویت سرمه چشم ملک گردد راحت تو تیاغی شیخ و شاب
از ارادت هر که میکوبد درت در زمان بروی او شد فتح باب

له "عرض رسان با ادب" عاشیه نسخه خطی الف ص ۱۵

له بسطین پیر (امام حسن و حسین)

له یعنی انور - له "هر که راست" - له سرمه

زان منور عرض میدارد کنون
المدو یا املیت یا بوتراب

۶۰

(ماشیه نسخه خطی بی ۳۲)

ایکرم اکرم بے شک و ریب و یخدای آدم و نوح و شعیب
از تو میخوایم بنام پختن با وفور این چنین عصیان و عیب
ساز اکرام و لیکن آن قدر پر نمایم تا ازان دامن و جیب
صحت و اقبال و عز و جاه نیز با امان و امن و ایمان ده ز غیب
چشم میدارد منور از تو نیز
راحت هر گونه اندر وقت شیب

۶۱

ای که بخیز تو هیچکس را نه توان است نه تاب
میرسد روزی ز خوانست بچه ها را در چنین
هر کسی دارد امید فضل شایا از درت
مالک شاهنشاه آموزگار ببنده ام
چون نکردم از نکوئی بیج و کردم عمر صرف
از جنابت هر که و مه فیض گیرد فیض یاب
رازقی شام و سحر شایا بطفل و شیخ و شاب
از برای عفو عصیان و ز پی امن از غلب
گر بختی چشم دادم در پرسی کو جواب
جمله در لهو و لعب یا در میان خورد و خواب

له "لقب حضرت علی مولای شگشتا" له ای کریم - ندا و منادی باید جداگانه باشد -
له "وای خدای" ندا و منادی باید جداگانه باشد - له نی توان است و نه تاب (نسخه خطی الفص ۱۴)
له هر که و مه از جنابت (نسخه خطی الفص ۱۴) له رحم مادر له کوه حرف استقام - یعنی کجا -

باد بود این همه همچون منور طرند چشم
پس گمن شرمنده ام از لطف و فضل خوشتن
ای خداوند کریم و اکرم عالی جناب

۶۲

ای لسانت کلید فتح الباب ورد نامت مفتوح الابواب
نخل از هر دو خد تو باشد آفتاب است در بود مهتاب
نخلت از دست بود تو دارد گرچه دریا بود و گرچه سحاب
جرمها بم بحر رحمت تو بنود بان مگر چو نقش به آب
چون منور غلام حضرت نشست
بنده خویش را شها در یاب

۶۳

(ماشیه نسخه خطی بی ۳۲)

بصد هزار نیاز و بصد هزار ادب برای خیر دو کون پی حصول ثواب
سلام و بندگی بنده بهر چارده است که هر یکی است ازین چارده رفیع جناب
نخست احمد مختار و بعد ازان حیدر که آن یکی است چو غورثید و آن دگر مهتاب
سوم بتول و زان بعد هر دو بسط نبی علی الخصوص حسین شهید تشنه آب

له یعنی روز قیامت - له کشا کشنده در -
له "خد" یعنی خضاره - له ع نخلت از دست بود تو باشد - ماشیه نسخه خطی الفص ۱۵ -
له "مراد چهارده معصوم -

مع العباد و مع الباطل و مع الجحش
 مع النقی و مع العسکری و مهدی دین
 منور است که خواهد کنون ز بعد سلام
 کلید امن و امان و شفا و صحت و خیر
 بکاف و برضا و نفی مع الاجاب
 شفیع و شافع ما بندگان بیوم حساب
 ازین چهارده معصوم بهر فتح البابت
 ز بهر خویشتن و خاندان خود هر باب
 دگر منور مسکین طلب کند زین بعد
 امان ز درد و غما و بلا و رنج و عذاب

بیا بهر خدا یا قطب اقطاب
 توئی چون پادشاه هر دو عالم
 اگر چه سوئی قبله سجده ماست
 توئی قبله نما یا قطب اقطاب
 دنیا گر چه باشم یا بعقی
 غلامم از شما یا قطب اقطاب
 منم سائل بدرگاهت پی خیر
 بده خیر و شفا یا قطب اقطاب
 چه کردی زنده دین احمدی را
 دلم زنده نما یا قطب اقطاب
 منور چشم میدارد بدرگاه
 پذیرای عرض ما یا قطب اقطاب

له امام دین العابدین
 ششم ششم، چهارم تا ششم - اسمای گرامی ائمه معصومین دارد -
 ششم مراد از غوث الاعظم پیران پیر و دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی است -
 ششم در نسخ خطی الف شعر شماره ۴ بجای شعر شماره ۶ است و مقطع شعر ششم است -

پری دیدم ز بخت خوش عجب خواب
 به تختی چون فلک بر چپار بالین
 چه دیدم اینچنین گفتم بصد عجز
 نه بل پیغمبران اند شب تار
 نگنجد در کتاب جرم من آه
 گذشته عمر من جسد بعصیان
 بحد الله پس از اصفای احوال
 بگفتا در جوابم کای منور
 بدینا از برای حل مشکل
 چه دیدم مصطفی در جمع اصحاب
 نشسته در کواکب همچو مهتاب
 که ای پیغمبران در بابت بر باب
 نجوم اند و تو خورشیدی بهمانتاب
 اگر تحریر بنمایم بصد باب
 رسول الله مرا دریاب دریاب
 شه هر دو سرا سلطان اجاب
 مخور غم ضمانت هستم بهر باب

بدینا از برای حل مشکل
 هم اند دین برای فتح ابواب

چون بخت خوش روان گشتم بر او بوتراب
 گرچه از بسیاری عصیان دل من تیره بود
 سنگ ما را لعل و دین خاک وجودم کیمیا
 زیب بخش کرسی دین شاه دین شد تا که کرد
 کارهای خویش بسپردم بشاه بوتراب
 ظلمت دنیا و دینم برود ماو بوتراب
 مین مهرش خوش نمود از کینگاه بوتراب
 در بروج دوازده انجم سپاه بوتراب

له تجنی - نسخ خطی ایف م ۱۵ -
 له معنی پیش و تحقیق و تدقیق -
 له مراد از دوازده بروج - اینجا دوازده ائمه معصومین می باشد -

روز عید ما ز مهر روی پر نور علی است
عرش اعظم چون نگردد در طواف خاک پاک
سجده گاه اولیاء چون نقش پای حیدر است
آنکه همنام خداوند است و داماد رسول^۱
والدین این محبت خاندان اهل بیت^۲
غیر خواهد در دو عالم صلۀ این منقبت
لیلۃ القدر است از زلف سیاه^۳ بوتراب
خاک شد از بخت خوش چون خوابگاه^۴ بوتراب
پیش چویم من بشان سجده گاه^۵ بوتراب
ای زهی اقبال و عزویشان و جاو^۶ بوتراب
آن یکی خوش بنده و دیگر چه^۷ واه^۸ بوتراب
بنده آل مُحَمَّد^۹ خیرخواه^{۱۰} بوتراب

لِلّهِ الْحَمْدُ است وَالْمِنَّةُ كَزِ آفَاتِ دُو كُونِ

خوش منور شد مصون اندر پناه بوتراب

(عاشیه نغمه خطی بصر ۳۸)

خدایا چون توئی فتاح ابواب
دل بی تاب را مان چون توئی تاب
ندارد هیچکی گر بنده اسباب
فرست از غیب مان فتم ز هر باب
که عالم را من از نیرنگی دهر
خراب احوال می بنیم به سیلاب
بمحدث کز اقبال دُعایم
چو از بستر شدم بیدار از خواب
صبح الخیر از تعلیم ندا شد
صلای عام شد وز بهر پنجاب

لے لیلۃ القدر است و از زلف سیاه هر دو نسخه خطی الف و ب دواؤ دارد که اشتباه و کاتب بنظر میرسد - مراد این که زلفش مبارک مثل شب قدر است که بهتر از هزاران ماه است - لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرِ دِياره عم ۳۰ - سورة القدر - آیت ۳
لے نسخه خطی ب نشان سجده گاه بوتراب دارد - این هم اشتباه کاتب است - نسخه خطی الف (بشان)
لے واه بمعنی کینزک و پرستار

بمهر امن از نیرنگی دهر
که خوش بنیم نماید هر یکی خواب
نخواهد بود یعنی بعد امروز
ازان سیلابها یک قطره آب
بحق احمد مختار و حیدر^۱
باولاد نبی و آل و اصحاب
بود همواره زان کشت منور^۲
ز ابر لطف و بحر فضل سیراب

دانهائی ریگها و قطره های جمله آب
برگ و بار هر درخت و ذره های آفتاب
حرفهای ثبت لوح و انجم و کرسی تمام
نیز امواج بحار وزن حبات تراب
در شمار آیند گر نبود عجب مان ممکن است
لیک آید جسم و عصیانم کجا اند حساب
پس بلطف عام اگر بخشی نه دور از فضل تست
درگیری عذر من کو لا تقم بهر ثواب
لیک دارم چشم بخشش از درت کا درده ام
شافع خود در حضورت سرور عالیناب
آنکه نام نمیش باشد محمد مصطفی^۳
مالک تخت نبوت صاحب ام الکتاب^۴
سرور و سردار عالم شهباز لا مکان
تافله سالار اُمت شافع یوم الحساب
ای منور حالیا بر خیز و عرض حال کن
در جناب احمد مختار شاه شیخ و شاب

تا شود در نزع و گور و پل صراط روز حشر

حامی و همراه معین و دافع رنج و عذاب^۵

لے دانه های ریگ
لے مراد قرآن مجید که اصل همه علوم می باشد -

لے نسخه خطی الف "دافع و رنج و عذاب" دارد که غلط است (اشتباه کاتب)

روی خوبت را نگویم مانتاب
 شاه جیلان ذات پاکت در دو کون
 زاهدان را از امور غیبی شرع
 مکرانت را شنشاه مدام
 زان نصیب دشمنانت سیدا
 گرچه احقر را بعضیان روز و شب
 بنده را از فیض عامت آرزو
 زان منور را ز درگاهت مدام
 مافقران را ز بدخواهی و شرک
 اجتناب است اجتناب است اجتناب

۷۰

سروش غیب کرد آواز امشب
 شدم بیدار و گفتم شیئی لله

له تحت تاثیر شعر سعدی شیرازی - ماهر و یار روی خوب از من متاب
 با مدای تا لبش دیت چو من تا بهر شانی جمال آفتاب (طبایع سعدی)
 له مراد غوث الاعظم پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی است - چون تویی کی نه از خورشید ذات - جمعی بین پر ز ماه و خورشید -
 له نسو خطی ب، اجتناب است اجتناب دارد که اشتباه کاتب است -
 له در نسو خطی الف این مقطع نیست شعر چهارم این نزل است -
 له تحت تاثیر شعر مولوی - بدون کن عتاب را از چشم اسرار که تا پیدا شود اسرار امشب (دیوان شمس تبریز)
 له اعتقاد عوام "شیئی لله یا شیخ"

بامید غنایات تو شاه
 منور تا نمائی از قدومت
 مرا از مقدمت یا شاه بغداد
 بحمد الله ز من شاه جیلانی
 رسیدم چون به بزم شاه جیلان
 چون شد آئینه چشم منور
 بعرض خویش میپردازم امشب
 برود دیده جامی سازم امشب
 ز لطف خویش کن ممتازم امشب
 مرا از غیب شد در بزم امشب
 از آن تا چرخ سرافرازم امشب
 بعکس روی او می نازم امشب

به بخت خویشتن ای جان جانان
 بدم افتاد چون شهبازم امشب

۷۱

کردم چو عرض حال بدرگاه بوترباب
 تا محل چشم خویش کنم گرد راه شاه
 هرگز نیرسد بخدا راست گویت
 خوش طاعتی ماست که روشن بعالم است
 بوده است والدی چون ز جان بنده علی
 در سینه حسود محبتان منورا
 حل کرد مشکلات مرا شاه بوترباب
 زان ایستاده بشه راه بوترباب
 چرخ برین به پای خمرگاه بوترباب
 از هر مستنیر بنی ماه بوترباب
 بوده است مادرم نه مگر دایه بوترباب
 ما آزموده ایم ز درگاه بوترباب

له شب روز از آن استار گانت - که در تابید در دیدار امشب (دیوان شمس تبریز) - له مراد از شاه و بغداد شیخ عبدالقادر جیلانی
 له مخفف جیلان - رجوع به شماره ۵۱ - له ع شدم مست و رخ گلزار امشب (مولانا روم - دیوان شمس تبریز)
 له شود این جان قطره بچو دریا - چو آمد پیش من لدار امشب (دیوان شمس تبریز)
 له شاهراه
 له پرستار کنیزک

شمیر تیز و خنجر و تیر و سنان نه کرد
کاری که کرد آه سحرگاه بوتراب

در منقبت

کشتی کمنه و فرسوده و طغیانی آب طرفه تر اینک ندارد فی و ملاح و طناب
چشم من هست مگر جانب شاه جلی که رسد بهر مردیان بدد زود و شتاب
قطب اقطاب بود نام شریفش لاریب غوث اغواش ز درگاه آهش خطاب
چون توئی سید بغداد بفیاضی عم همچو دریا بزین و بهوا همچو سحاب
المدد گفته کند عرض منور بجناب
بنده ام عن اب وجد سید جلیان دریاب

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۲۹)

ماههای سال را دیدم چو یب حضرت اثناء عشرته را با ادب
خوش سپردم تا ز بهر خیر ما هر یکی در هر یکی باشد سبب
پس بماه هشتم این سال نو از امام هشتم عالی نسب

له تحت تاثیر شرف حافظ و غالب به شب تاریک نیم موج گردانی چنین مائل کجا دانند حال ما سبکباران را علما (حافظ شیرازی)
به برا مخالفت و شب تاریک طوفان خیز گشته لنگر کشتی و ناخدا خفت است «غالب» له یب - یعنی تیر پیکان دار -

له «مرد دوازده امام»
له حضرت امام رضا (مشهد مقدس)

من بصد عجز و نیاز و بندگی جبه سوده با ادب دارم طلب
بهشت چیز امن و امان و عذره و جاه حشمت و اجلال و اقبال و طرب
بهر دفع شتر دهر و شکوه هم بهم و عنتم و حزن و وسواس و کرب
ای منور زبید اکنون صد سلام

بر امام شمامن له والا حسب

ماه ام گفتا بمن خوشش نکته چون آفتاب کردش فی الفو اندر گوش خود چون در ناب
خاکساری روشنی بخشش دل آئینه ما ست خاکساری زان گزیند آفتاب و ماهتاب
خاکساری میگزیند هر که خواهد فیض حق خاکساری چون گزیند دهر می آرد سحاب
خاکسارانه نموده چهره خود تا فلک خیمه اش باشد از انرو ایتاده بی طناب
هر که شد اندر جهان گر شاه هست و در وزیر شد زمین خاکساریا بعالم فتح یاب
هیچ میدانی که حکمت چیست از گرد و غبار در عساکر آنکه میخیزند بسی زود و شتاب
تاما نماید خاکسارانه بدرگاه اله بهر عرض فتح و نصرت هر یکی از شیخ و شتاب
خاکساری میرماند از عذاب و در عقاب خاکساری میرماند از حساب و از عتاب
خاکساری میگزیند هر که مقبول خداست خاکساری در دو عالم می نماید فحباب
خاکساری چون نباشد موجب افضال حق خاکساری نبستی وارو بشاه بوتراب

له جوع بهر سرسوم -
له نکته چون آفتاب له بمعنی عقوبت و سزا -
له تراز متراوت خاک و بوتراب لقب حضرت علی -

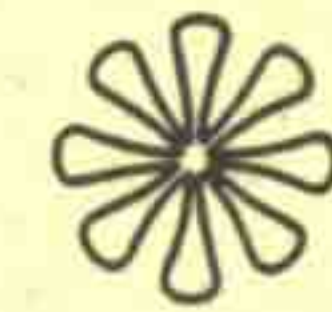
ای منور زود شو بخیر و عرض حال کن در جناب مستطاب حضرت صفدر خطاب

من عن سلام یک نگاہی از کرم کن سوئی من
یا علی یا ایلیا یا براسن یا بوتراب

۷۵

در منقبت حضرت شاه علیہ السلام

یا حضرت منظر العجائب یا حضرت منظر الغرائب
چون غیر تو دیگری ندارم عون از تو مراست در نوائب
مارا بحصار خود حصون دار از شرّ حادث و مصائب
در هر طرفم بحصن خود دار از حدّ شمال تا ببائیب
یا ربّ بعلی بخش ایمان
اکنون که منور است تائب



له معشکن - باز هم لقب مولای مشکشا -
یا علی منظر العجائب والغرائب تجده عوناً لك في التوائب كل هم و
نعم سينعني بكنوتك يا محمد و لا ينالك يا علي يا علي يا علي آذركي - (دعای مأثور)
له گشت شمال مغرب -

روایت الیاء

۷۶

از پی ورد در ہمہ اوقات از پی حشر در ہمہ حالات
بگرفتم حروف ملفوظی ز ابتدای سورت بالامات
تا بود ورد بر زبان ہر دم تا بود حشر در ہمہ آنات
تا بود باعث وصول مراد تا بود موجب حصول نجات
تا بود حلّ مشکلات از آن ہم بود زانچہ رفعت درجات
صحت ایمان امان در آن باشد ہم بود زانچہ عفو تقصیرات

۷۶ بمعنی تعویذ ۷۶ حروف مبادار - باصل - ۷۶ جح سوره مراد قرآنی سورتیں - قرآن پاک کی سورتوں کے
حروف کا لحاظ حروف ابجد ذکر ہے - اسما سور قرآنی مندرجہ ذیل ہیں جن پہ فاضل شاعر نے ہماظ حروف "اعاد" عشرات
اور حروف آت پر مبرہ کیا ہے :-

الح - طه - المص - یسین - الز - المر - من - کھیعص - طسم - حم - عسق - ق - ن - والنون
۷۶ اور ۷۶ کے تحت انہی حروف مقطعات کی طرف اشارہ ہے - اگلے اشعار میں انہی پہ بحث ہے کہ حروف ابجد میں
کون کون سے حروف ان میں آئے ہیں -
۷۶ جح آن - ساعتیں اور لمحات -

الف و با و ہا و واو حاطا در احاد آمدند از صفحات
یا و ہم کاف و لام و نون بعدش سین و ہم عین و صاد و عشرت
بنود غیر قاف و تا در وی ایک می پرسی از حروف آت
لله الحمد یافتہ ز اینها آنچه جستم بحذف تکرار
اعنی از فیض اقدس قرآن یافتہ ورد این ہمہ کلمات
احمد و فاطمہ علی حسنین قل باسمای کلّم صلوات
عرض دارد منور مسکین سر بسجده بنجمہ حضرات
کز ازل دست بیع در گاہ است شکر لله بہ بیع بات بتات
سرفرازم بہ بندگی دارند در حیات و ممات و در عصات
تا بدینا و دین مرا باشد صحت ایمان و رفعت درجات
جام کوثر نصیب من باشد ہم بحشر و نزع و در سکرآت

لے اشارہ بہ حروف ابجد (آب ج ذ) حروف تہجی - الف بے تے - وغیرہ وہ آٹھ کلمے جو حروف کے با ترتیب اعداد معلوم کرنے کی غرض سے بنائے گئے ہیں - یعنی :-
ابجد - ہوز - حلی - کلن - سفص - قرشت - ثخذ - فظف - ان میں سے پہلے تین کلمات یعنی دس حروف تک ترتیب وار ایک سے دس تک اعداد ہیں - پھر دہائی بدلتی ہے - دس بیس وغیرہ اور قی قرشت تک ستائیس اعداد ہیں - اس کے بعد سیکڑہ بدلتا ہے حتیٰ کہ رخ کے اعداد ایک ہزار ہیں -
لے اعداد یعنی ایک ایک "حروف اعداد" - الف - ب - ج - د - و - ز - ح - ط -
لے معنی دہائیاں مثلاً - دس بیس تیس چالیس تا نوے - حروف عشرت : ی - ک - ل - م - ن - س - ع - ف - ص -
لے آت معنی سو - صد - ۱۰۰ حروف آت قی قرشت سے آگے - ق - ر - ش - ت - تا فا -
لے تکرار حروف - جو بار بار ان قرآنی سورتوں میں آئے ہیں - * نسخہ خطی الف دب ہر دو میں اشتباہ کاتب ہے "غیر قاف و ظا و ر وی" ہونا چاہیے کیونکہ حروف آت قی قرشت سے شروع ہو کر فظف کے ظ تک جاتے ہیں -
لے مراد بہترین پاک لے بیوشی مرگ -

(۲۱-۲۰ ماہ رجب ۱۲۵۴ ہجری قمری)

اگرچہ آئینہ دل ز جرم پر سنگت و گرچہ جسم دلم از گناہ چون سنگت
جناب سید شہیر بن علی ولی ہزار شکر کہ مہر تو نقش بر سنگت
زمین حُب تو دیدم بہ پشت شیر سوار پگاہ مہر ضعیفی کہ پای او لنگ است
مراسم چشم کرم از توزان ترازوی فیض کہ ہر دو کون دران بہر وزن پاسنگت
خجالتت مرا ز قصور خدمت تو چنان قصور ازان مہر لنگ را ننگت
اگرچہ میل عزیزان دہر از پی رنگ بقرمز است و گر سوی رنگ رود ننگت
ز بہر پوشش ما بندگان شاہ علی بہ بوترا تب قسم رنگ گل چہ خوش رنگت
ظفر نصیب بود چون غلام تو بدو کون نصیب بندہ در گاہ فتح بی جنگ است
کند منور مسکین شرف بنجاک دت
چنانکہ منحصر سلاطین بہ پشت اورنگت

آل پاک احمدیرا چونکہ عالی پایہ است حُب او ایدل ز بہر ما چہ خوش پیرایہ است

لے تحت تاثیر شعر سعدی :-
دلی کہ عاشق و صابر بود مگر رنگ است ز عشق تا بہ صہری ہزار رنگ است
(سعدی شیرازی)

لے خجالتی است مرا نسخہ خطی الف عاشق ۲۵
لے اسم گناہ - جس سے کپڑے رنگے جاتے ہیں - (درواس)
لے لقب حضرت علی شیر خدا فر
لے احمدی را -

بهر اطفال مراد اتم بمس امن دهر شیر فیض لطف یزدان هر کسی را دایه است
 در بی سرائیگی مشهورم ایدل در جهان غم ندارم فضل حق چون بهر سرائیه است
 از غنایات خداوند کریم کار ساز ز افسر ستاری حق بر سر سایه است
 ای منور از برای عفو عیبهای ما
 آیت لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مَا يَهْدِي

(ماشین خطی ب ص ۵۴)

امروز جلوش شب من چون بسریه است وز مهر نگاه میر من سوی فقیه است
 از مهر علی لوح دلم ماه مینر است چون لعل که از پرتو خود نور پذیر است
 اکنون بگاهش که دلم لعل شد از سنگ بان نقش دلم نیست مگر نام شبیر است
 اکسیر زر قلب دلم گشت چو خاکش خوش خاک درش سجده که شاه و امیر است
 شکرانه این نعمت عظمی ز منور
 در صبح و مساپش خداوند قدیر است

(ماشین خطی ب ص ۵۵)

امید از حق ره اصل کمال است امید از غیر حق کفر و ضلال است

له ع خوش سند لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ آیه است (زیر همان مراح این هم نوشته) تلخیص آیت قرآن مجید: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (سوره الزمر سیه ۲۳-آیت ۵۳) له تحت شین له در نسخ خطی "اکثیر" فرشته - اشتباه کاتب -

اگر محشر مقام قیل و قال است مرا از قیل و قالش کی ملال است
 سوالم گر کنند از کرن من مرا هم فضل حق جای سوال است
 چو حامیم نبی باشد به محشر نجاتم روز محشر کی محال است
 چه گویم یا رسول الله چه گویم که وصف فائق از دهم و خیال است
 چو تسنان عالم را به پیشیت لسان اندر بیان نعت لال است
 بیان حق و صفت از منور

تعال الله چه امکان و مجال است

(ماشین خطی ب ص ۵۵)

اندین دهر اگر یار و گر اغیار است هر کجا می نگری جلوه که دلدار است
 در تو با چشم بصیرت نگری ای عارف همچو آئینه همه خشت و در و دیوار است
 حیدر و شبّر و شبیر و بتول اند چه نور حضرت ختم الرسل مطلع این انوار است
 عقبه پاک شبر چونکه شفا خانه ماست خاک نعل تقدش داروی این بیمار است
 در چه دهر است پُر از خوف و جهان پُر ز شرور هیچ نعم نیست دلا فضل خدا در کار است
 در شبیر ما مامن و شبیر ما حافظ و ناصر و حامی و معین یار است
 هیچ نعم نیست منور ز شرور عالم
 چونکه شبیر و شبّر دفع کن اشرار است

له ع "ای برتر از خیال و قیاس و گمان و دهم" (سعدی) له "چو تسنان دو عالم را به پیشیت" نسخ خطی الف ماشیم ۲۹ له لنگ له میان شبیر و بتول (دوازده) بامیت که در هر دو نسخ خطی مفقود

آنگه آدم را بنور احمدی مسجود ساخت
 مدخل آفات را از شش جهت بر روی مهر
 با دو زلف و خط و ابروده چه خوش با بند و بست
 دین سپاه مردم از روی کمال احتیاط
 وزیر یک سجده استاد ملک مردود ساخت
 حرمت آل پیمبر از کرم مردود ساخت
 کشور خود شاه حسن از چار سو محدود ساخت
 در دو برج دیده بر سرحد خود معهود ساخت
 شکر آن حق ای منور بر تو آمد فرض عین
 کز عنایت های خویش حل مشکل زود ساخت

(ماشیه نیمه خطی ب صفحہ ۵۰)

آنکه مولا و شفیق و مشفق و آقای ماست
و آنکه حامی و کفیل و ضامنم در دوسراست
اعنی آن شاهنشهر دُنیا و دین سر و علن
و آنکه بهر هر دو چشمم باعث نور است و بس
و آنکه کَشَّافُ الْکُرُوبِ و مانع بهم نعم است
و آنکه ستار العیوب و غافر الذنب منست

[illegible]

حاليا عرض منور در جناب نخبین
از برای حل مشکلاتی خود بهر خداست

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۵۹)

ای بحر محیط قطره دریایت
وی مهر سپهر ساغر مینایت
ای بی پدر و مادر فرزند و سهم
جائت فی و بنیت بهر یکجایت
در دهر هر آنکه هست از شاه و فقیر
غلمان تواند نیت کس آفایت
بر چشم غایت باین همت پست
بر پا چو نموده ام بعصیان رایت
کن عفو ز لطف خود بفرقان حمید
صد صد گنه مرا بهر یک آیت
اکنون ز منور محشر به نیاز
عرضیت شها بحضرت ولایت
که از بهر بٹول و شبر و شاه شبیر
کن لطف ورا عنایت بی غایت

“درخت”

ای به پیش شان تو عرش برین را قدر پست
چشم و اُردا بسویت اکرم که هر کسی
کرد حق پیدا برایت هر چه در کونین هست
اهل دولت مفلس و گدا صوفی و مست

لَمْ يَلِدْ بِرَ لَوْلَا مُحَمَّدٌ مَعَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكَرْسِيَّ وَلَا اللَّوْحَ
وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتَكَ يَا أَدَمَ (شرح ترمذ جلد دوم صفحہ ۳۶)



با کمال لطف و فیض و با غزا و مهر و جنگ
 دین خود را خوش نمودی بادشاه باند و بست
 زیر حکم تو نجوم و سبعة ثیاباره اند
 زیر فرمان تو سعد و نحس و هرنیک و بد است
 وصف روی خوب تو گویم چه ای زهره جبین
 ابرویت دیدم بلال و همچو خورشید خداست
 احتیاجی نیست اندر حضرت از عرض حال
 چون ضمیر انورت روشن تراز جام جم است
 الآمان خواهم طفیلت از شمرور ما خلق
 فی السّما والارض شاه هر چه از بیش و کم است
 چون منور را ز اقبال خوش و بخت سعید
 حب اهل بیت بر لوح دلش خوش نقش بست

با وجود کثرت عصیان خود در روز حشر

از حساب آخرت با حب اہلبیت است

۱۲ رمضان المبارک ۱۲۵۳

در نعت

ای پشت فلک دو تاز جودت فخر دو جهان بود و جودت
 مردم بدو دیده جا نموده بنیند رست پی و رودت
 حقا که خدای هر دو عالم سلطان پیمبران نمودت
 آتش که شدی ز بهر معراج ابواب سما خدا کشودت

له ده جنگ جس میں حضور پاک نے بہ نفس نفیس شرکت فرمائی۔

له سات تیارے: شمس۔ قمر۔ زحل۔ مشتری۔ عطارد۔ مریخ۔ زہرہ

الفلق من شئ ما خلق (قرآن شریف۔ سورہ فاتحہ۔ سورہ ناس)

له شئی بمعنی رفیق بطور فعل لازم۔ مستعمل نزد قدما: ۱۔

له غلامی کہ آپ جو آرد

آپ جو آمد و عیلام برد

(سعدی)

در دست بر انبیا و مرسل گویم بخدا خدا نمودت
 وصف تو شہا ز من چہ آید ای فخر رسل چو حق شودت
 تو لاک لیمّا بشان تو گفت معشوق خودت خدا نمودت
 ہم بزم خدا تو بودی آنجا ہمزاز کسی دگر نبودت
 گوید بادب کنون منور سوده سر خویش در سجودت
 ای صاحب تحت قلاب قوسین ہر لحظہ سلام و ہم درودت

مامون و مصون دار ما را

از شر حرارت و برودت

(عاشقینہ خطی بص ۸۵)

آیدل چو ارحم از اب و ام کردگار ماست خوش ناصر و نصیر چون پروردگار ماست
 ما را نمی سزد کہ عنم کار خود کنیم چون منکر کار بخداوندگار ماست
 سیاب را قمار اگر اکیر می دهد نامت قرار بخشش دل بقرار ماست
 از یمن وصف روی تو یا حضرت شبیر دنیا و مہر و ماہ چہ خوش سرشار ماست
 زلف سیاه و روی سفید تو سیدا عید و شب برات بہ یل و نہار ماست

له اشارہ و تلخیص: ۱۔ تو لاک لیمّا خلقت الافلاک (حدیث شریف) نیز رجوع بہ غزل شمارہ ۱۶

آذنی قادیانی (سورۃ النجم سیارہ ۲۶۔ قال فما خطبکم آیت و ۱۰) ۲۔ ای دل (دعا و منادی بیدار گزبانہ)

له کار ساز یا منکر کار ما۔ فکر ما در کار ما آزار ما (مملو) ۳۔ تلخیص: ۱۔ الذین آمنوا و تطمئن قلوبہم بذكر الله۔ آلا

بذكر الله تطمئن القلوب (قرآن شریف۔ سورہ الرعد۔ آیت شمارہ ۲۸)

له صنعت لعل و نشر مرتب و ہم غیر مرتب۔

از مین بسدگی جناب شهر شیر روشن چو مهر ماه دل داغدار ماست
 اکنون منور است که گوید بصد نیاز
 در حضرت تو بسدگی بے شمار ماست

(عاشیه نغمه غلی بصفحه ۸۸)

ای ز خاک آستانت هر دو چشمم را ضیاست غنچه تنگ دلم را یاد تو باد صباست
 تکه زرین مهر از زر گر چرخ برین در حضرت یا علی نذر گریبان قباست
 درد نامت از برای ما عجبان شکر حق دافع رنج و بلا و معطی خیر و شفاست
 من ز طوفان حوادث ناهیم که از فضل حق بادبان کشتی ما دامن آل عباست
 ای منور غم مخور بیچک ز مشکمای دهر
 دشکیرت در دو عالم چون شه مشکلاست

ایک ابروی کجست خوش تیغ جوهر دار نیت روشنی هر دو کون از روی پُر انوار نیت
 پرتو انوار حق چون دست قدرت کرد صاف در او نور شید و ماه و صفوتش رخسار نیت
 دین نجوم پُر ضیا اندر ترا زوی فلک خوب سنجیدم که هر یک دانه انبار نیت
 خوشه چینی سپهر منحنی از خرمنت روشت از خوشه پروین که از خروار نیت

له تلحیح به: دافع الجلاء والنقص والمرض والالام -
 له کز فضل حق - که از (خارج از وزن)

له تلحیح - فتر صافی -

شاه او ادنی لقب ای قاب تو سینت مقررش و ما فیها چه گویم نقطه پرکار نیت
 کشمش و قند و نبات و شکر و شهد و مویز هر یکی شایا فدای لذت گفتار نیت
 کرد چون شاه از گدایم بندگی حضرتت بهر ما نفل هما خوش سایه دیوار نیت
 مادحت را کی بود خوف حساب روز حشر چون عسلام و خانه زاد و بنده سرکار نیت
 در فزای صحن دل خواهد نه بیند گرد غم
 چون منور خاکروب عقبه آثار نیت

ایک بجز تو در جهان نیست دگر جهان نیت باعث خلقت زمان نیست دگر زمان نیت
 منظر قول در نشان بلبل روضه جان طوطی باغ لا مکان نیست دگر زبان نیت
 قند و نبات در جهان شهد و مویز و شیرمان بلکه لذیذ تر ازان نیست دگر دمان نیت
 مرجع جمله انس و جان فخر زین آسمان حضرت قدس آشیان نیست دگر مکان نیت
 ابلق دهر را چنان آنکه بر دوشان کُشان بر طرفی بهر زمان نیست دگر غمان نیت
 ابروی روی موشان قوس قزح بر آسمان نیز کمان کهکشان نیست دگر کمان نیت

ای که منور ز جان هست همیشه نعت خوان

هر چه صفت کند بیان نیست دگر ازان نیت

له تلحیح به: فکان قاب قوسین أو أدنی (قرآن مجید) سوره النجم سیه ۲۰۰ آیت شماره ۹

له ح کشمش و شهد و نبات و شکر و شیر و مویز (عاشیه نغمه غلی الف ص ۱۹)

له نغمه غلی الف و ب هر دو فزای صحن دل دارد که اشتباه کاتب بنظری آید - در فضای صحن دل می بایست -

له عقبه آثار نیت ملاذ دبار عالی که آثار شریف دارد

له رجوع به غزل شماره ۱۶ - شماره ۱۷

بہر ہر ذی روح اندر خاک و آب باد و چرخ
روزی تازہ ز رخسار تو متیا ہر دم است
از ممالکات در شہری میان کوچہ
خانہ و کیطاق اورا نام عرش اعظمت
از طبول باب رحمت چون شنیدم طبل ابر
زیر او آواز بارش غرش رعش ہم است
پس کجا فہم رسد وصف ترا ای بی نیاز
بلکہ فہم عاقلان اینجہا گم است انجم است

از منور بی نیازا پس پذیر از لطف خویش
گفتہ او گرچہ بی معنی است یا کہ مبہم است

۹۴

(ماشیہ نمونہ خطی ب صفحہ ۴۷)

ای کہ نور روز از طلوع آفتاب روی تست
لَیْلَةُ الْقَدَرِ مَجَانِ سَائِیہ گیسوی تست
مہر دمہ گردند گرد عارض روی خوش
مشک و عنبر مان نخل از کاکل خوشبوی تست
بر سر لوح دلم کی تجہای حرف دیگر است
جز الف ای جان جان کان قامت دلجوی تست
قبلہ حاجات دیدم چون شہا کوی ترا
شجدہ ام ہر دم از آن از دل بسوی کوی تست

لے زیر دم اصطلاحات موسیقی، آواز کا آثار چڑھاؤ۔

لے چ پڑے جگتے میں لاکھوں دانہ کر دوس ہفت ہزاروں سیانے
جو خوب دیکھا تو یا آخر خدا کی باتیں خدا ہی جانے
لے بی معینست لے روز اول سال شمس ایرانیاں۔ عید فنی و جشن بہار۔ اول ماہ فروردین بمطابق ۲۱۔ مارچ۔ لے شب قدر۔ تقدیرات مخلوقات
تعیین کی رات۔ شب ۱۵ شعبان یا شب ہی طاق ماہ رمضان از ۲۳ تا ۲۷۔ رمضان۔ شب عبادت و دعا و ثنا۔ شب زعمہ داری۔ ملاحظہ ہوشان لیلۃ القدر۔
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدَرِ الْقَدَرُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ سَهْمٍ تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَبِّكَ أَمْرٌ سَلَامٌ كَيْفِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (سورۃ القدر۔ سیپاہ نم ۲۰۔ قرآن شریف)

لے جس نے سوچھی ہو تری زلف سید کار کی بو
کیا پسند آئے اسے نافہ تاتار کی بو (حسرت برانی)

لے نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
چشم حرف و گدہ یاد خدا و استنادم (دیوان مانتہ شیرازی صفحہ ۲۲۹)

لے دوم بصورت از در دولت سرای تو
لیکن بجان و دل ز مقیمان خسترم (دیوان مانتہ شیرازی صفحہ ۲۲۵)

شکر للہ خوش منور را کلید فتح باب
بہر حل مشکل از زلف تو ہر یک موی تست

۹۵

(ماشیہ نمونہ خطی ب صفحہ ۳۶)

ای لَا فَتَى وَ لَحْمُكَ لَحْمِي ز شان تست
کون و مکان زمین زمان ہم از آن تست
لخت جگر ترا شہر است و شہر شبیر
آرام جان و راحت روح و روان تست
چون شہسوار عرصہ کون و مکان توئی
این ابلق دو رنگ زمان زیر ران تست
بر این گدای بی ہنر و پُر نچوڑ و فسق
این ترعیب و لطف غایت شان تست
دزمن گروہ بد طلبانم ہر آنکہ ہست
تفویض تیغ و خنجر و تیرونان تست
اعدای دوستان ترا خود نشان نکرد
تیر قضا و قدر کہ اند کمان تست
زان جاہ و فتح و نصرت و اقبال و عز و خیر
سر و عیان نصیب ہمہ دوستان تست
کارم چہ سان بہ لیل و نہارم بودہ مدح
جان و جہان زبان و بیانم از آن تست

گوید بہ بوترا ب منور کنون بعجز

کین خاکسار خاک رو آسمان تست

۹۶

(ماشیہ نمونہ خطی ب صفحہ ۴۸)

ای ماہ جبین مہر لتا بر تو سلام است
وی شاہ زمین ماہ سما بر تو سلام است

لے اشارہ بہ: "لَا فَتَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقِفَارِ"

لَحْمُكَ لَحْمِي بِمَعْنَى "کتیرا گوشت میرا گوشت ہے۔ یعنی غن کا رشتہ ہے۔ مرا حضرت علیؑ ہے کہ آنحضرت کے پیروں کے بھائی تھے۔
لے چنگبر گھوڑا۔

ای پادشہ ہر دوسرا بر تو سلام است دی داد رس شاہ و گدا بر تو سلام است
 دی را سبر و راہنا بر تو سلام است وای سوی خدا راہ نما بر تو سلام است
 یاشمس ضحیٰ بَدْر دُجیٰ بر تو سلام است دی داد و دِغَم بر ما بر تو سلام است
 ای شاہد و دی دلبر ما بر تو سلام است دی شاہ علی شیر خدا بر تو سلام است
 ای ابرنخا بحر عطا بر تو سلام است دی شاد کُن خاطر ما بر تو سلام است

از شش بہت چونکہ شہا بر تو سلام است

و ز بندہ بہر صبح و مسا بر تو سلام است

ای مصحفِ خوش خط الہی رویت دالیلِ بُدو شان نزولِ موت
 قافست ز بینی بلند تو پدید چون سورہ نُون^۱ از کشش ابرویت
 کوثر^۲ دہنا شمس و قمر خدینا حم^۳ بدیدیم حسم گیسویت
 این طرف تر آمد کہ بُود سورہ یسین^۴ دندان تو اندر دہن خوشبُویت

فرما بتلاوتش منور چشم

ای مصحفِ خوش خط الہی رویت

لے شمس الضحیٰ بَدْر الدجیٰ صَدْرُ الْعُلَى نُورُ الْهَدَىٰ كَهْفُ الْوَرَى (دُرّ شاہ) انا للہ صلیفہ آسمانی قرآن مجید نیز خوشخط الہی درج ہے۔
 ان اشار میں حضور سرور کائنات کے پہرہ شہدک کو بہ حیثیت مجموعی قرآن پاک سے تشبیہ دی ہے اور باقی اعضای مبارک میں سے موی مبارک، بینی مبارک، ابروی مبارک
 دہن مبارک، دُشاران مبارک، گیسوی مبارک اور دندان مبارک کو علی الترتیب مندرجہ ذیل قرآنی سورتوں سے تشبیہ دی گئی ہے۔

۱) سورہ دالیل (سیپارہ ۳۰)، ۲) سورہ ق (سیپارہ ۲۲)، ۳) سورہ القلم (۲۹) ن والقلم (۴) سورہ الکوتر (سیپارہ ۳۰)، ۵) سورہ الشمس
 (سیپارہ ۳۰)، ۶) سورہ والفجر (سیپارہ ۲۴)، ۷) سورہ حم السجده (سیپارہ ۲۵-۲۶)، ۸) سورہ یسین (سیپارہ ۲۲-۲۳) قرآن شریف

* ع دین طرفہ تر آمد نظرم سورہ یسین - نسخہ خطی الفص ۲۱

ای مطلعِ انوار الہی رویت اندر شب زلف تو بلال ابرویت
 دیدیم چہ شمشاد و چہ سرو و چہ صنوبر^۱ پابندِ خجالت ز قدِ دلجویت
 نسرین و گل و یاسمن و سنبل و یحجان شرمندہ شد از بوی خوش گیسویت
 کرم بطوافِ حضرتت سر بسجود ای مرکز پرکار ہدایت کویت
 چون قبلہ حاجات دو عالم در تست سوئی کہ روم گر نیام سویت
 در سینہ بدخواہِ محبان تو بادا مژگان تو چون تیر و نان ہر سرِ موت

خواہم کہ کنی منورم دیدہ جان

ای مطلعِ انوارِ الہی رویت

(عاشینہ خطی بس ۳۷)

بُروح آنکہ او خیر الانام^۱ است سلامت و سلامت و سلامت
 غلامان درش را خیر کونین مدامت و مدامت و مدامت
 محبان را ازان نارِ جہنم^۲ حرامت و حرامت و حرامت
 اجبا را ز لطف او می ذوق بجاست و بجاست و بجاست
 چو نور چشم احمد را بچشم^۳ مقامت و مقامت و مقامت

لے پیش قدر غمای تو - این ہمہ پابندِ خجالت و پابہ گل : آن سرو کہ گویند بلالای تو ماند - ہرگز قدمی پیش تو رفیق تو ماند
 لے مراد رَحْمَةُ الْوَعْدِ الْکَیْمِ "سور کائنات" : حق کہ بر او آتش دوزخ حرام شد

(قیامت سعدی)

تہ در ہر دلی کہ حُب دولای محبت (نامعلوم)

بمحدثه مرازان طائر بخت بدامت و بدامت و بدامت

منور اهل بیت مصطفی را

غلامت و غلامت و غلامت

۱۰۰

(ماشین خطی ب ص ۴۵)

به تخت قلاب تو سین ای نشست دل جانم فدای چشم مست

به نقش لابی بعدیست در دهر منقش خوش نگین مهر دست

نزیب جز سلام از من بصد عجز بناز این وجود حق پرست

چه خوش جن و بشر دانند در حشر شفیع خویش در روز است

نگاهی یا رسول الله که از جان

منور بنده درگاه مست

۱۰۱

(ماشین خطی ب ص ۴۱)

بهم چشمان من گر پارسائی است بفکرم در سراسر نارسائی است

بمحدثه مراهم در حضرت بهوسم تا قدم خوش پارسائی است

له تلخیص بر آیه شریفه: قَاتِبِ قَوْمَیْنِ اَوْ اَدْفِنِ (سوره النجم - سیاره ۲۴ - آیت شماره ۹)

له ع هر چه که لایق بعدی مراد آنحضرت مصطفی خاتم المرسلین

له مراد روز ازل جب روح من آتست بر یکم که جواب من قاتلوا ابلی کاپیان با نذا - لهذا روز است نیز روز ازل اور روز میثاق -

دگر گم کرد راهم در شب تار ز مهرت یا علی خوش رهنمائی است

بهر گامیت در پا لغز در دهر مرا چون دستگیری پایجای است

گدایان درت شاهان دهراند گدائی درت خوش پادشاهی است

برای مقدمت در دم بصد عجز بیائی و بیائی و بیائی است

ترا چون یا علی بر کشتی ما بطوفان حوادث ناخدائی است

بمحدثه نصیب ما محبان رهائی و رهائی و رهائی است

دگر از ناخن انگشت پاکت بهر کارم چه خوش عقده کشائی است

ازان در شکر حق اکنون بصد عجز

منور را مقام جبه سائی است

۱۰۲

(ماشین خطی ب ص ۳۹)

جوانان را اگر حسن و جمال است در استغای شان بر خط و خال است

دگر شاهان عالم را تخت بر بجاه و حشمت و اقبال و مال است

دگر زهاد را ناز است بر زهد بصدیقان دگر صدق منقل است

مرا بر مطیع نور محمد تعالی خوش ابرویش هلال است

ازانم از ازل الحمد لله میان بر زده عالم خوش مال است

له مراد گم کرده راه است

له پا لغز - مستعمل بطور اسم معنی - "یعنی لغزش پا"

له معنی مخرد ناز و نکنت

له راستی و راست گوئی -

بنی ام شافع است و فضل حق عام نجات بنده را این هر دو دل است
منور را نجات از روز محشر
طفیل اہل بیت پاک و آل است

۱۰۳

۲۲- رمضان المبارک ۱۲۵۵ھ

چو بندگی تو در ہر دو کون آزادیت ہزار شکر دل بندہ خائے شادیت
بود نصیب مجبان مدام عیش و سرور مگر وفاتم شاہ شبیر بیدایت
بہ بو تراب قسم خلقتم ز آب گل است نہ مثل خلقت کفار ناری و بادیت
بیا بچشم من ای نور چشم بنت نبی کہ بندہ را از قدم تو خانہ آبادیت
منور است کہ خواہد مدام امدادت

ہمیشہ با کرم مت چون بخت تو عادتیت

۱۰۴

۲۵- رمضان المبارک ۱۲۵۵ھ

چو بندہ را بقدم تو خانہ آبادیت ہزار شکر دل بندہ خائے شادیت
دل چو از غم سبطین پاک خالی نیست نصیب بندہ در گاہ ازان غم آزادیت

۱- بمعنی دلالت کنندہ -

۲- آزادی است "حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۵ - شادی است - حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۵

۳- یعنی "وفات شد من"

۴- لقب مولای مشکل کشا حضرت علیؑ

۵- ع ای آمدت باعث آبادی ما

بخاندان نبوت ہر آنچہ شمر لعین نمود حضرت زہراؑ بحشر فریادیت
حسینؑ گشتہ تیغ جفا حسن مسموم عبادت شدہ لب از آب اینچہ بیدایت
منور است چو مدح اہل بیت کرام
بہر صبح با کرام تو ازان عادتیت

۱۰۵

منقبت

چو فضل حق برین عاصی مدام است مرا شادی تو ہر صبح و شام است
ز یمن حب آل احمد پاک میم در جام و مشوقہ بکام است
بد اندیشہ بمن گردش من نہ فہم تیغ حیدر در نیام است
بر اولاد علی و آل احمد ز من چیزی کہ می زبید سلام است
ز یمن حب احمد چرخ گردان
منور را چہ خوش حب المرام است

۱۰۶

چو من ز آبا و اجدادم غلامت بگویم راست یا حضرت سلامت
نشان بندگی تست ما را بسان داغ ماہ بر دل علامت

۱- حضرت امام حسینؑ کو قتل کیا گیا اور حضرت امام حسنؑ کو زہر دیا گیا -

۲- مراد ہے حضرت زین العابدینؑ سے -

۳- "اہلبیت" حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۶ -

۴- مراد منی در جام و مشوقہ بکام من است "یعنی سراسر عیش و لطف و سرور -

۵- گردش روزگار میری عین خواہشات کے مطابق ہے -

مشرف کن مشرف بنده خویش^{له} بیدار و باصناف کلامت
نیاز حضرت زین بنده درگاه صلوة است و درود است سلامت

تراشاهی منور را غلامی

ز فضل خود خدا دارد سلامت

چون الهما جزت خدای نیست غیر تو هیچ پادشاهی نیست
توئی مولای ما و من بنده اندرین گفتگو ریای نیست
این گناهگار را ازان رسوال هیچک از حضرت حیاتی نیست
ز قلب مرا ز خاک درت هیچ اکیر کیمیای نیست
بی بهایم ز فضل تو ورده غیر نمی بجم بهای نیست
پی گم گشتگان تینه ضلال^{له} جز نبی هیچ رهنمای نیست
روشنی بخش دو جهان ایمان است غیر نورش دگر ضیای نیست
در دو عالم چو احمد مختار بخدا صبح دلربای نیست
کاه دل را چو حب آل نبی در جهان هیچ گهر بای نیست
وی منزله ز جملہ جاها نیک دیدم که جز تو جای نیست
خیر کونین ده که خیر دو کون غیر حکمت دگر بجای نیست

^{له} یعنی بیابان گمراهی و ضلالت ^{له} بدون حدت است مصلح اولی وزن سے گتا ہے۔ ^{له} نگی که
کاه را بخود می کشد ^{له} یعنی لامکان۔ صفت باری تعالی۔ ^{له} تمنای عشاق آن حضرت صلعم ^{له}
مشرف گرچه شد بجای زلفش الهی این کرم بار دگر کنی (جانی)

ع۔ دیدار خوب آن شیر خوارم آرزوست (مجید یکتائی ماص)

از جزای عمل چو دارم خوف غیر فضلت دگر رجای نیست
گویم اکنون بحضرت شام که مرا جز تو پادشاهی نیست

مغفرت گر کنی منور را

پس دگر هیچ ماجرای نیست

(ماش نیخو خطی ب ص ۵۹)

چون در دو کون عیسی خدا هیچ یار نیست ما را ازان بغیر خدا هیچ کار نیست
دیدم چو عرش و کرسی و افلاک و مهر و ما جز کردگار هیچ کسی را قرار نیست
وادمی عشق چونکه سراپا پر آتش است ای فی سوار^{له} باش که اینجا گذار نیست
این آب آتشین که شرابش نهند نام جز عاشقان به هیچ کسی سازگار نیست
گویم کنون ببارگی پاک آن ششی کان خالقی منت جزش کردگار نیست
این بنده را که عاشق و مختار خوانده اند اکرام عام تست که آن را شمار نیست
لیکن ز نارسانی خود چونکه دیده ام در عین اختیار مرا اختیار نیست
شرم نگاه دار خدایا که بنده را جز حضرت تو هیچ قرار دیدار نیست

^{له} خدایت آنکه ذات بی همایش - نگرود هرگز از حلالی بحالی (صاحب سده شیرازی)

^{له} یعنی ع عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد - فی سوار طفل کوچک

ع عاشقی کمال نیست چه بچه کیلیں - یا عاشقی کار سری نیست که بر بالین است -

^{له} نظریه فیر راجع به جبر و قدر ^{له} نمانم هم مجبور و پر یہ تمت به مختاری کی چاهے ہیں سو آپ کریں ہم کو عبث بدنام کیا (میر تقی میر)

(ب) این فرموده سلطان برداست که ایمان در میان جبر و قدر است

(قبال)

(ج) ع می شود از جبر پیدا اختیار (دومی)

گویم دگر بحضرت تو با صد انکار مارا سوال چون ز تو ہر حال عار نیست
خواہد امان و امن منور کہ جز درت
جای امان و امن و مقام مستار نیست
۱۰۹

(حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۲)

چون ش مشکل کشا جز حیدر کرار نیست بیچ پروای مرا از اندک و بسیار نیست
من کہ در ذیل علی مرتضایم از ازل خوش طفلیم دلا زاد بہم درکار نیست
در غایات ش مشکل کشا در ہر دو کون بیچ گاہی، بیچ راہی بہرمن دشوار نیست
ہرچہ میخوای طلب کن ای دل از شاہ نجف چون نکو بینی کہ پروای درین سرکار نیست
عقبہ شاہ علی چون مامن ہر عابر است
از منور زان سلامی غیر ازین درکار نیست

۱۱۰

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۴۳)

چون این بندہ حناہ زاد علی است در دامن در دو کون ناد علی است
نیت ایمان مگر بحب علی ہمچنان کف در عناد علی است
خوش نہیاتم بروز حشر دلا چونکہ موقوف بر و داد علی است

لہ غزل شمار ۱۰۹ نسخہ خطی ب میں نہیں ہے۔ لہ معنی دامن لہ خوش طفلی ام (ہمان نسخہ) لہ مراد حضرت علی
لہ تلحیح: نَادِیْلًا مَطْلَبًا الْعَجَّازِیْبَ۔ برای تفصیل رجوع بہ غزل شمار (۳۳)
لہ دلا ایمان لمن لا یحب لہ۔

بندگی علی مراد من است سرفرازی ما مراد علی است
چون نباشد بما مہمان عید با نبی چونکہ اتحاد علی است
بہ نبی مرتضیٰ است استظهار مصطفیٰ نیز اعتقاد علی است
چون پی حل مشکلات دو کون بندہ را صبح و شام یاد علی است
زان پی حل مشکل کوئین اعتماد بر اعتماد علی است
شکر للہ کہ خوش منور را

نہر ستر و عیان ز داد علی است

۱۱۱

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۴۵)

حضرت شبیر ایدل بکیان را چون کس است از برای ما مہمان لطف عام ادب است
گر دفور جرم جومت ساخت چون نگریاہ گر گذارد بر سرت پا شاہ سنگ پارس است
ہست اندر زیر حکمش چین و شام و روم دری ہند و سند ترک و تازست اگرچہ فارس است
پس خدا ناخواستہ عسرت اگر آید بہ پیش غم مخور ہر عسر را ایدل چو یسری در پس است
گرچہ ناچیز ہستم ای حسین ابن علی
نیک میدانی منور را کہ انبارت خس است

لہ ع مصروف حق ہوں بندگی بوزناب میں (غالب) لہ معنی پشت پناہی لہ معنی ہم بازو۔
لہ اندر زیر۔ دو حرف جار (اضافہ) ہم لائے گئے۔ یہ استعمال اہل زبان کے نزدیک جائز ہے۔ جسے وہ (تاکید ادا ت بہ ادا ت) کہتے ہیں۔ چکی شالیں
شاہنامہ، دیوان ناصر خسرو، منزوی مولانا اور دیگر دواہیں عام ہیں۔
لہ تلحیح: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ فَإِذَا أَقْرَعْتَ فَأَنْصَبْ ۝ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْجِعْ ۝
(ع۔ سپارہ ۳۰۔ قرآن شریف سورہ انشراح۔ آیت شمارہ (۵ تا ۸))

خداوندی که از هزار داناست توانائی ده هر ناتواناست
 بکنونات دلسای خلایق^{له} علیم و عالم و دانا و میناست
 بکونین از برای حل مشکل چه خوش حاجت روای پیر زیانست
 قدیر و متاد و مسکین نوازی بهر چیزی که میخواهد تواناست
 بِحَمْدِ اللَّهِ مِی ذُوشِش شُود پُر
 مَنُور را اگر جام است میناست

ختم الرسل که سید و سالار و دوسراست بعد از خدا بزرگی هر گونه مرد راست
 تسبیح خوان حضرت او نیست گر سپهر تسبیح ککشان بگویی فلک چراست^{له}
 هر ره روی که راه رود کی رسد بحق شرع نبی مگر بخدا هست راه راست
 بنیم چو لطف عام تو افزون ز حد و حصر هر آن و هر زمان و مکان سرور امر است

ای تکیه گاه بی همزان خوش بهر دو کون

تفویض اکارهای منور همه تراست

^{له} تسبیح بر آیت کریمه: یَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ وَ مَا تُفْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (و قد صحیح الله باره ۲۸ سوره النعمان آیت ۲۸)
^{له} " " " " : فَقَالَ لِمَا يُؤَيِّدُ (هم پاره ۳۰ سوره البقره - آیت ۲۴) ^{له} بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر - (مولانا جامی)
^{له} غزل شماره ۱۱۳ در خطی الف و جود ندارد.

۱۱۴ "در معراج نبی صلعم"

در ره عشق نه بی خوف و خطر باید رفت المدد نخواه ز شبیر و شبر باید رفت
 ای قلم چون بره نعت نبی داری روی اندر این مرحله در سجده طبر باید رفت
 در بتوصیف دوزلف و رخ او داری عزم بجبهه سا سجده کنان شام و سحر باید رفت
 شب معراج چو جبرئیل بیاید ببراق گفت ای پادشاه جن و بشر باید رفت
 طوف دارد بر مهت چرخ بنقد مه و مهر تا نثار تو کند نعت سه و زر باید رفت
 چونکه از بهر ملاقات تو حق منتظرات ای ز حد تو نخل شمس و قمر باید رفت
 سر درایتی بلبل و سپهر تراست در ره قدس باین تیغ و سپر باید رفت
 یا رسول عربی صاحب لَوْلَاكَ لَمَّا آدم پیش تو مان بسته کمر باید رفت
 هست آراسته شاه چو بخلوت که قدس قباب قوسین برای تو مقرر باید رفت

ای منور بطواف حرم پاک نبی

خاک روبان ز پی کحل بصیرت باید رفت

در کشور عشق مدح و ذم نیست در خانه فتنه هم و غم نیست

^{له} مراد اینکه (الف) هست بس بر آفت و خوف و خطر (مثنوی مولانا روم)
 (ب) یا بنه برخود که مقصد گم کنی یا منته پا اندرین ره بی دلیل (حافظ شیرازی)
 (ج) بی دلیل عزم راه کردن دلیل اعلی است (مولانا عبدالرحمن جامی)
^{له} کمر بند قلم کردار سرور پیش دب برهم بهر حرفی که پیش آید تبارک چون قلم گردد (شیخ سعدی)
^{له} لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفلاك (مدیث شریف) ^{له} ککشان قباب قوسین آذانی (سوره النجم - پاره ۲۷ - آیت ۹)

قام ازل هر آنچس بنوشت ^{له} خوش باش دلا که بیش و کم نیست
 در کائنات اگر به بینی سیریت که آن بحبام جم نیست
 اندر عنم آل پاک احمد مومن مشمر که چشم غم نیست
 در نزع و بحشر ای منور
 گر حُب علی است هیچ غم نیست

۱۱۶

(عاشیه نوحی بی ۵۷)

دوخته اقبال ما سیراب کز فضل خداست ^{نخله} باغ مرادم زان بخش نشود نماست
 کز غنایات خداوند کریم ذوالمنن حل مشکهای ما کز حضرت مشکل کثاست
 در چه من نو میدم از بسیاری جرم و گناه شافع ما روز حشر حضرت خیر الود است
 دی شنیدم نکته خوش من ز رند پیر سال کاسم شش از پی شنوندگان راحت فراست
 گزند فوقیت خموشی راست همان برگفتگو نغمه را جمعیت و گل را پریشانی چراست
 در غزا خواهی دلا استاده شو بر حرب نفس پیش زینت گفتم و بازت بجویم کاین غزاست ^{له}
 عرض احوال منور می نزید جسد علی
 چونکه شاه و پادشاه ما علی شیر خداست

^{له} ع بر آن قسمت که آنجا رفت ازان افزون نخواهد شد^{له} پیش ازین ترا گفتم^{له} اشاره به: قَدِمْتُ خَيْرَ مَقْدُومٍ وَقَدِمْتُ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةً الْعَبْدُ هُوَ

(الف) جامع صغیر ۲ صفحه ۸۵ (ب) احیاء العلوم جلد ۳ صفحه ۶

۱۱۷

دهر را هیچ اگر وفای نیست ^{له} در بدنیای دُون بقای نیست
 زندگی در معیت تن و جان است ^{له} در جُدا شد دگر صدای نیست
 از مودم که همچو تو سن عمر در جهان هیچ باد پای نیست
 تا توانی بکن بنفس جهاد ^{له} که دگر این چنین غزای نیست
 ماهم از رو نکرد نیست غمی ^{له} ماه را چون رُخ و قفای نیست
 در و ما صبح و شام ناد علی است ^{له} که مرا به ازین دُعای نیست
 یا علی مرحباً تعال تعال ^{له} چون دگر چون تو غم زادی نیست
 این دو زلف تو ^{له} به ازین سایه های نیست

ده لقا حقیر منور را

که مرا غیر ازین دوا نیست

۱۱۸

دی ما تغم بگفت که کاری مبارکست ^{له} زود آ بخت خوش که دیاری مبارکست
 حاضر شدم چه داد نشانم ز روی لطف ^{له} شاهی به تخت و گفت قراری مبارکست
 کدم قرار چونکه دگر گفت از کرم ^{له} یاری مبارکست و بگاری مبارکست
 صد شکر در جواب مرا شاه بر سریر ^{له} گفتابی مبارک و آری مبارکست

^{له} اشاره به: قَدِمْتُ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةً الْعَبْدُ هُوَ^{له} یعنی گل پشت و رو ندارد^{له} رجوع کریں: نَادِ عَلِيًّا به غزل شماره ۵۱ اشاره^{له} کل تغم و نغم سَيُجْعَلِي يَوْمَ لَا يَنْفِكُ يَاقِي يَا عَلِي يَا عَلِي أَدْرِكْنِي

دیدم چو گیسویش بدو عارض بگفتش زلفی مبارکت و عنذاری مبارکت
گفتم دگر نظر بدو گیسوی و روی او یلی مبارکت و نه ساری مبارکت
گفتا بنوش باده منور ز فیض حق
ابری مبارکت و به ساری مبارکت

۱۱۹

ساقی ما بحر شاه علی است در جهان بی محقق مادر علی است
بحر و انسان و طیر و وحش و ملک حورین این همه سپاه علی است
نگار مایل و خاک را اکسیر چون نگو دیدم از نگاه علی است
سینه دوز عدوی بنده خویش راست گویم که تیر آه علی است
راه بی خوف راست پر نزدیک بخدا گویم که راه علی است
صبح عیدی که بعد او شامی نبود هیچگاه علی است
من عنایم ز شاه و حورالعین می نزد بهر که داه علی است
کعبه که سجده گاه مخلوق است سجده من ببارگاه علی است
از تعصب خبر ندارم هیچ مان مگر بنده خیرخواه علی است
بنده احقر منور را چون بهر دو جهان پناه علی است

مشکی در جهان نخواهد دید

چون که شکل کشش شاه علی است

له معنی پنهانی - پوشیدگی - تاریکی ناپدید - آغزاه قری - ع جن و انسان و طیر و وحش و ملک - نسخته خطی الف حاشیه ص ۲۳ - له معنی کینک و پرتار

۱۲۰

سلام بنده بان بزم اقدس زهر است که ذات پاک نبی الوداش بزم آراست
غلام حضرت شان دیده ام سلاطین را اگر چه قیصر و جم و رسکندر در دار است
درود بجد و بی عد بحضرت شان است عنایت و کرم اکرام و لطف شان آراست
سزد کنون که دهم شرح محفل قدسی ز روی صدق و یقین آنچنان که دایم راست
نبود شاه علی مان مگر متعین نبی جناب شبر و شبیر خوش ذکر چپ راست
نهان به پرده عصمت ز دیده مردم که نور چشم نبی بود حضرت زهر است

منور آنچه طلب میکند ز محفل قدس

بصد نیاز و تضرع چه خبر هر دو سر است

۱۲۱

سلام بنده بان شاه پشت مختوم است که از ازل دل او لوح ستر مکتوم است
سلام بنده بان ذات اقدس زهر است که شان و رتبه و فضلش بخلق معلوم است
سلام بنده بشیر خدا رسد بادب که آن بنام خداوندگار موسوم است
سلام بنده رسد بعد ازین بشیر که اخ شاه شبیر است شاه مسموم است
بصد هزار نیاز و بصد ادب اکنون سلام بنده بشیر پاک معلوم است

له بان ذات اقدس زهر - نسخته خطی الف حاشیه ص ۲۳

له درود بی عد و بی بخت شانت - نسخته خطی الف حاشیه ص ۲۳ - له مگر قریب نبی - حاشیه خطی الف ص ۲۳ -

له که نور چشم نبی الوداش بزم آراست - حاشیه خطی الف ص ۲۳ -

له پشت که مهر ختم المسلمین داشت - له معنی مخفی و پوشیده و پنهان -

له علی یکی از اسمای ذات -

سلام بنده بساقي چاره زيبا است که هر یکی ز خطيات پاک معصوم است
هزار شکر بدويان چاره معصوم
منور است که نمش بر بنده مرقوم است

۱۲۲

سلام بنده بروج مقدس زهر است که بنت احمد مختار و نور هر دو است
سزد بحضرت شان بندگان و عجز دنياز چو وصف مدح و ثنائيش بنده را ياد است
بطوف حضرت ايشان ملک چو ميگردند لگی سگان جنابش سکندر و داراست
بخير هر دو جهان خوش ضمانتم بر ديت بدل چو داغ غلامی حضرتش مار است
منوری که بود ذره ز آفتاب نبی
غلام و بنده اولاد حضرت زهر است

۱۲۳

ماشیه نسخ خطی بص ۵۳

شاه حیدر چو شهریار من است شاه شبر شر دیار من است
وز عنایات قادر بیچون شاه شبیر نعمگار من است
زنان بود بیغمی مرا بدو کون غم زدا ، غم با دیار من است
وز عنایات بیدش هر دم که رفیق من است یار من است
عزت و جاه و شمت و اقبال شکر الله که در کنار من است
چونکه دیدم بهم رخ و زلفش خوش بود لیل و خوش نهار من است

له چهارده مراد از ائمه معصومین - له ضمت لغ و نشر غیر مرتب -

لطف شبیر یار در هر کار راست گویم همین بکار من است
بیغمی شد نصیب من بدو کون
شاه شبیر چون نگار من است

۱۲۴

شاهدم را چو باده در جام است روز عید است و نیک انجام است
و آن دو گیسوش گریه فام است شب قدر است و نیک فرجام است
کرد آزاد بنده را از غم هر دو چشمش اگر چه بادام است
وز عنایات قادر بی چون ایدل اکنون چو حمتش عام است
ای منور ترا مبارک باد
کاهوی بخت خوش ترا رام است

۱۲۵

ماشیه نسخ خطی بص ۵۹

شاه مشکل کشا چو شاه منست روز و شب بر سیمون نگاه منست
من چرا التجا کنم با کسی شاه مردان چو پادشاه منست
من نگویم بر بکعبه دروغ اسد الله قبله گاه منست
ای زهی لطف او که در امداد قدش روز و شب براه منست
پس به نقش پاش سجده کنم بخدا زانچه سجده گاه منست

له معنی هم او و هم آن
له لقب حضرت علی
له شبیر یزدان - لقب حضرت علی مشککش -

پس باین کثرت غایت او گر گنه کم کنم گناه منت
 شکر حق دیده ام منور کرد دو غدارش دو مهر و ماه منت
 مرجا مرجبا علی ولی
 که درین عز و شان و جاه منت

۱۲۵

(حاشیه نه ختی به صفحه ۵۸)

شکر حق کباب عیشم جملگی آماده است ساقی من گلرخ است و ساغر پر باد است
 نیست حق محتاج بر اباب در انجام کار سائبان چرخ ای دل بی طاب استاد است
 چون نباشم شاه عالم ای شهید کربلا کز دو زلفت بر سرم نعل هما افتاده است
 غافل از وصف نمی بینم شهنشاها مگر پیر فرو تست اگر در طفل مشباده است
 چشم مه رویان منور چون ز روش خیره شد
 الله الله من ندانم این چه حسن ساده است

۱۲۶

شهنشاها نمیدانم خدایت ته و لیک از دی نمیدانم جدایت
 بچشم قدمت در دیده مردم به چشم خویشتن دیدند جایت
 بر جا پاگذاری چشم دارم که سازم سجده بر بر نقش پایت

له اشاره به: و الله علی کتب شیء قدیر - له پیر کن سال و طفل یک شب -
 له من می گویم خدای یابی - لیکن از وی کی جدای یابی دیوانه - له الف: حسن را بر دیده می خود جلوه داد (عزقی،
 دب، هر کجا جاوید رخت آجا نهاد (عزقی) له داشتن یعنی نهادن - دیده فرشت راه -

شه لولاک در وصفت چه گویم مگر کونین شد پیدایش برایت
 دمانت کوثر است و زلف لیل رخت خوش مصحف است خال آیت
 چو راه گم کرده ام اندر شب تار بر آ ای ما و تابان هدایت
 کند چون بهر حل مشکاتم نگاه گوشه چشمت کفایت
 از آن گویم خدا را یا محمد منظر کن سویم از عین عنایت

که در محضر منور چشم دارد
 مقام خویشتن زیر لوائت

۱۲۷

عرض دارد فقیر یا حضرت مجرم بنی ظمیر یا حضرت
 از پی خیر دنیا و عقبی عرض دارد حقیقیر یا حضرت
 از برای تو هست و خواهد بود قلاب تو سین سیر یا حضرت
 من چه گویم ز حال خود پیشت انت صافی ضمیر یا حضرت
 آدم از برای خیر و شفا ده بنام شبیر یا حضرت
 بگناهم مبین که می باشد شفقت تو کثیر یا حضرت

له تولاک لکنا خلقت الافلاک (دریث سرب) له اشاره به: تولا محمد صلی الله علیه و سلم
 ما خلقت الذیئنا و الاخره و لا السموات و الارض و لا العرش و لا الکونین و لا الخلق و لا القلم
 و لا البسنة و لا النار و لا کون محمد ما خلقتک یا آدم - (درین تورات مبرم ۴۱)

له تلیع به: اننا اعطینک الکونین و التلیل و اذا کیفشلی له مراد قرآن حکیم به معنی پرچم
 له رجوع کریں به غزل شماره ۱۱۰ اشاره به: و من یعلم شفا تر الله من تقوی القلوب
 یعنی تو که روشن ضمیری از مال دل من آگاهی به هر کسی را اندازد روشن دل - غیب را بیند بقدر صفت
 آینه دل چون کنی صافی و پاک - نقشها بینی بر دل از آینه پاک
 (روی)

من نگویم مرا به بخشائی
بخش بادستگیر^۱ یا حضرت
چشم دارم که جرم من بخشی
چه ضعیف و کبیر یا حضرت
عجبی نیست دشمن مداح
گر بدوزی به تیر یا حضرت
بشفاعت توئی بامت خود
بایقین چون بشیر یا حضرت
داده ئست در جهان هر جا
بامیر و فقیه یا حضرت
گرچه باشد سریر یا حضرت
در چه باشد حصین^۲ یا حضرت
روزیم کن بخت افروزش
مسکن دلپذیر یا حضرت
تا که بیند جمال روی ترا
چرخ بسیار پیر یا حضرت
می نهد روز و شب ز مهر ماه
عینک مستیر یا حضرت
نظر لطف تو بجز دو کون
کافی للفقیر^۳ یا حضرت
ذره را بهر خود بنما
رخ چو مسنیر یا حضرت
بشنود که ز خواندن صلوة
کر ز صادت صغیر یا حضرت
دشمنت را بود مثال نان
یا بود همچو تیر یا حضرت
همه کس داندت که برحق
تو ندیر و بشیر^۴ یا حضرت
شور بخت آنکه می خواند
سیر را جای شیر یا حضرت
عرض دارد منور ماضی
بأمید کثیر یا حضرت

له ع من گویم مرا به بخشائی - نسخ خطی الف ماضیه ص ۲۲ له ع بلکه بادستگیر یا حضرت نسخ خطی الف ماضیه ص ۲۲ - له ع تلخ آیت: فَقَدْ جَاءَكَ نُبُؤٌ وَ نَذِيرٌ (سوره المائدہ - سپارہ لا بیت اللہ - آیت شانہ) له ع سریر صغیر یعنی فقر و شای^۵ له ع در باغ همین سبزه ها که میوه هوشم - مراد به بهشت له ع اشاره و یکتائی فی الدنیا و البین - آنت حبیبی آنت کافی یا رسول له ع ذره ای را له ع جرم به با فوق اشاره

شو تو ساقی مرا به نزع و بخر
من شوم جسام گیر یا حضرت

۱۲۸

عقد های غنچه و اهر چند از باد صباست
یاد نامت دو کونم یا علی مشکل کشا است
ماه رویان جهان حیران حُسنست بوده اند
در خور دیدار رویت دیده بنیا کجاست
وصف رویت کی توانم ای مهر غلام
روی تو شمس الضحی خدین تو بدر اللہ جی ست
قبله حاجات عالم چون بود درگاه تو
سجده گاه ما مچنان عقبه کویت بجاست
ای منور غم مخور هیچک ز غوغای حساب
چون بخر دست تو در دامن آل عباس

۱۲۹

۱۶ - رجب المرجب ۱۲۵۴ هـ

غم آل نبی بسینه^۱ ماست
دل غمناک ما دینه^۲ ماست
در غم اهل بیت ای احباب
چشم نمناک ما خزینه^۳ ماست
وانکه طوفان نوح گویندش^۴ له
قطره دیده نمینه^۵ ماست
قرص خورشید و مه ز مطبخ دهر^۶ له
نان روزینه و شبینه^۷ ماست

له اشاره به: شمس الضحی، بدر الدجی، صندل علی نور الهدی کهف التوری - له ع پنج تن پاک -

له ع یعنی ع سینه گنجینه محبت اوست - (حافظ شیراز)

له ع طوفان حضرت نوح که بر دما ۳۳۸۸ سال قبل مسیح می آید - له ع لعل و نثر مرتب -

تم انگشتریت چون بسجود مهر شیر بر گینه است
هر کجا سیر غم بود بدو کون حُب آل نبی سفینه است
شاه شیر گو منور را
بنده چاکر کینه است

۱۳۰

فائق زبان است چو اوصاف حمیدت کو مرتبه نعت و کجا منکر عبودیت
احوال هر آنکس که رخت دید چه باشد شیده شده آنکس که شنید است ندیدت
روی تو بود مصحف و خوشخط دو زلفت خوش شان نزول است بفرقان مجیدت
بی پرده رخت دید خدا گشت چو عاشق زان حضرت جبریل امین کرد بریدت
پروانه شمع رُخ خوب تو روان کرد هر چند بصورت که بعید است عبودیت
خواهم ز خداوند که هر روز فزون باد اکرام تو بر بنده و در بنده عقیدت
شکرانه این نعمت عظمای تو زبیده ایدل شه شیر چو با عیب خریدت
خواهد ز تو خیریت کونین بصد عجز این خادم دیرینه و مدح و مریدت
بی منکر جهان باش منور ز غم دهر
چون شاه علی از پی امداد رسیدت

له سرور نیادم بسلامین روزگار - گرم ز بندگان تو باشم کینه (دست)
له کو کجا هر دو استفهام انکاری -
له برید یعنی ذاک - قاصدی کرنا -
له رُخ خوب تو -
له "نعت عظمی" نسخه خطی الف ص ۲۷ -

۱۳۱

(ماشیه نسخه خطی ب ص ۵۶)

کمل عیون چرخ برین گرد راوُتست در نگ آنچه لعل نماید نگاوتست
همچون مه چسارده دیدم به نیشب بدر رخت که این بدوزلف سیاوتست
خوشتر ز روز عید ز نوروز نیکتر از بهر باز لطف الهی پگاهوتست
شاهنشاه بدهر مشال نجوم چرخ چیزیکه در حساب نیاید سپاهوتست
محض عنایت است برین بی نهر شما این عزت فیر که از پیشگاهوتست
اکنون دلا سخن بتو دارم که اهل بیت چون شافعت بجز بدینا پناهوتست
پس با چنین عنایت بسیار اهل بیت
ترسی گر از گناه منور گناهوتست

۱۳۲

(ماشیه نسخه خطی ب ص ۵۷)

گردی کنون دلا که برای مبارک است شاهای مبارک است سپاهی مبارک است
ماهم چو رُخ کشاده نگاهی بمن نمود ماهی مبارک است سپاهی مبارک است
بر چاه نجف رُخ او سبزه خطش چاهی مبارک است دگیااهی مبارک است

له سر ز چشم
له روز اول سال شمسی ایران - عید قی ایران - نیز جشن بهاری -
له آستانه - درگاه
له و سیکلتنا فی الدارین مولا و مولی الثقلین
له صفت مراعات النظیر نیز صفت لعل و نشر مرتب

امروز شد دو چار چو یارم بصبحم صبح مبارک است و گاهی مبارک است
خوش بر سر منور ماح از شبیر
تاجی مبارک است و کلاهی مبارک است

۱۳۳

(ماشین خطی ب صف ۴۰)

گرچه ایمان میان خوف و رجاست بحبان ز غیبت حکم نجی است
ضامن حل مشکلات و دوکون بخدا بر بنده شیر خدا است
یا علی ولی امیر عرب بر روانت ز ما سلام و ثنا است
گرمایان را بسوی حضرت تو نقش پای تو چون که راهنما است
نقش پای ز هر کفر پایت جانمازی برای سجده ماست
پس بهر یک قدم شهنشاه بخدا سجده گر کنم بر جاست
شکر الله رخت بدو عارض بدر دیدم و یک بدر دو جاست
چون بر اکسیرمان شرف دارد خاک کوئی شما که خاک شفاست

خاک روید منور از در تو
که ضیا بخش چشم و نور افزاست

له یعنی بجات و بخشش -

له یعنی چادر نماز - مصطفی - سجاد -

له "شَسَّ الْهَضَى بِدَارِ الدَّجَى صَدْرُ الْعَلَى نُورُ الْهَدَى كَهْفُ الْوَرَى"
له ع که ضیا بخش چشم و نور شفاست - نسخ خطی الف ص ۲۵ (استبانه کاتب)

۱۳۴

روح دل من پاک چو از بغض و عناد است خوش نقشش دلم بندگی زین عباد است
ماه است چون آویزه مهرش شبیر داغ سیش صاف ز باقی مباد است
با انجم و افلاک ز طوف محش عرش گاهی ز ازل می شنیدم که تباد است
پرسید خرد از دل من وصف علی را گفتا که ز افکار و زاد بوم زیاد است

یا شاه کنون هر در پاک تو منور
در سجده سر خویش بسجده عجز نهاد است

۱۳۵

(ماشین خطی ب صف ۴۲)

ما را چو آرزوی وصال محمد است خوش اشتیاق ما بجمال محمد است
هر دم بچشم آنکه به بینم جمال او در لیل و در نهار خیال محمد است
ما را مجال وصف رخ احمدی کجاست شرمند مهر و مه چو ز خال محمد است
ما بندگان چو بنده آل محمدیم دین هر چه هست جمله ز مال محمد است
در آفتاب حشر ز فضل عظیم حق خوش ما منم ز نعل نهال محمد است
گو شمع نه آشناست بصوت رباب چنگ خوش و جدم ز ذوق مقال محمد است
گر بنگری بدیده انسان و جن و حور محل العیون ز خاک نعال محمد است

له حضرت سید امام زین العابدین
له جای امن و پناه
له سر چشم

چون بر حل مشکل دنیا و دین ز حق امید آبال و عیال محمد است
شکر خدا که درو منور بصر و شام
صلوا علی محمد و آل محمد است

۱۳۶

(عاشیه خاتون علی بن محمد ۲۰)

ما را که جز علی ولی بیچ یار نیست ما را ازان بغیر علی بیچ کار نیست
دین بنده را بسرو علن در جناب او هر شام و هر بگاه بجز انکار نیست
بر پشت اسب ابلق این دهر جز علی چون نیک دیده ام دگری شمسور نیست
یا بوتراب نام خدا داد ما برس ما را که جز جناب تو جای قرار نیست
یا حضرت شبیر ما چون برود کون در سرو در عیان بجزت نمکسار نیست
کای نازنین حضرت زهرا و مصطفی در باغ حسن چون تو دگر گلزار نیست
گویم بوصف حضرت شبیر اندکی اکنون ز اشتیاق که آزا شمار نیست
چون از وفور لطف و عنایات عام تو از عرض بار بار منت بیچ بار نیست

خواهد ازان منور مسکین ز حضرت

اکرام بی حساب که آزا شمار نیست

۱۳۷

محمد کعبه ایمان و دین است محمد رهبر راه یستین است

له معنی چکرا گهوارا له لقب شیر خدا حضرت علی

محمد صاحب تاج و نگین است محمد سرور و سالار دین است
محمد پادشاه مومنین است محمد رحمة اللعالمین له است
ز حجت اهل بیت احمد پاک مراد در دو جهان حصین له است
ز حق از بهر ماعصات و خسر محمد چون شفیع المذنبین له است
و بخود او سند آمد مسند محمد پشت او بهر همین است

بمحمد الله مرا از یمن نعتش

منور عارض و عین جبین است

۱۳۸

مرا چو باده عشرت مدام در جام است هزار شکر که عنقای بخت در دام است
ازان ز میکه ام هر که باده آشام است سرور و عیش برایش صبح و هر شام است
حساب روز قیامت اگر چه دامن راست و لیک گز نه بر سپند فضل حق عام است
که این وفور گنایم با یخنین تگ دو بچشم فضل خدایا مستام اکرام است
پری بمیکده زند کمن چه خوش میگفت ادای شکر تو یا رب بگردانم له و ام است
که از عنایت بن غایتت و طیفه من دو قرص نان چو مد و مهر صبح و هر شام است
بگوش هوش شنو گو میت دلا اکنون نصیحتی که چو طشت فستاده از بام است

له و ما أرسلناك إلا رحمة اللعالمین - (قرآن شریف - سوره الانعام - آیه ۱۰۱)

له مضمون تکرار و پناهگاه له عاصیان و گناهکاران - له خاتم النبیین شفیع المذنبین آیتش الغریبین رحمة اللعالمین (درود تاج) له بر پشت آنحضرت مهر ختم المرسلین بود له قرض له فریضه - ربوبی -

له طشت فستاده از بام است - له خطی الف عاشیه ص ۲۴

بگردش است فلک روز و شب رفت غولیش
زین پست شدن بین چه خوش در آرام است

کنون به ختم سخن از جناب پاک نبی
منور است که امیدوار انعام است

۱۳۹

مقدمت چون در آشیانه ماست
رعد هم کوس شاد دینده ماست

چرخ آورده گویدت به نیاز
مهر و مه نذر خادمانه ماست

گویم اکنون ز زمین مقدم تو
کیمی خاک آستانه ماست

در ز بسیاری گنه پرسی
فضل عام تو خوش بهانه ماست

شکر الله ز زمین منقبت

خوش منورمه زمانه ماست

۱۴۰

(عاشق غزل غلطی الف ص ۱۹)

تا خدائیم چون شبیر و مہروی نای من است
خوش عبورم با امان از مہر آقای من است

شاہ شبیر است سلطان من و آقای من
من غلام و آن شہ از جانم ہمیشہ راہ من است

آستان سید الشہداء چو باشد ما منم
خاک عقیبات شریف حضرتش جای من است

۱۔ زمین کی طرح جس نے عاجزی و انکساری کی
خدا کی رحمتوں نے اس کو دھانپا آسمان ہو کر

۲۔ بمعنی اکیر۔ مقدمتلا سازی۔

۳۔ غزل شمارہ ۱۳۹ نسخہ غلطی ب میں موجود نہیں۔

۴۔ بمعنی ناؤ کشتی۔

۵۔ ع برین زادوم دہم برین گندم (فردوسی طوسی)

بندگی حضرت او چون شرف بخش ہمہ است
خانہ زاد حضرتش ہر یک انبای من است

ای منور نعم محو ہیک زغم و ہم دہر

چون شبیر ابن علی در دہر آقای من است

۱۴۱

(نعرہ محمد الحرام ۲۵۴۷ ہجری)

وجودم گر سراپا حرص و آرز است
بمکدائد دلم از پُر نیاز است

اگر نیکن عالم را بہ بینی
الہا پادشاہا بر تو ناز است

ما ہم با وفور جسم و عصیان
نظر بر فضل عامت چشم باز است

بزیر حکم تو شیر است و روباہ
و گر کنشک باشد و رچہ باز است

بہر دو جا ظهور قدرت توست
اگر باشد حقیقت در مجاز است

توئی جائی پناہ بہر دو یکسان
اگر محمود باشد و رے نیاز است

ندارم نعم ز بی سامانی خویش
کہ حق بی حیلہ گازا کار ساز است

کنون بر روح پاک شاہ شبیر
سلام بندہ با صد نیاز است

و گر گویم بہ پیش حضرت او
کہ او بیچارگان را چارہ ساز است

چو باشد مستفید از روی تو مہر
بشوقت شمع در سوز و گداز است

۱۔ یکم ماہ محرم۔ چاند کی پہلی تاریخ۔ ۲۔ اشارہ بہ المَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَتِ

۱۱۔ عاشق گزین سو گر زان سر است عاقبت مارا بدان سر رہبر است (مولانا روم)

۱۲۔ کتاب از عشق زد گرچہ مجازیت کہ این بہر حقیقت کار سازیت (مولانا جامی)

۱۳۔ کہو لاجہ مجہ پتر حقیقت مجاز نے یہ چنگی ملے ہے خیالات تمام کا (محمد اسماعیل بیجو)

۱۴۔ تلخیص بہ قصہ سلطان محمود و ایاز۔ نیز مراد آقا و غلام۔ مالک و مملوک۔ کس بی کسان و چارہ بی چارگان۔

سخن کوتاه کنم در وصف زلفت که زلف و وصف زلفت تو دراز است
 بهر جایکه بنیم نقش پایت^{له} بصدق آنجا ما جای نماز است
 نداند این سخن را کس جز آگاه مگر آنکس که او آگاه زراز است

بجدا شد ز یمن حب شبیر
 منور در دو عالم سرفراز است

۱۴۲

ماشیه نسخ خطی ب. ص. ۵ (م. ماه صیحه ۱۹۰۳ شمس کبری)

وصف ذات پاک زهرچون ز فکر ماوراست پس بوفش من چگویم پرتو نور خداست
 بان مگر از رفعت شان جناب پاک او هر چه گویم لائقست و هر چه بنویسم رواست
 کان نبی را دختر است و زوجه شاه علی^{له} مادر سبطین پاک و شافع هر دو سراسر است
 زبید اکنون تا نمایم وصف خاکش از شرف نقش نعل پای پاکش سجده گاه اولیاست

عرض میدارد منور حالیا در حضرتش

بهر حل مشکلات خود که آن حاجت رواست

له بر زمین کر نشان کف پای تربود سالما سجده صاحب نظران خواهد بود (مانند شیراز)

له ع در نیاید سال پنجه یخ خام (مولانا روم)

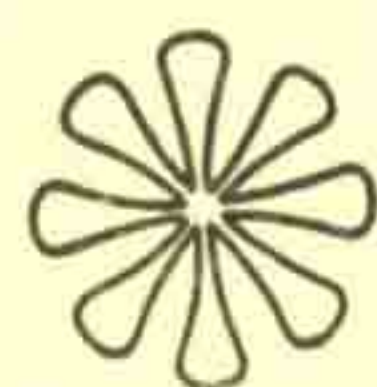
له مریم از یک نسبت عیسی عزیز از نسبت حضرت زهرا عزیز (ج) مادر آن مرکز پرکار عشق (الف) دختر آن رفته العالمین (ب) بازی آن جل اقی شکل کشا (ج) مادر آن مرکز پرکار عشق (علاقه اقبال)

۱۴۳

(ماشیه نسخ خطی ب. ص. ۵۰)

هر چند مرا نه زارو راه است بر فضل خدا مرا نگاه است
 فعل^{له} حسن است امید فضلش نو میدی ز آن همین گناه است
 در فسق و فجور نامه من هر چند زشت رویاه است
 آمد مددم چو از رو لطف آن مخبر رسل که پادشاه است
 ما را شب سیاه عصیان از مهر محمدی^{له} پگاه است
 و از چار نعل^{له} از چپار سیم ز آفات زمانه خوش پناه است

وز یمن قدمش ای منور
 خوش امن دامان و عز و جاه است



له مراد اعمال حسناست.

له تلحیه چهار آیه زیرین :- (الف) قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (ب) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (ج) قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَلَمِينَ (د) قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

ردیف الثار (ث)

۱۴۴

نیست هرگز چو جز تو کس یا غوث
چشم من واست محض بر فضلت
تو امامی و پیشوا شایا
اولیایت ستاده پس یا غوث
خوش صدا میکند بقافله ات
در گفت هر دو کون می باشد
یک نگاهی ز گوشه چشمت
بهر این بنده و ادرس یا غوث
هر دم هر آن و بر نفس یا غوث
اولیایت ستاده پس یا غوث
لا تخف روز و شب جس یا غوث
دانه خردل و عدس یا غوث
هست در هر دو کون بس یا غوث

عرض دارد منورت به نیاز

که بفریاد من برس یا غوث

له مراد غوث الاعظم پیران پیر شیخ عبد القادر جیلانی
له تلمیح به آیت: لَقَدْ لَخَّفْنَا لَكَ اَنْتَ الْاَكْبَرُ - (قرآن شریف - سوره طه - آیه ۱۹ و ۲۰)
له رانی اور مانش -

۱۴۵

یا غیاث المستغیثین کردگارم^{له} یا غیاث
میخلد در دامن دل نغم چو خارم^{له} یا غیاث
بار عصیان بر سر و من زیر بارم^{له} یا غیاث
پس بخوانی گر ز لطفم چشم دارم^{له} یا غیاث
چشم دارم تا نپرسی من چه دارم^{له} یا غیاث
بنده ام عرض مکرر نیست عارم^{له} یا غیاث
ای رفیق هر مکان و هر دیارم^{له} یا غیاث
از جهنم الامان و در حستانم^{له} یا غیاث
عرض میداد و منور کردگارم^{له} یا غیاث
هست کافی از برای کشت کارم^{له} یا غیاث
قطره از آب رحمت چشم دارم^{له} یا غیاث

گر بگیری بنده ام عذری ندارم یا غیاث

در نه بخشی جسم من امیدوارم یا غیاث

*

له اشاره به: یا غیاث المستغیثین یا امان الخائفین یا ایل اله العالمین

له ع یک نگاهی از کرم بر حال دارم یا غیاث - تسبیح علی الفص م ۲۴ -

له ع در برانی از درم رو با که آم یا غیاث -

له ع در بر پرسی کرده ام بس شرم دارم یا غیاث -

له مراد پختن پاک آتش غفلت علی و فاطمه و حسن و مراد از چهار یار خلفای راشدین حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر حضرت عثمان حضرت علی است
له معنی سوزندگی و محاسن آتش -

ردیف الحیم (ج)

۱۴۶

ای شهنشاه صاحب الافواج جن و انس و ملک ترا محتاج
گفته من اگر چه هست خدایه شعر من در چه هست همچو زجاج
آدم لابدش برای نذر
زان بگویم چنانچه بتو اعم گر چه باشد به پیش مهر سران
ای ز جودت بود شهنشاه را تاج گر چه چون وصف به تخته عاج
گرد چین زلف تو چین است ز جودت دو کون را منهاج
در نه ز افواج نگفت زلفت شاه چین مشک زان فرسید باج
باز را صید میتواند کرد مشک و چین بر دومی شدی تاراج
زوبه پیر را دی گر محکم گر تو گوئی به بخت دراج
بر درت چرخ با کمان گردد کند از بیشه شیر را اخراج
می سزد گر ز دشت کرب بلا از پی خدمت تو چون حلاج
گویی اینجا ز حالت ادلاج

له معنی میکا - نگ پاره
له لایه یا لازما دی را
له با معنی دانست نیز استخوان بسیار سفید
له تیر
له ادلاج که محاذین عاشیه پر کھا ہوا ہے "بشب راه رفتن"
له شیشہ - جسم شفاف
له سورج کو چرخ دکھانا
له روش روشنی - زقار
له پنہ زن - دھنیا
له محاذین عاشیه پر کھا ہوا ہے "بشب راه رفتن"

آب آنجہ نہ بد پدید مگر ز اشک آل رسول بد افلاج
ز استماع نغان آل نبی میزدی گوسفند نیز شواج
میر باران لعن را باید سینہ قاتل شبیر آماج
ای مر مستنیر بروج اسد درۃ الستاج صاحب المعراج
مادحت تخت نور در جنت از تو خواهد نہ تخت صندل عاج
خواہم اکنون بختم نعت شریف ابلق دہر باشم ہملاج
نیز خواہم ز کشور دہسا تا بگیرم شہا چہ باج و خراج
نیز خواہم چہ سرسرازی خویش در پی دشمنان خود چہ شجاج
ناگمان ہاتفم درین اثنا کرد اشارت بسوی خود بھراج
کہ بیا زود ہر چہ خواہی گیر بحر افضال می زند امواج
ای منور دگر بدینا و دین
تا نباشی بہیچہ محتاج

*

له مخفف بود
له بر عاشیہ در محاذین نوشتہ - "نہ ہاری"
له میا
له مزد - مزد نامہ - یا غیر استحقاق
له سرنگونی نوشتہ - برگشتگی تقدیر
له مراد "حضور سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم"

ردیف الحاح

۱۴۷

ای که در بحر وحدتی صباح
 قاف تو شین را توئی تیار
 ذات پاک مقدست باشد
 مصطفیٰ دین را مثال جناح
 دیده ام هر دو چشم پر نور
 ظلمت جمل را عجب مصباح
 یافتم هر دو زلف مشکینت
 مشکلات دو کون را مقاح
 میگذارم ز یمن زلف و رخت
 شام بس نیک بس سعید صباح
 بردت ایستاده می بینم
 از برای صلاح و نیز فلاح
 زندگان جوق جوق با اجساد
 مردگان جمله نیند بارواح
 هست از بهر عالمی کافی
 یک نگاهی تو از برای نجات
 در جناب تو یا رسول این
 با هزاران نیاز شام و صباح

از پی حل مشکل کونین

عرض دارد منور مداح

له جوع کیر غزل شماره ۹۹ اشاره ۲
 له پروردگار
 له نجات بخشش

له شنادر تیراک
 له معنی پاره گوشت - توغرا
 له پراخ

ردیف الخادخ

۱۴۸

ای خداوند بنخ و ثمره و شاخ
 حسب حکم تو مهر و ماه
 روزی از بیچکس نمی گیری
 گر بود بی ادب و گر گستاخ
 پادشاهی و کس وزیر تو نیست
 لا مکانی و هم نداری کاخ
 هر چه در عالم است داده تست
 گر چه گندم بود و گر ثلماخ
 بخشش تست بندگان ترا
 گر بود لیسم یا که اسفاناخ
 عالمی ز آنچه هست در دلها
 سامعی بهر هر که کرد صراخ
 معطی روحی و حیات و حواس
 محسن بینی و دو چشم و صماخ
 با امید منورت مسکین
 عرض احوال میکند گستاخ

بخش عصیان من ز لطف و کرم

جمع خاطر بده برزق فرخ

له آشپز - باورچی
 له سابع و ششونده هستی (دای مخاطب)
 له عطا کننده هستی (دای مخاطب)
 له چین - ایک مشهور نقد
 له فریلدزون - واولا کرنا
 له پرده گوشش

له پاک

ردیف الدال (د)

۱۴۹

از حُبّ علی ذوق بحبانم دادند وز مدح و ثنا ذکر و بیانم دادند
 نازم بعنایتِ خدائی اکرم کاینم دادند و نیست آنم دادند
 از سختی گور و نزع و میزان و صراط با حُبّ نبی امن و امانم دادند
 زین طره بئین نعت با اینهمه جرم در جنتِ فردوس مکانم دادند
 وز نعت رسول و آل پاکش صد شکر که اندر دو جهان عزت و شانم دادند
 با دامن تر بئین حُبّ آتش در حضرت تقدس آشیانم دادند
 تا دیده دل منور از سرمه کنم
 خاک در شبیر از انم دادند

۱۵۰

(ماشیه نه خطی ب موه ۶)

اگرچه نامه ام از پشت و رویاه بود مرا بایه شاه علی پناه بود
 و گریه باین همه فسق و فجور عاصی را امان ز اخذ معاصی حُبّ شاه بود

له این داده دآن نیزیم له اشاره به میزان قیامت و بلی صراط له مواظبه و پریش از عصیان

و گر بهر دم عرم بروز و شب سه سال هر آنچه کردم و کردم همین گناه بود
 مرا بفضلِ خداوند سائر و غفار ز بهر بخشش عصیان چه خوش نگاه بود
 خدایا مددی ای دلیل گرامان بر اهنمونی راحی که شاهراه بود
 منور است که خواهد بخت شاه علی که شاه ماد شهنشاه ز پادشاه بود

بهر دمی که ز عمرش بود بیل و نهار

بود نکو و نکوتر سال و ماه بود

۱۵۱

(۲۵-جمادی الثانی ۳۶۳ هجری)

اگر من تنم بخویم یا محمد و گر من جنگجویم یا محمد
 نگاهی کن بسویم یا محمد نگه دار آبرویم یا محمد
 به بنیم گر جمال با کمال بهمین است آرزویم یا محمد
 بشمع رویتو پروانه کردم کنی گر رو برویم یا محمد
 بگزار رخت گرد و چوبلبل شنا گو مو بمویم یا محمد
 سیه شد نامه من گرز عصیان به پشت صاف گویم یا محمد
 نمی از قطره دریای فضل بده تا من بشویم یا محمد
 توئی چون شافع عصات مست ترا در حشر جویم یا محمد
 بنوشم سیرگر بخشی ز کوثر ز لطف خود سدویم یا محمد

له معنی رهبر و بهنا له نگاهی یا رسول الله نگاه می له مامیان و گنگاران
 له تلخیص به: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (سیاره عم ۳۰-سوره الکوفه-آیت شماره ۷)

توئی دانای حال این محقر بگویم یا بگویم یا مستند

منور عرض دارد بهر امداد

شنو این های و هویم یا محمد

۱۵۲

(حاشیه خطی بس ۷۰)

الا ای راکب نای محمد بکن خوش سیر دریای محمد

چه میجوی پناه غم افسوس ترا بس تکیه جای محمد

بود سرایه نور دو چشمت تراب نعل دو پای محمد

امور خویش اگر خواهی خوش انجام برو بگذار بر رای محمد

طلب کن هر چه میخواهی طلب کن زحق با آل و انبای محمد

خدا یا خواهیم اکنون صلۀ نعت بحق جملہ اسمای محمد

منور باد سرشار می ذوق

ز جام راحت افزای محمد

۱۵۳

(حاشیه خطی بس ۷۰)

آنچه در دهر بهر صبح و مسامی زبید از تو فضل است ز من حمد و ثنا می زبید

له الا - حرف تنبيه - معنی خبردار - له مثنی - گرد پاس
و ده دانای سبیل ختم الرسل مولای کل جس نے
له اشتباه کاتب (نقش باید) له جملہ اسمای سرور کائنات که خود و نه است (دناؤے)
غبار راه که بخشا مسدود وادی سینا (دقبال)

بندہ را آنچه که در جهر و خفا می زبید

حاجت از غیر خدا خواستن از بی خودیت

صحت و خیر و سرفرازی و جمعیت دل

ره چون گم کرده ام اندر شب تاری عصبیان

طالب نور و فیائیم چو من از آل نبی

منکه تلاح نبی عسیریم بخدای

شود استمد بمبشر چو لوی احمد

بخش عصبیان منور نبی چونکه شها

بسته ام محمل خود چون سوی بحر کرم

دامن بنده ازان پر گل دلا می زبید

۱۵۴

ای ابر بهر باغ اُمید از فیض تو کس نگشت نومید

نام تو شبیر بن علی است ای تخت نشین ملک جاوید

مه را به رخت دهم چه نسبت هر حلقه زلف توست خورشید

در حکم تو چرخ چرخ دارد محکوم تو مشتری و ناهید

شا بنشده عالمی و زان رو محتاج تو کیقباد و جمشید

له معنی اعلانیہ و خفیہ طور پر -
له بدر الدجی له پرچم
له ایران کے دو نامور بادشاہ -
له گردش کردن - گمونا -

از بارگران جسم هر چند لرزنده منور است چون بید

مباح ترا ز مین مدحت

پر بار شده درخت اُمید

۱۵۵

(عاشقین خطی ب ص ۶۲)

ای آنکه تویی قوت بازوی محمد دی تاب و توانائی نیروی محمد
پُر نور کن این نبرگه مردم چشمم از پرتو انوار مه رُوی محمد
خواهم که بود روز و شبم عید و شب قدر از پرتو مسرُخ و گیسوی محمد
این سر و صنوبر که بهستان جهان است بنیم نخل از قامت دلجوی محمد
عطر و گل و مشک ختن و عنبر و کافور خوشبوست چو از کاکل خوشبوی محمد
پرساز خوش از نگشت می کاخ داعم تا آنکه شود رهسرم سوی محمد

کن بهر حل مشکل کونین منور

مفتاح زهر نوک سرموی محمد

۱۵۶

ای برایت هر چه آمد در وجود وصف تو فائق ز گفت است و شنود
چون در آدم نور پاکت حق نمود زان ملائک را بسویش سجده بود
جبه خود را بخاکت هر که سود مقصد خود از جنابت یافت زود
چون شما در محبت سوزند عود انجمن باشد شرار و چرخ دود

برروانت از منور در سجود

یا رسول الله سلام است و درود

۱۵۷

(۲۲- محرم الحرام ۱۲۵۲ هجری)

ای بشام و سحر مه و خورشید میکند طوف حضرت جاوید
نام پاک تو شاه شیر است بنده تست زهره و ناهید
از دفر گناه و کثرت جرم دل من لرزه می خورد چون بید
عرض دارد منور از ره عجز در جنابت شهاب صد اُمید
به نبی و علی بتول و حسین
بنده خویش را مدد برسد

۱۵۸

ای جز تو بهر دو کون شاهی نبود خاموش زیاد تو گیسایی نبود
از ره راه نمودم تحقیق راهی نبود که سویت راهی نبود
آید با امید و پس رود نا اُمید در پیش تو همچو داد خواهی نبود
از خنجر تیز و تبر و شمشیر و نمان جز حکم تو رنج نوک کاهی نبود

سکه زهر و ناهید - دوین سیاه شمس - آفتاب که گرد چکر کاشته والا سیاه جو انداز زمین که پچ حقه که برابر چه - رات که پطاور
آهزی حقه میں بہت در نشان ہوتا ہے۔

سکه "بتول و حسن" عاشقین خطی الف ص ۳۵ - سکه سویت سوئی تو

سکه از خنجر تیز و تبر و شمشیر و نمان - نسخ خطی الف ص ۲۹

دیدم چو نیکو بس فر زین دنیا جز فضل تو بیج زاد راهی نبود
گوید بدست منور ای سارعیب هر چند چو بنده پرگنای نبود

در یاب ز فضل خویش این مجرم را
ای آنکه جزت مرا پناهی نبود

ای چون مده مهر جبه و خد جد تو نبی دگر علی جد
داری لب لعل و سبزه خط یاقوت یکی دگر زمرود
بالای تو ای بلند بالا آن چرخ که سرفراز دارد
گردد بطواف تو شب و روز تا شام و سحر شمار سازد
دور و گستره ستاره و نجم ای زنده نمای دین احمد
گر بدترم از بدان عالم در بد ز سباعم و ز دو بد
چون بنده ترا غلام صدامست صد هاند چو من هزارها صد
الطاف تو فایق از حساب است اکرام تو خارج از حد و عد
وز بهر نجات من شهنیست غیر از تو کسی که گیردم پد
عذرم بپذیر بخشش از لطف هر مجرم که از عسلا سرزد
چون بنده احقرت منور فریاد رسی دگر ندارد

له مراد پیران پیر - پیر دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی
له درندگان - کسی که دستش را بجزم -

گوید بدر تو شیء الله
ده خیر بنام پاک احمد

ای خدای کریم بی مانند صبر کردی تو تلخ و شیرین قند
چشم امید بر تو وا دارند مست و بهشیار و بله و دانشمند
از تو باشد خزینة و کجکول نزد شاه و گدا که گرد آرند
جن و انسان و وحش و طیر و ملک زیر حکم تو جمعه سروازند
ده گدائی در گمت که شئی است در نه سردار بر سر داند
بخت یار است هر که یاد تو کرد ذاکران تو بخت بیدارند
نبود اکتفا بعتاقت جای ساغر اگر چه خنم آرند
بامید نعیم و خوف بحجیم زاهدان طاعتت بجا آرند
عاشقان محو ذوق دیدارت از نعیم و بحجیم بیزارند
نور دین هم کمینه بنده نیت
بندگان تو گرچه بسیار اند

له عقیده عوام، شیء الله یا شیخ -
له محقق الد -
له جدا - کلمه تحسین -
له تجنیس خط تمام و صنعت ایهام -
له بهشت و دوزخ (جنت النعیم)
له اسم خود شاعر - فقیر سید نورالدین -

(عاشیه نیز خطی به موه)

ای سراپا وجود تست املو بوجودم مفرقه استمداد
زان مستدام سزد بحضرت تو به نیاز و امید و خیر و داد
از تو خواهم شها چه امن امان از تو خواهم شها چه دفع عناد
وز تو خواهم که تا کنی از یخ شجر غم و هم و رنج و فساد
وز تو خواهم ز بهر صحت تن رنج رنج از تنم کنی برباد
وز تو خواهم که تا روان باشد کشتی ام روز و شب باد مراد
بدان بدان و مشکلی خویش وز تو خواهم شها چه بست و کشاد

نیز خواهد منور مسکین

صحت تن شفا و نعمت زیاد

ای غلام تو تا جسته دارند بندگان تو بخت بیدارند
دوستان تو مجسمه سر دارند حاسدان تو بر سر دارند
کوس و شمشیر دست بخشش تو رعد و برق و سحاب مطارند
نسبت خود بحضرت چکنم
اولیا چون غلام سرکارند

له ۱۱۴ در نسخ خطی الف وجود ندارد له یعنی نمیشده در طبیعت له در درج در و باد له باد شرط موافق هوا
له صنعت لغت و نشر قرب له تحت تاثیر شعر حافظ غلام زکریا له تا جسته دارند له حافظ شیرازی له تجنیس خطی تام و صنعت ایهام

ای فدای تو جان چون من صد بجهت آفتاب و مهرت خد
همچس منکر سیادت تو نبود نیست هم نمی باشد
وانکه داند چنین نخواهد بود غیر ملعون و ملعون مرتد
چکنم وصف تو که بیرون است از حساب و شمار و از حد و عد
سیدا عرض من پذیر از لطف بحق لَحْرِيْلَدَ و لَحْرِيْلَدَ
گر منم پُر گناه و پُرعصیان در نکردم بعمر خود جز بد
بامید تفضلات تو بود برگنه کز حقیق سر برزد
چون توئی حامی مُریدانت کی مُرید ترا ضربه برسد
قمر خود را بکن مسلط وی هر که در حق من بد اندیشد
تا که پیش از بدی من قهرت دل بدخواه را قوی گیرد

عرض دارد منور مسکین

شاه جیلانی است وقت مدد

عاشیه نیز خطی بی موه

ای یدالله را تو خوش مست خانی المده شاهد قدس و شهید کربلائی المده

له یعنی رخسار له نه بود نیست و هم نمی باشد له نسخ خطی الف ص ۳۸ له تلخیص به آیات سوره اخلاص :-
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ لَحْرِيْلَدَ و لَحْرِيْلَدَ و قرآن مجید - سیاره هم ۳۰ - سوره اخلاص
له مراد شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی
له دست خازنه

ایکه نور هر دو عین مصطفائی المدد راحت جان علّی مرتضائی المدد
ای دل بشکسته ام را مومیائی المدد ای به لیل مظلم نور و ضیائی المدد
ای باقلیم دل من پادشاهی المدد سید و سردار و شاه و دوسرائی المدد
ای ز لورج خاطر م کلفت زدای المدد غنچهای گلشن دل را صبائی المدد
ای که غیث لطفی و بحر عطائی المدد عاصیان را شافع روز جزائی المدد

ای بدر و ظاهر و باطن دوائی المدد

دافع هتم و عشم و رنج و عنائی المدد

بزم عاشقان ساقی کجا پیمانه می باید که بهر بریکی اینجا خم و نمخانه می باید
اشارت از تو ما را بس بود با گوشه چشمی که مشهور است یکت نبوی پی دیوانه می باید
اگر نور خدائی را نیسانی جز دل ویران تلاش کاینچنین گنج از چنین میرانه می باید
گرافتد عکس گیسوتو در آینه چشمم بدست مرموم از عکس مژگان می باید
برای مرغ دل این حال وخی در ریز گیسویش بزیر سایه زین خوشتر چه دارم و دانه می باید
ولا از هدیه گیسوی خوشبویش چه می پرسی که هر یک چین اود را ملک چین بجان می باید
ز سلک اشک بر شیر زبید سجدانی که نذر روح پاکش سحر زین در دانه می باید

له شب تار له ابرکم له دیوانه را نبوی بس است

له ح تلاش کاینچنین کنز از چنین ویرانه می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۴
(و) حش کاینچ گرانمایه تحفه مل جاتا ثوسه فراد نه کبود کجی ویرانه دل

(ب) ع که شکسته جو تو عزیز تره نگاه آینه سازیم - (اقبال)

له صنعت جنیس تام و صنعت ایهام

با و آذنی نبی پاک را جا داده حق گفتا که بهر این چنین ممان چنین کاشانه می باید
منور مجلس قدس است دل از غیر خالی کن
که اندر این چنین محفل کجا بیگانه می باید

براه عشق خوش همو دل دیوانه می باید چو بر گل بلبل و بر شمع چون پروانه می باید
ز کلک شمع و قرطاس پر پروانه ایجانان ز شاه عشق سوی عاشقان پروانه می باید
اگر پروای سروای مشو عاشق ترا گویم دگر عاشق شدی جانان ز سر پروانه می باید
برو بر بند مرغ عقل را بان بال و پر اینجا که مرغ عقل را اینجا دلا پروانه می باید
گذاری گر براد عشق پای خویش جانانه خدا حافظ و لیکن همت مردانه می باید
چو هر دم درد همام خدا درد زبان دارم ازان تسبیح مارا یکصد و ده دانه می باید
بمخشر حیدر کرار زبید ساقی کوثر که بهر این چنین ساقی چنین نمخانه می باید
چو میدانی که آقای تو آگاه است احوالت برای عرض حال خود دلا غوغا نمی باید

منور چون ز لطف شاه شد مشهور و دو عالم

بمداح تو اکنون خلعت شایانه می باید

له تلحج بآیه کریم: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سپاره ۲۰ - سوره و انجم آیات ۴)

له ملاح پیوستگی حق ز دو عالم بریدن است - له پروانه می باید - نسخه خطی الف ص ۳۴

عشق بازی صیت سرو پای جانان بافتن با سر اندر کوی دهر عشق نتوان بافتن

(سعدی شیرازی)

له شعر شماره ۱۰ نسخه خطی الف ص ۳۴ - له مراد حضرت علی - بحساب حروف ابجد اعلی علی - ایک سوس پس -

خ - ۱۰ - ۱۱۰ لهذا تسبیح یکصد و ده دانه - له چنین میانه می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۴ -

له غوغا می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۴ -

بر جفای سیدالشهدا بر آئین غم کند وز غم شبیر بر کس چشم خود پُر غم کند
از سعادت دو عالم میشود خوش بهره یاب وز شرور دین و دنیایش خدا بیغم کند
بلکه از یمن کرامات غم شبیر پاک مقتضی شد فضل حق تا شادی عالم کند
زان نواز ز زیر اوراق الشجر باد بهار وز دوال برق بنگر بعد صوت بم کند
از منور کی ادای شکر گردد زین نعم
از زبان هر سر مؤشکر هر دم کند

(ماشین خطی ب منو ۸۶)

بعد ختم مناقب استمداد خواستم از در شرف بغداد
به اقبال آنچه کردم عطف به نبی و باله الامجاد
شکر حق که جناب خمسه پاک گشت ارشاد خوش بحب مراد
که ای منور محبت آل نبی دهمت مرده تا شوی دلشاد
سختت چون قبول محفل قدس
ادفاده مبارکت باشد

له مراد حضرت پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی
له پنهان پاک
له معنی مبارکت باشد

جناب حضرت نوشا احمد بود لطف تو بیرون از حد و عد
سری و سردی و مرشد الکل همه خدام را بگر منته ید
شود شرمندۀ نورت مهر نمائی گریه مستاقان خود خند
توئی مهر سپهر فقر جز تو هزار اقطاب جسم اولیاصد
ندیم مرشدی دیگر بعالم باین صورت باین قامت باین قد
ز نجاند عن سلام در گمت را اگر باشد سباع و موزی دود
ز فتنه نا امید از در گمت کس اگر چه بود ملحد یا که مرتد
بود خاک کف پائی تو مارا برای هر دو دیده جای ائمه
نگیری بنده خود هیچکای بعصیان و به تقصیری که سرزد
مردانت زهر شو صد هزاران صبی و شیخ و شاب نیز امرد
مردیم دست خود دادم بدنت تو از لطف و کرم بجد و بیعد
گرفتی دست و عین الحق نمودی مرا عید است دارم عین برید
منور عرض دارد در جنابت اگر من عاصم گم مجرم و بد
من از نالائقی ماندم مقصّر و گرنه بنده ام من عن اب جد

له شاعر کے والد بزرگوار فقیر سید غلام محی الدین جو بعد میں نوشا ثانی کے لقب سے مشہور ہوئے آپ سید
غلام شاہ کے فرزند تھے له دست من گرفتگی کہ دیگر ہستی له معنی رخسار له درندہ
له مکر خدا خدا شناس له از دین برگشتہ له سنگ مرمرہ سرمد کا پتھر
له پسر مدون ریش له ع تو از لطف و عنایت ہای جید نمون خطی الف صفحہ ۴۰ له عین یقین
جو علم یقین کا دوسرا مرتبہ ہے۔ شاہدہ له تقصیر و دار کوتاہ دست۔

فقیر خویش را بنواز از لطف

مزن بر سینه او دست زد

۱۴۰

چون سریر مصطفیٰ بر علی بنهاد شد

روز نو روز است اسباب آماده شد

یعنی از دیدار روی حضرت شاه علی

دز صبای لطف حق یکبارگی در کیدی

در جناب کبریای او تعالی شانه

هر چه باید هر چه شاید با حضور داده شد

۱۴۱

چون مراسمی زمی سرشار کرد

آفتاب قدرتش در هر دو کون

دید از یک رخ موحّد تازان

می سزد اکنون که گویم حمد حق

آنکه هر یک از نفوس و از عقول

له یا اشعار نظم خطی می نیست.

له بنهاد اند در نظم خطی ولی اشتباه کاتب.

له نوروز - ۲۱ - ۱۴۰۱ - مساوات لیل و نهار - جشن و عید ملی ایران تا دو هفته.

له ع آفتاب قدرتش خوش در دو کون - نظم خطی الف ص ۳۰.

له یعنی که: پروانه چنانچه حرم و دیده نماید.

بودم اندر خواب غفلت لطف او

ای منور شکر احسانش بگو

آنکه خار مشکلت گلزار کرد

۱۴۲

منقبت

چون نگاه لطف بر من حضرت شبیر کرد

حُت او در طینت ما شد محمّر در ازل

بنده گیش با تغم گفتا که روشن دل کند

روی همچون ماه خود بنمود چون از راه ناز

خواتم چیزی بگویم از یزید نابکار

هان مگر گویم ز شاه کربلا ده تهمت ش

صاحب اقبال نعت عمر صرف حق کند

از جنابت یا شهید کربلا در روز حشر

منکه مداح رسول و اهل بیتم زان سبب

همچکس هرگز نکند آزاد از دوزخ مرا

کردم آزادم اگر پس مالکت تحریر کرد

له غیر شده مرشته.

له ده جدا - کله تخمین.

له یعنی شوم و بدبخت - بشارت داد.

چون نگاه لطف بر من حیدر کرد
بی خبر بر چند بودم محرم اسرار کرد
بر سر بالین من خواب غفلت نمودم
بخت بیدار آمد و این بنده را بیدار کرد
نخجهای بسته مقصود های باغ دل
خوش نسیم حضرت شکل کشا گلزار کرد
از شرور دهر لرزیدی وجودم تا که نشا
در حصار خود مرا چون نقطه پیکار کرد
سرشار حضرت شاه علی پیر خیر برین
قرص مهر و به بجای در هم و دینار کرد
جرعه پس خورده بام می ذوق نبی
ساقی کوثر بباغشیده و خوش سرشار کرد

لله الحمد ست والمنة که مهر جیدی

جسم و هم جان منور را پراز انوار کرد

خدا یا چنان بتم ده بلند
که ناید ز من هیچکس را گزند
ز پا و ز دست و ز چشم و زبان
که تا نام نیسم بعالم برند
دگر بخش توفیق نیکم ز غیب
با کرام و اطعام و اعطاء پسند
دگر صتمم بخش و خیر و کون
دگر عزت و منکر عالم پسند
دگر ده خلادت مرا در زبان
به از شهد و شکر به از شیر و قند
دگر از تو خواهم بنام قبول
علی را دو شش زاده ارجمند

له (جرم ای پس خورده بام)
له باغربان طعنه انداز کن - تا برزت نام نیک در دیار (سعدی)
له ملا حسین (امام حسن و امام حسین)

بدنیا و دین تا منور بود

درین سرفراز و در آن سربلند

(عاشیه نخجلی بصفحه ۷۲)

خوش حصول مرام ما کردند
می عشرت بهجام ما کردند
وز سر لطف شا به مقصود
چه خوش اکنون بجام ما کردند
یعنی اندر حضور آل نبی
چه قبول سلام ما کردند
با وجود چنین حقارت من
ده چه عالی مقام ما کردند
کز دو گیسوی عنبرین شبیر
بوی خوش دشتام ما کردند
وز مه عارضت چه خوش اند
درد دیوار و بام ما کردند
شام ما نیکتر نمود ز صبح
صبح ما خوش ز شام ما کردند
ملک و انس و جن و دیو و پری
بمخدا جسد رام ما کردند
چونکه از بندگی آل نبی
آنچنین استلیم ما کردند
پس بشکرا و چنین اکرام
کز عنایت بنام ما کردند
دین حمای سعادت اقبال
چون منور بام ما کردند

رسد اکنون سلام ما دیگر

که قبول سلام ما کردند

له کله حسین یعنی خدا -

در ازل بر ما چو لطف شاه جیلانی بود
تا ابد در قسمت ما فضل یزدانی بود
نغم مخور ای دل هزاران بار میگویم ترا
گر امیران را نگه بر باب دیوانی بود
چونکه از فضل خداوند کریم ذوالمنن
ما مریدان را پنه محبوب سبحانی بود
چونکه بر لوح دل ما نقش نام قادر است
ما غلامان را امان از شر شیطانی بود
همچس باشد نه چون میران شفیق اندر دو کون
ما مریدان را اگر چه محرم جانی بود
بر برات قادر یان ز امر رب العالمین
لا تحف از شاه جیلان صداد دیوانی بود
در نصیب دوستانش چون بود فتح و سرور
من نمیگویم بنیش بل دلی دامن و لیک
در نصیب رویان به پیش پرتو ماه خورش
خار را گل کرد پای شاه جیلانی کرد
عاشقی خوش گفت روز عید قربان نکته
در حضورش کافقاب آنجا بود چون ذره
من که باشم دم ز تداچی زخم چون در تصور

له بر باب سلطانی بود - نسخ خطی الف ص ۴۰ - مراد شاه عبدالقادر جیلانی - که محبوب سبحانی - میران پیر - پیر و گلبر خوش - غمخیز
دی را گویند - رجوع به اشاره بالا - که برای میران رجوع به اشاره - که قال خذها ولا تحف - سیاه ۴۲ - قال الم سورة طه آیت ۱
که اقرار و تصدیق کی علامت - منظور کنی کی علامت - که ایجاد کننده دین احمدی - که ایک نهایت باریک کبر - چو چاند
که سلفی است به پیش ما - که از - نسخ خطی الف ص ۴۵ - که نکته ای - مراد "فقه ای"
که تا که مراد از جان محمد قدسی نعت و قصیده گوی مشهور در عهد معول در هند - نیز محمد جمال الدین عری شاعر شیر و قصیده گوی بنظیر در باره جلیگر
نیز محمد افضل الدین عاقانی قصیده گوی ثانی ایران -

زیر حکمت ترک دتا جیست پنه روم و ری
بنده ات هندی و سندی نیز ایرانی بود
ای هنور خاک پای پیر باش و نعم مخور
در دو عالم دستگیرت شاه جیلانی بود

شاه جیلانی تاج فقر ما را شاه کرد
خار بودم گل نمود و سنگ بودم ماه کرد
آن شهنشاه کز الطاف عیم خویشتن
دزد را ابدال اندر یک نگه ناگاه کرد
بودم اندر گمراهی حیران لیکن بنده را
دشگیر من گرفته دست من بر راه کرد
زاهدان گر با ریاضت ره بمقصد برده اند
بعیتش فوراً مرا از رمز حق آگاه کرد
ما فقیران را بود در دو جهان توحید بس
در گرده ماست هر کس ذکر یا الله کرد
آنکه بهر بخشش دریا بود کشتی بدست
شیئا لله گفته پیشش کاسه خود چاه کرد

ای هنور زود شو بر خیز و پای دشگیر
گیر بادو دست محکم کان گدا را شاه کرد

در منقبت شاه شهید علیه السلام

شیر چه خوش خلعت زیبا سرم کرد
تاج شرفم نیز بالای سرم کرد

له الف: کسی که ملک معنی در رسد خود را بوی بنا - که مراد دانی کیما را ارمان بینی - درنی
ب: گر تو سنگ خارا و مرمر شوی - چون بصاحب دل رسی گوهر شوی - رندی
که ابدال جبه بدل - مانشین - قائم مقام - ده ستر ادلیا جب آن میں سے ایک فوت ہو جاتا ہے تو دوسرے فقرائے اس کا قائم مقام بن جاتا
ہے - اسی لیے ابدال کہلاتے ہیں - ۴۰ شام میں اود تیس بقیہ دنیا میں ہیں
که "توحید و بس" نسخ خطی بس ص ۴۴ - که رجوع به غزل شماره ۳۱ شده -

از آل نبی روز ازل کاتب قدرت
بر لوح دلم سوره اخلاص رقم کرد
از لطف نگاهی شه شبیر بسویم
دفع غم و هم و مرض و رنج و الم کرد
آمد بگدائی چو فلک بر در شبیر
از مهر و مهش بخشش دینار و درم کرد
بشنیده جفای شه شبیر مجبا
بی دین بشمر هر که برین دیده نه نم کرد
ز اصغای جفای عطش سید شهنش
در کرب بلا دیده من ز اشک دویم کرد
داند بیقین جاش بود دوزخ سوزان
بر آل نبی هر که جفا کرد رستم کرد
تا قتل کند دشمن من حضرت شبیر
آمد بر دشمن و شمشیر علم کرد
فرمود مراد رسیدیم مجبا
نگذاشت سر دشمن تا تا که قلم کرد

آمد بدر سید شهداء چو منور
بنواخت غلام خود و بر بنده کرم کرد

در منقبت شاه کربلا

*

شکر خدا که شاه مقصود نمود
ابواب عیش و عشرت و خیر و نفا کشود
وز غم و هم و حزن و خطر بائی جهان
اعفائی این عظام شه کربلا نمود

له منت ایام - اخلاص و وفا نیز تلج به : قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد - (بسم - سوره اخلاص - قرآن مجید) له یعنی شنیدن له ع نگذاشت سر دشمن من نسو خطی الف ص ۳۵ له یعنی عین کردن -

یعنی ز من نعت شهنشاه هر دو کون
زنگ که درت از دل این پرگنه زدود
در من حب آل نبی خیر و جهان
بخشش نمود چونکه مرا قادر و دود
در عزم قلبه بوسی درگاه اقدس
یا حضرت شبیر رسد تا دم و دود
از من بصد هزار نیاز و هزار عجز
بر هر دمی نشوع و بر یک قدم سجود
من بعد ازین بطوف جناب شریف تست
بر هر قدم سلام و بهر دم شهادت
اکنون منور است که اندادای شکر
با صد نیاز حجه خود را بخاک سود

شوقی بخت من مرا چون که گرفت و گیر کرد
بنده خویش را را حضرت دستگیر کرد
هر که بدش برود داد ز رنج بی زری
از کرش چگویمت چون بدمی امیر کرد
برده او بصد نیاز بعد سلام بحساب
از پی دفع مرض با عرض چون این حقیر کرد
شافی درد های ما از سر فضل بشمار
بین که وسیله شفا شکر و شمد و شیر کرد
خار و خس وجود خود پر گل دلای معصیت
بر نظر عنایتش نذر چو این حقیر کرد
من نگاه او ز خار کرد گل درخش نمود
نبل طیب ساخت مشک از گل و لاجیر کرد
شکر عنایتش بیان کی شود از من حقیر
نگاه دلم بیک نظر همچو من مینیر کرد

له خد شاعر - له آستان بوسی -

له ع : شوقی بخت من نسو خطی الف ص ۳۹

له مراد حضرت می الدین شیخ عبدالقادر جیلانی

له گر تو سنگ خارا و مرمر شوی

چون به صاحب دل ری گوهر شوی
(مولانا روم)

(۶- رمضان المبارک ۱۲۵۸ھ)

ماہ رویم دودیدہ می آید بخدا نور دیدہ می آید
 بحر مگاہ قدس از رہ ناز ہچو آہو رسیدہ می آید
 تا معطر کند مشام دلم چون گل نو رسیدہ می آید
 صد ہزاران دعاش ہمراہ دوست کہ بظاہر جسدیدہ می آید
 چشم بد دور خوش ز عالم قدس بصفات حمیدہ می آید
 یعنی آن سر و بوستان نبی عرض عالم شنیدہ می آید
 پی امداد من برای عدو تیغ ابرو کشیدہ می آید
 در طوافت سپریا شبیر با قد خوش خمیدہ می آید
 آہ اندر غم تو در گلشن گل گریبان دریدہ می آید
 تا منور کند دو دیدہ من
 پردہ از رخ کشیدہ می آید

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۸۰)

ماہ من چون شتاب می آید از پی فتح باب می آید

لے دیدہ سعدی و دل ہزار گشت تا نہ پنداری کہ تنها میروی (سعدی شیرازی) جریدہ یعنی تنہا
 لے صنعت حسن تعلیل لے غزل شدہ ۱۸۳ و نسخہ خطی الف و جود ندارد۔

گشت ما را سحاب می آید تشنگانرا چو آب می آید
 شکر لشد چہ خوش پی امداد مالک شیخ و شتاب می آید
 پی امداد بسندہ عاصی بمدد بو تراب می آید
 زان بر اعدائی خود کنون مداح ناصر و فتح دیاب می آید
 ای منور چہ خوش بمقدم خیر
 شاہ عالی جناب می آید

(رمضان المبارک ۱۲۵۸ھ ج ۱)

در منقبت شاہ

مرا چو بسدگی شاہ بو تراب بود گزہ کشائی کارم ازان شتاب بود
 جناب پاک تو یا حضرت علی دلی پناہ ہر دو جہان بہر شیخ و شتاب بود
 بکشد دل اجاب اہل بیت نبی فروغ چہرہ خوبت خوش آفتاب بود
 نہ بلکہ از رخ خوبت نخل شود خورشید اگرچہ رومی شریف تو در نقاب بود
 بہوئی سنبلی زلفت نمیرسد ہر چند شہا ز نافہ تاتار مشکناں بود
 ملاوت لب شیرین تو شہا باشد فزون ز قند و نباتیکہ در گلاب بود

منور از تو ہمین آرزو کند بدو کون

ہمیشہ خاک کف پای بو تراب بود

لے نقب حضرت علیؑ لے پیرو جان لے جس نے سو گئی ہو تری زلف سیاہ کار کی بو کیا پسند آئے لے نافہ تاتار کی بو
 لے قند و نباتی کہ در گلاب بود۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۷۔ (صرت ترقانی)

مرا کو کتاب استبای محمد چو شد اصغاری مازنی محمد
 ولیکن شسته گویم که باشد ز بانم بلبل باغ محمد
 ریاض دهر را دیدم بصد رنگ که زنگین است ز اصباغ محمد
 شده کونین مخلوق از برایش هم آو آذنی است اوتان محمد
 عجب نبود اگر آید بصد شوق هماره در سایه زار محمد

ز مهرش مهر شد روشن بعالم

منور مه شد از داغ محمد

(عاشیه نسخ خطی ب صفحہ ۸۷)

مژده ایدل که یار می آید شاهد گلزار می آید
 بزم عیش است بهر ابر می ساعده زرنگار می آید
 به نی و چنگ و مطرب و ساقی باده خوشگوار می آید
 چون ننازم به بخت خود اکنون یار بامن دو چار می آید
 گر نزد شاه زلف راز کجا بوی مشک تنار می آید

له استفهام بکلامی له کامل ہونا سے سننا - تبلیغ بہ - مآذاع البصر و مخاطبہ بکلامی
 حضور پاک کی چشم مبارک انوار الہی سے کسی اور طرف نہیں پھری - شہ شہ ای شہ رنگ رنگت -
 شہ تبلیغ بہ : تَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَکَ نیز ربوب بہ غزل ۱۱ اشارہ ۱۱

شہ ۱۱ فَنَّان قَاب قَوْسَیْنِ آو آذنی (سیلارہ ۲۷ - سورہ والجم - آیت شمارہ ۹۰)
 شہ اوتان یا اوطاق - بمعنی حجرہ - اطاق شہ مبارک فال - افسانوی پرندہ - استخوان غوار و کم آواز
 شہ ع مژدہ ای دل بہار می آید - عاشیہ نسخ خطی الف ص ۳۲ -

شہ "رو بروی من"

نخوش چو باد صبا گلشن دل چو کھ آن گلزاری آید
 شو برون ای غم از دلم اکنون شیر این غمزاری می آید
 یعنی از ہر عمل مشکلمہا حیدر شہسوار می آید
 چرخ با نقد مہر و ماہ سویت از پی سرشار می آید
 چون گدای توام ز روز ازل از سواکم ز عار می آید
 یا علی زان برای استمداد بندہ خاکسار می آید
 بخش رفعت شہا منور را کہ بصد انکسار می آید
 ایدل اندر دو کون بہر نجات حب حیدر بکار می آید

زان بچشم شفاعت شش ز گناہ

عالی زیر بار می آید

(عاشیہ نسخ خطی ب صفحہ ۸۸)

مژدہ ایدل کہ یار می آید مرحب شہسوار می آید
 باعث افتخار می آید خوش بفرود قار می آید
 مونس غمگسار می آید شاہ عالی تنار می آید
 شیر پروردگار می آید قوت کردگار می آید

شہ مرحبا شیر یار می آید - نسخ خطی الف ص ۳۱ -

شہ ع شاہ مردان شیر یزدان قوت پروردگار -

ہمچو باد بہار می آید بچمن گلزار می آید
شاہ دلدل سوار می آید صاحب ذوالفقار می آید

ای منور نگار می آید

حیدر نامدار می آید

۱۱- ذوالحجہ ۱۲۵۲ ہجری

مقابل رخ خوب تو کی شود خورشید غلام بارگہ تست قیصر و جمشید
بہر دو کون غلامت ز بند آزاد است غلامی درت آزاد میکند از قید
بجل مشکل کونین یا شہ جلی بدرگہ تو بیارم شفیع پیر جنید
بیا بیا شہ بغداد فتح بام کون کہ کو فتم در فیض ترا بچشم امید
منور است کہ خوابد بجل خاک درت
دو چشم خویش منور چو ماہ و چون خورشید

منم گم کردہ راہی یا محمد ندارم زاد راہی یا محمد
بسویم یک نگاہی یا محمد بشامی یا بگاہی یا محمد
توئی خوش پادشاہی یا محمد ملائک خوش سپاہی یا محمد

۱- شہ شہید حضرت علیؑ ۲- ع محمد کی غلامی ہے سند آزاد ہونے کی۔
۳- مخفف جیلان مراد شیخ عبدالقادر جیلانیؒ
۴- حضرت جنید بغدادیؒ مشہور مونی بزرگ۔

بہ بنیم شاہ راہی یا محمد بیای تاکہ گاہی یا محمد
بجل مشکلات ما بکونین بیا باخوش سپاہی یا محمد
منم از جان و دل مشتاق دیدار نگاہی گاہ گاہی یا محمد
سزد ہان گر نمائی کمرانی منم چون برگ کاہی یا محمد
اگر یارم سراغ نقش پایت نمایم سجدہ گاہی یا محمد
بطوف ماہ رویت ہمچو کردم چو مالہ گرد ماہی یا محمد
بجان دشمنم از دشمنی پیش بن ہان تیر ماہی یا محمد
برای سایہ من روز محشر کشا زلف سیاہی یا محمد
رسیدہ بر درت بہر گدائی فقیری رو سیاہی یا محمد
شود سائل پی عفو معاصی حقیری پُر گناہی یا محمد

ندارد بندہ مسکین منور

بجز لطف پناہی یا محمد

(۳- ذیقعد ماہ ۱۲۵۱ ہجری)

مہر رویت نہ ماہتا بام کرد ذرہ بودم آفتابم کرد
جزر و مد حساب حشمت نیست ہمچو مد گرچہ در حسابم کرد
شکر لشد بمشکلات دو کون یک نگاہ تو فتح بام کرد

۱- ذرہ ای، ۲- اصطلاحات جغرافیائی۔ چاند کی کشش کے سطح آب پر اثرات۔ لہذا اٹھنا یا نیچے گنا۔

همچنان در معارک ثقلین
در دِ نام تو فتح یابم کرد
نگ من لعل و خاک من کسیر
نظر مهر بوی تراجم کرد
گرچه جرم ز حد فزون بوده
حُجّت آزاد از عذابم کرد

زان منور شدم بهر دو جهان

که علی بنده جنابم کرد

میدد صبح سعادت خوش و میدد نهامش باد
ای که می پرسی ز عزتش کوئی شاه جلی است
یا الهی پیک ما بر منزل مقصود خویش
در هوای غوث اعظم می پرد چشم ز شوق
پشت چرخ از بار منتهای او گردید خم
میچکد از جوش حدش شیراز پستان فیض
کمر بای اشتیاقش می کشد مارا چو کاه
در سواد لا مکان از ناز ای محبوب حق
بوی خوش از باغ مدحت می شمد خوش نور دین
میدد خوش پیک طبعم خوش دود نهامش باد
روزی ما یا الهی روز دید نهامش باد
چون رسد در کوئی جیلان خوش رسید نهامش باد
چشم دارم یا الهی خوش و میدد نهامش باد
ای خوشا بخت سپرد خوش فحید نهامش باد
تا مکد این طفل طبعم خوش مکید نهامش باد
بقرارم یا الهی خوش کشید نهامش باد
میرد آهوی چشمش خوش و میدد نهامش باد
تا قیامت یا الهی خوش شمد نهامش باد

له جمع مکرر - دو جهانوں کے معرکے -

له لقب حضرت مولانا علی - له محقق جیلان - قصیدہ است در عراق مولود منش حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
له مراد از محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی - له عالم الہی جو مکان و اطراف سے مبرا ہے - له مفسر از شمس - سوگندنا -

میشوم آزاد در دنیا و دین از بیعتش
میخرد مارا عنای خوش خرید نهامش باد
عرض احوال منور میشود در حضرتش
بشنود از گوش جان و خوش شنید نهامش باد

میوزد باد صبا و خوش وزید نهامش باد
جانب بعداد و کوئی شاه جیلان میرود
زود رو خوش و حسدا را از ادب بر هر قدم
چون رسی بر آتانش سرنه برداری ز خاک
عرض احوالم بگو با دستگیر بیکسان
یا الهی خرم و خوش زود با سرعت رسانش
گر بچشم پا گذارد نور چشم احمدی
چون مرا بر لحظه یا رب درد نام قادر است
میدرخشد از رخ مداح او خوش نور دین
مهر ویش کی تواند دید بیمهر رخس
چشم تاریک عدد چون دیدہ خفاش باد

جبه می ساید منور بر در دولت سرائش

باب دولت باب عزت باب حشمت و اش باد

له معرب جیلان - قصیدہ در نواح بغداد مولود منش شیخ عبدالقادر - له خوش رو - نسخ خطی المص ۳۲ - له مترم
له کی از اسمای ذات - یہاں بنا سبت شیخ عبدالقادر - له یعنی فکر کار باہش باد - له نور دین احمدی نیز تصادفاً اسم شاعر ہمیں است
له گمراہ بیند بروز شہرہ چشم چشمہ آفتاب لا چہ گناہ
(سعدی شیرازی)

وصف ذات تو چه آید ز من ای معدن جود کز عدم کن و مکان بهر تو آمد بوجود
گر نمی بود وجود تو شها کی بودی کرسی و عرش برین لوح و قلم چرخ بکود
نور تو جلوه نمی داد اگر در آدم کی شدندی بابو البشر ملک سر بسجود
ما نداریم عشم روز قیامت شها شافع روز جزا چونکه خدایت بنمود
خاک نعلین تو از بهر جلا در عینین مهر و ماه و فلک و سحر و ملک سرمه نمود
میکنم سرمه کنون خاک شفائی در تو تا کدورت برد ز آئینه چشم زدود
عرض دارم بجناب تو بصد عجز و نیاز بقیام و برکوع و بسجود و بقعود
بدیه لائق تو چونکه ندارم دیگر از من ای خدای بر تو سلام است درود
قصه کوتاه کنم راست بگویم به یقین باعث خلقت کونین توئی یا محمود

ما تغم گفت خوشش آرد منور که ترا

شاهد مقصد کونین ز رخ پرده کشود

ما تغم دی چه خوش بشارت داد رحمت حق بگفت و گویش باد

اشاره به: **قَوْلَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكَرْسِيَّ وَلَا اللَّوْحَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتَنِي يَا أَدَمُ**

(شرح ترمذی ص ۲۵۲-۲۵۳)

۳- حضرت آدم علیه السلام کی گشت - ۴- حضور سرور کائنات که ناموں سے ایک نام - حکیم - محمود - عاقبت ...
۵- بگفتگویش باد

کای محبت رسول و آل رسول مادر اہل بیت با اولاد
عمر خود در بفسق گز راندی در نکردی دمی حصار اباد
کار عقی اگر نکردی هیچ عمر خود داده دگر برباد
گرا داشتند از تو حق پدر نی حق مادر و حق استاد
مادر دهر مجسمی چون تو گر نژاد است و ہم نخواهد زاد
گر گناہان تو فزون باشند وز شمار و وحش و طیر و عباد
از عنایات حق مشو نویسد گفته حق مگر نکردی یاد
حب آل نبی سفینه ماست فضل حق بر دی است باد مراد
زود بر خیزد عشم مخور هرگز ز آل پاک رسول جو امداد
ای منور بشکر این نعمت که ز آل رسول دست داد

شو بنعت رسول ہاں دلشاد

در بہ تبدیل متافیه باشاد

ہر کسی رنگی اگر از قمر زود رنگ کرد مرشم از صبغة الله رخت من خوش رنگ کرد
خاک اکسیر از طلا بنماید از مس نی مثل کیمیای نعت او مارا بخود ہمرنگ کرد

۱- ع گفته حق مگر نداری یاد - نسخ خطی الف ص ۳۲ - ۲- مراد باشد در بہ تبدیل متافیه باشد - ۳- دو مختلف رنگوں کے نام

۴- تسبیح بہ آیت کریمہ: **صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَكَ حَبِيبُونَ** - (سپاہ مار سوزہ البقرہ آیت ۱۳۸)

۵- کسی کز ملک معنی در رسد خود را بوی بنا کہ گریس و نمائی کیمیا را ارغوان بینی
(عرفی)

دی شنیدم عاشقی میگفت اندر رهگذر
در حق معشوق یارب اینچه شونخ و تنگ کرد
نیشه گر دیدم بعالم شیشه می سازد و تنگ
ای عجب کان سنگدل چون شیشه دل تنگ کرد
می شنیدم قلعه دل را که آن قلبیست یک
فتح بابش نازنین از یک نگه بی جنگ کرد
فیض بخش هر دو عالم چونکه از فیض قلیل
از برای بندگانش عار کرد و تنگ کرد
نگ او زانش ندیدم یک در میزان فیض
عرش و کرسی چرخ و ماهیها در آن پانگ کرد
اسپ عقل و سکر در جولانگه نکر و بیان
با چنین تندی سر میدان کنش لنگ کرد
ای منور شکر آن حق گو که فیاضی او
از وفور فیض دامان دولت را تنگ کرد

وز کرم با وصف نقض عهدهای این حقیر
از گناه هم در گذشت و از غلام تنگ کرد

۱۹۷

یا برید الصبا لا سقما
رح سلم لستید البغداد
والذی دافع عنایتہ
لطفہ فائق عن الاهداد
الذی دافع الاسقام
والذی قام مع لاصل فساد
والذی حيلة لمغفرتی
والذی شافع بیوم تناد
فاستل الخیر منه لی بنی
لعیالی وجملة الاولاد

له این چه له فوجی که مرکز له وزنه - پارسنگ له شکستن عهد له حاشیه صفحہ ۱۲۲
نسخه خطی بین ہی درج ہے - له ڈاکے جانے والی ٹکڑے ڈاک - له الذی دافع الاسقام
حاشیه نسخہ خطی بس ۱۲۲ بمعنی بیماریوں کو دفع کرنے والا - له فساد کی بڑھ کو کاٹنے والا - له روز جزاء
روز قیامت -

وبال وکل اخوانی مع اولادهم وبالأحفاد

والتمس عندہ لصحتنا

اعنی ارواحنا مع الاجساد

۱۹۸

یا حسین ابن علی اسباب عیشش آماده اند
کاسه های محفل عشرت همه پر بادہ اند
عقد های کار ماکز غیب اندر یک دی
ثزاله سان از گرمی مهر تو خوش بکشاده اند
خیر مقدم مرجا زود آ که بهر مقدمت
جان و دل روح و روان بهر سلام ستاده اند
در گلستان دلم کاجابت ای آل نبی
از غموم هر دو عالم همچو سرد آماده اند
شکر حق کز یمن مهر حیدر و سبطین پاک
کلبه تار دلم را نور ایمان داده اند
صد هزاران عاشقان با صد هزاران انتظار
همچو نقش پادشاه راه شان افشاده اند
نازنینان جهان در حسرتشان با نیاز
از برای سجده سرا بر زمین بنهادہ اند
چون منور در دو عالم شاه باشاه علی است
حضرت شبیر و شبیر هر دو این شهزاده اند

مین که از یمن شه و این هر دو شهزاده مدام

شکر حق کاسباب عیشم جملگی آماده اند

له بیٹے بیٹیاں، نواسے نواسیاں، پوتے پوتیاں - غلام کنیز نوکر چاکر -
له صد ہزاران عاشقان با صد ہزاران اکسار - در حاشیہ بیان نسخہ خطی بنیز حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۹ -
له ع همچو نقش پادشاه راہ شان افشاده اند - حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۹ -
له ع از یمن شاه ہر دو شہزادہ مدام - حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۹ -

ردیف الذال

(ذ)

۱۹۹

اگرچه قند و نبات است و شهد و شیر لذیذ
 مراست زین همه نام شه شیر لذیذ
 اگرچه خواب بسجاب راحت شاهانت
 و گزشت سلاطین ست بر سریر لذیذ
 بچشم دیدن روی تو شاه کرب بلا
 بدرگه تو بود خواب بر حصیر لذیذ
 وظیفه خوار دو مستص مه و خور تو فلک
 بگفت نان خمیر است هم فطیر لذیذ
 چون عن سلام تو ام سید ابرود کون
 بکن وظیفه من نعمت کثیر لذیذ
 چو سلیم بدست ده جواب شیرینم
 که از جواد بود لفظ مان بگیر لذیذ

مرا بگفتن بدست چه خوش منور گفت

بود کلام شکر ریز تو فقیر لذیذ

ردیف الراء

(ر)

۲۰۰

(عاشیه نوحه غلی بس ۹۳)

از تو خواهم یا اله العالمین با زیرب فر
 خلعت زیبای خیر دین و دنیا را ببر
 وز تو خواهم دوستان خویشان را در امان
 از شرور و دشمنان خویش را زیر و زبر
 و از تو میخواهم شفا و صحت و اقبال و جاه
 حرمت زهرای پاک و حرمت خیر البشر
 دشمنم را آنقدر مهلت مده که زومی رسد
 این عن سلام در گمت را هیچک از رنج و ضرر
 وز تو میخواهد منور عزت خود در دو کون
 حرمت همسر او حیدر شاه شبیر و شبر

له ۱۰ اشارت غلی الفین نہیں۔

الا ای دوستدار شاه شیر غلام داعن در شاه شیر
 ز اشک دیده کن گوهر فانی برای سزنا شاه شیر
 بوصف آنکه از حکم الهی بجای آید شاه شیر
 میان کربلا بر سختی عطش به بین این اصبطار شاه شیر
 ز حسرت ابر ناله تا به محشر نیاید چون بکار شاه شیر
 هزاران خرمن دشمن بسوزد گرفتار یک شرار شاه شیر
 ناله مهر و ماه دیگر ز نجلت اگر بیند غدار شاه شیر
 ز قلب مرا کسیر باشد دلا خاک مزار شاه شیر
 شراب کوثر اندر حشر خواهم بجایم ز رنگار شاه شیر
 منم ممنون و مشکور از دل و جان ز لطف بشار شاه شیر
 خدایا چشم دارم روز محشر که باشم در جوار شاه شیر
 سلام بیداد اکنون کند عرض
 منور خاکسار شاه شیر

آن که مه سای که کردی بر فقیر کی توان کردن بیان یاد شکر

له صبر کنایه تحمل سے کام لینا
 له مراد از خود شاعر - له مراد از حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی

آبرویم را نگه در دو جهان دار از بهر خدا پیران پیر
 اولیا خوش بر سپهر مکرمت چون نجومند و توئی بدر منیر
 ظلمت جهل از جهان کردی بدر شاه جیلان چون شستی بر سریر
 با مردان گفتم قول لا تخف سوی جنت جمله را هستی بشیر
 آن کسانی را که از درگاه تو گشته محرومند تو هستی نذیر
 ذات پاکت چون در است بر دو کون چون صدف ای سید روشن ضمیر
 غوث صمدانی مدد مرا بمن تا شود بر جملہ اعدا نصیر
 از کرم چون نور دینم خوانده
 ظلمتم بر بانی ای بدر منیر

(عاشقینہ غزل ب سطر ۹۴)

آہ در کربلا بجسز تقصیر چه ستم رفت بر صغیر و کبیر
 کہ پی تشنگان آل نبی چون کشیدند خنجر و شمشیر
 نہر جاری شد از میاہ عیون آب پیکان دگر ز بارش تیر
 بود از ہر طرف بر آل رسول ہان ہزن ہان ہزن بگیر بگیر

له دگران ہمستہ له تلحیح بہ آیات :- (د) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ - قرآن مجید سورہ طہ
 سیارہ قال الم ۱۱ - آیت ۱۱ (ب) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَالِي - قرآن مجید سورہ طہ قال الم ۱۱ - آیت ۱۱
 له محففت بود - جمع ہا - پانی بہت سے پانی - له نوح علی بی بی بود و از ہر طرف ہے
 لفظ ہا اشتباہ و کاتب (دو)

بیستم چون با علی مرتضی است غیر از نیم نیست پیمانی دگر
 خاک پاک در شش دامن ماست غیر از نیم نیست درمانی دگر
 کان گوهر از چه میخواستی دلا گوهر ایمان است ارکانی دگر
 حُب اهل بیت ایمان نیست غیر از نیم نیست ایمانی دگر
 شاه شبر جان و جانان نیست غیر از نیم نیست جانی دگر
 چار یار ارکان اسلام منند غیر از نیم نیست ارکانی دگر
 شاه ما چون شاه عبدالقادر است غیر از نیم نیست سلطانی دگر
 مافقران را بامید اله جز توکل نیست سامانی دگر

جز ثنا و نعت و مدح و منقبت

از منور نیست دیوانی دگر

۲۰۷

(عاشیه نوحه خلی ب منو ۹۸)

ای خداوند کریم کار ساز کردگار دی خداوند رحیم ارحم الراحمین
 کهنه دستاری سرپیر کهن سالی که اوست بس ضعیف و بس غریب و بس حقیر و خاکسار
 با هزاران عجز و با صد ها نیاز از حضرت حرمت شبیر خواهد حرمت و عزت و وقار

له اشاره به: وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا مَعْرَفَتَ لَهُ
 ته مراد از خلفای راشدین: ابو بکر و عمر و عثمان و حیدر
 ته مراد از غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی: پیران پیر و شیخ
 ته مراد از غوث شاعر و عارفان و بستگان و فقیر خاندان

دز تو مداح رسول و آل پاک و صحبت او آرزو دارد لصد عجز و هزلاران انکسار
 یا رسول و یا بشو و یا دوست پاک او شافع آورده به پشت حضرت دلدل سوار
 معنی آن شاهنشهر دنیا و دین شاه علی حل نمای مشکلات و شافع یوم القدر
 صاحب تیغ و لوا و واسط لطف و کرم مونس و غمخوار اجاب و رفیق و غمگسار
 امن و ایمان و امان و حشمت و خیر و شفا عزت هر دو جهان اندر صغار و در کبار

دز تو میخواست منور یاسین ابن علی

تا بود در هر دو عالم نیکنام و کامگار

۲۰۸

(عاشیه نوحه خلی ب منو ۹۲)

ای خداوندی کریم کردگار راه چون گم کردم اندر لیل تا
 یا علی مرتضی دلدل سوار یا شبیر و شبر عالی تبار
 لطف منماتا نگردم شرمنا یعنی از لطف عمیم بشمار

عرض میدارد و منور بار بار

دست من بگرفته بر راسم بیار

۲۰۹

ای خداوند هر فقیر و امیر خالق و رازق صغیر و کبیر

له صحابه کرام
 ته مراد حضرت علی رضی الله عنه روز قیامت
 ته مراد حضرت علی که صاحب ذوالفقار - علم برادر روز فتح خیبر

داده تست هر کجا باشد ^{له} نزد شاه و گدا سر بر نصیر ^{له}
 خوش روز و شب چرخ گیر و از خوانت ^{له}
 غافل شافع آورده بسر عفو گناه ^{له}
 چشم دارم ببغفرت که توانی ^{له}
 کلفت زنگ از دلم بردار ^{له}
 غوث اعظم شهنش جلی ^{له} دست گیرنده فقیر حقیر

دست بردارد و نماید عرض

چون منور کنون پذیر و بگیر

۲۱۰

(۶۲ شبان ۱۳۵۰ هجری)

اے خدای کریم و رب غفور ^{له} خالق غم و هم و فرح و سرو ^{له}
 چشم امید بر تو وا دارند ^{له} ساکنان دیار و اهل قبور ^{له}
 شرمسارم اگر ز کثرت جرم ^{له} نادرم در شما ز فسق و فجور ^{له}
 بنده خویش را به بخش و مپرس ^{له} پستی و علی به بعث و نشور ^{له}

از کرم های خویش ماح را

کن منور شما بخلعت نور

له صنعت لعل نشر مرتب - و صنعت تضاد - له از عاشیه نسخ خطی الفس ۴۱ - له تلخیص بآیت کریمه:
 اِنَّا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً - در سوره الفاتحه آیت شاره ۵ - له مراد از پیران پیرانست
 له جلی مخفف جیلان که مولود و شاه شیخ عبدالقادر بوده - له صنعت تضاد - له روز رستاخیز روز قیامت

۲۱۱

(عاشیه نسخ خطی ب ص ۱۰۱)

ای خطا بخش و عیب پوش فقیر ^{له} دی حمایت کن فقیر حقیر ^{له}
 دی انیس جلیس من مردم ^{له} دی رفیق شفیق بنده پیر ^{له}
 ای شفاعت منای من در حشر ^{له} دی مرا شاه و پادشاه و فقیر ^{له}
 دی سرور دل نبی و علی ^{له} یعنی رخ شبر و شاه شبیر ^{له}
 منم از جان و دل زخمه پاک ^{له} بودز اصحاب کبف چون قطیر ^{له}
 در جناب مقدست ثنا با ^{له} پس ضرور است عرض حال فقیر ^{له}
 گویمت زان کنون بصد زاری ^{له} عذر مارا پذیر و دستم گیر ^{له}
 چون بچشم اعانتت ماراست ^{له} در دست علی و کل عسیر ^{له}
 مشکلات دو کون ما کن حل ^{له} از عنایات خویش و لطف کثیر ^{له}
 وز تو خواهم رفاه و عزت و جاه ^{له} بشه و پادشاه و ختم غدیر ^{له}
 وز تو خواهم که سخی مرا باشد ^{له} حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر ^{له}
 گوید اکنون منور است به نیاز ^{له}
 المدد المدد شد شبیر ^{له}

له پنج تن پاک -

له ده اشخاص بود قیام با شاه که ظلم سے ڈر کر ایک عاریں جا چھے تھے - ان کے براہ ایک کتاب بھی تھا -
 مشہور ہے کہ یہ لوگ تین سو سال کے بعد جاگے اور پھر سرگئے اور قیامت تک سوتے رہیں گے -
 له قطیر - اصحاب کبف کے کتے کا نام ہے - له یا علی عسیر راہ لیر مبدل کن -
 له خم غدیر یا غدیر الخ - ایک تالاب جہاں شبیر پاک نے فرمایا تھا میں گفت مولا فاعلی مولا -

(عاشیه نسخه خطی ب صفحہ ۹۱)

ایدل اندر طواف حیدر در قلبه آتش دزنی سعادت زر
 که غلام علی بود در دهر هر کرا سبکری ز عجز و صر
 جان جانم علی به بنه هست همچنین بین به زبرد غیر زبر
 باز زبر زبر بغیر زبر صدقت و علیش باشد در
 همچنین غیر زبر و زبرد زبر زین گهر تا بحشر یابی پر
 شکر شد بزمین این توصیف گفت ماه منیر نجم و خور

ای منور ز مخزن غیبی

هر چه خواهی بگیر و بخش و بخور

(۲۲- محرم الحرام ۱۲۵۱ هجری)

ای دل عصا بفضلت دلیر از تو رسد رزق بر دباه و شیر
 مالک بر حقی و جز حکم تو برگ درختی نه بنیقد بزیر
 چشم غنایت تو دارد مدام گرچه بود گرسنه و درت سیر
 فضل تو بیرون چو از حد است عد عرض نمایم بجنابت دلیر

عقده کارم به نبی و علی

زود کشا زود کمین بیج دیر

له مامیان و گنا هکاران

(۴- جمادی الثانی ۱۲۵۱ هجری)

ای رخت مطلع انوار و خدایت مهر منیر داده تست بشاهان جهان تاج و سریر
 نصرت و فتح و ظفر هست چو خانه زادت زان مجبان تو باشند ظفر یاب و نصیر
 میکنم جمع کنون مشک و گلاب و عنبر عطر با صندل ساییده و کافور و عبیر
 تا بشویم دهن خویش و بگیریم نامت ای علامت همه شاهان و سلاطین و امیر
 پادشاهی و شهنشاهی کونین تراست نام پاک تو بود سید شهادت و ثبیر
 عرض دارم بجنابت پی دفع امراض ای جناب تو مرا ملجا و ماوا و ظہیر

پس بیا زود بامداد منور شاه

به نبی و علی و بشیر و یا ثبیر

(یکم ذوالحجہ ۱۲۵۱ هجری)

منقبت سید الشہداء

*

شاه گلرخ و سمنبر دی نور دیده پیمبر
 از ننگت زلف عنبریت شرمندہ عبیر و مشک و عنبر

له مبنی رخسار

هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب

همنوز نام تو گیرم کمال بی ادبی است

له مبنی پشت پناه

محتاج دوا مساز مارا ہر چند بود خیار ثنبر^۱
 من زان تو ہستم دل و جان همچون کہ ز والد تو قبر^۲
 وز مہر تو سید بچم
 چون مہر منور است لب^۳

۲۱۶

ای شہان را شد و سران را سر تاج لولاک^۴ باشدت بر سر
 خلعت قرب حق ترا در بر ایستادہ ترا جہان بر در
 در گمت بہر ادیاء مرجع ذات تو بہر انبیا مغفر
 عاشق روی خوب^۵ تست خدا قاب قوسین شہا تراست مقرر
 بہ نجوم و سیارہ پرنج برین خوش مرصع بعنق^۶ تست منیر
 میکند امر حق فلک شب و روز سز نثارست نجوم و شمس و قمر
 ہست ز امر خدا چو در کونین حاصیان را در دست پناہ و مقر^۷
 بجنابت ز بہر عفو گناہ عرض دارد منور^۸ حق
 گر پذیری شہا ز می نطفست

بہ بتول و علی شبیر و شبر

۱۔ کھرا۔ گڑی۔ ۲۔ خیار شنبہ در اصل خیار خضر کا معرب ہے۔ یعنی امتاس جو سہل کی مشہور دوا ہے۔
 ۳۔ حضرت علی کے ایک نہایت وفادار غلام کا نام ہے۔ ۴۔ اس لفظ کو اگر لمبر پڑھا جائے تو معنی ملامت یا سرکاری
 نشان اور اگر نثر پڑھا جائے تو مغرس ہوگا بمعنی قذیل۔ ۵۔ رجوع بہ منزل شمارہ ۱۲۵۔ اشارہ ۴۴۔ ۶۔ رجوع بہ منزل
 شمارہ ۱۲۴۔ اشارہ ۴۵۔ ۷۔ جہاں مستار۔ پناہ گاہ۔

۲۱۷

ای شہ دنیا و دین دی ماہ روی کردگار پنجتن را نور چشم و دوستدار چار^۱ یار
 آدم از بہر بخشش بر درت امیدوار ای بہ پیش حضرت تو نا امید ی نگار
 جرم من ہر چند باشد بیشتر از پیشتر ہست فضل و بخشش عام تو شاہا بیشمار
 کوس اقبال تو کوبان کردہ حق در ہفت صرخ ای ز انوار رخت مہ شد نجل نور شمار
 چون شود در عرصہ قرطاس نامت جلوہ بخش میشود پا بوس او از شوق کلکم بار بار
 گر ہمہ ذی روح و صفت را بیان بالاتفاق روز و شب سازند باللہ یک نیاید از ہزار^۲
 دافداران درت روشنند انداز پرتوت ای کی از بند گانت ماہتاب دافدار
 پیش از ایام ظہورت ابر گرد ز لاف فیض زین ندامت ما بدامان جہان شد آشکار
 شد جناب عالیت از بہر ما در ماندگان رافع الدرجات دنیا شافع^۳ یوم القرار
 خویش را افگندہ در پایت زمین مانند خاک آسمان گرد سرست گردید شاہا چتر دار
 باد نور الدین^۴ حسد یا از جناب عالیش
 کامیاب و کام بخش و کامران و کامگار

۲۱۸

ای غلامت چو سکندر صد و جمشید ہزار ابلق و ہر بحکم تو رود لیل و نہار

۱۔ مراد غلامی را شدین ۲۔ صفور کاغذ۔ ۳۔ تلجیح بہ آیت کریمہ: وَکُوْنْ اَنْ مَّا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَیْءٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرِ یَمِیْنٌ
 مِنْ بَعْدِ سَبْعَةِ اَجْمَعٍ مَا قَدَرْتُ لَکُمُ اللّٰہُ اِنَّ اللّٰہَ عَزِیْزٌ الْحَکِیْمُ۔ (پارہ ۲۱۔ سورہ نمل۔ آیت شمارہ ۷۰۔)
 ۴۔ دیشلیکتا فی الدارین (در دنیا و آخرت ہر دو)
 ۵۔ اسم خود شاعر فقیر سید نور الدین ۶۔ چکر گھڑا۔

موجب خلقت کونین تو بودی و تویی
 باعث بخشش عصیان چه صفتار و کبار
 هست شام و سحر از تو امید بخشش
 گرچه عصیان مرا نیست حد و حصر و شمار
 دی شنیدم به لب بحر که رندی میگفت
 بر سر مرقد سنگین بدینج بسیار
 عاشقان را چه بود بارگران سر بد و دوش
 ایدریغا بر سینه شان سنگ مزار
 طایر قدس بد این روح لیکن افسوس
 اشتیاق نفسش دام شد از بهر شکار
 میکنم عرض دگر باره بدرگاه رسول
 گاهی شه هر دو سرا مالک هر شهر و دیار
 چون شنیدم که نبار رو تو بر باید
 ظلمت آینه با و بفزاید انوار

بادشا با نظری کن بمنور ز کرم
 بحق آل کرام و بحق صفت کبار

بامید جناب شاه شبیر
 نکردم هیچک اندر مجرم تقصیر
 ازان با وصف این عصیان که دارم
 بگوینم خدا دادست توقیر
 پس آنکه یمن بخش بین که مارا
 بود هر دم در آن توقیر و توفیر
 کنون در شکر اکر امش منور
 سلام فائق از نصیر و تحریر

بصد عجز و بصد زاری کند عرض
 بدرگاه جناب پاک شبیر

له رجوع به تلخیص قرآنی غزل شماره ۱۳ اشاره ما نیز غزل شماره ۱۴ ع: من ملک بودم و فردوس برین جایم بود (حافظ شیرازی)
 ع: ما لفلک بود ایم و یار ملک بوده ایم (رومی) ع: طائر رفته قدم چه دهم شرح فراق (حافظ)
 ع: صحابه کرام، اصحاب رسول الله ع: صنعت تهنیت غنای

(عاشقانه نعتی ب منور)

بیارگاه خداوند سار و غفار
 رحیم و ارحم و آمرزگار و مشفق و یار
 بصد نیاز و خشوع و عرض و نیاز
 بهر صبا و مساکای خدای لیل و نهار
 بتوبه گر چه جهان از گناه گرد پاک
 سزد ز توبه من صد هزار و استغفار
 بچشم فضل تو این کاروان عصیانم
 رسید بار شتر با بصد هزار قطار
 بگیرد در عرض هر یکی ز عصیانم
 عنایت و کرم لطف کن هزار هزار
 بنام احمد مختار و بنت معصومش
 هر دو سبط نبی و بحیدر کزار

منور است که گوید کنون به خسته پاک
 سلام بجد و بیعد صلوٰه بالا کثار

(۲۲۱- شوال المکرم ۵۵۵ هجری)

بحکمت ای که تدبیر است و تقدیر
 بفرمانت بود بتدبیر و تدبیر
 قیاس و عقل اندر کینه ذاتت
 ز حیرانی است همچون نقش تصویر
 اگر جریم ز حد بیرون افرون است
 گناه بنده از نصیر و تحریر

له غزل شماره ۲۱۹ در نعتی خلی الف و جود ندارد.
 ع: هر صبح و شام ع: درود و سلام و صلوة کثیر: یا ایها المظنون یبوء جماله صلوة علیه و آله
 و سلموا تسلیما کثیرا کثیرا.
 ع: بشارت و خوشخبری دینا. ع: لڑکی کوپرده می بیند یا کسی عضو کو گرفت یا سن کن.
 ع: نعتی ب تقدیر و تقدیر (بدون واژه) سهوا کاتب.

جناب پاک اہل بیت احمدؑ شفیع آرم چو ہر عفو تقصیر
منور را مکن رسوا بمحشر
بزہرا و علی و شاہ شبیر

۲۲۲

در منقبت

شبیر و بابل بیت شبیر ہر کہ بودہ است از منیر و کبیر
آہ در کربلا نبود آبی مان مگر آب خنجر و شمشیر
ہر کہ دارد روا بر آل نبی این چنین ظلم آہ بی تقصیر
چون نگویم بروج شمر لعین لعن ستر و علن بطعن کثیر

ای منور بگو درود اکنون

شبیر و بر آل پاک شبیر

۲۲۳

منقبت

برون ز حسد شمارند گر گناہ فقیر و گر چہ مجرم من از حد و حصر است کثیر
نیاز زلفت تو کردہ گلاب غنبر و مشک بقطر و صندل و کافور و عود خام و عبیر
شمار خاک کف پاستا ختہ دل و جان بصد نیاز کنم عرض یا شبیر شبیر
چون من ازان تو ام چارہ دیگر نبود جز این کہ عفو کنی جرم این فقیر حقیر

۱۔ یزدی قریح کا عہدیدار۔ حضرت امام حسین کا قاتل۔ ۲۔ صنعت ملاقات النیر یا صنعت تناسب۔
۳۔ جز ایک منوکی..... حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۳۔

بخشش این زکرمای خویش عاصی جناب سید شہدائے امیر و فقیر
بحق اسعد و زہرا و حیدر و شبیر توئی چو روز جزا شافع منیر و کبیر
بصد نیاز منور نہادہ جہۃ خویش
بر آستان تو گوید کہ عرض من بپذیر

۲۲۴

بنقل عافیت ببط احمد مختار ان کہیں شبیر پور حیدر کرار
کہ بار رحمت عام خدا ابد بروی وزین غلام بروش سلام باد ہزار
کنون دعای من از ہر آل اولاد است کہ خوش زینند بمعز دراز بر خود دار
منور است کہ خواہد دگر ز شہر پاک
بصد نیاز نکونام و طالع بیدار

۲۲۵

نعت عربیہ

بنبی الکرم والحدید و جناب البتول والشتیر
و شبیر و عابد ابنہ ۵ وابنہ الباقر مع الجعفر
و بموسی کاظم و رضا والتقی والنقی و ذی الصکر

۱۔ بخشش۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۲۔
۲۔ ع: توئی چو روز جزا شافع منیر و کبیر۔ نسخہ خطی ب سوکاتب
۳۔ بلاد کوپک
۴۔ دشمن پر متواتر حملے کرنے والا۔ حضرت علی کا لقب۔
۵۔ نعت عربیہ میں بارہ اماموں کے نام درج ہیں جو خط کشیدہ ہیں۔

وجناب محمد المهدی و محبوب قادر الاکبر

رب اغفر خطیبتی وارحم

واقض رقی حوائج الاحقر

۲۲۶

بیک خیال منم از هزار دیو بهتر بیک خیال دگر از ملائکم بهتر
ز حال خود چه گویم چو من نمیدانم چه ام که ام ز چه جایم کجایم است مقرر
ولیکن اینقدرم بنده راست علم یقین که جز در تو نباشد مرا مقرر و مقرر
منور است که خواهد کنون بخش پاک نبی علی و بتول و شبیر و شاه شبر

که از کمال عنایات فضلها بی عیم

خدای سائر عیبا ز لطف پرده مد

۲۲۷

در منقبت حضرات خمس و دوازده امام

پری بافت من گفتا محبتان عیان بنگر تماشای عجیبی چشم واکن در جهان بنگر
پی ترویج روح چارده این چارده باشد طبق برخوان فیض خالق هر دو جهان بنگر
ازان این جمله حیوان و ملائک بود زان فیض بهر سو هر زمان هر جا کجا پنهان عیان بنگر

له معنی اینکه آن خداوند رحیم که او میری مخلوق است در گذر کرد، تو تا معنی الامانات به اس بنده استخری حاجات که پورا کرد.

له کسی می زند وی درین معنی راست کین آمدن او کجا در حقن کجاست (در عیم)

له اولین درم یقین جو علم به حاصل بود (۱) علم یقین (۲) عین یقین (۳) حق یقین.

له جای مستعد و جای مستعد.

له چهارده معصوم حضور سرکائنات و بنت الرسول و دوازده امام.

اگر پرسی ز اسم چارده احمد بود حیدر پیش زهرایش حنین شاه انس و جان بنگر
پس از وی عابد و بانست پس از وی جعفر صادق پس از وی موسی کاظم نبی را جسم و جان بنگر
رضا باشد پس از کاظم تقی و هم نقی بعدش پس از وی عسکری و مهدی آسمان بنگر
زمن خلقت این چارده نور شید شد مأمور برای خدمت روزانه و شب همچنان بنگر
قر مأمور می باشد ز بهر مشعل افروزی چراغان میکند هر شب ز انجم آسمان بنگر
غلام اهل بیت و خاکپای چارده معصوم محبت و خاندان و مدح خوان خاندان بنگر

منور ایستاده بر در دولت همی گوید

ز پیش هر یکی زین چارده امن و امان بنگر

۲۲۸

پندی دهمت شنفقه بنویس بزر اندر عملش بکوشش ای جان پدر
هر گه که نگه کنی بر آینه دل جامی است حسانا خدا را بنگر
لیکن از شکست او عبادت پال الله از بهر خدای خویش دار حذر
گویم تو در شکست هر ریزه او نوکی ز کار و خندنگ و خنجر

خواهد ز جناب حق منور اکنون

تالیف قلوب بهر شبیر و شبر

له معنی خانه زاد غلام له شنفق بمعنی شنیدن له مراد باب زر له ع : دل گزرا. جیل کبر است (مولانا دوم)

له از درون خستگان اندیش کردن له در دعائے مردم پر هیستگار

له منبت آه مظلومان بصبح له سخت گیرد فلان را در حصار (صدی شیرازی)

له آنچه یک پیر زن کند بحر له کند صد هزار تیسر دیر (لادری)

(ماشیه نغمه خطی ب صفحہ ۹۲)

ترا چو بخت سعید است و طالع خوش یار مدار پیچ غم از انقلاب و دل خوشدار
 هزار بار ترا گفتم و دگر گویم که کار خود بخت دادندگار خود بسپار
 که او رحیم و کریم است ستر عیب است ز لطف عمام خود راحم صفار و کبار
 نصیحتی است دگر گوئمت شنو از من که گوشواره گوش دشت کنی در وار
 ز دل بد هر چو هیچک متاع خوشتر نیست همین خوشبخت ز دنیا ترا که دل بردار

منور است که گوید کنون بحضرت حق

که باشیش تو بهر دم معین و یاور و یار

(ماشیه نغمه خطی ب صفحہ ۱۰۲)

چشم دارم از جنابت ای خدای بھر و بر خالق ارض و سما و رازق جن و بشر
 امن و ایمان و امان و صحت و فتح و ظفر بالنبی و حیدر و زہرا و شبیر و ستر
 دزدان و نوحستہای انجم یعنی از سیارگان و از ثوابت و ده امانم بالنبی خیر و البشر
 بخش یارب از کمال لطف اندر شجرہ ام خیر مثل و خیر شاخ و خیر برگ و خیر بر

لے - اشارتہ خطی العتب میں نہیں لے ع : مکر ماردار یا آزار ما (دولانا دم) لے ع : پند من در گوش کن چون گوشوار (سعدی)

لے ع : ہمیں خوشبخت ز دنیا تراست دل بردار - ماشیه نغمه خطی ب ص ۹۲ (استبوا کاتب)

لے ع : کر تو بہش باشی - لے صنعت تضاد لے صنعت تناسب و مراعات الظہیر

یا اللہ العالمین از لطف خویشم فضل کن

خیر عقبی خیر دنیا خیر جان و خیر زرد

و از تو خواہم یا الہی حرمت خیر النسا

(یوم رمضان المبارک ۱۲۵۰ھ)

حکیم وصف رخ و زلف تو ای عالیقدر صبح عید است رخت زلف تو باشد شبنم
 یا بود زلف سیاه تو شب و رومی شریف ای شہ کرب بلا ابن علی همچون بدر
 هست حُب تو بما در دو جہان کشتی نوح نیست شکی و ظنی پیچ درین امر نہ عذر
 زیر دامن خودم پوشش ز شر کونین ای ترا حضرت زہرا و علی مادر و پدر

خویشتن را بیاورد منور بہ نیاز

چہ بود گر پذیرد بغایت ای صدر

(ماشیه نغمه خطی ب صفحہ ۹۹)

حمد سجید چون نگویم بر خدای بھر و بر خالق ارض و سما و رازق جن و بشر
 ارحم و ارحم ابو جد از برای بندگان منجی العصاة یوم الحشر من نار السقر
 آنکہ از لطف عمیش در چنان جینی کہ بود بر زبان ہر کی این لغت عین المفر

لے مراد حضرت بی بی فاطمہ الزہرا بنت رسول

لے نجات دہندہ عاصیان لے از آتش دوزخ

لے قرار گاہ اور جہاں کہ آرام پانے کی جگہ

امن و ایمان و امان و دولت و اقبال و جاہ
صحت و اولاد نیک و عزت و فتح و ظفر
رفت درجات و حل مشکلات و نام و ننگ
یافتم از چارہ معصوم این اربع عشر
حالیہ عرض سلام از من سزد با صد نیاز
بر روان ہر یکی زین چارہ تمام و سحر
دزپئی نور و ضیا از عتبہ این بارگاہ
خاک می رود ہنور تا کند کحل بصر

۲۳۳

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۰۱)

دی چه خوش میگفت زندی پاکبازی نامدار
با نگارے گلزارے بختیاری کامگار
در میان سبھ و زنار چون کیر شتہ است
پس چه در شیخ و برہمن بہت و بھکارزار
بایدم اکنون کہ گویم آنچه دارم گفتنی
در جناب مستطاب پادشاہ نامدار
حضرت مشکل کشا شیر خدا شاہ علی
والد شیرد شبر سرور دلدل سوار
ای عجب گر بگذرد رو باہ عنم اندر دم
کہ این دل من مرغزار است و تو شیر مرغزار
از تو میخواہد ہنور تا بدست خود دہی
تاج برفرق من و برفرق دشمن ذوالفقار

۱۔ در چارہ معصوم۔
۲۔ (عطیہ) نسخہ خطی الف و ب دونو میں عطیہ ہے جو سہو کاتب معلوم ہوتا ہے
۳۔ خاک می ریزد ہنور تا حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۰
۴۔ سرچشمہ - ج: شرمہ ہے میری آنکھ کا خاک مدینہ و نجف (اقبال)
۵۔ حضرت علی کی تلوار کا نام۔

۲۳۴

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۰۰)

ز کثرت گنہ خود نمیشوم دلگیر
بخاک عتبہ تو کان بود مرا جاگیر
کہ بود و بہت و مدام و ہمیشہ خواہد
ز من خطا و عطا از تو یا شہ شبیر
ز بی پناہی خود ہچنان نمی ترسم
و گرچہ دشمن من غالب است بر تقدیر
کہ خوش و دوزلف دراز مسلت ثنا با
مراسم جہل متین و بد شمنم زنجیر

ہنور است کہ دارد شفیع روز جزا

ز بہر عفو گناہ شاہ شبر و شبیر

۲۳۵

۱۔ صفر المظفر ۱۲۷۱ ہجری (حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۹۹)

سلام اللہ باللطف الکثیر
علی الروح الامیر ابن الامیر
برادی منہ سبط المطفائی
اخ الشبر مستی بالشبیر
ثمَّ عَجَزْتُ ثُمَّ عَجَزْتُ
الیہ مع السلام من الفقیر
فیستریا الہی کلَّ عُسْرِ
بلطف العالم للعبد الحقیر

و کثر دولتی بصحاح حم

بحرمت صاحب الخم الغدیر

۱۔ مضبوطی۔
۲۔ الہی میری تمام نیکیوں کو آسانوں میں بدل دے۔
۳۔ خم الغدیر یا غدیر الخم ایک تالاب ہے جہاں پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا تھا مَنْ کُنْتُ مَوْلَاہُ فَعَلٰی مَوْلَاہُ۔

(ماشیه نعلی بفرموده ۹۶)

مُجِدِّمِ دِی بباغ در گلزار چون مرشد ز نجات نیک گذار
 شکر لشد ز ملهم نعیم شد اشارت بوصف چارم چار
 زوج زهد و والد سبطین اعنی آن آخ سید ابرار
 حل کُن مشکلات ما بدو کون اعنی آن شاه حیدر کرار
 دانکه از بهر ما محبان است مصطفی الخیر دافع الاشرار
 کز پی امن ما بود حُشش حرز و حصن و حصار لیل و نهار
 وصف رویش نمیتوانم گفت بان مگر گویم از شبیهش یار
 که جمال عذر تصویریش داد نجلت بمهر و مه ز انوار

یا الهی بده منور را

امن و ایمان با حمد مختار

(۲۶- رمضان المبارک ۱۲۸۵ هـ)

در منقبت

توت اقبال من بنگر بفضل کردگار سیر گلزار و بُرخ یار است و جام زردگار
 باد وجود این همه بنگر که از نجات نکو ساقی ما مشفق است و باده مانوشگار

له مراد خلیفه چهارم از خلفای راشدین حضرت علی رضی

شاهد مقصود ما از یمن حُصْب ابلهیت شکر لشد در دو عالم هست جانان در کنار
 پس بدین اوقات خوش گرد دشمن اندیشه بدم لافتی اِلاَ عَلٰی لَا سَنِیْفَ اِلاَ ذُو الْفَقَار

ای منور بایدت اکنون برین افضال حق
 شکر با صد ها نیاز و با هزاران انکسار

مرجا دوستدار شاه شبیر مرجا سرشار شاه شبیر
 هدیه رخت حُب آل نبی است زر کامل عیث شاه شبیر
 چونکه در کمر بلا نبود آبی بضرار و کبار شاه شبیر
 روح پاک بتول بد آنجا بلبل گلزار شاه شبیر
 چون نالده سحاب تا محشر تا نیاید بکار شاه شبیر
 گوهر اشک از محبان است ز پی سرشار شاه شبیر
 به نبی و بتول و حیدر و پاک بشیر یار شاه شبیر
 خیر کونین ده منور را که بود دوستدار شاه شبیر

ز آب کوثر بخشش نیزش ده

ساغر زردنگار شاه شبیر

له هست جانان در کنار ماشیه نعلی الف م ۵۵

له در شان مولای شکاکش حضرت علی رضی

له خالص

له بود آنجا - ماشیه نعلی الف م ۵۵

له پی زردنگار - ماشیه نعلی الف م ۵۵

(ماہ ربیع الثانی ۱۲۵۲ ہجری)

نصیحتی است مجاہد بشنوائی دلدار
بگوش ہوش فراموش مان کمن ز نہار
بمزرع دل خود تخم حب آل نبی
بکار تاکہ خزان دولت شود گلزار
در از حوادث دوران غمی نمیخواهی
ہمیشہ دار غم آل سید ابرار
کنون منور مسکین بدین وسیلہ مدح
بصد نیاز طلب میکند کہ باید بار

بہ پیش شاہ حسین ابن حیدر کرار
بگفت ہاتھ غیبی کہ خوش بیا و بیار

۲۴۰

و جود توبہ من از شکست چندین بار
نماند قابل تیمار دست استغفار
از ان شدم ز درستی نا امید بسی
ز مویای فضلش مگر کند تیمار
خدای سائر و غافل شدہ روت و حیم
کریم و اکرم و ارحم شفیق و مشفق و یار
کہ اوست مالک روح و دل و روان فقر
دوست غم و دشمنین و لحم و ہرگ تار
عجب نباشد اگر بندہ را دگر بخشد
بلطف عام رہاند دل مرا ز فگار
بال پاک رسول و مجملہ اولادش
بحق احمد مختار و چار یار کبار

لے غیب سے آواز دینے والا فرشتہ۔

لے ڈھانپنے والا اور بچنے والا۔

لے مراد ع: ابو بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و حیدرؓ۔

منور است کہ گوید کنون بچشم کرم
بخشش وقت ربنا عذاب النار

۲۴۱

(ماشیہ نخطی بمن)

و کسر طہرا اعدای جمیعاً بحکم القادر رب القادیر
و کل العرض منی فی جنابہ و ان ضاع الحقان مع البصیر
فبشری ثم بشری ثم بشری لمداح الشبیر من الشبیر
فاسئل للمنور منہ فضلاً بامر الواہب اللطف الکثیر

و اسئل منہ ستر العیب کلہ

و مغفرت الذنوب من الحقیر

۲۴۲

یا حسین ابن علی ارج شبر بودم آہن من اقیم کردی زرز
شیر نمودی بچشم مردمان گرچہ من بودم بتر از گاؤ ضر
شاخ خشکی را بلطف خوشتن سبز کردی و نمودی پُر مثر
از عنایات چو مشک و عنبر پاک کردی و ستودی سرسبر

زیبہ کنون بر روان تو سلام

از منور با ادب شام و سحر

لے تلخ: ربنا آتینا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قینا عذاب النار
سیدہ ۲۰۰۔ سیقول سورہ البقرہ آیت ۲۵

در منقبت چہار یار کبار

یارب بحق احمد و صدیق و عمر عثمان غنی و ہمام علی حیدر
ہم حضرت زہرا و ثبیر و شبر ہم عابد و باقر و امام جعفر
ہم موسیٰ کاظم رضائی اطہر ہم شاہ تقی شاہ نقی الاشہر
ہم حضرت عسکری قسیم کوثر ہم ہادی مہدی و شفیع کوثر
ہم حضرت دستگیر غوث اکبر
بفرست کلید مشکلات احقر

عربیہ

یا رب صل علی النبی و جیدہ و علی البتول شفیعنا فی المحشر
و علی الامام الثانی الحسن الشہید و علی الحسین الساقیان لکوثر
و علی العباد ابن الحسین ابنہ السید الباقر و ابنہ جعفر
و علی الدین و ابنہ موسیٰ التضا و علی التقی مع التقی الاطہر
و علی الامام العسکری و محجہ
فاجب بحجرتہم دعاء الاحقر

لے مطلع میں سرور کائنات کے چاروں گرامی صحابہ اور دوستوں کے نام ہیں اور آگے چل کر بارہ اماموں کا فردا فردا تذکرہ ہے اور آخری شعر میں پیر دستگیر شیخ عبدالغادر جیلانی کی طرف اشارہ ہے۔

ردیف (ز)

پری بگاہ چو از خواب چشمم کردم باز سروش غیب ز لطفم چہ داد خوش آواز
کہ ای محبت نبی و محبت آل نبی ہمیشہ دولت و اقبال باشدت و مساز
بیا بیا کہ نمایم رہت بہ محفل قدس چنانچہ رفتم و کردند بر رخم در باز
ز بخت خوش چو شرف شدم حضرتشان سلام گفتم و کردم بصد ہزار نیاز
سوال خیر دو کون از برای خویش و دگر برادران و باولاد خود بعمر دراز
سوال من با جابت قرین پوشد اکنون ہزار شک کہم از خدای بی انبار
منور است کہ انجام نیک میخوابد

از ان کہ از کرم خویش کرد نیک آغاز

لے ہائے غیب غیب سے آواز دینے والا فرشتہ۔ لے لاشریک، بی ہمتا۔

(عاشیه خطی بی ۱۰۶ - یکم رمضان المبارک ۱۲۶۲ھ)

چو بحر فیض در جوش است امروز نگارم خوش در آغوش است امروز
چو مارا شاید مقصود کونین بحد الله در آغوش است امروز
نه بینی چون مؤذن واعظ شهر ز پندم دست آغوش است امروز
که یارم خوش ز شادی بی تکلف به بزم عیش می نوش است امروز
ز فرق دشمنم کوبند تا طبل بفرقش ضرب پا پوش است امروز
ز اصغای صدای عام فضلت بهر یک بار بردوش است امروز

بجای جام حشم آور هنور

که بحر فیض در جوش است امروز

دلا یاد حق کن که باشی عزیز که مشغول غیر خداست یجنز
خدای همه جوهر و جسم و عرض خداوند هر چه که نامند چیز
ملک جن و انس همه بنده اند عبادش همه مرد و زنهای کینز
به بخشش ذوق یادش که شیرین بود ز قند و نبات و ز شکر و موینز

له محبوب دو عالم له سر

له گوشش دادن - لفتنا

له غسل غاویں میں نہانے کے لیے استعمال کا برتن -

له دو شے جو بذات خود قائم نہ ہو - مثلاً حرمت کا غدیں - کاغذ جو ہر اور حرمت عرض -

له کشش - نیشک انگور -

بکن نقش لوح دلت یاد حق اگر عقل داری و منکر و تمیز
کہ جز یاد او ذوق در قیل و قال چو مورسیت بر برگ که در کیمز
بکن یاد حق تا شوی سپر حق بجز یاد حق می نیسری پشیز
درت پر تو نور حق آرزوست پس شب بیادش بخیزد بخیز
وگر حاصل گم کرده خواهی دگر برو خاک که درهای خاصش بیز
بامید انفصال او حالیا هنور کند عرض احوال نیز

بدرگاه پاکش که در هر دو کون

عزیزم بدار آبرویم مریز

دی چو برخاستم از خواب نمودم در باز دیدم استاده به پیش در خود محرم راز
که ز خوش طالع شد بهدایت دمساز بسوی بارگه پادشاه بنده نواز
چون رسیدم بسلاش من پرچم و پر آرز شرمسار از گنه و چشم بر افضالش باز
گفتمش سجد کنان بآداب عجز و نیاز بخداوند کبری که ندارد انباز
لطف محمود اگر بود بر اوصاف ایاز من باین تاہنری بر کرمت دارم ناز

له مخفف کاه - له پیشاب گو برد فضلہ -

له پیر تبتان و علقان تیسراہ

کرده ام بخت جوان را نام پیر

له کوئی پانی ادنی ترین سکتہ -

له تو ملکی است ملک صبح گاہی

غرضاً را حصار آسج کثائند

تقارر دل کی ہو تو کرمت فیروں کی

له ترکیب ثانی - سلطان محمود غزنوی کا چاہتا غلام - مراد وفا و ذہانت کا مجتہد - مع من باین ہی سہری ... عاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۷ -

علق مانند شبند و سپرہاہ

کو ز حق پیر است ناز ایام پیر (مولانا روم)

در آن کشور بی بی ہرچہ خواہی

کلید آسمانست کار آسج کثائند (نظای گنجوی)

نہیں شایہ گوہر بادشاہوں کے تختوں میں (اقبال)

اقبال

کرد کوتاه چه خوش قصه ام از بود دراز ساخت از نیم بگه چونکه گس را شهباز
سجده شکر بجا از هنور به نیاز
که به تشریف شریفش شدی اکنون ممتاز

ز بانم خوش گهر بار است امروز که اندر نعت گفتار است امروز
ز بهر سو نور میبارد بعالم تعالی الله پُر انوار است امروز
برای سرشار احمد پاک درم مه شمس دینار است امروز
مزمین هفت چرخ از هفت اختر ز بهر شاه ابرار است امروز
پسهر آمد مکتل با جواهر چه پر نور این شب تار است امروز
ز بنی طره پروین ز اکرام فلک از یب دستار است امروز
ز پیشانی مهر و ماه و انجم سعادت خوش پدیدار است امروز
ز امداد جناب شاه لولاک بجای خار گلزار است امروز
ز بهر دیدنت روشن شد از مهر فلک را چشم بیدار است امروز
مرا خیر الوری فردای محشر شفیق است مددگار است امروز
بر آبر مطلع ای منزهت مرا هم شوق دیدار است امروز
ز زمین و صفت تو نخل مراد بحمد الله پر شمار است امروز

له تاج ترصع بر سر
له ثریا سات سپیدین کا مجکا
له رجوع کریں غزل شماره ۵۸۰ شده ۵۸۰

حسودم دی که دم کرده چو آهو به بین چون نقش دیوار است امروز
سبک تر پله حشاتم از بود ز نعت خوش گرانبار است امروز
ز زمین نعت تو محکوم باشد گر اغیار است و گریار است امروز
بحمد الله ز جام ذوق نعت

هنور مست سرشار است امروز

منقبت

شاه مارا بسر تخت مقام است امروز ما و ما را مه و خورشید غلام است امروز
صبحدم دیدم داز بخت نکو بر سر لطف چشم بد دور مرا چشم بکام است امروز
ابروی کج بر خشن نیست مگر از جادو خوش بلالی بسر ما تمام است امروز
ضدل و عنبر و کافور و گلایم اکنون ز پی گفتن نام تو بکام است امروز
نخوش بیا حضرت شبیر علیه السلام بر روانت چو مرا قصد سلام است امروز
رخ مداح تو فردا است بمحشر چون بدر رویش از مهر رخت ما تمام است امروز

نغم مخور یح هنور چو شفیع فردا است

شاه شبیر و معین خیر انام است امروز

له نیکیان -

هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب هنوز نام تو گیرم کمال بی ادبی است

له هزار

له که شفیع فردا است - عاشیه نعت خطی الف ص ۴۸

عرض دارد بتو ای پادشاه بی انباز بنده فاسق و پُر جرم و گناه و پر آزار
کای بما زمره فساد و فجور و مجرم از پی عفو معاصی در اکرام تو باز
رانده عالم و سوتیو تو می آیم باز که خرد کاغذ باطل شده را کاغذ ساز
وی توئی شایسته و غفار من بنده نواز روزی تازه رساننده بکشتک به باز

جبهه ساء می طلبد از تو هنوز به نیاز

امن و ایمان و امان صحت تن عمر دراز

گیر بنده خود را و از کرم آمرز می پرس کرده ما را و از کرم آمرز
ذنوب و جرم و گناه هم شها اگر چه بسیت می پرس ماضی و حالا و از کرم آمرز
اگر چه عیب نمودم بسی ز نادانی عیوب من مکن افشا و از کرم آمرز
می پرس آنچه نمودم گناه و فسق و فجور بنام حضرت زهرا و از کرم آمرز
اگر چه جرم من از موجهائی بکمر افزونست به بخش معصیت ما و از کرم آمرز
پوش جمله عیوب به بخش جمله ذنوب مرا بجد و آبا و از کرم آمرز
توئی چو اکرم و ارحم عباد را ز کرم به بخش جرم و خطا با و از کرم آمرز
توئی چو سامع عرض عباد از سر طغف قبول ساز دعا را و از کرم آمرز

می پرس از کرم خویشتن هنوز را

بنام سید شهاد و از کرم آمرز

بنده فاسق و پُر جرم گناه و پر آزار (نسخه خطی با خط دراز) که پرده پوش - تار -

ردیف السین (س)

از من اندر نعت اوزان جمله گفتار است و بس از من ذوق نبی این بنده سرشار است و بس
نمین نعتش بین زبانم خود گهر بار است و بس میشود در در صدق گرز ابر نیسان قطره
بر نبی این در و گوهر بهر ایشد است و بس در زبان و در بیانم معترف بان بالقصور
در میان جسم و جانم جمله انوار است و بس از ازل در طینتم چون مهر آل احمدی است
ما مجناب را شیه شبیر دلداری است و بس هر یکی را در جهان ایجان جان گر دلبریت
راست گفتی مرجب از بنده اقرار است و بس از حساب روز عشر آغچه گفتی و اعطا
حق رحیم و راحم و غفار و ستار است و بس لیکن این هم بشنواز من آنچه گویم راست است
چون ز جرم و فضل حق بسیار است و بس ای دل از بسیاری عصیان مشو نومید مان
روز عشر شش فم خوش شاه ابرار است و بس مژده دیگر شنو از من دلا می گویمیت

ای هنوز خوش بیا بنگر که باشد دشمنیت

دست بردار از عداوت در نه بردار است و بس

له منعت تجنيس له قطره ای له مشربان تا امید نسخ خطی الف ص ۵۰ له روز عشر ساقیم ماشیه نسخ خطی الف ص ۵۰
له منعت تجنيس تام

ایدل ارخواهی نجات از احمد مختار پُرس در برسی راه حق از سید ابرار پُرس
 قیمت در معانی را چه داند جوهری در برسی گوئیت از طبع گوهر بار پُرس
 لب به بند از غیر یاد حق و گرنه عیب او از فغان بلبس و از خنده گلزار پُرس
 عالمان علم ظاهراً چه باشد اطلاع اگر برسی رمز عشق از محرم اسرار پُرس
 چار یار و پنج تن را اتحاد کلی است گر شکی دار برو از حیدر کدار پُرس
 سید کرب بلا در حشر گوید کای اله سرگذشت بیگنه از تیغ جوهر دار پُرس
 پس بخشش از فضل خود در خونبهای این شهید امت جد من و نی از کم و بسیار پُرس
 وصف ذات اقدس و پاک شه کرب بلا من نمیکویم فقط از کوچ و بازار پُرس
 ابرویش دیدم بلال و رومی او دیدم چو ما وصف هر دو عارضش از مهر پرنوار پُرس
 بدیه گیسوی مشکینش نمی گنجد بفکر بدیه چنین ز چین و تارشش از تاتار پُرس
 ما فقیران آشنائی بحر توحیدیم و بس قصه هر دو طرف از سبزه و زناار پُرس
 ماکله پوشان هنور صاحب تاجیم و حال قال اگر برسی برو از صاحب دستار پُرس

فیض تحمید و ثنا و نعت و مدح و منقبت
 از ضمیر در فشان و کلک گوهر بار پُرس

له ع - می نداد حال بخت، بیخ خام (مولوی)

له ع - وصف ذات اقدس و شاه شهید کربلا - ماشیه نسخ خطی الم ص ۵۰

له از غرقه و زناار پُرس " " " " " "

(ماشیه نسخ خطی بیس ۱۰۹)

ای نه برتر از عبدا لله جز تو هیچکس در تو فائق تر شهنشاه بود الله و بس
 از برایت گشت پیدا جن و انسان و ملک حور عین و وحش و طیار و شهاب باز است مگس
 سوخت از نار جلالت از پی صدق و صفا آنچه بود از کفر و گمراهی بعالم غار خس
 هر کسی را چشم و استیومی زینم شهابا گرچه دزد است اندرین دنیا و گر میر عس
 کنز پی بی دستگاران از کمال لطف و رحم کس نمی بینم بعالم غمیر تو فریاد رس
 از گدائی در دست در کاسه پرخ برین باد و نان ماه نور انجم بود دال عدس
 گرچه میدانم نکو شایسته لاریب فیه ندرود از مزین عتبی کسی جز مانع است
 لیکن از اصغای فیض عامت ای ختم الرسل از تو منجوا به نور تا بود ای و ادرس

نیکنامم از زمین و آسمان از لطف تو
 ای خوش از تحت الشری تا لامکانست ترس

باقضا تدبیر کار ای بوالهوس پیش طوفان نیست غیر از مژگن خس
 چاره تقصیر با تدبیرها اخذ شهاب است بادام گس
 چون که بان فهمیدم و دیدم که نیست بهر مانع از خدا فریاد رس

له چیف کوتوال - سر پاسبانان له آفتاب

له جو زمین بی بریا گیا جو

له بحر اس کے جس نے بریا جو - مراد ہے کہ دنیا آخرت کی کھیتی ہے۔

زان بفیضان حسدای ذوالجلال کارهای خویش بسپریم و بس
یا علی گویم ترازو لیسلیتار پاسبانم باش یا میرعس
شکر الله خوش بامدام رسید شهسوار از غیب پرپشت فرست

پس منور شکر آن حق گو که کرد

مل مشکهای مادر یک نفس

۲۵۷

بد میندیش دلا باش نکر با همه کس دست بردست و گرنه تو بمالی چو گس
گویت تا بجا پند که حرفی کافی است لیکت در خانه بشرطی که اگر باشد کس
در هوا گرچه پری در چه روی بر سر آب پس کرامت چه بود همچو گس باشی و خس
ای منور نظری کن بجهان گذران خوش همیگفت بمن پند سر راه جرس
تا یکی عمر گر نمای گذاری به لعب
چون گزشتی ز چهل بهر خدا باید بس

۲۵۸

(در نعت شریف)

پادشاه هر دو عالم شاه ابرار است و بس عاشقان را روز محشر شوق دیدار است و بس
طره لولوی حسن خلق یاران در جهان از برای مقلدان این زبیب تار است و بس

له شب تاریک له اسب له ح: در خانه اگر کسی هست یک حرف بس است (خام) له اشاده به شیخ ما
گفتند که فلان کسی بر روی آب میرود گفت سهل است چغری و صغوه نیز بر روی آب میروند گفتند فلان کس در هوا میرود گفت سخن
و گس نیز در هوا میرود (مفتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید الی الخیر ص ۵۵) له سر راهی جرس
له چهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تو از مال مفلح گشت (سعدی) له خوش بخان خند بران

بر سر عصات بر امید فضل عام حق از گنه در روز محشر گرگران بار است و بس
از برای بخشش عصات در روز جزا شکر الله احمد مختار مختار است و بس
بر مزار عاشقان از مهر و ماه زبید چراغ در پرسی گنبدش از چرخ دوار است و بس
در نصیب ما محتبان نبی از فضل حق صحت و اقبال و جاه و بخت بیدار است و بس
فارغ از غیر خدا شو ایلا اندر دو کون چون نکو دیدم همین دیدم که حق بار است و بس
انبیاء و اولیاء و اهل عقل و علم و فضل هر یکی در گنه ز دانش نقش دیوار است و بس
در جنابت بهر اطهرت حسین ابن علی عرض از بهر شفای چشم بیمار است و بس
گوهر منظوم نعت و منقبت از مادحت هر چه گوید یابی از بهر اثبات است و بس

از منور گر نیاید هیچ خیر اندر عمل

بندگی و عجز بجد زین گنهگار است و بس

۲۵۹

دارم از کثرت عصیان کله چندانکه می پرس زانچنان مضطرب و نامدم و حیرانکه می پرس
باعث لغزشش پا در گل و لای عصیان آنچنان در گل و لای تر شد دامان که می پرس
رد بجاری امور است و دو کون است و مرا کودک طبع چنان احمق و نادان که می پرس
یا الهی نظری کن ز کرم زانکه فقیر چشم دارم بکدههای تو زانکه می پرس
شد چو حکمت که ز دندان شکندندانی آنچنان نرم ز حکمت شده نماند که می پرس

له فلک گردنه له ماهیت و حقیقت ذات حق سبحان له اظهر خود شاعر است به جوع به فقر
له درد و کون است مرا نه مصلی به له مراد از خود شاعر که از خاندان فقیر بوده له این پس به پوهار لوبا کوته است

در نہ بی حکم تو از خوردن فالوده نرم
حالتی میگذرد بر سر دندان کہ میرس
روز محشر بحق حضرت شاه شیر
خواهم از دو گد تو ایزد منان کہ میرس
شاه شبیر شد ہر دو جهان باشد و بس
آنچنان از کرمش دیدم احسان کہ میرس
کی تو انم کہ کنم وصف رخ چو ہمیش
نگہتی داشت بران گیسوی پیمان کہ میرس
بود شرمندہ عطر او عنبر و مشک
حالتی بود سر سنبل و ریحان کہ میرس
از لبش خون جگر خورد چو یاقوت و عقیق
آفتد گشت پُر از خون دل مر جان کہ میرس

بحق وصف جناب تو منور شاہ

خواہد از لطف عمیت صلہ چندان کہ میرس

۲۶۰

(عاشیہ نسخہ خطی بس)

در امشب چونکہ باقی بود یکپاس
زیادہ جرم غالب شد بمن یاس
از آن با احمد محنت و آتش
ازان با خضر و ابراہیم و الیاس
کلام حق شفیع آورده از حق
من از الحمد لله تابه والناس
سوال بخش عصیان نمودم
بدفع ہم و غم و حزن و سواس

بخدمت اللہ منور ماہ نوشتہ

با مرش مزرع یاس مراد اس

لہ خدای بزرگ و مہمن لہ صفت حسن تعبیل سے خضر گراہوں کو رستہ دکھانے والے مشہور پیغمبر
یا ولی الیاس بھی ایک پیغمبر جو حضرت خضر کے ہمیرے جاتی ہیں۔ لہ مراد تمام قرآن مجید جو الحمد للہ
دب العالمین سے شروع ہوتا ہے اور من الجنة والناس پر ختم ہوتا ہے۔ لہ مزرع بزرگ
دیم و داس مرنو (ماخذ شیراز)

۲۶۱

در جهان گرچہ گنہگارند بس
دیگری چون من نباشد ہیچ کس
ای خداوند زمین و آسمان
خالق ہر ذی حیات و ذی نفس
دی خدای جن و انسان و ملک
رزق بخش پستہ و مور و گس
با وجود این چنین عصیان خویش
مغفرت از در گمت دارم ہوس

ای منور کار خود با حق سپار

چونکہ میدانی یقین اللہ بس

۲۶۲

در گلستان جنام گلخوار یار بس
گوشہ عزلت ز بہر ما کنار یار بس
گر فلک نقد مہ و نور شید آرد در نذر
نقد ایمان و دل و جانم شمار یار بس
گر مطاف حاجیان بیت الہی بود است
قبلہ حاجات ما باللہ دیار یار بس
ای دل ارخواہی شدن کمل العیون قدسیان
خاک گردیدن ترا در راہگذار یار بس

خوش منور را بخت ساتی کوثر بدہر

بادہ عشرت ز جام زرنگار یار بس

۲۶۳

دل من مہر ترا چو نگین باشد و بس
مہر شبیر و شبیر نقش نگین باشد و بس

لہ بمعنی کثرت بسیار لہ اللہ و بس عاشیہ نسخہ خطی الفس ۵۱
لہ طواف گاہ سے سرزد چشم سے نقش و نگین نسخہ خطی الفس ۵۱۔

نسبت خوشی کسی نیست بذات تو مگر حیدر پاک ترا خویش و قرین باشد و بس
 چون جمالت بمهر و مہر بمیران دیدند سنگ و زلش بفکک بر همین باشد و بس
 مهر آویزه بود کاکشان رشتۀ او مهر بردار تو خوشش چرخ برین باشد و بس
 نعم ز بسیاری عصیان کن ایدل که ترا شافع روز جزا سرور دین باشد و بس
 انکسار است که سر سبز نماید بدو کون خوش ریان بر همین روی زمین باشد و بس

از منور بر عقبه پاکت زان رو

یا نبی عارض و عینین و جبین باشد و بس

۲۶۴

(عاشیه نغز خطی ب صفحہ ۱۱۳)

راہبر را و نجاستم سید ابرار بس حل نمای مشکلاتم حیدر کرار بس
 دوستی چار یارم از پی امن و امان از برای حصن من از پار سو دیوار بس
 دوز برای ما محبتان حسین ابن علی غنہ انت جنات تجری تحتہا الانہار بس
 چون تراب عقبہ آل نبی خاک شفاست خاک پاک آستانت داروی بیمار بس
 دوز پی امن و امان در ہر زمان ہر مکان شاہ جلیلانم رفیق و مہربان و یار بس
 از عنایات حسد داند کریم دواہنن پاسبان صبح و شام طالع بیدار بس

ملہ گاہ کشان - نسخہ خطی الف و ب

ملہ نغزل شماره ۲۶۴ نسخہ خطی الف و ب موجود نہیں۔
 ملہ تلخیص آیت کریمہ: وَکَثِيرًا مِّنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَنْ لَّهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
 (سپاہ الم - سورۃ البقرہ آیت شماره ۲۵)

ای منور ز انقلابات زمانت ہر می
 حب پاک آل احمد دافع اشرار بس

۲۶۵

شکر لشد لطف حق بر این گنہگار است بس کز شراب ذوق وحدت بندہ شرار است بس
 عاصیان را روز محشر یا اَللّٰهُ الْعَلِیْمُ از کرمہایت مقام کُطف بسیار است بس
 چونکہ از صیت کرمہایت زہر سو عالمی بار عصیان بر سر اندر راہ ڈوال است بس
 آنچنان را ہے کہ دروی با چنین ہمت بلند عاشقان دہر را یکسر گران بار است بس

از حساب روز محشر ای منور غم محو

چون نکو دانی کہ حق غفار و ستار است بس

۲۶۶

قافلہ سالار امت احمد مختار بس رہنمای جملہ عالم سید ابرار بس
 حور عین و جنت الرضوان چو بہر زانست از برای مافقران وعدہ دیدار بس
 ماہ روی ما ندارد احتیاجی یا سلام ابروی خمدار خویش تیغ جوہر دار بس
 رہروان عشق را باشد نظر کی بر خیم عاشقان را بر سر راہ سایہ دیوار بس
 دیگران جویند گر اعمال بہر جز خویش سورۃ اخلاص ما را دافع اشرار بس
 غم مخور ای دل کہی باشد ترا در دو جہان از برای حل مشکل حیدر کرار بس

ملہ سہرت ملہ حوران سپاہ شہم ملہ دارد جنت ملہ احتیاج باسلام نسخہ خطی ب ملہ نیمہ
 ملہ تحفظ ملہ تلخیص: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ (قرآن شریف سپاہ ۳۰ عم)

اقفال دو کون رادر مفتاح دیدیم دلاچہ خوش دو گیشوش
شد نور چو صاف من ید اللہ از درد و کدورت ارکشی گوش
شد ماه ز درد پرتو نور دز صافی او شد مش بنا گوش
یا شیر خدا از ہیبت تو شیر اند و پلنگ همچو خر گوش
از راون نیاز خوش منور آمد بدرت چو حلقہ در گوش
یا شاه شبیر و شبر پاک
کن عفو گناه و عیب وی پوش

۲۶۹

در منقبت غوثیہ

بہ بحر فیض سبحان میروم خوش بسیر موج عرفان میروم خوش
تفائی سید بغداد صد شکر چو سایہ پای بوسان میروم خوش
منم مور و کلامم ہدیہ مور بدن سوی سیماں میروم خوش
بروز حشر در امن از غذاش بقل شاہ جیلان میروم خوش
ز درگاہش بجرض شینا للہ با سباب و بسامان میروم خوش
چو مقبول جنابش شد دعایم ازان نازان و شادان میروم خوش

لہ ع : خوش کرد حضور این دو گیشوش : حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۰

لہ علامت غلامی

لہ مراد از غوث الاعظم پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی

لہ پس پیر دستگیر شہ تلمیچ : پای مخ ہدیہ مور

لہ عقیدہ عوام : شینا للہ یا شیخ عبدالقادر

ندای لا تخف بشنید صد شکر بسوی پیر پیران میروم خوش
سوی سرو خرامان میروم خوش زگل پُر کردہ دامان میروم خوش
ندام آرزوی سیر عالم بکوی شاہ جیلان میروم خوش
ز فیض غوث اند صلہ مدح با کرام نمایان میروم خوش
شفابخش مریدانست چون غوث بسویش بہر درمان میروم خوش
ز زمین گفتن حدش بصد شکر بسوی پیر پیران میروم خوش

ز زمین مدح شاہ غوث اعظم

بمجاہد بایمان میروم خوش

۲۷۰

پر عیب را ز حضرت خود تر عیب بخش نور و سرور دیدہ و دل از غیب بخش
چون خوش گذشت عہد شبانم ز لطف تو خیر و کون از در خویشم بشیب بخش
مارا بمصطفی دامن ہای دیگران با موسی و سح و خلیل و شعیب بخش
در جست و جوی ہر چہ کہ کردند مردمان از لطف عام خویش بجز شک و ریب بخش
این بندہ را از ذرہ مہر محمدی از عین لطف ہمچو بلال و صہیب بخش
صدق و یقین و صحت و اقبال و عزتم با خاک پاک پای بتولم بحیب بخش

لہ تلمیچ : لا تخف انک انت الکافی سورہ طہ، سیماہ ۱۶ - آیت ۶۸

لہ تکرار مصرع ثانی لہ نور و سرور دیدہ دل را نسخہ خطی ب ص ۱۱۶

لہ کہولت پیری شہ امہای دیگران : نسخہ خطی ب ص ۱۱۶

لہ اول الذکر مول مقبول معلوم کے محبوب مؤذن اور مؤخر الذکر حضور پاک کے نصیح و بلغ صحابی تھے۔

اکنون منور از تو طلب میکند بخیر
یار بمرتضای علی دست عیبش

۲۷۱

تا یکی گردی بگرد غیر با شرمندہ باش
بکشتہ بشنوز من زود آ خدا را بنده باش
باغبان باغ دل باشی اگر میگوئیت
تا یکی چون غنچه باشی چو گل پرچندہ باش
خلقت باغ دلت خوشتر ز گلزار حق است
گاه خود روح و ساوس زان بر کنده باش
و بر برای کار دنیا آره بودن عاقبت
من نمیگویم ازانت تیشہ شو یا زنده باش
ای منور خیر گر خواهی ز حق در بر و کن
دوستدار چار یار و مصطفی را بنده باش

۲۷۲

تا توانی ای دل اندکیش کوش
عیب کس گوئی بکس زان پیش کوش
گرچه نوش و نیش می باشد بهم
ذوق پیرماست بان بی نیش نوش
ساتر عیب شاهنشاه ما
عیب پوشیدن بود بان خویش خوش
در سواری خاک راه روباز مژه
هم ز دیده آب پاش و پیش پوش
شد منور دیده ام تا دیده است
روی او چون صبح خوش شامیش نوش
شیخ صنعان زیر پاکر و شیش نوش

لے نکتہ ای بشنو لے مراد از خلفای راشدین لے عمومی او
لے شیخ صنعان ایک بلند مرتبہ بزرگ جو ایک نصاریٰ مذہبی پر عاشق ہو کر گمراہ ہو گئے۔ اور مدتوں جنگ میں سوار چراتے رہے۔
اور بالآخر چترائید و ہدایت یابی سے راہ راست پر آ گئے۔

بان دگر بارہ نکردی عفو گر
بود خوک پختہ با نایشش نوش
دیده ام من خاک پای پیر خویش
اویسا با سرمہ میکردشش نوش
بوی خوش از گلشن مدش دلا
تا توانی از کم و از بیشش نوش
در امان داری دم را از کرم
تا ز خار غم بود بی ریشش نوش
چون شہ کونین دادت ملک دل
ای منور با یقین با بیشش جوش

۲۷۳

ز ساقی خوش شنیدم این سخن نوش
کہ میگفتی سحر با رندی نوش
اگر روزی بدی موقوف بر ہوش
جنین می بود از روزی فراموش
چو می بینی رسد روزش بی جہد
چرا بر فضل حق باشی نہ خاموش
اگر پندت بگویم خوش ز تو نو
چو درش بایدت افکند در گوش
اگر بر عیب کس آگاہ گردی
ترا گویم ترا می پوش می پوش
بگفتا دیگرش با لطف بسیار
کہ یاد آمد مرا پند نمہ پوش
اگر بد گوئیت کس در جوابش
نکو گو در نگوئی باش خاموش
دگر گفتا کہ خوف نیست از جرم
گر حق دان یکی ہرگز مگو دوش

لے فعل امر آن را بگو

لے اگر روزی بدانش بر فرودی
ز نادان تنگ روزی تر نبودی
لے بنادان آنچنان روزی رساند
کہ دانا اندران جیساں بماند
لے بچہ در شکم مادر
اگر مردی حسن الی ما اسما
لے بدی مابدی سہل باشد جزا
دو تا مگو۔ (سعدی)

دلم گفتا پس از اصغای پندش بن کای از گنا هست بار بردوش
چو نقد عمر خود برباد کردی نکردی هیچکده پند مرا گوش
چه سازی چون شود انجام کارت بفکر تو صد افسوس است کن بپوش
درین اثنا ز غیب آمد ندای باین عاصی که ای بدپوش مخروش
چو فضلش مشتری شد جرمها را خوش آیشش بقدر فضل بفروش

کنون بر جای غم خوش گشت شادی

هنوز بحر فیض می زند جوش

۲۷۴

ز شیخ وقت چه خوش نکته شنیدم دوش که بود شاه سخنها ز بهر کشود گوش
بزا بدیکه نمد پوشش بود یعنی گفت نمد پوشش بر دعب های مردم پوش
کنون ز بنده عاصی پر گنه عرض است بارگاه خدای کریم عذر نیوش
بخشم فضل تو خوش می برند بار گناه کسی به پشت و کسی بر سر و کسی بردوش
چو جوق جوق خواص و عوام از پی عفو گهرز آیت لا تقنطوا فگنده بگوش

مرا بجنبه اطهر که لب گرانبارم

میا ز ما د مپرس و گیر و بخش و بپوش

له و - الف سوال و جواب

له خریدار

له نکته ای شنیدم دوش

له دلق پوشش

له تلخیص به آیت کریمه: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا - (سیاره ۲۴ - سوره الزمر آیت ۵۳)

۲۷۵

(عاشیه زنی خطی ب منصفه ۱۱)

من نمیگویم که عاقل باش یا دیوانه باش بهوشیار دهر یا لا یعقل و مستانه باش
باش صحرا یا بیابان بخش یا دیرانه باش یا بصحرای گداز و یا در مجلس زندانه باش
تیشه شو یا رنده شو یا اره را دندانه باش آسیاشو از برای دانه و یا دانه باش
یا بسو شو یا خم میخانه یا میخانه باش باش ساغریا که مینا باش یا سپمینا باش
کهر باشو یا که زهر مار و یا دردانه باش شمع محفل یا چراغ خانه یا پروانه باش
شو خا یا سرمه شو یا باش پان یا شان باش یا صبا یا غنچه شو یا عشوه جانانه باش
موزه پا یا بدست ما هر دو دستانه باش مهره شطرنج شو یا سبجه صد دانه باش
رُوبه آسا باش یا با بهیت شیرانه باش در لباس فقر یا با افسر شاهانه باش
مقتسب شو یا که داعط یا پی افسانه باش یا بمسجد جا کن و یا سکن کاشانه باش

هر چه باشی باش لیک از غیر حق بیگانه باش

ای هنور در طریق بندگی مردانه باش

۲۷۶

وجود خاکی ما را به تو زاب به بخش گناه و معصیت ما به آنجناب بخش
سرشت طینت ما چون بحال نبی مپرس کرده ما را ولی حساب به بخش
بنزع و گود و پیل و حشر یا علی ولی ز حوض کوثرم از دست خود شربت بخش

له غزل شماره ۲۷۵ - منصفه خطی الفین نیست له فائز یعقل له مانند روبا

چو شوق دیدن دیت مرا ز حد افزونست زیارتم ز سر لطف بی حجاب به بخش

مقاصد دو جهانی شها منورا

بال احمد و اولاد خود ثواب به بخش

۲۷۷

در منقبت غوثیه

مان دلا بیدار شو گن هوش هوش بحر فیض پیر ما زد جوش جوش

نخردارد بر بحر دو جهان بحر اودا من چگویم جوش جوش

شیر از پستان فیض اکنون دلا تا بنوشد طفل طعم دوش دوش

از خدا نبود جسد مان پیر ما احوال است آن هر که بنید دوش دوش

لا مکان میدان چوگان بازیش نه فلک را بگیری مان کوش کوش

ستر عیب ما مریدان می کند هست ستاری جلی خوش خوش

از شراب غوث تماشایی کنم ساقیا در ده صدای نوش نوش

مینفرستم ای صبا یکن ترا کی فرستم تا نگیری کوش کوش

زود رو خوش رو سعادت یار باش تا رسی در خضرش مان کوش کوش

چون شود بارت نخستین نعل او سجده بروی تا گنی مان جوش جوش

باز داری چشم آن تا پرسدت بر همین امیدواری کوش کوش

له معنی مل مصدر له معنی فعل امر از بوشیدن له فعل امر از دوشیدن که دو تا به بیند
له بجای کوش کوش بائیت - معنی گوی آن له خوشی دی که کوشی دی له معنی مل مصدر
له حاصل مصدر -

هر چه فرمایید بگوئی چشم چشم در برسد حال ما را کوش کوش

مزرع ایمان ما سر سبز کن دز هجوم ششتر عظیم پوش پوش

آدم آلوده دامن بر درت لطف فرما ز آب حمت شوش شوش

بر سر کوثر به تقسیم شراب ساغر م بخش دگوئی نوش نوش

مال و جان و عزت و ایمان دلا هر چه داری جمله دانی زوش زوش

بوی خوش از بوستان مدح او

ای منور تا قیامت بوش بوش

۲۷۸

یا الهی هر آنچه خواهیم بخش رفعت شان عز و جاهم بخش

گرچه جرمم ز حد و حد افزونست به نبی الهدا گناهیم بخش

بعلی و بهر دو شهزاده از کرم سوی خویش راهم بخش

راحت تازه ده بهر شامم عشرت تازه هر یکا هم بخش

تا منور شود دل و جاهم

از ره مهر خود بهمانم بخش

۲۷۹

یارت با بل بیت نبی جرم من به بخش باخیر جان مال مرا خیر تن به بخش

له دی را گو - فعل امر له در هجوم ششتر نشه فعلی العتص ۵۲
له فعل امر آن را بنوشه - معنی از او است له مراد آن را بنوشه

امن و امان و صحت و اقبال بندہ را با احمد و بشول و حسین و حسن بہ بخش
دین بندہ محقر خود را ز روی لطف آرام بہر دو کون بہ خیر شکن بہ بخش
وز کثرت گناہ گرم لائق عذاب امن از عذاب حشر بیوم لعن بہ بخش

خواہد منور از تو چو اکنون باین ہمہ

توفیق فعل نیک بسر و علن بہ بخش

۲۸۰

(عاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵)

یارب بزم شاہِ علیم گذار بخش یا بوتراب جرم من خاکسار بخش
خواہم نہ عفو جرم یکی بار از درت یا راحم العباد مرا بار بار بخش
یارب بمرتضی علی بخش جرم من از زلف و روی شاہ بلبل و نہار بخش
خواہم ز مرغزار تو یا شیر حق کنون یک برگگی گیاه کنان مرغزار بخش
یا شاہ بوتراب من از کثرت گناہ شرمندہ آدم بمن شرمسار بخش
خواہم دگر بچشم غنایات بحدت ای شاہ نامدار سیہ بشمار بخش

بخش منور است بغلانت از یکی

از پیشکاه تست امیدش ہزار بخش

۲۸۱

عاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵

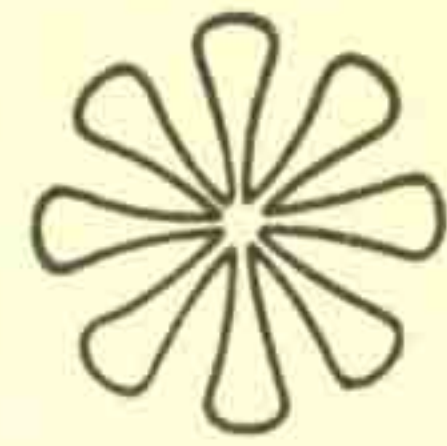
یارب مرا گذار بہ راہ صواب بخش وز لطف جرم بندہ بیوم الحساب بخش

لہ ام مصفا از برگ

در نزع و گور بخش مرا بادہ طہور در روز حشر نیز ز کوثر شراب بخش
وز انقلاب دہر و شرور سماء و ارض حوزم ز شش جہات بہم الکتاب بخش
امن و امان و صحت و اقبال و عز و جاہ دین بندہ را العام شہ بوتراب بخش
با خاک پای نعل بتولم شہنشاہ خیر و شفا و صحت جانم شباب بخش
چون حضرت شبیر و شہر شہاب جنت اند نورم بہر دو چشم باین ہر دو شاب بخش

خواہد منور از تو کنون نام بختن

یارب بہر دو کون مرا فتح باب بخش



لہ آفات زمینی و آسمانی -

لہ ع : انم ز شش جہات عاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵ نیز شش جہات شاید بجا ضرورت شعری
در نہ عدد کے ساتھ محدود واحد شکل میں آنا چاہیے - لہ قرآن مجیم

لہ قرآن مجیم

لہ جنت میں نوجوانوں کے سرور - اشارہ : وسیدا شباب اهل الجنة

ردیف الضاد (ض)

۲۸۴

ای مه آسمان و دی شه ارض معطی خیر و دافع هر مرض
چون ندارم بلباقی افسوس من کنم بر کدام جوهر عرض
که زمین جز بدی نشد کاری شدنه از من ادای سنت و فرض
چشم دارم بفضل تو شاها چونکه از بنده نیست چیزی قرض
گر به بخشی گنه منور را
قصه کوتاه کنم ز طول و عرض

۲۸۵

لطف عیم تو گرفت چونکه سما و جمله ارض پس بدر تو جوق جوق آمده میکنند عرض
آدم و جن و هم ملک وحش و طیور و حور عین از پی حل مشکلات و جهان بحسب غرض
شاه شهید که بلا مالک قدر و هر قضا ابر عطا یم سخن دافع درد و رنج و مرض

له حوران سیاه چشم
له بحر سخاوت

نختم کنم برین سخن بخش بنام پنجتن گرچه ادانشد ز من سنت و مستحب فرض
عرض منور فقیر از سر لطف خود پذیر
بخش مرا بستگی برای ز تو جوهر است عرض

۲۸۶

هزار شکر شدم کامران ازان عارض که یافتم ره حق را نشان ازان عارض
نه معترف بقصوم فقط بوصف بخش که قاصر است زبان جهان ازان عارض
باین قصور که گفتم بعزم و وصف بخش زبان بنده در افشان شده ازان عارض
صدف کشاده دهن منتظر بود هر دم که در کند نجی کوئو نشان ازان عارض
بدایع ماه عیان کرد نکته خوش دی ز بندگیست که دارم نشان ازان عارض
ز پر تو رخ خویش نخل شده خورشید بزیر ابر شده مه نهان ازان عارض
ز نور بخشی رویت چو مهر گشت منیر چه مهربانته نوری چنان ازان عارض
از ان نظربعایات لطف و فضل و کرم منور آمده خواهان چنان ازان عارض
دل شکفته و اقبال و بخت روز مزید

دگر چه صحت امن امان ازان عارض

له سنت (در تقلید پیغمبر، فرض عبادت الهی، مستحب و پسندیده کام جس کے کرنے میں ثواب ہے اور نہ کرنے میں عقاب نہیں۔
له مراد پیران پیر، پیر استیگر شیخ عبدالقادر جیلانی

له جوهر و مزج جو بذات خود قائم جو - عرض کا برعکس ہے جس کا قیام جوہر کی ذات یا وسیلہ سے ہوتا ہے۔

له معنی پانی کی کھال - یہاں مراد پسینہ

له مراد نکته ای خوش

له ع: از حیا حور و پری در حجاب انداختی

له ع: چو مهربانته نسخہ خطی الف ص ۵۲

ردیف الطاء (ط)

۲۸۷

ای رخت مصحف و بالای ببت باشد خط
سوره کوثر بنوشت بسطری خوشخط
جبهه ات منبت تخته و سوره یاسین دندان
باقیت مصحف باقیست بخوان غیبت غلط
عین هر جای رکوع است نشانی بروی
گیسویت شان نزول است و بود حال نقط
هر چه گفتم صفت روی تو یاشیر شیر
نیست این وصف رخ خوب تو از بنده فقط
که بگویند چنین خورد ملک، دشت و طيور
طوطی و فاخته و زارغ و زغن بلبل و بط
تالیان رخ تو نیز همین می گویند
مانخواهیم چنین مصحف خوش با یک خط
چون نمودی رخ خوب تو بگلشن شاه
گشت شرمند گل و آب رخش گشت سقط
خواهم اکنون بحق مصحف روی خوبت
خاطر دوست گل و دیده دشمن چون شط

معرفت بود منور ز قصورش حالا

میکند عسدر ز اشعار چنین خام نمط

له صیغه آسمانی، مراد قرآن حکیم -
۱- اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَنُهَرِ اِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْاَبْتَرُ - (قرآن حکیم - سیاره عم - ۳۰ - سوره الکثر)
۲- اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ اِيَّاكَ تَعْبَدُ وَاِيَّاكَ تَسْتَعِیْنُ
..... وَلَا الضَّالِّیْنَ (قرآن حکیم - سیاره - ۱ - سوره فاتحه)

۳- یٰسَیْنُ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیْمِ اِنَّكَ کَیْنُ الْمُرْسَلِیْنِ (قرآن حکیم - سیاره - ۳۳ - سوره یسین)

۴- نمر، ندی یا دریا کاکنار

۵- روشن، دستور

ردیف انطا (ظ)

۲۸۸

ز چشم زخم زمان باشدت خدا حافظ
ز سر چشم بدان باشدت خدا حافظ
تو روح و جان منی بلکه جان جمله جهان
میان هر دو جهان باشدت خدا حافظ
بهر کجا که روی ای سرور و راحت جان
ز تیر و تیغ و سنان باشدت خدا حافظ
ز درد و رنج و بلیات دین و هم دنیا
شها بسر و عیان باشدت خدا حافظ
منور است که گوید دعائے خیر شما
بر روح و جان و روان باشدت خدا حافظ
گلی بباغ جهان و بوستان زمان
توئی چو سرودن باشدت خدا حافظ

دعای خیر کند ساغر و صراحی و می

جناب پیر مغان باشدت خدا حافظ

*

له : ۱- اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَانْقِضْ مَا اَهْلَكَ مِنْ سَرِّ الْأَعْدَاءِ (دعای مأثوره)

۲- "مرشد کامل" - مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم -

ردیف العین (ع)

۲۸۹

(ماشیه نسخه خطی بس ۱۲۹)

ایک در بزم احمدی چون شمع بنده را از تو صد هزاران طمع
شست رخت لم ز لوث مجور غیث لطف کند نه ایرک دمع
از تو خواهم که خوش ز باغ دلم شجر غم ز بیخ سازی قمع
صیت ذوق دلم و شمع و لبهر وز تو خواهم بخیر قوت سمع
چشم دارد منور از تو دگر

صحت جسم و جان خاطر جمع

۲۹۰

دلا بیاد خدا گوشش کن ز غیر دواع که غیر نام خدا بوده است جمله صداع
خدای واحد و فرد و صمد که هست یکی یقین آله نه نشنی و نه ثلث و رباع

له آلودگی گناهان له ایرکرم له معنی چکنا برا آسو له درخت غم را از بن افکنند
له مراد از محاسن محمد صفت مراعات انبیا له انقطاع از ماسوی الله له در دهر
له دو اسد و چهار

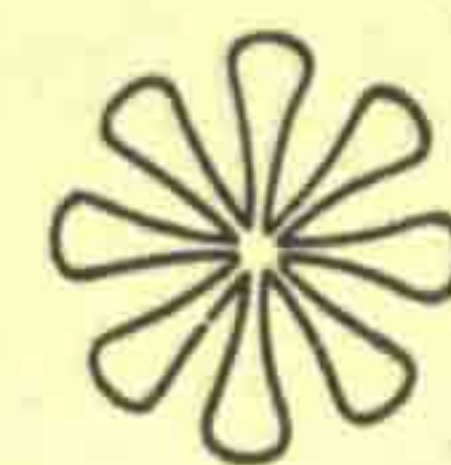
که بوده است بود قادر و قدیم و حکیم علیم و رازق و دانا رحیم و جی و مطاع
که حکم اوست بهر جا و عیس و فرماش کجا مجال بصیرا چند تا که زمانع
خورد ز روزی وی هر یکی ز شاه و گدا اگر چه صالح و نیک است و رشتی و رعاع
ز خوان نعمت او تازه میخورد روزی غزال و روبه و بزغال و گوسفند و سباع
بامر و قدرت او تنخم سر کشد از خاک رسد حکمت او ز رخ تابعد رعاع
باد نهد که رساند صبح و شام بدم بهر یکی ز حلائق و طیفه با اشباع
کنون کنم بجناب تو ای خدای کریم توئی چو شانی و کانی و معطی و متاع
دعا برای عزیز جهان با صحت هزار سال بماند این چنین تقاع
بخیر و خوبی دارین و عزت کونین که هیچگاه نه بیند دگر ز نکس و زمانع
بود نصیب وی و دوستان وی و فرست نصیب دشمن او باد هیچو سگ اولاع
ز من دعا و روح الامین بود آیین بنام احمد مرسل که شافع است مطاع
مناسب است که گویم ز حال خود چیزی کنم بدر که حق تراز روی شکر اسماع
هنرمندم و دارم متاع بی هنری که هیچکس نخرد این چنین خراب متاع
هزار بار بنامم بفضل حق لیکن که کرد ستر عیوب فریب مکرو خداع

له ع که بود در هست و بود نسخه خطی الف ص ۵۸ - له صفت تین صفات له اطاعت کیا گیا
له چوپایون کابینه زارین کله بندون برنا له خورد ز روزی نسخه خطی الف ص ۵۸ - له درندگان له کشت
له کیتی له سزگاس، چرنه کی له شکم نری تا بعد سیری له روکنه والا له مراد فقیر سید عزیر الدین برادر
له بزرگوار شمر له دار فانی و دار باقی له نکس معنی له اودعا چون نکس معنی بیماری کا
له عود کر آنا له حضرت پیر نیل علیه السلام له مخدوم و سردار له شانا له فریب

نمود جنب خدش پاره مرا یعنی
چو مه بدیده مردم بختو نور و شعاع
ادای شکر تو یا رب زمین کجا آید
که هست فضل تو بر بنده با هزار انواع
کنون منور مسکین دعا کند بدرت
برای خیر خود و خیر جمله اسباع

بهر دو کون بتوفیق بیک صدق مقال

بسنّت نبوی کن نصیب می اتباع



ردیف لغین (غ)

۲۹۱

(عاشیه نسخ خطی بس ۱۱۳۰)

ای بوصفت مشتعل طوطی و زارغ
وی ز لطف حق صبا می مایبارغ
لاله بر روی زمین دمه بچرخ
هر دو دارند از غلامی تو دارغ
مشک را از نگمت گیسوی تست
چون نکو دیدم بعالم تر دارغ
از برای دشمنانم هان توئی
همچو باد تند از بهر چارغ
ده ز حزن رنج و درد و هم و غم
هان منور را ز لطف خود فرارغ

۲۹۲

ای بوصف تو گفت حق ما زارغ
ماه دارد ز بند گیت دارغ

له مصروف

له سرمست و مرشد

له تلخ به آیت کریم : مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى (سوره النجم آیت ۲۸)

چرخ دارد هم از غلامی او
برفش مهر نقش و مهر و صلاغ
هم نشان غلامیت دارد
لاله بر جان خویشتن در باغ
نیست موقوف جن و انس و ملک
وصف تو میکند کبوتر و زاغ
بیچس نی بُد و نخواهد بُد
فارغ از لغت تو مگر آلاخ
من که تدرج تو ز جان باشم
پس ترا کی بود زبندہ فراغ
ہاتفم گفت ناگہ از سر لطف
نی بطور کنسایہ نی امرای
صرف اوقات تو چو در مح است
سعی میکردہ باش در اسباب
ہاتف از عیب باز داد مرا
بسوی مخزن مراد سراغ
یعنی از نگہت دو زلف شبیر
کرد خوشبو مرا مشام دماغ
یا الہی بقتبہ اشس کہ بود
بہر ادراج اہل بیت او تراغ
روزیم دار تا بیوم قیام
خاک رومی و روشنی چراغ
نیز کن سرخ رو مراد و کون
کین چنین رنگ اتوئی صباغ
شکر شد زمین نعت شریف
شد ریان باغ و شد محضر راغ

ہاتفم گفت پس برین شادی

ای منتور باغ گیر ایام

لے جلنے کا نشان
لے موت پوشیدہ و مرود
لے ابدال دق مبتل باغ، اتراق شہرے کا مقام
لے تر و تازہ
لے ساغر جام
لے اشباع از آلاخ بمعنی تر و قاطر بار بردار
لے کامل کرنا - پایہ تکمیل کو پہنچانا -
لے صباغ - رنگینہ
لے سرسبز

(عاشقینہ خطی بیس ۱۳۱)

چو داغ بندگی ٹست لاله را در باغ
ز بندگی تو بر چرخ ماہ دارد داغ
ہزار شکر کہ از بخت بیک طالع خوش
بشاہ راہ جناب تو یافتم چو سراغ
از ان نیاز جناب تو میکشم شش چیز
گلاب و عطر و عیبر و گل و بخور و چراغ
قبول ساز ز لطف خود عنایت کن
زرنج و ہم و نعم و فکر و حزن و خوف و فراغ

دگر دو دیدہ ام از لطف خود منور کن

بحق سورہ والنون و آیت مازاع

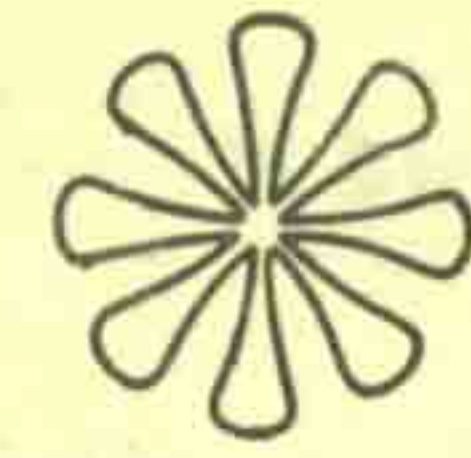
(۱۵- رمضان المبارک ۱۲۸۰ در بہارم پور سر دودہ شد)

در مرثیہ

ای دل اندر ماتم شبیر و شہر ایدریغ
غسل میناید آب دیدہ تر ایدریغ
با وجود آنکہ جد پاک شان باشد رسول
والدین شان بود زہرہ و حیدر ایدریغ
حضرت شہر بود مسموم و شاہ کربلا
در زمین کربلا افتادہ بنی سرا ایدریغ
گل پریشان خاطر است غنچہ از غم منقبض
در چمن از ماتم اولاد حیدر ایدریغ

لے یہ اشعار نسخہ خطی بیس ۲۸۴ پر بھی درج ہیں لے مراد شہر ایدریغ لے خوشیہ لے
لے مراد سورہ انفک ہے جس کا آغاز "ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ" سے ہوتا ہے اور عوام اسے سورہ والنون بھی کہتے ہیں
لے تلخیص پر آیت کریمہ : مَا ذَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعْنُ (سپاہ ۲۰۴- تال فم خطبکم - سورہ وانجم - آیت شمارہ ۱۵۱)
لے جسے زہر دیا جائے -
لے تنگ دل - سکڑا ہوا -

مہر و ماہ و انجسم و افلاک اندر گرد باد
میکند در ماتم شان خاک بر سر ایدریغ
وز پئی ماتم بود باہر دو پوشاک سیاہ
گر قرقفل بگری در مشک اذفر ایدریغ
بر گلوی خویشتن چون دید شاہ کرد با
نخنجر تیز است و گفت اللہ اکبر ایدریغ
دشمنان آل احمد را بود آب فرات
وز پئی شبیر باشد آب نخنجر ایدریغ
بر بیان سرگذشت آل احمد حالیا
بعد عرض بندگی گوید منور ایدریغ



ردیف الفاء (ف)

۲۹۵

در نعت

ای ترا جسد پاک عبد من
می سزد حق رُخ ترا و صاف
چونکہ بعد از خدا بزرگ توئی
اندرین ہیچ نیست لاف گزار
مہر و ماہ روز و شب ہمیکردند
گرد کوی تو از برای طواف
نذنبان اند در جہان ہر چند
الف آلف الف الف آلف
فاستی ہمچو من نخواہد بود
در جہان دیگری بگویم صاف
چشم دارم ازان بخمشہ پاک
تا کہ تقصیر ما کنند معاف

یا الہی بدہ منور را

خیر اخلاف و بخش اسلاف

۱۔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے دادا کا نام
۲۔ یا صاحب الجہال و یستیل بشر۔ بعد از خدا بزرگ توئی فقہ مختصر
۳۔ گنگا دان ۴۔ ہزار و ہزار
۵۔ فرزندان و باشندینان
۶۔ نیاگان متقدمین۔

۱۔ لونگ۔ گرم مصالحہ کا مشہور جزو۔
۲۔ اذفر نسف علی ب م ۱۳۰۔ بمعنی مشک ناب خاص۔
۳۔ عراق کے ایک مشہور دریا کا نام جس کا پانی امام حسین اور ان کے ساتھیوں پر بند کیا گیا تھا۔

(ماشیه نسخہ خطی ب صفحہ ۱۳۲)

ایک دُری و دو عالم چون صدق حکم تو تیر است بلائی دَف
چونکہ نقد عفو میداری بکف امر کن جرم مرا با داو عَف
نیست مہر و ماہ بہ پیش خد تو ہاں مگر چون پیش مہر و مہ خد
چون براہت منتظر استادہ اند اولیا خوش ہر دو رویہ بستہ صف
مقدمت را مطرب پیر فلک میزند خوش از مہ و خورشید دَف
مرحبا، صد مرحبا، صد مرحبا مقدمت بالخیر یا شاہ نجف
شکر حق چون بر سرمشاہم رسید خوش گرفته نقد آفرینش بکف
وز پی امنم حصاری حیدری چون خط پرکار کرد از ہر طرف
ز انقلابات و ز نیزگی دہر وانگہی فرمود ما را لا تخف

پس منور شاد شو کہ فضل حق

نیر اقبال آمد در شرف

ای صبا زود شو بعز و شرف عرض ما را رسان بشاہ نجف

لہ معنی عفو و درگزر لہ رخسار

لہ ع میزند خوش زمزمہ خورشید دَف - ماشیہ نسخہ خطی الف ص ۶۱

لہ خوش آمدید - ع ای آمدنت باعث آبادی ما - لہ عجوبہ روزگار -

لہ برای تلخ - رجوع بہ غزل شمارہ ۲۹۸ اشارہ لہ

لہ کہ تہ قباب بر صفت انہار لہ حضرت علی بن کاہ تہ تحت نجف تھا۔ وہیں شہید ہوئے اور وہیں نماز ملتی ہے۔

ای مہ بُرج کمر مت بہ یقین ذات تو دُر ہر دو کون صدق
نہود قدر مہر و ماہ پیشیت ہاں مگر پیش مہر چو خد
اولیا، ہیچو ہالہ میگردد گرد مہر زخت چہار طرف
چون منور غلام در گہ تست
بخش جمعیتش بعز و شرف

نقد ایمان و دل جان از پی نذر بکف آدم سجدہ کنان سوی تو یا شاہ نجف
کہ تُوئی قبلہ حاجات ہمہ شاہ و گدا ای وجودت گہر و کون و مکان ہیچو خد
نسبت رویتو با مہر سپہر ار بکفم نسبت مہر بود با صدق مہ بخد
مجلس عشرت ما را بہ بنی و بعلی ماہ و خورشید سزد دائرہ شادی و دَف
دارد امید منور ز تو اکنون شاہا

بی خطا تاکہ رسد تیر دعائش بہد

ہاں لغم گفت دی بعز و شرف دامن بخت آور اندر کف
یعنی از مین طالع نیکو پیش شو زود ہاں بگیر کف
چون شدم پیشتر عیان دیدم محفل پُر ضیا میسان نجف

لہ کنکہ لہ چاند کے گرد کا دائرہ

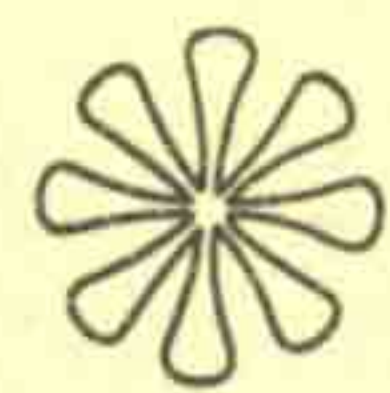
لہ پناہ لہ شدم معنی رفتم (مصدر لازم) لہ شد غلامی کہ آب جو آرد

لہ پیغام را از گیر و دار و طرفدار می دینا لہ آب جو آرد و غلام میرد

ماه روی و اولیاء حوش ایستاده ببدن صفت و صفت
چون نجوم و کواکب روشن پیش و پس راست و چپ هر طرف
وصف رخساره اش کنم چه بیان داشتندی بهر ماه شرف
بلک بودند مهر و ماه هر دو پیش دو عارضش مثال خد
از درخشندگی قطره نغیش^ش بود محبوب در میان صدف
پادشاهی که مثل او شاهی نیست هرگز نبوده است سلف
زیر حکمش ملائک اند و دگر جن و انس و چرندگان علف^ش
تا که از راه لطف کرد طلب در حضور خودم ز روی الف^ش
چونکه حاضر شدم نمودم نذر دل و جان روح و هر سه را برکت
شکر شد که از کمال کرم کرد اقبال نذر شاه نجف
شاه دستم گرفت و من قدمش بهر اظهار را ز هر دو طرف

ای منور بر اینچنین شادی

مطرب چرخ را سزومه دف



ردیف القاف (ق)

۳۰۰

ای آنکه تو محبوب خدائی برحق وی نام تو از قدرت قادر مشتق
بر چهره گل نیست هویدا بشنم پیشانی گل کرده ز حسن تو عرق
بعد تو علی مناسیح خیر بوده بعد دگر ت نبی قمر ساخته شق
در پیش تو نیست صد فلاحون ثابا جز آنکه بود کودن دلبه و احمق
بر روی فلک ز عکس خوف بدت بشیر عیان بود چه در شام شفق
در حکم تو فیل و شیر و گریست پلنگ محکوم تو مورد مار و هم پشته و بقی
خواهم ز درت شهابی^ش عصیان مرا به بخش یارب فلق^ش
ز اصغای دعای بگفتا از غیب با تفت که بگویت رب مطلق

محبوب خدا چو شد شفیع در حشر

در پیش خدا منورا چیست تلق

له نذر نعل العین نیست له ایل بود که مشهور نذر له اشاده به معجزه شق القمر
له چهره کمال له رجوع کری غزل شاده له اشاده به له تلخیص : نقل آموذ بر رب الفلق
سپاره عم ۳۰ - سوره فلق - آیت ۱ - له منفا -

(۲۱ - شوال المکرم ۱۲۵۵ هـ)

در نعت

ای برویتو جهانی مشتاق بر درتست هجوم عشاق
 وصف حسن تو چه آید از من هست مشهور چو اندر آفاق
 ماه رویان جهان از سر عجز پیش تو پست نمودند اعناق
 هیچکس منکر حُسنَت نبود بخداوند عمیم الا شفاق
 بندگی من دآفتابی تو ثابت است از ازل و روز و ثاق
 صبت فیض تو گرفته یکسر چین دایران وری و روم و عرق
 بعد ازین دوری خود را بپسند زین محقر که شده طاقت طاق
 بر درت حضرت شبیر کنون عرض دارم به نازان اشواق
 کن منور بحال رخ خویش چشم امید من از روی دفاق
 دیدن روی خودم روزی کن
 تمانه بنیم دگر از روز فراق

ای دل از خوابی گهی از لعل و دوق خویش را بسپار با انضال حق

له جمع عنق - گردن
 له روز ازل - اشاره به پیمان و میثاق و ازل - اَلْأَسْتُ بِرَبِّکُمْ - قَالُوا بَلَى - اقرار بربوبیت
 له موافقت و سازگاری له مضارع واحد حاضر

آن خداوند کریم لَحْدَ یَزَلْ خالق و روزی ده سیم رخ و بقی
 کز عنایات عمیم خویشتن از شفاعت داد احمد را سبق
 رب یَسْتَرْئِیْ اموری بالنبی آنکه از اعجاز خود مد کرده شق
 عکس خون سید شهادت آه بر رخ چرخ آنچه می بینی شفق
 حال من از عسر کرده سویی یسیر از کتاب دهر گردانده ورق

ای منور شکر آن حق گو که کرد

فتح باب شادی و دفع قلق

ماشیه نسخی ب صفحه ۱۳۵

رمضان المبارک ۱۲۶۲ هـ

ای مالک غرب مالک شرق دی خرمن دشمن مرا برق
 دیدیم نهاده بر در تو در سجده بعجز انس و جان فرق
 در نجلت جرم خویش هر چند این بنده نشت غرق در عرق
 گر ابر بکربلا نبارید میریزد از ان ندست آن عرق
 یا شاه شبیر ابن جبر مستم از مصحف چو سر ورق

له عنقا و پیشه له تمییز به آیت کریمه: رَبِّ شَرِّعَیْ صَدْرِیْ وَ یَسْتَرْئِیْ آمْرِیْ وَ اَحْلَلَ حَقْدَہٗ مِنِّیْ
 رَسَالَتِیْ قال الم - سیاده ۱۲ - سوره طه - آیت ۲۴، ۲۵، ۲۶ - له اشاره به معجزه حق و اقرار بربوبیت
 له صنعت حسن تعلیل له از تنگی به فراخی نیز اشاره به: فَمَنْ مَّامَّ الْعُسْرَ یُسْرًا اِنَّ مَّامَّ الْعُسْرَ یُسْرًا
 سیاده ۳۰ - سوره الم نشرح - آیت ۵ - له کشودن در که سر چوئی

هر صفحه و سطر و لفظ و حرفش
خواهم صحیح و سالم از حرق^۱
در سیل بلا و آتش نعم^۲
باشد بامان ز عسرق و ز حرق^۳

۳۰۴

ای وجود تو معدن اشفاق
ای ز جود تو شود در آفاق
وصف ردی تو چون توانم کرد
برخ خوبت حق مشتاق
پیش قد تو با هنر نیاز
انبیا کرده اند پست اعناق^۴
دفر عشق بس بود مشکل
هر یکی حرف صد هزار افلاق^۵
سهل کردی ز لطف خود ورنه
عاشقان را بد است طاقت طاق
آستان شریف تو شاهما
شد برای فرشتگان اد تراق^۶
شب معراج از خدا آمد
از برای تو جبرئیل و براق
بر سر تو ملائک از هر سو
ریختندی ز نور حق الطباق
فتظر پس برای آمدنت
خالقت بود با هنر الاشواق
ناکه بالای تخت آذ آذنی^۷
بنشاندت کسی که بد مشتاق
قَاب قَوْسین گفته در شانت
پاره بنمود نامه های منبراق^۸

له نار آتش
تو جود تو
تو جود تو
تو جود تو

له عقیق بوده است
له فکان قَاب قَوْسین آذ آذنی
له جوع با فوق

یا الهی بنیمن ذات شریف
از تو خواهم و مناق عهد و ثاق^۱
از تو خواهم سرور نا محصور
نیز خواهم چه صحت و افراق^۲
نیز خواهم ز دوزخ سوزان
روز محشر نجات و هم اعتاق^۳
لیک خواهم نه سرد را هرگز
که حسابم گنی بخود بیباق^۴
عرض دارد منور مسکین
در جناب تو بهر استیفاق^۵

بهر اتباع سنت شاهما
که بود سم جسم را تریاق^۶

۳۰۵

بخداوند معطی الارزاق^۱
ورد ما بالعش والاشراق^۲
نام شبیر پور شاه علی
نور چشم نبی سوار براق^۳
شکر شد بیک دمی حل کرد
باموم هر آنچه مبد افلاق^۴
عالمی را ز بار منت است
ز سر انکسار پست اعناق^۵
ز پی دیشش همی گردند
جن و انس و ملک مع الاشواق^۶
بر رسول و بتول و شاه حسن
بعلی و شبیر در آفاق^۷
دور گردون برای ما گردد
روز و شب سال و مبهود وفاق^۸
بر سرم می سزد به نعت نبی
گر بریزند پُر ز نور اطلاق^۹

له عهد است - اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ - قَالُوا بَلَى - له صمت و سلامتی
له معرب تریاک - نوشدارو زهر مہر - روزی رسان - له شب و روز صبح و شام
له بندها نشانی - سازگاری و مراقت

روز عشر به جنت الفردوس باد جا از برای این مشتاق

یا الهی مه منور را

ده بهر نبی امان ز محاق

۳۰۶

مه سیادت من غرض کشیده چون محاق هلال ساخت جناب شبیر در آفاق

بر این هلال مبارک سزد مبارکباد بماند وز سزد وز چین و روم و عراق

هزار شکر ازان روز و شب همیزید بقادری که کشود است این چنین اغلاق

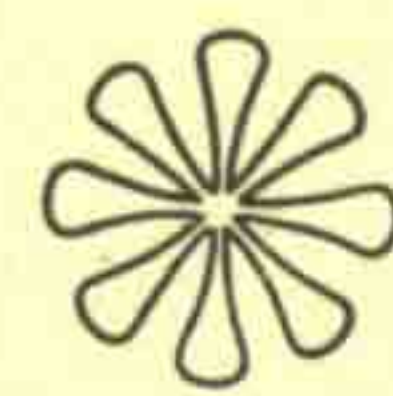
چو اتفاق در احباب خود طلبدارم خدا نشان ندهد روی دشمنی و نفاق

کنون بحرمت آل نبی مرا چشم است نگاه نیک خدای خود در دهر وفاق

خدا بر نظری یا شبیر ابن علی که دیدن رخ خوب ترا منم مشتاق

ز مشکلات دو عالم چه غم منور را

بود ممد و معینش چو شهسوار براق



له هندی میں "اوماس" وہ راتیں جن میں پانڈنظر نہیں آتا۔
 له ع: مه سیادت حاشیہ خطی الف -
 له مشکل، بندش،

ردیف الکاف (ک)

۳۰۷

ای بحکم تو تا سماز سمک هر کسی بوده و بود بی شک

همچسپ رانہ در خدائی تو هیچ تنگی دنی گمان هیچک

در قصور تو عرش ایوانی است یک جانی به بحر ثست فلک

پیش قدر تو هفت جنت را نبود هیچ قدر جز برگشت

غیر حکمت بدشت کی آید حرکت از شیر و از غزال کک

پیش دریای فیض تو باشد قطره بحر محیط ملک مک

پس یقین است حجم این عاصی پیش فضلت بود بسی اندک

له از برای تابناک
 له ع در حضور تو نسف خطی الف ص ۶۳
 له اسم مصغر از برگ
 له اسم تصغیر از رم
 له مصغر از کم

یا الهی باسم مختار که بود شرح ادبانه محکم
 چون بود عرضهای من بسیار زان همه گویمت گویم یک
 بخش پس از برای مغفرتم گرچه باشند بحر فیض نمک
 نیز خواهم که تا بنوشم سیر ز آب کوثر نه جام بلکه نمک
 می شوم سرفراز در کونین گم به بینی به لطف خویش دمک
 صحت و خیر نیز ده از غیب بنده را ای خدای ملک ملک
 تا نباشم ز نعم پس از این دم ای خدا لا شریک الاک
 با تقم گفت ناگهان از غیب به دفع غمت رسید ملک
 ای هنور ز اهل بیت
 تان بینی ز هیچگونه نمک

ای در صفت ز خالق پاک لولا که لما خلقت الافلاک
 این بنده به نعت تو چه گوید و صفت چو بود و رای ادراک
 گرد فلک بکوب از مهر در بندگیست چه چیت و چالاک
 جز راه نبی هر آنکه حق جنت پس را بر زن است و در دو قرآک

له معیار و کسوتی که تصفیر بحق پنجم
 که سرفراز نسو غلطی به که منعت تجنیس تام
 که لولا که لما خلقت الافلاک - حدیث شریف نیز برای مزید تشریح رجوع بقول شماره ۱۱
 اشاره به که غلات پیر کسی را گزید - که هرگز منزل نخواهد رسید (صدی شیرازی)
 که توفیق

در دهر هر آنکه منکر تست خاکش بسر است و نیز خاشاک
 من معترف قصور خویشم یا ختم الرسل ز ما و صنفناک
 والله لما رایست فردا فی الدهر بمبشل مارانیاک
 بر ختم الرسل کنون هنور پیشانی خود نهاده برخاک
 از پیش تو عفو جرم خواهد
 یا جد شبیر و شبیر پاک

۱۹ - رمضان المبارک ۱۲۵۵ هـ

ای گلبن باغ شاه لولا که دی مهر سپهر حیدر پاک
 نام تو شبیر و شان جدت لولا که لما خلقت الافلاک
 حیران جمال تست والله عقل و خرد و قیاس و ادراک
 دیدیم بهر کجا که دیدیم در ماتم تو بصفحه خاک
 سر کجا که گل است پس به رنگ تا حشر بود بدامن چاک
 هم مشک و قرقل است شاما در ماتم تو شبیه پوشاک
 روح و دل جان دین ایمان با صدق و یقین شهادت ناک
 یا شاه شبیر ابن حیدر قبل قبل کما عرضناک

له جوع به با فوق اشاره به
 که منعت حسن تعلیل که منعت حسن تعلیل
 که عرض بنده قبول فرما -

وز عجز و نیاز پس منور گوید بتو یا امام غمناک

ده صحت و خیر و امن و ایمان

با بنده خود بحسب در پاک

ای مه لامکان و شاه سلوک خاک روبرو در تو جمله ملوک
سالک لامکان توئی یا غوث ای خوشا سالک زهی سلوک
مه و نور از گدائیت دارد چرخ دینار و درهم مسکوک
بهر بازیچه کودکان تراست کمکشان ریسمان فلک چرخوک
در می شایش دمی ز کرم گریباید بدرگست مفلوک
با وجود چنین توانائی ملک دلهما گرفتار شده سلوک
در می میری زهی لطفت مد زال گم کند گردوک
فکر مملوک جمله مالک راست ای ترا مالکی و من مملوک
حق بر آورد چون برون بهرت کشتی از قعر آب کو مشکوک
گر امان بخشیم ز روی کرم آن مان کین زمین بود مدوک
دین و دنیا عنایتیم کردی من ندانم ز تمارک و متروک

له در اصطلاح صوفی تقرب حق جستن له مرزده سکه له چرخک معنی لغو نیز صنعت مرعات النیر
له نکلا له اشاره به اعتقاد صوفی - عوام کا عقیده ہے کہ پران پیر شیخ و دیگر کی دعا سے ایک
غرق شدہ کشتی سالوں بعد سطح دریا پر ابھرتی - یہاں اسی کی طرف اشارہ ہے - نیز مصرع میں استفهام توری
له معنی مدق - کہ تلمیح بہ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ - (سپارہ: ۲، سیدقول: سورہ البقرہ سورہ ۲۰۱)

سکہ تست بر دلم شاہ حرف غیر است از دلم محکوک

دیدہ جان ما منور کرد

سرشہ خاکپای جد و ابوک

ای وصف تو مادرای ادراک در پیش تو پست شان افلاک
بر مسند فقر جز تو کس نیست من بعد جناب شاه لولاک
کردی چو توجہ موجبہ یاشاہ ابوتراست بر خاک
گردی بمہ رخت شرف یافت زانجاست مروج او بر افلاک
دیدیم بسی ولی ندیدیم در دہر کسی کمار انیاک
گر حب علی نباشد ایمان چون غسل بود آب ناپاک
این بندہ محبت تست از تست این دولت مہاہ و مال اولاک
خواہد ز جناب تو منور خیر دو جہان بشاہ لولاک
من بعد نجات حشر خواہد
یاشاہ علی بخمنہ پاک

له دور کردہ شدہ

له جس طوت نہ کیا جائے۔

له لقب حضرت علی کہ تلمیح بہ بیت کریم: فَلَمَّا رَاْنِيہُ الْبُرْنَہُ وَقَطَعْنَ اَبْدَانِیْہُمْ وَ قُلْنَا
حَسْبُكَ اللّٰہُ مَا هَذَا اَبَشْرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلٰئِكَةٌ کَرِیْمٌ (سپارہ: ۱۲، حاشیہ: مابعد سورہ یوسف آیت: ۳۱)

ردیف اللام (ل)

۳۱۲

در مناقب غوثیہ

*

ای بوصفت زبان طوطی لال
بلکہ قائل زبان ہر ذی نطق
وصف رویتو کس نمیداند
گر بخویند عالمی مثل
گرچہ جام جهان نما جم داشت
رویتو کعبہ و لبست زمزم
بمدد میرسی مریدان را
خدایان تو اویسا صد ہا

رویت آئینہ جمال و جلال
شد تبصیرت تو بحسن مقال
جز خدای عزیز و جل جلال
چون تو یابند ہیچکے نہ مثال
ہست ذاتت خدا نما الحال
بر لبست حجر اسود است چه خال
میکند عرض چون کسی فی الحال
بند گانت ہزار اہل کمال

لے بمعنی گنگ

لے جمشید شاہ ایران کا پہلا جو حکمائے ایران نے بنایا تھا۔ اس کے ذریعے آسمان کے ستاروں کے مقام اور ان کے ذریعے جس چیز کا سوال کیا جائے اس کا انجام احکام نجوم کی وساطت سے معلوم ہوجاتا تھا۔

شب چو دیدم بمطلع رویت
پس دعا خواستم ز حق فی الفور
از برای خود و پی انخوان
باز کردم دعا کہ باد قبول
من چو ہستم غلام تو شاما
ملک دلہا بمن عنایت کن
شکر احسان و منت بسید
نیز خواہم بجنّت الفردوس
نیز شاما برای مقدمت تو
شاہ بعد مقدمت بالخیر
نیز از شرق و غرب می گویند
از زمین نیز ہم ز چرخ برین

بود طالع ز ابرو تیو ہلال
از پی صحت و پی اقبال
بہر اولاد و بہر جملہ عیال
عمر این ہمگنان بود صد سال
پس بود لابد از تو مال و منال
تا نمائیم خراجش استخصال
از سلوک خود و ز صدق مقال
نہر جاری ز شیر و آب ز لال
بندہ دارد بصد نیاز سوال
روح و جان میکند باستقبال
نیز از جانب جنوب و شمال
از زمین نیز ہم ز چرخ برین

لے الحمد للہ منور کرد

کلمہ منظم زہی قبیل

۳۱۳

ای توئی نور ہر دو چشم رسول
وصف ذاتت بود و رای عقول

لے مراد فقیر سید عزیز الدین وزیر غائبہ مبارک رحمت سنگھ و برادر بزرگ شاعر۔ لے بمعنی حصول خراج
لے تلمیح بہ آیت کریمہ برجنات النجوى من تحتہا الاقطار خلدین فیہا ذلک القود العظیم
(سپارہ ۴ - سورہ النساء آیت ۱۳)

شیران مبین تو باشد پدر و مادرست علی و بتول
وصف روی تو کی تواند کرد چو من بنده و ظلمت و جهول
هان مگر خوانم آنچه میدانم ای مه کربلا شیه مقتول
روی تو مصحف است با خط خوش هست بروی و زلف شان نزول
بجانب منور سکین عرض داد اگر شود مقبول
بنی و علی و بنی رسول بشیر نور هر دو چشم بتول
که ز افکار در دو رنج و الم خاطرش بیچگه مباد ملول
نیز خواهد ز درگه پاکت
صحت و خیر در فروغ و ملول

۳۱۴

حاشیه نرسه خطی بصفحه ۱۲۶

ای ز رویت هر دم هر دو نجل دی ز رایت عقل اول پابگل
رویت را چن و انسان شائق اند رأیت رافع و نصرت مشتمل
دی ز جویت رونق بستان دین دی ز جائیت حل مشکهای دل
حق و صفت کی ز من گردد ادا هان مگر هستم بمحدث مشتمل

له برادر بزرگ

له تلخیص به آیت کریمه: اِنَّا عَرَضْنَا آلَامَانَا عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اِنَّكَ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
له اصل اورشاهین مراد خود و مال و اولاد
له منجمله دس فرشتوں کے پہلا فرشتہ حضرت جبریل علیہ السلام ہے صفت
له مشغول و مصروف

دولت و عز و دستار دهر را کن بنام نیک سویم منتقل
کین همه باشند نزد مادحت دایما با تندرستی مستقل
وز تو میخواهد منور دایمت
کشور دل را هوای محتدل

۳۱۵

ای شه کرب ملا نور نبی پور بتول مصحف روی ترا زلف بود شان نزول
عین بر جای رکوع است بران جب رسم آیت سجده و سیامی و جبه است قبول
تائی مصحف رویتو ملائک باشند بانبی و شبر و حیدر کردار و بتول
نام پاک تو شبیر ابن علی میباشد مادرت فاطمه و جد شریف تو رسول
می نوازند برایت بروج و کرسی مہر و مشتری و زہر و نابید قبول
ماکہ جوئیم ز دریای تو یک قطره فضل ماچه دانیم چه عمق است چه غرست چه طول
آنچه مقصود مراد دل عاصی بوده شکر للہ کہ ز بین صفت گشت حصول
حالی اعرض من اینست کہ مارا بحضور از عنایات تو یا شاه بود بار حصول

عرض دارد بجانب تو منور زین بعد

تا نباشد ز عنایات تو محزون و ملول

له تلخیص به آیت کریمه: سَيَمْلَأُكُمْ فِي وَجْوهِهِمْ مِنَ اَنْوَارِ السُّجُودِ (سجده ۲۶) سم - سوره النج آیات ۱۹

له پیروکار

له ع: مہر و مشتری و زہر و نابید قبول - اشتباہ کاتب حاشیہ نسخ خطی الف ص ۶۶

له شرف باری باری عامل ہو

در مدح حضرت شایه صاحب غفران پناه

ای صدر نشین کشور دل شاه درویش و پیر کامل
فریاد رسی چو بهر خدام اندر یک دم هزار منزل
بهر امداد این محبت بر بند ز لطف خویش محل
وز خادم خویش عفو تقصیر فرمائی و نمائی حل مشکل
یعنی بدان ز درگاه حق با خورد و کلان شفای کامل
ایستاده بر آستانه تو هر لحظه منور است سائل

شایه ز تو بهر صحت تن

با خاطر جمع و خیر عاقل

(حاشیه نسخه خطی ب صفحه ۱۵۰ — ۲۳ — ماه ذی الحجه ۱۲۶۳ هجری)

بشیرای خداوند ز افضال نظر فرما بر این سروده احوال
که تو عیال غمی و دل آگاه چه شد که حال دل گفتم با جمال
ز بهر بنده خود امروز رسا شد مشکل کار حل اشکال

له ع شاه درویش پیر کامل نسخه خطی الف ۲۰

له ع فراموشی حل مشکل " " " ۲۰

له متصدی المتصدی از دادن

له تلمیح به عالم الغیب والشهادة - نیز و یَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ط وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ (سوره النبا ن آیت ۴۲) له اختصار

دگر خواهیم که تو ما را کنی عفو ز جز و مد و نیز اجمال انفال
دگر خواهیم که تا ما را نگیری باعمال و بافعال و باقوال
دگر خواهیم که ز الواح دل ما ربائی نعم و بهم و سخن فی الحال
دگر خواهیم که قدم را فزائی بنام نیک اندر جاه و اقبال
دگر خواهیم که نیکو نام باشم بقال نیک و حال نیک خوش فال
دگر خواهیم دوام خیر بهر نوع ز بهر خویش با اولاد و با آل

دگر خواهیم منور را بشیر

چه نام نیک اندر حال و آمال

حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۴۸ ۱۳ - صفر الحظفر ۱۲۶۵ هجری

بنام پاک رسول و آل پاک رسول بنام پاک بتول و بهر و سبط بتول
برای صحت و امن امان خیر و کون دعای ماست بدرگاه حق که باد قبول
دگر بنام علی ولی همی خواهیم که بهیچگاه نه منعموم باشم و نه ملول
دگر بنام طهر طلب کنم از حق که باد مقصد کونین این غلام حصول
دگر ز درگاه حق همچنان سوال من است که دشمنم نبود در جهان مگر مخدول

له امیدین، خواهشین

له شماره ۳۱۵ در نسخه خطی الف وجود ندارد

له پنج تن پاک

له زبیل و عوار (اسم مفعول)

دگر به بار که حق ز بنده این عرض است که باد حاکم بهم و نعم از دلم مغزول

منور است که ساید کنون چنین نیاز

بشکر آنکه دماش نموده حق مقبول

عاشیه نغمه غلی بصفه ۱۳۳

پادشاه دو جهانی یا رسول سرور کون و مکانی یا رسول

شافع انسان و جانی یا رسول باعث امن و امانی یا رسول

چون نگردم گرد کویت و شب کعبه ایمان و جانی یا رسول

بهر امن از شر گرگان جهان گله ام را کن شبانی یا رسول

وین منور را بهر دو سبط پاک

زود با مقصد رسانی یا رسول

تا نخورد ضرب هو قلب بود نام دل تا نه قناعت کنی پرنشود جام دل

در قفس تن چرا طائر روح آمدی بیخود و شیدا چنین گزند بدی دم دل

عقل به پنهانیم گفت عجب نکته یافتی آرام را اگر نشدی رام دل

له مراد الله هو - یا هو - برای تزکیده نفس -

له صنعت ایهام یعنی دل و تاسره (دکوتا)

له ع تا قناعت کنی نسو غلی الف صفر

له نکته ای

له صنعت تجنیس را مود ناقص -

هست بدنیای حسن چونکه بدیدیم نیک روی خوش و زلف یار صبح دل و شام دل

عقل و خرد فکر و هوش اینهمه در ملک تن حکم بجا آورند چون رسد اعلام دل

گرچه دلم را بنواز یار پری برده بود یافتم از بخت خوش در برش آرام دل

چون بجرم میزدند زائر بیت الحرم بر سر ما فرض شد بستن احرام دل

یک دل بیچاره و فکر معاد و معاش ساز الهی نکو از کرم انجام دل

عرض منور را ماست بخیر الانام

تا که بود صبح و شام بخش مرا کام دل

دل من بد ز مشکلات ملول بخت من داده به نرم رسول

عرض کردم که یانبی و علی یا جناب شبر شبیر و بتول

گرچه من پرگناه و بد معلم در منم فاسق و ظلوم و جهول

برگنه های من مبین و به بخش ای کرمهای تو بمن بمذول

یعنی از لطف عام خود حل کن مشکلات مرا ز بهر بتول

الله الحمد از کمال کرم عرض این رو سیاه شد مقبول

یعنی از پیشگاه خمسه پاک شده دو حرف کافیم محمول

حرف اول ز حیدر و حسنین حرف آخر هم از رسول و بتول

له صنعت لغت و نشر مرتب له مجاز آخرت و دنیا له تلخیص به آیت کریمه: اِنَّا عَرَضْنَا الْاٰمَانَةَ

عَلٰی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْمًا - (سیاره ۲۲ سوره الاحزاب آیت ۷۲)

له صدر - بارگاه - در بار - دو حرف مراد اول حرف مراد اول حرف حیدر و حسنین که ح می باشد و آخر

حرف رسول و بتول که ن می باشد - مراد - حل - یعنی حل مشکلات -

اعنی از ہر عمل مشکلمہ ہچوکن یافتم دو حرف اصول
من چہ گویم ز عین تاثیرش بود اسناد آن درای عقول
مشکل ہر دو کون را دو کلید
بس بود این دو حرف شان نزول

۳۲۲

(عاشیہ نسخہ خطی بس ۱۳۵)

دی بھراب کج ابرو تیر خال شامگان بانگ میزد چون بلال
کہ ای محبان حسین ابن علی خوش بیا میید و بینید این بلال
کز برای ما محبان بوده است نیک فال نیک حال نیک فال
خواہد اکنون ماح شہیر پاک بر بلال خیر خیر جان مال
با ہمہ اہل و عیال خوشی تن با ہمہ اولاد خوشی و جملہ آل
عالیا مداح شاہ کربلا بر امید رب پاک ذوالجلال
با کمال عجز میسار و دگر حرمت آل محمدین سوال
یا الہی چونکہ فضل عام تو فائق از عقل و قیاس است خیال
وہ ہنوز را ز لطف خود شرف با ہمہ احباب و اعدا را و بال

لے تلخیص یہ آیت کریمہ: اَنْ يَقُولَ لَهٗ كُنْ فَيَكُونُ - (سپارہ ۱۰ و ۱۱ سورہ یسین آیت ۸۲)
لے جناب رسول مقبول صلعم کے مودن جو حبشی تیرا دتھے۔ ابتدا میں حضرت ابوبکر صدیق کے غلام تھے۔
عوام تھیں سابقون الاولون میں سے ہیں۔

ہمچنان وہ راحت اور اثبات
ہمچنان وہ رنج و دروش را زوال

۳۲۳

دین احمد کہ بود بدر کمال یافت نورش چو در محاق زوال
ذات پاکت ز نور مصطفوی کردہ پیدا حسدای جل جلال
خوش فرستادت ای شہ کونین بہر احیای دین زہی اقبال
منظر زان برای آمدنت ایستادند بہر استقبال
اولیا انبیا و جملہ رسل ہمہ افطاب و جملہ ابدال
وز پئی مقدمت ہمہ گویان تا بیائی شہا بستعال
محی دین محمدی زود آئی مرجہا مرجہا اتصال تعال
تار سیدہ و زندہ کردی دین وہ چہ این قدر تست و جاہ و جلال
نہ ہلالی کہ باشدش ز کمال کاشش نور باز عاید حال
بل ہلالی کہ تا ابد نورش تابد و نبودش محاق و زوال
یار رب این ماہ نو مبارک باد مومنان را بخیر حال و آل
خاصتہ بخش ما غلامان را صحت و خیر و عزت و اقبال

لے ع: ہمچنان وہ رنج و دروش را و بال نسخہ خطی الف ص ۶۹ (سہو کاتب)

لے چاند کا گھٹنا۔ آخری تین جن میں چاند نظر نہیں آتا۔

لے وہ ولی جسے خدا کی طرف سے کسی خط کا انتظام سپرد ہو۔

لے وہ شہزاد یا جن میں سے پائیس ملک شام اور میں بقیہ دنیا میں رہتے ہیں۔ ایک کی موت پر دوسرا اس کا قائم مقام بن جاتا ہے۔

زبید اکنون که اندکی گویم من بوصف شد عیدم مثال
 عشق باز ترا ز بازی چرخ که بود خوف بُرد و مات و خلال
 نان خود چسب دارد از خوانت هست فیاضیت برین نان وال
 در گمت را کنم چه عجز و نیاز دشمنی را کنم چه ضرب نعال
 هست جُملہ کلام من مدحت من ندانم ز بحث خط و زخال
 صرف اوقات با چو در مدح است ای خوشا روز ما و خوش مه و سال
 غنچه را گل کند چنانچه صبا در گستان چو میوزنی الحال
 همچنان غنچه دلم یا عوث بشکفت چون وزید باد شمال
 مرغ طبعم ز یمن گفتن مدح گشت شہباز خلدان فی الحال
 جبہ سایم بدرگمت یا پیر الامان خواهم از و باد وبال
 امن و ایمان دمانیم ز خدا ای فدای تو جان مال و منال
 لله الحمد شد منادی خیر کہ مانند دگر وبا و ملال
 خلق حق را درو امان باشد مشرق و مغرب و جنوب شمال
 نور دینم چو گفته اکنون گفتن مدح تو ز ہی اقبال
 میفرستم شہباز درو و سلام بد پاک ترا بصحب و بال

لے بُرد شہباز کی بازی اس طرح مات کرنا کہ شاہ کے سوا تمام مہرے مارے جائیں مات شہباز میں شکافید
 ہو جانا لے صنعت ایہام
 لے شمال کی جانب سے آنے والی ہوا بہار میں فرحت فزا مگر سردیوں میں سخت سرد سوز
 لے ع خلق حق را درو امان باشد - اشتباہ کاتب ہے۔
 لے نور ایمان دمانیم از تو سوال - نسخہ خطی الف ص ۶۹۔

کلبہ منظم منور کرد
 گفتن مدح تو ز ہی اقبال

۳۲۴

غزوہ محرم الحرام ۱۲۹۰ھ ہجری

سلام ماست بان سید شہید قتیل کہ بہر بخش عصا من است و کفیل
 شہنشی کہ بفریاد میرسد یکسان برای حافی و ماشی و بہر را کب فیل
 جناب حضرت شبیر ابن بنت نبی کہ داد تن بر سنای خدای رب جلیل
 سزد غبار درش از برای نور و نصیا بجای سرمہ ملایک کشند گر با میل
 مناسب است کنوغم باین آنچہ گزشت بر اہل بیت نبی از کثیر جزو قلیل
 دریغ و درد کہ در کربلا نماند کسی ز اہل بیت نبی مان مگر عباد علی

منور است کہ خواہد کنون ز بعد سلام
 حصول مقصد کونین خویش با تعجیل

۳۲۵

وصف روی تو ای بدیع جمال فائق است از قیاس و ہم و خیال
 پر ز شور جمال تست امروز مشرق و مغرب و جنوب و شمال

لے تیو و تار یک جھونپڑی۔
 لے لے لے حافی یعنی برہنہ پا۔ ماشی یعنی پیادہ رو۔ را کب فیل یعنی سوار فیل
 لے امام زین العابدین جو ایام سانچہ کر بلا میں تیار تھے۔

رُخ تو بدر زلف تو شب قدر عارضت مهر و ابرویت چه هلال
پس بگویم برین که پیدا نیست دیگری چون تو ای عظیم مثال
از پی حل مشکل کونین بجنابت هجوم اهل کمال
از اشتیاق منور مسکین عرض دارد کنون مناسب حال

مهدو یا شبیر ابن علی

مرحبا مرحبا تعال تعال

۳۲۶

هلال مطلع عصمت بود جناب بتول نسیم گلشن عفت بود خطاب بتول
بود عنایت حق در رضای آل نبی چنانچه قمر الهی است عتاب بتول
ز خون بهای حسین از سوال حق باشد بحر بخشش اُمت بود جواب بتول
نوشت کاتب قدرت چه نیک تفسیری فقط ز آیت تطهیر در کتاب بتول

کند بروح شریفش کنون هزار سلام

منوریکه بود ذره ز آفتاب بتول

*

له ابرویت چه هلال - ماسیه نیر خلی العنص ۶۹
له ع : منور که بود ذره - نیر خلی بس ۱۳۵ (اشتباه کاتب)

ردیف المیم (م)

۳۲۷

(ماسیه نیر خلی ب صفحہ ۱۶۰)

از جناب تو شها من نه دوامی طلبم مان مگر صحت و هم خیر و شفای طلبم
من ازین دهر بنام تو نمیخواهم هیچ مان بفضل تو مگر مهر و وفا می طلبم
از جنابت بحق خویش نخواهم جز فضل و ز برایتو ز خود صدق و صفای طلبم
د از گلستان جهان از پی خیر عالم قمع یخ شجر جور و جفای طلبم
از برای خود و اخوان شریفم بدو چشم من ز خاک در تو نور و ضیای طلبم
من نخواهم که عسب دهر به بنیم دیگر دین دعا من بشه کرب بلا می طلبم

امن و ایمان امان به ضرورت کنون

من ز درگاه تو از روی دعای طلبم

له مراد از فقیر سید عبدالدین بلادر بزرگ شاعر و وزیر خارج چهارم بهر نیت سگه -

از راه خاکساری هر چند زیر پائیم ازین پای اسد خاکیم و رہنمایم
ما زمره فقیران زانجا بخاکساری همچون عیار گردون گردیم و بر سمائیم
شامان چو بر در او گردند چون گدایان مایان گدائی بایش شایم و گر گدائیم
بنندگان ظاهر از حال ما چه دانند کشتی بکف چو دریا درویش و پادشائیم
ما عاجزان نداریم آئین تلخ گفتن گوئیم و تبلیغی خوش تلخ چون دوائیم
آلوده دامن ماست هر چند در معاصی لیکن اگر به بخشی ما مجمله پارسائیم
گوید گدا منور با اهل و هم عیالش یا اهل بیت اسد ما بنده شمائیم
خواهم که تا بمحشر در سایه لوایش
باشیم و خوش گویم در سایه بهمائیم

ای دل بیا بصحبت گل ذوق گل کنم یعنی بذوق شاه تماشای گل کنم
چون بانجر ز حال محبان خود علی است من بهر در خویش چرا شود و فل کنم

له ع خاکیم گرچه در اهل بیک چو نقش پائیم - نسخه خطی الف ص ۳۲
له ع ازین نقش پائیم حاشیه همان نسخه (پادوقی)
له شایم گر گدائیم - نسخه خطی الف ص ۳۲، (دواؤ نادر)
له ع بیک ز فیض صفوت ما مجمله پارسائیم (حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲، (خود تصحیح نموده)
له معنی چسب
له ایکه ناک فال کم آزار - استخوان خوار جانور - بکته پس جس کے سر پر سے گذر جائے وہ صاحب اقبال ہو جاتا ہے۔
له ع ای گل تو خوشنم که تو بوی کسی داری۔

مشکل کشا چو هست کیلیم بهر دو کون تفویض کار باش من از جزو گل کنم
چون حل مشکلات دو عالم کند نبی من عرض حال خویش بنختم الرسل کنم
در راه آخرت اگر ابلیس رهزن است غم نیست اقتدا چو بهادی السبل کنم
چون ذکر لا اله بود ذوق بخش من من وجد کی ببربط وصوت دهل کنم
بهر امان و امن منور ز درد و غم
بهر چار سو حصار ز هر چار قل کنم

ای قدومت باعث آبادی کاشانه ام درد نامت راحت افزای دل دیوانه ام
آرزو دارم ز بهر مقدمت در بزم عیش تا که باشد جام مهر و ماه بود پیمانم
کلبه احزان ما را خانه شادی نمود شکر لعل از قدم خویشتن جانانه ام
گردنم از بار منتهای خویشان خوش رماند همچنان آزاد کرد از منت بیگانه ام
یا الهی از می ذوق علی آباد دار ساغر و پیمان و مینا و هم میخانه ام
ما محبان علی را بهر در و صبح و شام یکصد و ده دانه زبید سبزه در دانه ام

له از جزو گل کنم - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲، له میروی له دانائے بهره
له مراد و کلمه طیب له تلخ به : لا قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - لا قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَلَمِ
له قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (قرآن مجید، سوره ۳۰ - آخری رکوع)
له ع تا که باشد جام مهر و ماه بود پیمانم (حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۶۶)
له ع ساغر و مینا و پیمان و هم میخانه ام (حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲)
له چونکه اعدا علی از روی حروف ابجد صد و ده است - (ح ۴۰ - ج ۱ - ۱۱۰ - لهذا تسبیح صد و ده دانه -

وز تو میخواد منور با علی نطف اعم
که از عنایات بود آبادی این خانه ام

۳۳۱

بظاهر گرچه از درگاه دورم بحمد الله ز جان کلب حضورم
شهنشاه من از فقدان طاعت گویم لائق حور و قصوم
باعدات ولیکن چشم من است بنزع و گد اندر نفع صوم
زمین بندگی شاه بغداد شرف بر شیر دارم گرچه موم
کنون از پرتو انوار مهربت
ز سرتاپا منور خوش بنورم

۳۳۲

چو افضال عمیمت را نگه کردم نگه کردم بامید که مهاسیت گنه کردم گنه کردم
گناه شام را فرصت ندادم تا پیکه برگز گناه صبحگاهی را پیکه کردم پیکه کردم
خطا کردم نه در جرم و معاصی تا توانستم بهر عیبی که دانستم همه کردم همه کردم
دریغاً زاد راه نه اندوختم از بهر خود چیزی و گراندم ختم چیزی تبه کردم تبه کردم
ملک چون نامه اعمال من خوانند حیرانم که از مشق گناهانش سیه کردم سیه کردم
پنی امن از معارک بهر خود یا سید الشهداء ز عکس موی گیسویت زره کردم زره کردم

له لک حضوری

له ع ز عکس حلقه زلفت نه حاشیه نیمه خطی الف ص ۸۰

با کسیر نگاه حضرت شبیر بن جید
زر قلب منور را صره کردم صره کردم

۳۳۳

مریم بل سلام پادشاهم غلط گفتم گ آن بارگاهم
خطا کردم نه سگ بل پای سگم بود در هر دو عالم سجده گاهم
اگر من عاصم در مجرم و بد و گم من فاسقم یا پیر گناهم
تو خود فرمودی الفاجراناله توئی ملجأ و ماوا و پناهم
بنام احمد و شبیر و شبیر بنام جید و خیر النساء هم
منور عرض میدارد بدگاه
شهنشاه توئی جای پناهم

۳۳۴

ز مام خوشتن دادم بدست شاه حبیلانی بدست شاه حبیلانی ز مام خوشتن دادم
بلطف خویش کن شادم مرا یا غوث صمدانی بلطف خویش کن شادم
ز محنت ها کن آزادم مرا یا قطب ربانی ز محنتها کن آزادم
بده دادم کی بیدادم مرا محبوب حقانی مرا محبوب حقانی بده دادم که بیدادم
بدگاه تو استادم مدد یا شبیر یزدانی
مدد یا شبیر یزدانی بدگاه تو استادم

له سره بایست - دص - اشتباه کاتب - صنعت تقصا - زنا سره - کھوتا - سره - خالص
له اشاره به: ارفساء هنا الباری والفاجراناله (قال رضی الله عنه)

(عاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۵۷)

زمر غزار دلم کردم چو آہوی غم بہ گرج زنج و بدو باہ منکر و شیرالم
ہزار شکر ازین بندہ مژاسکت است خدای ارض و سما و خدای لوح و قلم
کریم و اکرم و آمرزگار و راحم خلق شفیق و مشفق و حاجت وادافع ہم
کہ لطف اوست صبح و شام با رفیق کہ فضل اوست بصر و مسامرا ہمدم

منور است کہ اکنون بنین آل نبی

شناور است بہ بحر عطا و جود و کرم

شہسوارا ترا ہزار سلام چو بہ نقش گام میگویم
دہن خوشتن بخطر و گلاب زان بہ صبح و شام می شوم
ز ابر لطف بہ مزرع عقی چون بحسب مرام می رویم
می ذوق محمد عربی بخدا من ز جسم می جویم
از رخ حور عین بقصر نعیم زلف خوشبو بہام می بویم

از منور بید الشہداء

تا رسانم پیام می پویم

لہ حمدان سیاح چشم
لہ مراد جنت انجم داسم کی از بہشت بہشت

عاقلم ہر چند در دیوانہ ام ہوشیارم من و گر مستانہ ام
چون گرفتم شاہ مردان پر خویش آفرین بر ہمت مردانہ ام
بیعتم چون بید شاہ علی است میزد ہر دو جہان بیجانہ ام
ای بچہ اولیاء روشن چو شمع من ہم اندر عشق تو پروانہ ام
در تو باشی حاسنم اندر دو کون در دو عالم ہیچگی پروانہ ام
از قدم خود کنون یا بو تراب کن منور از کرم کاشانہ ام

وز عنایت ہای بی پایان خویش

ساقیا در حشر دہ پیمانہ ام

(عاشیہ نسخہ خطی الف ص ۸۰)

گوش دل من چون بانگ جرسی میدارم من نہ امید ز اخلاص کسی میدارم
سیدامن چو غلام تو ام از روز ازل زان ز الطاف تو امید سبی میدارم
شہسوارا چہ عجب گر گزری از رہ من کہ بہا بوسی تو من ہوسی میدارم
چہ شکفت است کنی پاک گرای غیث کرم در بر خویش کہ رخت نجبی میدارم

زندانہ دل چون نریم ہجو منور بہان

چونکہ شبیر میما نفسی میدارم

لہ آر دیوانہ ام عاشیہ نسخہ خطی الف ص ۵۵ لہ غزل شمارہ ۳۳۶ نسخہ خطی بین نہیں لہ دم عینی جس سے مردہ
زندانہ ہوجاتے تھے۔

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۵۴)

مادست گرفته شبیریم اوشاه انست و ما فقیریم
 زبان از دل و جان بهر شب روز هر حکم کنوست می پذیریم
 خاکیم چو از ازل بر آتش خوش سرمه چشم هر امیریم
 گردیم عباد ازان به شمعیم تا دامن او بدست گیریم
 دز مهر منورش بکونین
 تا بنده تر از مه منیم

من اگر بی حجاب می آیم یا من اندر نقاب می آیم
 ز آه سوزان و فکر جرم کثیر بادل چون کباب می آیم
 بار عصیان و جرم بر سر دوش باد و چشم پر آب می آیم
 بر لب بحر فیض جاری تو تشنه ام بهر آب می آیم
 چون ز آن تو ام پوش و میس من اگر مست خواب می آیم
 بر سر حوض کوثر در حشر بهر جام شراب می آیم
 همچو سایه دوان بدنبالت الکریم گوشتاب می آیم
 از برای گذارش احوال بنده ام در رکاب می آیم

له بهشت کی ایک نہر کا نام

از پی حل مشکل کونین بامید جناب می آیم
 الغرض بهر عفو تقصیرات برادر بوتراب می آیم
 ناگهان گفت با تقم اینجا باش تا من شتاب می آیم
 پی ابشارت ای محبت علی از برای ثواب می آیم
 چون رسیدی بر آستان علی بجواب صواب می آیم
 بل دهم مژده ات مبارک باد کہ پی فتح باب می آیم
 پس بگو حالیا بقوت بخت از درش کامیاب می آیم
 بعنایات حیدر کرار ناصر و فتحیاب می آیم
 شکم لشد بزور شاه علی خصم را پنجه تاب می آیم
 بخدا چونکہ من بروز حساب ہمرہ بوتراب می آیم
 نعم ندارم ز پریش اعمال کہ چو مدد حساب می آیم

ز آفتابش منور اند حشر

ہمچو مه نور یاب می آیم

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۵۶)

متکہ در بی ہنری منور نام چکنم فاسق و فاجرو بدکار ہنم چکنم

له حضرت علی کا لقب

له فرشتہ غیب

له دشمن پر متواتر حملہ کر نیوالا - مراد حضرت علی

له صنعت ایہام - تہ سے یہاں مراد وہ خط جو حساب کی کسی رقم پر کھینچا جاتا ہے۔

غیر فضلت چو مرا چاره کارم نبود مددی گر نکنی سرو عیانم چکنم
 سود و بهبود خود از لطف تو دیدم ورنه چونکه من بخیبر از سود و زیانم چکنم
 حالیا بهر شفاعت ز خدا گر بجای الغیث احمد محنت از نخوانم چکنم
 یا رسول عربی از پی دفع غم و هم المدد گر نبود ورد زبانم چکنم
 وصف رویت چه نمایم که خوش از مهر و مست در بود مست تو بالا ز بیانم چکنم

چونکه خوش معرض مداح منور در دست

عرض خود گر بحضورت زسانم چکنم

۳۴۲

من همیخواهم که بتیسر پا به قطع ره کنم رخت گل را کنز صبا و گشت بازش ته کنم
 دین دل خود را که بنیم بدتر از سنگ سیاه از نگاه مهر مهر آل احمد مه کنم
 آرزو دارم دگر شایا که چون قبله نما سوی کویت رهنمائی بهر هر گم ره کنم
 در ره عجز و نیاز خویش تن با جد شوع بندگی و کوشش اند حضرت آتشه کنم

کان منور را شسته است نور چشم حیدر است

شاه شبیر است آتش خلق را آگاه کنم

لے گر بجزا حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۴
 لے ع وصف رویتو چه سازم حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۴
 لے مراد بی سرو پا
 لے صنعت ایہام

لے قطب نما کی طرز کا ایک آلہ جس میں سُرئی کا رخ شمال کی بجائے مغرب دکھنے کی طرف رہتا ہے۔
 لے ادب سے مجھ کو سلام بجالانا۔

۳۴۳

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۶۴)

من ہمیکو میست کہ یار تو ام بنده ام لیک دوستدار تو ام
 شرفم ثابت است بر یحیٰ چونکہ خاشاک این دیار تو ام
 خوش نشاط دو کون لطف نمود بادہ جام زرنگار تو ام
 شکر اللہ ز مصحف رویت تائی صفحہ عندار تو ام
 میزنم بانگ حیدری کہ شہا جرس اشتر قطار تو ام
 یاشہ بو تراب من ز ازل بالیقین چونکہ خاکسار تو ام
 از پی دشمنم بریشش ناظر ضرب ذوالفقار تو ام

یا علی دین دلم منور کن

ہمچو مہ چونکہ داغدار تو ام

۳۴۴

(حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۸۱)

ہشیام دگر دگر چه مستم گر ناکسم دگر کستم
 بان خندہ مکن بفکر پستم ہر چند کہ بار جسم بستم
 من نیکم اگر دگر بدستم دامان نبی است خوش بدستم

لے گیارہ خوشہ ہزار - ناز بو گلاب کے سوا ہر قسم کے پھول - لے مثل صیفیہ آسمانی
 لے حضرت علی کی تلوار کا نام
 لے مراد اگر کس ہستم

از رنج و عذاب دهر رستم
بر بستر بیغی نستم
ملح نبی چو از استم
در دهر ازان منور استم

۳۴۵

یا کریم ابن الکریم، ابن الکریم، ابن الکریم
شاه جیلان، پیر پیرانی و پیر دستگیر
سرور کون و مکانی و شهر هر دو جهان
مالک ملک کراماتی و محبوب خدا
حضرت محبوب سبحان پور شاه مرتضی
دستگیر بیکسان و پرده پوش عاصیان
من چه گویم وصف تو داند خداوند علیم
ساتر العیب عن لامانی و شافی سقیم
واهب امن و امانی صاحب لطف عظیم
مُرشد و هادی و رهبر صاحب خلق عظیم
نور عینین بنور و سید محی الهمم
شافع روز جزا و بر سر کوثر تقسیم

عرض میدارد منور بنده درگاه تو

اکرم اکرم یا کریم و ارحم ارحم یا رحیم



له روز آفرینش کائنات نعمنا اشاره به یشاق است اَلْکَتَبَ بَرَّکَؤُتُ قَالُوا بَلَّ

له شفا و مهنه بیار

له بخشه

له تلمیح به آیه کریمه: وَ اِنَّکَ لَعَلَّی کَلِیْمٌ عَفِیْمٌ - تبرک الذی: سیاره ۲۹: سوره القلم - آیت شماره ۲

له احیاء کنندۀ استخوان های بوسیده

له حوض کوثر به تقسیم کنه والا

ردیف النون (ن)

۳۴۶

الایها العاصی استغفر من العصی
که بایک توبه بخشد جرم صد سال را سبحان
کریم اکرم آمرزگار ساتر غافر
خدای ارحم از اُم و اب جد و عم و اخوان
شفیق و مشفق و حاجت داری ارحم مطلق
قدیری متادیر پروردگار صاحب دیوان
نصیر ناصر رزاق هر ذی روح در عالم
علیم و عالم و دانای غیب ایزد مثنان

منور نعم مخور از سیل بحر جرم خود هرگز

که حب اهل بقیت کشتی است آل کشیشان

۳۴۷

(نسخه خطی ب صفحه ۱۷۸)

ای بدنیا و دین مرا مامن
دی شفاعت کن بمن آمین
ای کفیل امور ما بدو کون
دی بهر دو جهان مرا ضامن

له خبردار ای گنگار از گنگان خویش تا تب شو

له ع کریم و اکرم و آمرزگار و ساتر و غافر - نسخه خطی الف ص ۴۷ شماره ۳۴۵ نسخه خطی الف بیس
موجود نیست که جای من ۵۵ ع: ای کفیل امور من در عاشره بجای ما من است

نسبت نیکیم چو پیش بدست بچو یک جبه با هزاران من
خوش گزفتم ازان ز بهر نجات آل پاک ترا شہا دامن
گوید اکنون متورث کہ شہا
نگذاری گمی مرا بامن

ای برخت دیدم نمود فزاید بعین سجده در گاہ تو بر سر مافرض عین
از پنی وصف جناب شستہ کنم باکلاب کام و زبان و دہن ہر دو لب نور تین
ہر محبان عیش خوش بحد میرسی ای شہ دنیا و دین ہیچ نہ شک است شین
چون کرم از حد فزون تو برین بندہ است شکر عنایات تو ہست برین بندہ دین
زینت اقبال دہ قول مرا در دو کون مسند ارشاد را ای ز تو زیباست زین
می سزد اکنون سلام بر تو ز من صبح و شام ای اخ خیر الانام والد شاہ حسین
شاہ علی چون تویی قطب شہر کرم شاہ شبیر و شہر ہست ترا فرقدین
فسق و فجور چرا گرچہ حد و حصر نیست از رہ لطف و کرم بخش مرا با حسین

لے جبہ بمعنی دانہ رتی لے من نزد اطبا وزن ۲ رطل - من در پاک و ہند چالیس سیر - من ایرانی :-
دو گندم ۱ نخود - ۴ نخود اشتغال - ۱۶ اشتغال = ۱ سیر - ۴۰ سیر = ۱۰۰ من = ۱ خروار
لے شکست و شین کہ درست نظری آید - نسخہ خطی ب
لے وہ قرض جس کے ادا کرنے کا وقت اور مدت مقرر ہو -
لے برادر پیغمبر مراد حضرت علی :-

لے انتہائی شمال کا وہ ستارہ جو ہر وقت اور ہمیشہ ایک مقام پر دکھائی دیتا ہے اور اپنی جگہ سے ذرہ جہر نہیں ہٹتا -
نیز وہ ولی جسے ولایت پڑ ہو

لے فرقدین وہ دو ستارے جو قطب ستارہ کے گرد گھومتے ہیں اور اُس سے بہت کم فاصلہ پر ہیں - یہ بھی قطب کی
مانند کبھی آنکھ سے اوجھل نہیں ہوتے صرف گردش کرنے میں کبھی قطب ستارہ کے اوپر ہوتے ہیں اور کبھی نیچے -

ساز منور ز لطف دیدہ ملاح را
پرس نہ از روی فضل کیست کم وضع داین

ای بروی تو جہان مفتون گیسویت نیلی و عالم مجنون
مہر و مہ شد خجل از حسن خت دیدنی پرودہ رخ خوب تو چون
بی ادب شد بچنین ذات تو آہ دای بر منکر یزید ملعون
مادر دہر زاید مثلت دیگر می را بدہور و بقرون
خاک راہ تو بجاروب ہوا چرخ گیرد ز پنی کمل عیون
بامید کرم عم تو من عرضدارم بجنابست اکنون
دامن آلودہ رسیدم بدرت طرفہ تر اینکہ ندانم صابون
از تو خواہم کہ شوی از رہ لطف سوی دریای کرم راہ نمون
از تو خواہم کہ دلم داری شاد ہیچکہ تاکہ نباشم محزون
از تو خواہم کہ نہ بنیم ہمہ عمر ہیچکہ درد و درون رنج بدون
از تو خواہم کہ بگردت گرم در طواف تو بسان گردون
از تو خواہم کہ بخشش باشم سرخرو پیش خدای نیچون
از تو خواہم کہ بوصفت باشم در دو عالم زلیات مصون
سرور پادشہا کن ز کرم عرض عاصی با جابت مقرون

لے جمع دہر و قرن لے سر نہ چشم لے عرض این عاصی پر معاصی را قبول فرما -

یک نگاهی بمنور کن لطف
ای جنابت بکرامت مشغول

۳۵۰

ای خالق دو کون دو حرف لفظ کن
کن ستر عیب ما و بعیم نظر کن
نومیدیم ز عفو و عذابم بصیت
ما را نمی سزد بتو گرمی سزد و بکن
هر نعمتی که هست بنزد عطا می تست
کن لطف ذره بمن از علم من لادن
چون حل مشکلات دو کونم نمود حق
ای مطرب سپهر بر این احتضار غن
ایدل برای امن بگوین از شرور
از بهر است حب علی خوش محب جن
اکنون ز ما سلام چو بر شجره نبی است
بر بار و بر شکوفه و بر برگ و شاخ و بن

خواهد شفا و خیر منور ز حضرت

یا معطی الشفاء و یا دافع الحزن

۳۵۱

ای خداوند آسمان زمین خالق و رازق کبیر و مهین
داده تست هر کجا باشد بخت و اقبال و تاج و تخت و تکیه
زیر حکم تو هست و خواهد بود گر مکان است و گر چه هست مکن

له معنی پُر

له تلخیص به آیت کریمه: اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (و مانی - سیاره ۲۳ - سوره یس - آیت ۲۷)
له لکن معنی نزدیک - و چه چیز یا علم جز الله تعالی اپنے پاس سے محض اپنے فضل و کرم سے بغیر سیکھنے
اور بغیر تلاش و کوشش کے کسی شخص کو عطا کرے - عطا حفظ اُمتنا
له عطا کننده شفا و دفع کننده غم و ملال -

زیر حکمت روانست کرسی و عرش
سبحه سیاره هم بچرخ برین
با کمر بند کبکشان گردد
فلک پیر هم بچرخ خمین
بر سرش زان به یمن بندگیت
کله کج بطره پروین

عرض دارد منور به نیاز

بهر عفو گنه بمحی الدین

۳۵۲

ای خداوند کریم اکرم سرو عیان
وی شفیق و مشفق و حاجت وای و مهربان
دستگیر عاجزان و تکیه گاه بکیسان
وی توانا و توانای ده هر ناتوان
در هجوم فیلها در چارره مور ضعیف
او فزاده باشد و داری نگاهش در امان
از تومی آید فقط ورنه کجا آید ز غیر
اینچنین امری که خارج از قیاس است گمان
یا الله العالمینا غافرا الذنبنا شها
پادشاه قادر و دانای هر سرو عیان
یعنی این بیدستگاه کمتر از مور ضعیف
در امان خوش داشتی از انقلابات زمان

همچنان خواهد منور حال و آینده مدام

حفظ و حصن و حرز و خیر و امن از شر زمان

له سات مشهور سیاره: مروه ماه و محل مشتری و کیوان و زهره و مریخ

له ثریا - سات سهیلین کا جھکا

له احیا کننده دین مراد شیخ عبدالقادر جیلانی

له شمار ۳۵۲ در نسخه خطی الف وجود ندارد -

له نسخه خطی ب وی توانای و توانای ده دارد - اشتباه کاتب است

له مراد چهل راه - چوک

له اشتباه در اصطلاح - از افقادن

ای خدای سائر اعمالهای زشت من از کرم سیراب کردی مزرع من کشت من
سنبل در بجان و مهر و مهر نمودی از نگاه خار با خاشاک و سنگ و خشت من
پس سوز سبج سیاه کهکشان قوس قزح سنگهای دزن ما و دره و بالشت من
ورنه همچو بوریا یا فیت احوالم که گفت من که و کارم چه و چه تار و دپود و زشت من

عرض میدارد منور در جنابت ای اله

تا نپرسی روز محشر خوب و زشت من

در مناجات و نعت

ای دل از بسیاری عصیان مشو نوید بان کز عنایات خداوند کریم و جهان
کشتی ما را بطوفان قیامت یگمان دامن آل رسول پاک باشد بادبان
زبید اکنون موجب امکان خود با صد ادب گفتن چیزی بنعت سید لولاک شان
ندان مسایم صندل و کافور با مشک گلاب تا کمر شست و شو سازم بدان کام و دلمان
بعد از آن گویم که ای شاهنشه دنیا و دین وی کفیل یوم محشر شافع انسان و جان
مالک تحت نبوت صاحب جود و کرم باعث ایجاد عالم منفخر کون و مکان

له رجوع به اشاره لا نظم ندارد ۳۵۰ یعنی گدما پنهان آید

له تانا بانا دهاکا اکاتا هرا ۳۵۱ رجوع کنید به اشاره مع نظم شماره ۳۵۱

له تیس به حدیث شریف: كُوْنُوْا مَحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْغَرْسَ وَلَا الْكُرْشَى وَلَا اللَّحْمَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتُكَ يَا آدَمَ

(مشرع تفرغ - ۲۵ - ص ۴۲)

سرور دنیا و دین ستار جملہ انبیاء پادشاه این و آن شاه زمین و آسمان
جبرئیل اندر رکابت شب معراج رفت چون براق خویش میراندی بسوی آسمان
طرفه تر گویم ازین کز انبیاء و مسلمین با وجود هم کار کس نبوت همعان
صله نعت تو میخواهد منور در دو کون
بخت و دولت حشمت اقبال و جاه و عز و شان

(۱۰- ماه صفر ۱۲۵۹ هجری)

ای زمین قدمت خاک ره تو یقین سرمه دیده جن و بشر و حور العین
چون رخت خوش زمه است در تو خوش بهر سرنار است از آن ماه بر آن چرخ برین
نگمت سنبل گیسوی ترا بنده شدند صندل و عنبر و کافور گل و نافه چین
نقش پای تو بود سجده گاه اهل نظر بردت سجده کنم شام و سحر سوده چین
دلم آویزه مهر است چو از بهر بشیر یاجبین است آن جاسی سجده نقش نگین
هیچ نعم نیست بلند است اگر کاخ مراد چونکه ما راست ز جت تو عجب جل متین
چشم دارم ز خداوند کنون خیر دو کون به نبی و بعلی و بشر محی الدین

له تیس به: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

له خاک ره یقین حاشیه نسخ خطی الف ص ۵۹ (سیاره: ۱۵- سوره نوح اسرائیل آیت)

له بر زمین کونشان گفت پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود (مانظ)

له چون از مهر بشیر حاشیه نسخ خطی الف ص ۸۹

له ع: یاجبین است از آن حاشیه نسخ خطی الف ص ۸۹

له مضبوط رسی

له ایجاد کننده دین مراد سید عبدالقادر جیلانی

آنکه ملاح رسول است بتول است علی بنده شبر و شبیر ز جان نور الدین

کن منور بقدرم قدم این خانه چشم

ای شه هر دو جهان زبده آل بسین

(ماشیه نعلی بس ۱۸۱)

ای شه دنیا و شاهنشاه دین مهر خد و ماه رومی و مه جبین

نقش نعل پای پاکت بر زمین سجده گاه ماست از روی یقین

از نبی و حبیب و زهرای پاک ناز نبی، ناز نبی، ناز نبی

شد نعل از گمت گیسوی تو مشک تا تار و خطا و مشک چین

کن منور کلبه تار و لم

از فروغ پرتو ای ماه دین

ایک پیغمبران جمله جهان حسب امر تو جمله کارکنان

وی مطیع تو جمله جن و پری وحش و طیر و ملائک انسان

زیر حکم تو نیز حور و نعیم جنت و خلد و روضه رضوان

عرش والا و نیز لوح و قلم کرسی و هر چه هست ثبت بران

له اسم خود شمر له معنی رخسار

له باغ بهشت که دارد و نه آن رضوان می باشد

له مراد لوح محفوظ

از بروج و کواکب و انجم که تماش مرصع است بدان

نی خطا کرده ام که فرمانش نیست موقوف بر چه گشت بیان

بلکه عرش عظیم ما فیها کرسی و بهشت چرخ وارض زمان

یک جهانی ز بحر قدرت است وصف آن پس چه آدم به بیان

هست لابد که تا کنون گروم مقرف با قصور خود بزبان

پس کنم ختم گفتگو بدعا بهر خیر و برای صحت جان

از برای خود و همه اولاد نیز از بهر مجله اخوان

ای منور به من ختم ثنا

پرتو نور بین بسرو عیان

ای ماه مینر برج کونین وی در تقیم درج ثقلین

ای گل رخ گلشن الهی وی صدر شین تخت حریم

ای جان جهان و روح عالم فخر دارین و حبس حسنین

روی خوش تست همچو خورشید ای مهر سپهر قاب قوسین

چشم مه و مهر خیره گردد بیند ترا اگر بعینین

له ع: بلکه عرش عظیم و ما فیها - ماشیه نعلی الف ص ۵۸

له درج: یعنی دنیا - ثقلین مراد هر دو جهان - هر دو گروه جن و انس نیز اهل بیت نبوت -

له تلخیص: آیت کریمه: قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَذْقٰی - سیاه ۲۶ - سوره النجم آیت شاره ۹ -

له هر دو چشم -

شیرین دهننا نخل نمودی از کام و زبان خویش شفقین
شیر و عسل و نبات شکری با قند و مویز بی شک و شین
دارد بجناب تو هنوز خوش چشم ز بهر نام سبطین
تا سرمه کشد بهر دو دیده
بخشی اگرش ز خاک نعلین

۳۵۹

ای مه آسمان و شاه زمین صاحب تخت بخت تاج و گین
تا بپا بوس تو شرف یابد چرخ گردد به پشت کوز ازین
به همین آرزو مثال فلک سرگون کرسی است عرش برین
نام تو بوده است خواب بود خاتم المرسلین شهابیقین
هست بهر تو هر چه پیدا شد بر مساوات نیز روی زمین
در رکاب بیت بلبله المعراج از پس و پیش ز بسیار و بین
به هجوم ملائک و ارواح بر مساوات و فوق عرش برین
تا رود هر کسی بپاس ادب طر قو به صدای روح امین
چشم دارم که تا رسی بمرد بنده را وقت نزع و روز پسین

له هر دو لب له صنعت مراعات انظیر له خمیده پشت

له اشاره تا غزل شماره ۲۵

له تیسر: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى -

(سیاره بجهان آفریده سوره بنی اسرائیل آیت)

له معنی هشت جاؤ - ایک طرف ہو جاؤ راستہ چھوڑ دو - شاہی سواری کے آگے چوبدار اور قشیب یہ

آواز لگاتے ہیں - ۳۵ دم آخرین حیات -

از پی امن از حساب عذاب عرض دارد فقیر نور الدین

باد در نزع و گور و حشر و صراط

دست این بنده دامن یاسین

۳۶۰

در منقبت

بهر دو چشم من و مهر پیر چرخ برین ندیده است و نہ بیند در آسمان و زمین
بفوج ماه رحمان و نجوم پر انوار ششی بروی زمین و مہنی چرخ برین
بشان خاتم پیغمبران شہ لولاک کہ اوست در صدف ہر دو کون و در شمین
جناب احمد مختار و سرور کونین شفیق و شفق و رہبر شفیع یوم الدین
شہنشی کہ ز حق میدہاند از سُرطف سرور و نور بقلب حزین و چشم نمین
بجای نقش کف پای اقدسش از صدق کنند سجده ملک انس و جان و حور العین
کنون سز کہ فرستم بر روح اقدس او بآل پاک و باولاد او بصدق و یقین
بصد نیاز و تضرع بصد خشوع و خضوع درود و بیجد و بیحد بحسن سوده جبین

هنوز است کہ از بہر عفو تمقصیرات

شفاعت تو طلب می کند بیوم الدین

له اسم خود شاعر له کی از اسمائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم -

له شماره ۲۵۸ در نسخ خطی الف نیست

له بر حوا بہ اشاره ۲۵ غزل شماره ۱۵۱ ۳۵ بمعنی قیمتی موتی -

له روز ہوا روز قیامت -

له حمدان سیاه چشم -

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۷۹)

پادشاہ دوسرای یحسینؑ مولس و غنوار مائی یحسین
 محرم ستر خدائی یحسین محرم اسرار ہمای یحسین
 کشتہ تیغ جفائی یحسین شاہ دشت کربلائی یحسین
 نور چشم مصطفائی یحسین نور باغ مرتضائی یحسین
 معدن جود و سخائی یحسین منبع لطف و عطائی یحسین
 قبلہ حاجات مائی یحسین کعبہ حاجت روائی یحسین
 گر ہاندا رہنمائی یحسین دستگیر و پیرمائی یحسین
 شافع روز جزائی یحسین دافع رنج و عنائی یحسین
 درد مارا خوش دوائی یحسین رنج مارا خوش شفا یحسین
 درد و عالم مقتدائی یحسین مقتدائی مقتدائی یحسین

از غم و رنج و الم و درد و کون

وہ منور را رہائی یحسین

(۲۰۰ - رمضان المبارک ۱۲۵۵ھ ہجری)

پری پگاہ چو رفتم بعزم سیرچمن بنفشہ دیدم و نسرتین و یاسین و سمن

لے قبلہ حاجات مائی بہتر - بظاہر سوکاتب لے وہ پیشوا جس کی اقتدا کی جائے لے رہبر پیشوائی ہدایت یافتہ۔

ہمہ سلام کنان بر نبی و بنت نبی بہ بو تراب جناب حسینؑ شاہ حسن
 ز اجتماع جفای کہ بر حسین گذشت بلعنت است سزاوار شمر ذی الجوشن
 محبت آل پیمبر چو والدین منند ہزار شکر کہ ارثی بود محبت من
 چو اہل بیت شفا خانہ مہمان است برای دیدہ دلا گوئیت دوائی حسن
 بکش بدیدہ خود طوطیائی خاک شفا کہ ہر دو چشم تو گمرد چو مہر و مہر روشن

کنون منور مسکین ز اہل بیت کرام

نجات و عفو طلب میکند بیوم رکن

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۸۲)

تو امیر المومنین یحسینؑ رحمۃ اللعالمینی یحسین
 سرور و سالار دینی یحسین حامی شیعہ مبینی یحسین
 اختر چرخ برینی یحسین عروۃ الوثقیٰ دینی یحسین
 من چلویم وصف ذات پاک تو کہ چنانی یا چنینی یحسین
 احمد مختار کان حتم النبی است خاتمش از تو نگینی یحسین
 وز نبی و حیدر و زہرای پاک نازنینی نازنینی یحسین

لے قاتل حضرت امام حسینؑ
 لے "توتیائی" - بمعنی سرچشم لے بمعنی روز جزا، قیامت کا دن

لے مضبوط دستہ یا حکم دستاویز۔

۵۵ ح : تا چنانی کہ آچنانی یا چنینی - نسخہ خطی ب ص ۱۸۲ - کہ سراسر سوکاتب ہے

لے در نسخہ خطی ب نازنینی نازنینی (سہ مرتبہ) کہ باز صریحاً سوکاتب نیز یہ شعر تکرار شدہ ہے۔

در سر انجام امور هر دو کون خوش ممد و خوش معینی یاسین
 و نه برای عفو جرم پیش حق چون تو خوش قلاتینی یاسین
 بهر حل مشکلات دو جهان بنده را تو بادینی یاسین
 از برای ما گنه گاران بخشش تو شفیع المذنبینی یاسین
 کن هنوز کاخ چشم بنده را
 کاین مکان را تو مبینی یاسین

دی چه خوش گفت عند یسین بسر شاخ سرو در گلشن
 به جهان هر که است نکت خوش که معطر کند مشام ز من
 عنبر و مشک و صندل و کافور گل نسیرین و یاسمین و سمن
 نذر گیسوی عنبرین شامست یا شه کربلا بوجه حسن
 مادحت عرض میکند اکنون یا شبیر ابن حیدر انج حسن
 که سلام و درود بسجد باد بر روان مقدست از من
 چشم دارد هنوز از تو کنون
 حل مشکل شهاب چشم زدن

له خطی نسخی ع: کان مکان تو مبینی یاسین درج ہے۔ جو اشتباه کاتب ہے۔
 له ع: ز پئی نذر زلف شبیر است۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۷۰ پر مصرع اولیٰ یوں ہے۔
 له ع: حل مشکل هنوز از تو شہا چشم دارد ولی چشم زدن۔ حاشیہ نسخہ خطی
 الف ص ۷۰ پر آخری شعر یوں ہے۔

دی گذار افتاد ما را بر سیر اندر چمن خوش شگفتہ بود آنجا یاسمین و یاسمین
 ناگهان در گوش من آمد ندا از گوشہ خوش آواز دف و نی خواند بان پیر کمن
 لاش متان را سزد بان غسل در شط شراب گر بمیرد بلی از برگ گل زریب کفن
 طفل طعم ز استماع قتل او در مہر دل بخود آنہ خواست تا از حال خود گوید سخن
 گفتش گویا چه گوید گفت و گویم گو شکن از کجا پروانہ کو شمع است و ببل کو چمن
 کو زینا کیست مجنون از کجا فرماد و نل کیست یوسف کیست بی کیست شیرین و من
 من دامن زین کی راغیب معشوق الہ آفتاب عشق او تا بد بعالم بی سخن
 صندل و عنبر عنبر و مشک و کافور و گلاب کردہ یکجا صد ہزاران بار گر شویم دہن
 گفتن اسم شریفش کی کجا باشند ادب آنکہ ما بوی حق کمن از وحی در پردہ سخن
 سید و سردار عالم شہسوار لا مکان ذات او در اولیاء باشد مثال جان و تن
 فرقا العین نبی و محی الدین احمدی غوث اعظم نور عینین حسین است و حسن
 آدم مشتاق دیدار تو قربانت شوم شاہ جیلانی خدا را پردہ از رخ برنگن
 تا بخود را ہم نہ بخشی کی تو انم دیدنت یا خود آئی و نمائی از کرم رویت بمن
 بر لب دریای فیضت تا شود سیراب خلق چرخ دو لایست گروان کمشان بروی رسن

له گوشہ ای
 له نمرندی یا دریا۔
 له ع: بخود آنہ خواست تا از حال خود..... نسخہ خطی الف ص ۹۴
 له گوشش کن۔
 له صفت است و شتر مرتب بنا بہبت اسامی مصرع اولیٰ
 له ہزار بار بشویم دہن مشک و گلاب۔ ہنوز نام تو گیرند کمال بی ادبیت
 له رہت

لیل تارم میشود روشن چو روز
همچو مهرار رخ نمائی یا حسین
بهر حل مشکل مداح خویش
چشم دارم گر بیائی یا حسین
سایه ام بس ز آفتاب روز حشر
کاکل خود گر کشائی یا حسین

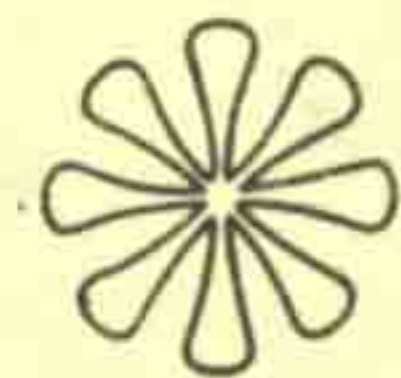
یسنزد در حضرتت با صد نیاز

از منور جبه سائی یا حسین

یارب مس وجودم ز اکسیر فقر زر کن
وز جام ذوق خویشم سرشار و بنیجر کن
در لیل تار بجران تا کی شوم پریشان
ای مهر اوج عرفان از ظلمتم سحر کن
از قدرت چو خورشید از سنگ لعل ساز
از عین لطف یارب بر بنده یک نظر کن
جرم به بخشش در حشر یارب بشاه شیر
وز لطف خویش ما را محشر با شبر کن

از در گهت منور دارد امید یارب

نخل امید ما را سرسبز و پُر ثمر کن



له اسم مفعول بمعنی حشر کیا گیا۔

له ع: نخل امید اورا عاشقہ نسخہ خطی الف ص ۸۲

ردیف الواو (و)

ای آفتاب ذرہ خورشید رویتو
دی طویلیای چشم ملک خاک کویتو
انداختی بساغ چو پای ای بہار حسن
گل غرق عرق گشت چو دید آبرویتو
ریحان و سنبل دگل و نسیرن یا ہمین
شرمندہ و نجل شدہ از مشک موتو
قند و نبات و شکر و فانیند و انگبین
گیرند چاشنی ہمہ از گفتگوی تو
جوینند انبیات کہ دریای رحمتی
گردند اولیاء ہمہ در جستجوی تو
قلم دود اگرچہ بظاہر بہر طرف
دارد دلم چو کعبہ نما رو بسوی تو

خواہد منور از تو در اکرام منقبت

در خدمت ستادہ بود رو بروی تو

له مراد توتیای چشم

له بوی موی تو نسخہ خطی الف ص ۹۰

له مراد قبلہ نما۔ جس کی سوئی شمال کی بجائے ہمیشہ مغرب کو رہتی ہے۔ جس سے قبلہ کا تعین آسانی ہو جاتا ہے۔

ای برہ گم کردگان جز فضل عامت یار کو بندہ بیچارہ را جُز حضرت تو بار کو
 از برای ما گنہ گاران شفیع روزِ حشر پیش حق امر حق جز سیت ابرار کو
 با وجود کثرت سعیم در انکار ذنوب پیش بحر رحمت حق دعوی انکار کو
 بان میرس از کردہ من در پرسی روزِ حشر کی ز انکارش مجال و طاقت اقرار کو
 حل مشکل ہر کہ خواہد، خواہد از مشکل کشا در نہ بان مشکل کش جز حیدر کمار کو
 گر گل بتیجا جوید در گلستان دو کون غیر گلزار محمد بان گل بی خار کو
 جنت الفردوس باشد بقعہ آل نبی غیر ازین جنات تجری تحتہا الانہار کو
 خوش در آیدل بہر دم بردر آئنا پاک در نہ در دربار عالی بار دو ہر بار کو

ای منور شکہ حق زبید برین توفیق نعت

در نہ بی توفیق اذ بان قوت گفار کو

۲۲۔ محرم الحرام ۱۲۵۳ھ ہجری

ای نجل مشک و عبیر و عنبر و گیسوی تو مہر دمہ شرمندہ حسن دو خدہ روی تو

لے استفہام انکاری - ساری غزل میں استفہام انکاری ہے۔ لے بمعنی گناہوں کی بہتات و کثرت

لے بی خار، بی معنی ادا و سلب لے و بیہر جو کھٹ

لے تلخ بہ آیت کریمہ: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ۔

لے مراد ہے اہل بیت کرام کے آسمان گرامی جو دربار عالی میں محفوظ ہیں۔ (سیارہ الم - سورہ البقرہ - آیت ۱۷۷ نیز روح بہ سیارہ جم - ۲۹ سورہ النجم آیت ۱۷)

لے برای دربار عالی رجوع بہ استشارہ مافضل

لے گیسوی تو - ہمان نسخہ خطی الف

لے رویتو و مؤتیو ہمان نسخہ خطی الف -

ہدیہ گیسوی تو تاتار و چین باشد خطا ای خدا تاتار و چین ہزار و چین موی تو
 صندل و کافور و عطر و سنبل و ریحان گل بوی خوش با گدیہ برد از کاکل خوشبوی تو
 طالع نیک مرا بسنگ کہ دیدم جہات مطلع خوش صاف بالایش ہلال ابروی تو
 سرور اسرو صنوبر راست خجالت از قدت پست شمشاد است پیش قامت دجوی تو
 خاک درگاہ نزا جا رُوب پرہای ملک سرمہ چشمان عور العین عیار کوی تو
 قبلہ ایمان و دین بحر محبان کوی تست مومنان راسرنگون در سجدہ باشد سوی تو
 پیل مست و اژدرو دیو و پلنگ و شیر ز چو رو باہ اند در پیش سگان کوی تو
 حیدر و نہرا و احمد والدین و جد تست ثبر پاک است شاہ قوت بازوی تو

چشم میدارد منور یا شبیر ابن علی

جلوہ دیدار پر نور جمال روی تو

ای سروسہی پست بود پیش قد تو خورشید نخل باشد از انوار خدہ تو
 شرمندہ شدہ لعل و گل آورد عرق نیز چون دید خابندی انگشت ید تو
 چون فیض تو فائق ز حد و حصر و شمار سائل نخورد ہیچ گہی دست رتہ تو
 عصیان مرا چون کہ شدہ باعث کثرت لطف و کرم و بخشش بہید و عدت تو
 خواہم کہ بدینا و بحر شرم نبود خوف مداح منم چونکہ ز آبا و جد تو

لے ع: بُو در لوزہ برد از کاکل خوشبوی تو - نسخہ خطی کے نیچے یہ مصرع یوں بھی لکھا ہوا ہے۔

لے راست قد - بمعنی رخسار

لے بمعنی سوال سائل را رو کردن۔

از غیب ندا گشت میندیش منور نیکت بود امروز از ان نیک غد تو

چون حضرت شبیر دنیا و بحر

ضامن جنت میشود از نیک و بد تو

(۱۸- رجب المرجب ۵۷۵ هجری)

ای شق قمر معجزه انگشت ید تو مہر است کہ شرمندہ شد از مہر خد تو

گویم چہ توصیف تو ای سید لولاک پیدا شد از بہر تو آبا و جد تو

یعنی بوجہ آمدہ اند این ہمہ مرسل ز آدم پی پیدایش این سرود تو

بنمود چو بر کثرت عصیان شب و روز تحریر بسی بخشش بیحد و عد تو

خواہد بقیامت ز جناب تو منور

یا شافع عشر پی بخشش مدد تو

ای مندر تر ز عرش پایہ تو می سند جبرئیل دایہ تو

خوف جن و پری و دیو ندید ہر کہ آمد بزیر سایہ تو

سبر کردی بکر بلا ورنہ قتل میکرد یک کنایہ تو

لہ غد معنی "فردا"

لہ تلخ : اَفْشَرْتَ السَّاعَةَ وَالشَّقَّ الْقَمَرُ (سیارہ ۲۰۴ فاطمہ سمر - سورہ القمر آیت شامہ ۱)

لہ رجوع : اشارہ بہ غزل شمارہ ۱۱

لہ رجوع : اشارہ بہ غزل شمارہ ۲۵۲

عرض دارد منوریت بہ نیاز چشم بر لطف بی نہایہ تو

از کرم در دو کون تربہ من

کن بلند ای بلند پایہ تو

(عاشیہ نسخہ خطی ب ص ۲۰۱)

ای کلید مشکاتم جنبش ابروی تو قبلہ حاجات باشد در دو عالم کوئی تو

دی بنیت جد و زہرا و علیت والدین حضرت شہر بود خود قوت بازوی تو

چونکہ ابروی کج تو خوش ہلال عید است زان بود نوروز ما خوشتر ز مہر روی تو

منت عطر و عیبر و مشک عنبر چون کنم چون مشامم کرد خوشبو کا کل خوشبوی تو

حل مشکہای خود خواہد منور حالیا

ای کلید حل مشکل جنبش ابروی تو

(عاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۲۰۰)

ای مطاف انبیاء و اولیا در گاہ تو کحل عین ز سید غبار راہ تو

سجدہ گاہ ما محبان با ہزاران انکسار ای جناب شتتاب پاک عالی جاہ تو

لہ کہ نہایتی دارد

لہ اول ماہ فروردین - اس روز سجدہ بر سجہ حل میں داخل ہوتا ہے - ۱۱ - مارچ کے مطابق - یہ ایرانیوں کی عید ملی کا دن ہے

لہ طواف کرنے کی جگہ -

لہ منعت ایہام

لہ پاک، خوش، عمدہ -

احتیاج عرض عالم چیست اندر حضرتت چونکه مخفی نیست هیچک بر دل آگاه تو
 من چرا بندم بشیر و پسر شاه کمر سینه دوزد ششم کافیت تیر آه تو
 از من آید شکر احسانت کجا ایشاه من
 خوش هنور کرد لیل تا من چون ما و من

ای قضا فرمان بر فرمان تو قدر عالی قدر هم دربان تو
 مورکی را شور کی در سر فدا بهر سیر جبری پایان تو
 کشتی توفیق بخش او را ز فضل تابه بنید موجب کی عمان تو
 پس شمارد خویش را در روز حشر همچو زالی در خیداران تو
 در نه کو موری و کو مدحیت مدح تو کو وصف مدحان تو
 ای سکندر مور پیش شان تو عرش اعظم طاقی که ایوان تو
 مهر و انجم از گدائی پیش چرخ نانکی و ریزه های خوان تو
 گر دسی جولان سمند خویش را چرخ هم یک گرد کی میلان تو
 بس یود سیرانی کشت مرا یک بنی از ابرکی فیضان تو
 ترسد از وی رستم و شان چو زال هر که باشد طفلک نادان تو

له من چو بندم بشیر و پسر شاه کمر سینه دوزد ششم کافیت
 له کی برای اسم تصغیر و معنی تحقیر این جا - در بشیر اشعار - ابرکی - برگگی - موجب - و غیر هم
 له صنعت تلخیص - پیرزن مصر خدیار یوسف علیه السلام -
 له طاق کوچک
 له صنعت ایهام - هم جد اجد رستم و هم پیرزن -

خاکی خشک مرا سیراب کرد آبکی از موجب کی عمان تو
 هر یکی چون مور کی آورده ام جانکی خود را پی قربان تو
 جنت فردوس و طوبائی بهشت برگگی از روضه رضوان تو
 ایچه فرمودی تمسک لی بها سیدا دست من و دامان تو
 آدم بهر مداوا بر درت حافظا درد من و درمان تو
 میتوانی عیب ما پوشیدنی ساترا عیب من و کتمان تو
 شمسوارا ابق لیس و نهاده بسته حکم است زیر ران تو
 کیتباد و قیصر و دارا و جم هر یکی شاه گدای نان تو
 بهر عفو جسم بی انداز ما ذره کافیت از غفران تو
 خاک روب گلشت باد صبا سر و هم بار و کی بستان تو
 هست کافی بهر حل مشکلات التفات گوشه چشمان تو
 مهر و ماه و انجم و افلاک عرش کرده حق جمله بلا گردان تو
 شیر لرزد از سگان در گمت پس چگویم قوت شیران تو
 از کرامات کمال تو نخست روز اول روزه رمضان تو
 میکند سر سبز در یک لحظه مزرع خشک مرا نسیان تو
 من نسیم شرمنده از عصیان خویش خواست تقصیر مرا احسان تو

له صنعت مرعاة النظیر له ذره ای کافیت
 له التفات گوشه نشخو خطی العنص ۹۹
 له ابر بهار

شاهی نصرتین می زبید ترا ای روان برانس و جان فرمان تو
 سینه های دشمنانت را شها میکند کارسنان مژگان تو
 لطف بی اندازه ات خواهم شها چشم دارم فیض بی پایان تو
 مدح تو از من کجا آید مگر حق کند وصف ترا شایان تو
 کعبه تنهای ما بیت الحرم قبله جانهای ما جیلان تو
 هست دست آویز هر درمانده در دو عالم گوشه دلبان تو
 آبروی و دولت اقبال مجاهد هر چه ما داریم جمله زان تو
 بی تکلف خورده ایم و میخوریم ما میدان نعمت ایوان تو
 شمسوارا لامکان جولانگمت نه فلک کویت از میدان تو
 حد شرعی پوشیدان را زنند ما یکی مستیم از مستان تو
 در شبستان نبی و هم علی خوش همی تا بدمه تابان تو
 چشم آن دارم که نام من شود داخل اندر دفتر دیوان تو
 گداز دست من قدش با کنم صد هزاران جان و دل فرمان تو
 ای گل گلزار محبوبی حق هست طبعم بلبل لبنان تو
 پادشاه هر گدا امیدوار از کمال بخشش و احسان تو
 در خود خود گفته ام مدح و ثنا از تو خواهم صلوات شایان تو

هست نورالدین غلام درگمت

هم قلندر زندگی زندان تو

بده شفا بدو چشم رسیده او بروب گردد و عیار از سواد دیده او
 بصارتش که چو آهوه ریده است ازو بدمش آردگر آهوی ریده او
 چو باز نور پریش ز آشیانه چشم دگر بجانه رسان طائر پریده او
 چو عنکبوت مرص پرده کرد بر چشمش ز چشمهاش ببر پرده تنیده او
 جناب سید شیر بن علی ولی به بندگی تو قائم بود عقیده او
 بچشم خیر بندرت چو می کشد چله قبول کن ز کرم چله کشیده او

منور از تو شقای دو دیده انظر

شها چو کرد طلب ده شفا بدیده او



ردیف الہا (۵)

۳۷۹

ای بفوج انبیا و اولیا خوش پادشاه وی بجمع اتقیا اندر کواکب ہچو ماہ
نامہ اعمال من گرد پر ز فسق است فحور در نکردم ہیچگی در عمر خود غیر از گناہ
مشکلات ہر دو کونم میشود بی شبہ حل چون کنی از عین لطف سدا نیمی نگاہ
آدم در خضرت یاسید لولاک شان چون ندیدم جز جناب مامن جای پناہ
از تو میخواہد منور یابی با جد و جہد
صحت و اقبال و دولت عزت اکرام و جاہ

۳۸۰

شعبان ماہ ۱۲۵۷ ہجری

ای سران را سرو شہان را شاہ وی بہر جا و ہر کجا ہمراہ
ساتر و غافر عیوب جہان وی نمائندہ رو گمراہ

لہ جرح بہ اشارہ ۱۰ غزل شمار ۱۱ لہ یابی بحد و مدح ماشیہ نسخہ خطی الف ص ۱۰۱

خالق و رازق رزق و شریف رزق بخش مہر و مہرہ و ماہ
از تو خواہد منور مسکین بہ نیاز تمام شام و بچاہ
امن و ایمان خیر ہر دو جہان
بحق لا الہ الا اللہ

۳۸۱

ای شہ تخت ولایت صاحب تاج و کلاہ باشدت شاسی ز ماہی پادشاہ تا ماہ
ظلمت پای چہر انم نکتہ خوش گفت دی ہر کہ میخواہد امان باید کہ گیرد پای شاہ
پاٹ گیرم تا کہ باشم در امان اندر دو کون از بلیات دو عالم ای شہ عالم پناہ
چشم دارم از جنابت ستر عیب نشین آرزو دارم ز چشمت گر نمائی یک نگاہ
عرض میدارد منور با ہزاران انکسار
اکرم یا شاہ جلیل از پی عفو گناہ

۳۸۲

نسخہ خطی ب ص ۲۰۹

ای کریم اکرم عالم پناہ ای حیم ارحم انجم پناہ
کاروان غمبہای بندہ را شومی اعمال شد چون سدرہ

لہ ایک ہی دایہ کا دودھ پینے والے دو بچے رضیع کہلاتے ہیں۔
لہ اشارہ بہ کلمہ طیبہ ۱۰ اثر یا تا تحت اثری
لہ نکتہ ای
لہ پائیت - پای تو
لہ مراد شیخ عبدالغفار جیلانی

از وصول بارگاه عالیت چاره ام کو ای معلی بارگاه
پس بگو تا من چه سازم چاره اش چون نمیدارم عزت جای پناه
هان مگر گوید بصد عجز و نیاز دست بسته جبهه ساین پرگناه
بنده اشقر هنور بر درت کز دفر جرم آمد عذر خواه

مشکم بکشائی لله یا علی

چون تویی مشککشائی اشتباه

۳۸۳

ای که با بخت نکوبر در شاه آمده مرجان خوش ز بلا با به پناه آمده
میکنی توبه پس از جرم و دگر می شکنی باز خوش آچو پی عفو گناه آمده
گرچه بگذشت همه عمر تو در گمراهی بارک الله چه خوش باز براه آمده
نوش بیفکند نظر چون تو خورشید نجف لعل از سنگ شدی زیر نگاه آمده

غم مخور هیچ هنور ز سوال محشر

باز پرست که کند بهره شاه آمده

۳۸۴

۲۲ - محرم الحرام ۱۲۵۵ هـ

ای که بازلف کج و چشم سیاه آمده بر سر کشور دل خوش سپاه آمده

له استفهام انکاری له بی غلط له تحت تاثیر شعر حافظ شیرازی ای که با سلسله زلف دراز آمده - فرصت باد که دیوانه نواز آمده
که مراد مولای مشکل کشا حضرت علی
له استفهام انکاری نیز در نسخه خطی ب ۳۵ - همراه شاه آمده درج است -
آب و آتش هم آشفته از لب لعل - چشم بدور که خوش شمع باز آمده
حافظ شیرازی

نقد ایمان و دل و جان به نثار قدمت چون نیام که بدین حشمت و جاه آمده
مرجا آمده خوش چه صبا در گلشن خوش بیا خوش شب بجر چو ماه آمده
بخت بیدار من است اینکه ترا دیدم صبح چشم بد دور چو خورشید پگاه آمده

میکند عرض دلیرانه هنور اکنون

الکرم گو چو پی عفو گناه آمده

۳۸۵

(حاشیه نسخه خطی ب صفحه ۲۰۴ - ۲۲ - رمضان المبارک ۱۲۶۳ هـ)

ای وجودت پرتو نور اله وی ز جودت عزت اقبال و جاه
هست در آئینه دهر از رخت عکس هر دو عارض این خورشید و ماه
قلبهات چون قبله مقصود ماست وی تویی اجداد مارا قبلگاه
شام عم را صبح کن ای مهر رو از تو کافی بهر مانیمی نگاه

در برای حل مشکل زود آ

بهر امداد ای شه انجم سیاه

۳۸۶

حاشیه نسخه خطی ب ۳۵

بخدائی منزله از اشباه عرض دارم که ای شهباز شاه

له صفحه ۲۰۴ - نسخه خطی ب که حاشیه پر ایک فردیون درج است :
اے که در کشور دل بهر نظام آمده
خوش بیا باد عیش و بجام آمده

له قبله گاه - له بانی تسمیه

له پاک مبرا

له اند و نظیر - مراد اینجا که توبه نظیر و ثانی هستی -

کرده ام گر ز پشت و رو ای آه نامه خوشتن ز جرم سیاه
 در بهر یک دمی که رفت از عمر سرزد از بنده صد هزار گناه
 و چه من فاسقم و گر فاجر و چه من عاصم و گر گمراه
 لیکن این بنده هست چون ز ازل بنده بندگان شیر آله
 پس ز فضل عمیم خود چه عجب گر به بخشی مرا بحضرت شاه
 و ز تو خواهم بچشم هر که بود بهر این خاندان ما بدخواه
 همچو تیر و شان و خنجر و تیغ نوک هر موی بنده شام و پگاه
 که ندارد منور مسکین

جز در اهل بیت هیچ پناه

تو اندر فسق هر چندی یگانه خود غم ز انقلابات زمانه
 چو ما را پیشگاه خویش از لطف ترا بخشیم تشریف شهبانه
 چو ما شاییم و تو ز اجاب مائی ترا بنیم بچشم دوستانه
 که ما غافل نه ایم از حفظ روزت هم از هر گونه امن تو شبانه

ترا گویم ترا گویم منور

بشکر حق بخوان اکنون دو گانه

له بارگاه معنی
 له خلعت

ساقیا زود شو کن آماده بزم عیش است ساغر باده
 نی یکی و دوسه و چار و نه پنج نی شش و هفت و هشت نه یاده
 ده نه صد صد نه بل هزار اگر ضرب این جمله گر کنی له باده
 اکتفا نیست بی حساب بده در حسابت مگر چه افتاده
 تا شوم مست آن عزیز آله که خدا قدرت خودش داده
 آنکه او پیشتر بسان امام بصف اولیاست استاده
 لشکر او دلی و اوقاد است گرسوار است دور بود پیاده
 آن عزیز خدا که در کونین غفل از حسن رویش افتاده
 آنکه بر دوش اولیاء الله قدم خویش راست نهاده
 نازنین محمد است و علی نور عینین هر دو شهباده

ای منور بگو درود و سلام

روح او را بسجده افتاده

(عاشقین خطی ب صفحه ۲۰۳)

شهنشاه شهنشاه ترا شاهی ز ماهی ست تا ماه

له صنعت سیاق الاعداد له صنعت ایهام و صنعت تجنیس خطی تمام
 له مانند له جمع و تدوید اولیاء کی ایک جماعت کا نام جس کی کل تعداد دنیا میں چار ہے۔
 هه از سبک تا سما از شری یا ثریا

چگویم شکر احسانت پس گویم که ممنونم شهنشاه به سر راه
 چون این گمراه را خوشبوی زلفت بدایت کرد سونیت شکر الله
 متاع نگفت زلفت خریدم بنقد جان و دل الحمد لله
 کند عطر و عبیر و مشک و عنبر
 منور نذر گیسوی تو یا شاه

۳۹۰

عرضی است ز بنده مجسم گناه گم کرده ره و گناه کار و گمراه
 یعنی در حقیر حق زشت عمل پر جرم و خطا و مجرم و نامه سیاه
 لرزنده چو بید از وفور عصیان شرمنده ز فعل بد عیاذ بالله
 با عجز و نیاز و انکسار و الحاح در سجده نهاده سر بر پیشانی شاه
 از لطف و عنایت عمیم بسجده بخشائی گناه ما باین عرض پگاه
 و از بهر کنی و هر دو سبط و زهرا کن عل عقود بسنده بانیم نگاه
 صد شکر و بشارتم ز اقبال دعا چون داد سزوش غیب با من ناگاه
 کای قنبر پاک تو مرا خوش ما من وی حضرت تو برای ما جای پناه

شاه با بدو چشم خود منور اکنون

تا سرمه کند خاک رهت رو بد راه

له خدا پناه ده
 له عل شکل ده
 له فرشته غیب

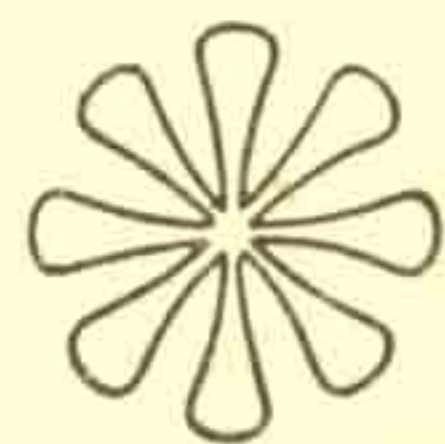
۳۹۱

(ماشیه نسخه خطی ب صفحه ۲۰۴ — ۲- رمضان المبارک ۱۲۶۲ هجری)

قالب قوسین چو شد بزم ترا کاشانه گشت بر شمع رخت روح این پروانه
 و ندران شب ز پی شادی این محفل قدس مهرومه کرد فلک جسم می و پیمان
 و ندران بزم که قدس که حق بود حبیب دیگری تا نرسد زان ملک پروانه
 یا رسول عربی چو محفل توئی غیث کرم ز آتش دهر مرا از کرمات پروانه

در خریداری گردت ز زمین لیل و نهار

چرخ گردد به مه و مهر پی بیعانه



له غزل شماره ۳۸۸ نسخه خطی العنبر موجود نہیں۔
 له تعلیم به آیت کریمه: "قَالَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ" سیپاره ۲۴۱- سوره و النجم آیت شماره ۹۰
 له مراد روح الامین حضرت جبرئیل علیه السلام
 له صنعت تمثیل تمام و ایهام

ردیف الیا (ی)

۳۹۲

از تو دارم هر چه باشد آب و آتشم یا علی
 از توام وین جمله باشد از تو روح و جان دل
 آرزو دارم که سازم توتیای چشم جان
 از برای حل مشکل زود آ مشکل کشا
 سوی جرم من مبین و عفو فرما گرچه من
 آنچه در وصف تو گفتم گرچه نبود لایقت
 چون سلیمان دعوتی موری پذیر از لطف خویش
 گویم اکنون شمه از حال شاه کربلا
 حضرت شبیر گفتی در میان خاک و خون
 یانی بنگر لباسم بین من و آتشم یا علی

له مراد - روکھا سوکھا

له گوشت پوست اور ہڈیاں

له بچو

از برای سیدالشہداء بدشت کربلا
 عرض میدارد منور یا شہید کربلا
 ستر عیب ما منسگر قماشم یا علی

۳۹۳

۵ - صفر المظفر ۱۲۵۱ هجری

امروز پہلو می زند جرم بطاعت یا علی
 گمرد بطوف حضرتت پیر سپهر منجی
 دین و دل و ایمان و جان بہر نذر آورده ام
 خواہم زمین و صف تو سال و مہ و اسبوع نیک
 از لطف خود کردی مگر ما را شفاعت یا علی
 شام و سحر بسته کمر بہر اطاعت یا علی
 بنپذیر از روی کرم زین بی بضاعت یا علی
 روز نکو شب نیک تر فرخنده ساعت یا علی
 ردد منور خاک در بر در گمت بنہادہ سر
 خواہد بشبیر و ثبر از تو شفاعت یا علی

۳۹۴

ای حکم تو زمین است بہ پشت سبکی
 زیر حکم تو بہ سیارہ سبع و بہرچ
 دادہ تست خدایا چہ بشاہ و چہ گدا
 گر پولاء باشد در قلیہ و نان و نمکی

له فلک کو پشت

له اس تمام نظم میں آخری لفظ بطور اسم تصغیر استعمال ہے

له سات مشہور سیارے، شمس، قمر، زہرہ، عطارد، مریخ، زحل، مشتری -

له آسمان کے بارہ برج: برج حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبلہ - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت

له پلاؤ

چشم دارم ز عنایات رسول عربی بر سر بنده گزیند نیاید دمی
چون که عصیان من و جرم من از حد گذشت دی بیاد گنهم ز آشک روان بدمی
بلکه نویسد بدم تا که ز دوزم ناگاه طلبهای کرش داد صدای بمکی
کای گنگار مترس از گنه و زود بیا بسوی فضلش نگهی کن که نداری نمکی
ای هنور ز خدا زود طلب کن کافیت اندکی ازیم فضل دی وزان هم مکی

لله الحمد همه نامه من شست ز فضل

از سحاب کرش قطره وزان هم مکی

۳۹۵

(عاشقین نسخه خطی ب صفحہ ۲۲۸)

ای فدای روی خوبت مهر و ماه و مشتری دی فلک با مهر و خاک درت را مشتری
در شب تاریک و ره باریک کی ره گم کنم چون تو مارا در دو عالم رہنا و رهبری
پادشاه سرور حاجت روا یا رهبر هر چه در وصفتم گویم زان چو بس بالاتری
پس نمیدانم چگویم مان گم گویم سلام ای که شاه زرا شهی و سرور انرا سروری

لطف فرما با هنور صحت و اقبال و جاه

ای شه مشکل کشا خوش حیدری و صفدری

۱- بم - موسیقی میں ادنیٰ سرور دھول کی اونچی آواز

۲- صنعت بجنس تمام و ایہام - مشتری در مصراع اولیٰ اشارہ در مصراع ثانی خریدار و گاہک

۳- بیشتر درندہ و صفت شکن - ہر دو لقب حضرت مولای مشکل کشا

۳۹۶
در نعت

ای شہ تخت نہایت یا محمد مصطفیٰ دی مہ برج نقابت یا محمد مصطفیٰ
از برای کحل چشم انجم و سیارہ ہا چرخ میر و بد تراست یا محمد مصطفیٰ
میشود شرمندہ نور رخت مہر مہنیر میکشائی گر نقابت یا محمد مصطفیٰ
میرود ظلمت ز عالم گر نمائی از کرم عارض چون ماتہا بت یا محمد مصطفیٰ
می نماید روی خوب تو درخشان ہمو ماہ در دوز لفت چون سحابت یا محمد مصطفیٰ
میروم ہر سو کہ میرانی براق خوشخرام چون غبار اندر رکابت یا محمد مصطفیٰ
از کمال فضل و الطاف جناب تو شدہ چون منور بار یابت یا محمد مصطفیٰ
باہزاران انکسار و عجز و زاری و نیاز عرض دارد در جنابت یا محمد مصطفیٰ

وقت نزع و در گذار پل صراط و روز حشر

ساغر مہ دہ از شرابت یا محمد مصطفیٰ

۳۹۷

عاشقین نسخه خطی ب ص ۲۲۲

ای ضمیر اقدس تو هست چون جام جمی نہ غلط گفتم نہ جامی آفتاب عالمی
کوس اقبال تو کو بان میکنہ ہر ہفت چرخ از طبول سبھ سیارہ بازیر و بمی

۱- اصالت، شرافت، نجیب الطرفین ہونا۔

۲- سرورای نیز قوم کے انساب کا علم ہونا۔

۳- نزابت تو، بمعنی ناک تو۔ خاک بمعنی قرار و مرقہ حقور۔

۴- رجوع بہ اشارہ نزل اشارہ ۵- رجوع بہ اشارہ ۶- نزل اشارہ ۳۹۱

۷- اصطلاحات موسیقی - اونچے نیچے سر۔

صد هزاران آهویان چین می آزند مشک
تا بود زلف تو مشک آگین شها در هر دی
زین جهت می بنمیش هر دم پر از مشک ختن
چین هر موئی و هر تازی و هر پیچ و خمی
پیش شان و شوکت و جودت بود افسانه
شوکت و شان سلیمان و سخای حاتمی
آدم آوده دامن گو به پیشت یا علی
می نماید شست و شویش خوتر در کیدی
گر به بخشی از عنایات خود و اکرام خویش
قطره از ابر رحمت یا منی را از می
چون توانی حل مشکها گنی در لحظه
پس گذاری کی محبان را شها اندر غمی
عرض میدارد حضور در جنابت یا علی
ای به پیشت حل هر مشکل بود کاری کمی

چشم دارد تان نه بیند بنده تو بعد ازین
در دورنج و خوف و حزن فکر و هم و هم غمی

(حاشیه خطی به خط ۲۲۲)

ای که از حال بنده دانائی
دی که دانای راز دلهائی
مالک الملک شافع مائی
عرض دارم بجه فرسائی
یا علی انت انت مولای
بهر املاد بنده گره آئی
چشم دارم که لطف فرمائی
بهر عینین و نور بینائی

له ع صد هزاران آهویان چین نسخه خطی الف ص ۱۰۹

له افسانه ای
له صنعت حسن تلخیص
له قطره ای
له لحظه ای

له صنعت تجنیس خطی تمام نیز صنعت ایهام

بمحبان چه نیک طجائی
بمنور بگو که از مائی

(حاشیه خطی ب ص ۲۲۲) (۲- رمضان المبارک ۱۲۲۲ هجری)

ای که از مهر احمدی ماهی
تو زبید در اولیاء شاهی
گر نکردهم بغیر عصبیان هیچ
در نرفتم مگر به بیراهی
من چه گویم ز حال خود پیشت
چون ز عالم تو نیک آگاهی
خیر خواهم ز درگفت که ز حق
میدانی هر آنچه می خواهی
خیر کونین بخش و نام نگو
با حضور ز ماه تا ماهی

ای که بر تخت نبوت شاهی
بهت حکم تو زمه تا ماهی
ز قلب دل من گشت سره
تا زدی سکه الا اللهی
وصف روی تو چه آید از من
ماه رویان جهان را ماهی
دیدن روی تو خواهم شب روز
ورنه بنام رخ خود را گاهی
شو شفیعم چه برای امت
روز محشر تو شفاعت خواهی

له ورنه رفتم - نسخه خطی بین یون همی درج سه

له فعل متعدی متعدی

له ع : حکم تو هست ز ماه تا ماهی - حاشیه خطی الف ص ۱۰۸

حاجتی نیست بعرض احوال چونکه از حال دلم آگاهی
یا محمد نظری کن از لطف
بنور که تو شاهنشاهی

(حاشیه نسخ خطی ب صفحہ ۲۱۴)

ای که برتر ز فهم و ادراکی خالق مهر و ماه و املاکی
از تو باشد هر آنچه هست بود مالک ملک و ملک و املای
من چگویم بوصف تو الا قادری و منزله و پاکی
خالق آتشی و خالق باد خالق آب و خالق خاکی
دی ز دامن گل چو پر سپید که چرا پر ز خونی و خاکی
گفت با درد و رنج و خزن الم اشک ریزان و پر غم و باکی
کین نشانم ز کربلاست بحر -----
خواه اکنون هنوز از تو بحر ای که برتر ز فهم و ادراکی
غم شبیر پاک و غیر غمش
صافی دل ز خزن و غمناکی

ای مالک ملک جاودانی شاهنشاهی و شاه جهانی
خلاق زمین و آسمانی رزاق جهانی و جهانی

تبار عیوب زندگانی کشف کردب انس و جانی
وز نعم و لعل بهم تو میرانی از تست امید و شادمانی
آنی که خداے دو جهانی آنی که ز تست زندگانی
آنی که غم مرا ستانی آنی که شفیق و مهربانی
آنی که مراد دل تو دانی آنی که بمقصد رسائی

خواهد ز جناب تو هنوز

ایمان و امان و کامرانی

(حاشیه نسخ خطی بس ۲۴۱)

ای که ماه منی و شاه منی مالک جسم و جان و روح و تنی
بهر مهربت نگین دلم زبید نه نگین عقیق و نه یمنی
من چگویم بوصف تو الا همه با معتنید و آنت غنی
از تو خواهیم که بیخ شجره غم از دل حاکم خود بکنی
ساز حل مشکل منورا
ای که شاه زمین و هم زمینی

(حاشیه نسخ خطی بس ۲۱۰)

ای که مهر سپهر ایمانی ماه تابانی اوج عرفانی

له ع : از غم و بهم حاشیه نسخ خطی الف ص ۱۰۴
له زندانی بجای زندگانی - حاشیه نسخ خطی الف ص ۱۰۴ که صریحا اشتباه کاتب ہے۔

بحر زحمت و ابر نیسانی در شومار بحر ایقانی
 شافع انس و شافع جانی جان جانی و جان جانی
 سرور و پادشاه و سلطان ماه سیاه و شاه مردانی
 بنده احقر منور را
 بیچکس جز تو نیست میدانی

بُتی دارم عجیبی رشک مایی برویش مهر لرزد از نگاهی
 سر بر حسن را خوشش پادشاهی شنشاهی شـ عالم پناهی
 ز احوالم تعاف تا کی آه! ز ناز و عشوه بان داری سپاهی
 سر بر مصر خود زان تو گردد عزیزا تا کی باشی پچاهی
 نه بینی روئی صبحی تا ببحشر گرفتاری شب زلف سیاهی
 بدرگاهت نمی آیم تویی دست ز کسب خویش دارم صد گناهی

منور عرض میسازد بدرگاه

نگاهی شاه جیلانی نگاهی

له ابر بهار
 له نهایت قیمتی موقی
 له بحر یقین

له ع: قدر جان از پرتو جان بود (رومی)
 له ع: بیچکی از تو بنده میدانی و عاشقیه نسخه خطی الف ص ۱۰۵
 له ع: ز ناز و عشوه بانی گاهی نگاهی - نسخه خطی الف ص ۱۱۹
 له صنعت حسن تعلیم

بخدا که من ندارم بجز امید گاهی تو شاهی و پادشاهی نه بجزت مرا پناهی
 تو کفیل کارهای چو مرا بدین دنیا نه سزد تفکرم با ما مور بیچ گاهی
 چو شها شفیع مانی بخدا مرا بجنشای ز حقیر گم نیاید بوجود جز گناهی
 شه کربلا خدا را نظری بسوی ما کن که بر اهت ایستادم ز برای کین گاهی
 سگی از سگان کویت چو منور است

لجبا رود از اینجا ز در جهان پناهی

بر آری گرز زلف عنبرینی حسین ابن علی روی حسینی
 ز نخلت بر نیاید ماه هرگز نتابد مهر بر چرخ برینی
 نمائد ظلمت اندر سز زینی نتابد ماه رو کس در زمینی
 وگر خود را نمائی بنی تکلف ننازد بان بعالم نازینی
 غزال مشک در چپین تا شنیده که صد چیش نمی ارزد بچینی
 ز زلف عنبرینت زین نجالت نیاساید زمانی در زمینی
 بود گیسوی مشکین تو مارا عجب در دوسرا جل مبتنی
 فدای زلف و روی تست شما اگر کفر است و در ایمان دینی

له ع: کار ساز ما بکرم کار ما منکر ما در کار ما آثار ما (مولانا روم)
 له ع: بوجود جز گاهی - عاشقیه نسخه خطی الف ص ۱۰۴
 له معنی مضبوط رسی

ز ابروی خوشت آید بهر ماه هلال از رنگ با پشت خمینی^{له}
 محمد حاتم آمد انبیا را توئی در تماشای همچو نگینی^{له}
 بهمدت بود شاها همچو دایه انیس و مونس روح الامینی^{له}
 یقین دارد شفیعیت روز محشر اگر احمق بود در پیش بینی^{له}
 نزدیک جز نبی زهر او جیدر دگر جز شربت شاها قرینی^{له}
 نثار تا کند سبزه سیاه فلک گردانست با پشت خمینی^{له}
 اگر بندی به پشت ابلق دهر رکابت ماه و نور چرخ استینی^{له}
 بیا در دیده ام ای نور احمد که آرام مکانی با مکینی^{له}
 ز بهر حل مشکلاتی کونین که تعبیر است از دنیا و دینی^{له}
 نه محتاج زمین شاه شبیر کشم تا چله^{له} یا اربعینی^{له}
 ز دوده زنگ نعم ز آینه دل ربودی حزن از قلب حزینی^{له}
 غلام اهل بیتم از دل و جان نمیدانم که مینی یا مهبینی^{له}
 خدا یا بار ده تا کفش پایش که بوسم کاف و فامراه شینی^{له}
 دل و ایمان پر دت کرده گویم که بسپر دم امانی با مینی^{له}

له صنعت حسن تعلیل له حضرت جبرئیل علیه السلام

له اسم فاعل - دانا و دور اندیش - صنعت تضاد له رجوع به اشاره ۴۹۱ غزل شماره ۳۹۱

له چکرا گھوڑا له چله ای - بمناسبت چهل روز

له مصراع اولی و مصراع ثانی میں افعال کی مطابقت نہیں - مصراع ثانی میں ربوده ہو تو بہتر ہے یا زدودی

له بزرگ و کوچک

له ک - ف - کشش - کشش له صنعت تلمیح -

ندادم حور عینی آرزوئے بدہ جاہم بنزدت برزینی^{له}
 بہ نزع و گور و حشر و برسر پل من و دامن آل یاسینی^{له}
 گدای درگمت بود است باشد دگر شاه بہت و صحرانشینی^{له}
 ستادہ بردرت یا شاه شبیر منور ہم گدائی کمرینی^{له}
 بیا با جام کوثر بر سر او
 بوقت نزع و در روز پسینی

(۲۹۷ محرم الحرام ۱۲۵۱ شمسی)

بروی خوب یار ما مگر دام است گیسوی دو چشم شوخ و شنگ آمد دو جاست جادوی^{له}
 صبا خوشبوی صد بار مشک چین بادی مگر بیعانه میخوای ز چین زلف خوشبوی^{له}
 برو برگرد صافست گویم ای باد صبا عاشا نمیزید چو صد تاتار چین بیعانه موئی^{له}
 ز گیسوی شبیر ابن علی سرتاج مہر و یان نگارے گلخارے ماہ رخسارے سمن بوئی^{له}

منور آرزو دارد ز زلف عنبرین او

معطر تا مشام خوشتن سازد بخوشبوی

بریاض کا مگاری تو کہ باد نو بہاری ز نہال بختیاری تو چه شاخ و برگ اری^{له}
 می جام در نگاری تو نشاط بیخاری ز جگر کباب داری تو نگار گلخاری^{له}

له یکی از اسامی سرود کائنات دینی

تو سحاب نور باری تو وحید روزگاری تو سری و سزنداری ز کمال العیاری
تو ششی و شهر یاری بسری نامداری تو شبیر نام داری تو حبیب کردگاری
بهار عجز و زاری ز تو هست امید داری
بمنور بحساری که مراد او بر آری

منتقبت

۱۴ - رمضان المبارک ۱۲۵۱ هـ

بهر محب خویش کن امداد یا علی از لطف خویش ساز دم شاد یا علی
مهر سپهر را نخل از نور خویش کرد مهر رخت بحسن خدا داد یا علی
روی خوش منور ملاح در گهت چشم بر حسود میناد یا علی
جستم بجل مشکل کونین ورد خوش هاتف مرا ز غیب ندا داد یا علی
چون ناصر و معین مجان خود تویی بر کن درخت نظم ز بنیاد یا علی
از شر نفس کافر مکار بد نهاد آورده ام به پیش تو فریاد یا علی
من بنده جناب تو ام چون بجان دل ز آبا ئی خویش و نیز با جواد یا علی
آیم نه گرز نخلت عصیان برگشت آخر کجا روم کن ارشاد یا علی
اکنون بعفو جرم خود آرم شفیع خویش در حضرت تو سید بغداد یا علی

له یکنای زان

له هر لحاظ معیاری سکه

له بحضرت - ماشیه نسخه خطی الف ص ۱۱۲ -

آیم بخرش پیش تو نازان بصد نیاز سازی اگر ز لطف خودم یاد یا علی
دارد نظر بلطف تو شایا بهر دو کون صد ساله پیر و طفل پری زاد یا علی
هر کسکه بر عداوت احباب حضرتت بسته کمر ستاد بفتاد یا علی
بر اختتام منقبت ذات اقدس گویم تدا سلام با اولاد یا علی
عرض منور است در اکرام منقبت
کز غم و هم و خزن کن آزاد یا علی

تعالی الله چه خوش عالی و جودی سحاب بخشش و دریای جودی
چو روی خوب خود را و نمودی در عرفان بروی من کشودی
به بی قدری بدم مشهور عالم تعال الله چه خوش قدم فزودی
چه خوش رویت شد ای ملاح پر نور چو بر پای محمد جبه سودی
بوصفت یا رسول الله چه گویم مگر گویم که شایان درودی
غم دل زنگ خاطر باب شادی ربودی و زدودی و کشودی
منور از تو خواهد خیر کونین
ولیکن یا نبی الله، بزودی

له از ماشیه نسخه خطی ب ص ۲۲۰

له صنعت لغت و نشر مرتب -

۲۵- عمر الحرام ۱۳۵۷ھ

تو آن شاہی کہ داری چون صنوبر قد و بلندی
تو آن مابہی کہ در عالم نباشد چو نتو ماہ روی^۱
رخت را ماہ چون گویم کہ ما را نیست گیسوی
نہ دندان و دہان فی خال و خط و چشم و ابروی^۲
نہ بینی و لب و رخسارہ دارد روی مہ ہرگز
ندارد عشوہ و نازکے کہ چون سحر است جادوی^۳
بمجم گلخان مثلت نشد پیدا باین خوبی
نہ خوشنوی نہ خوشگویی نہ خوش موی نہ خوش روی^۴

منور چشم میدارد کنون در صلہ مدحت

کہ سردی در کنار آورده بنشیند لب جوئی

چو ساقی کرد سرشارم بجای ز ذوق سید عالی مقامی
حسین ابن علی سرتاج عالم بود جدش شہ خیر الانامی
شہید کربلا ساقی کوثر برای ہر یکی از خاص عامی
شہ شہیر شاہ دین و دنیا کہ بر جوش درود است سلامی
شہان جملہ عالم خاکرویش سکندر بندہ اش دارا غلامی
فیوضاتش بود بہر مجبان مثال طشت افتادہ ز بامی

۱- مہ روی - عاشیہ نسیم خطی الفص ۱۱۵

۲- سرورامانی و لیکن سرورارفتار نیست ماہ رمانی و لیکن ماہ و گفتار نیست
۳- رخ تو دخی بہ مہ ندارد کہ مہ و وزعت سید ندارد (سعدی)

دکالشنو اہبار

۴- مہ خوش موی نہ خوشنوی نہ خوش روی - عاشیہ نسیم خطی الفص ۱۱۵

فلک دارد دو قرص بان مہ و مہر
وظیفہ از جنابش صبح و شامی
رخش چون کعبہ خاش جہر اسود
دہانش زمزم بیت الحرمی
چگویم وصف رویش را چگویم
چو خورشید است یا ماہ تمامی
ز گیسویش چگویم نگہت ازوی
بروپیکت مہبا در چین بوائی^۱
بروی و گیسویش خواہد منور
مبارک صبحی و فرخندہ شامی

ازان خواہم بروح او شب روز

درودی و شنائی و سلامی

۲۴- شوال المنظم ۱۳۵۷ھ

چون توئی امید گاہم یا حسین ابن علی
ہر چہ خواہم از تو خواہم یا حسین ابن علی
قاومت راعن و بر روح تو گویان صلہ سلام
در دو عالم خیر خواہم یا حسین ابن علی
بہر حل مشکلات دفع رنج و عفو جرم
پس ز چشمت یکنگاہی یا حسین ابن علی
چون توئی ساقی کوثر بہر ماہ در روز حشر
ساغری زان ماہ بہم یا حسین ابن علی
ہست نام پاک تو از بہر حل مشکلات
ورد شام و صبح گاہی یا حسین ابن علی
ما محتبان راست بہر حل مشکل با نیاز
آشنانت سجدہ گاہم یا حسین ابن علی

۱- روزی و روزینہ

۲- حرم کعبہ میں لگا ہوا سیاح پتھر چنے زائرین ہوسر دیتے ہیں -

۳- پیام بر ۴- مستعار بطور قرن

۵- صنعت تضاد و صنعت لغت و نشر مرتب ہر دو بہم -

۶- مصرع اولی اہد مصرع ثانی ضارکی مطابقت نہیں - ۷- ماہ سجدہ گاہم

در لیل تمار زلفت ہر حلقہ ایست مایہی از گیسویت بمقصد ہر تار شاہ راہی
توصیف حسن رویت از من شہا چه آید چشم جہان ندیدہ همچون تو کجکلاہی
نامت شبیر و اُمت ہر ای پاک باشد ای والد تو حیدر شاہی جہان نپاہی
یکقطرہ ز آبرویت از بہر راست کافی بس بہر مورد باشد کشتی ز برگ کاہی

بر در گہت ہنور انتادہ چشم دارد
ای نور چشم حیدر از لطف یکنگاہی

دلا خوش باش چُن پرت بود محبوب سبحانی شہنشاہ شہان اعنی جانب شاہ جیلانی
دہانش چشمہ حیوان بود چُن مامردان از رخ خوش گس رانی
چه حاجت با جواہر دارد آئینہ رود آرائش لبش یاقوت و در دندان چنانش سلیمانی
تلاوت میکنم از روی خوش پنج سورہ را شنو از من مفصل نام ہر یک گر نمیدانی
ز لب کوثر ز زلفش لیل و النور از دوا چنانش ز یک خسارہ اش شمس و قمر از جانب ثانی

لے نسخہ خطی ب ص ۲۳۵ اور نسخہ خطی میں تفاوت ہے جہاں زاہرت ہے جو بہو کا تب معلوم ہوتا ہے۔

لے چشمہ آب حیات

لے فعل غریبی سازد گس رانی۔

لے سہو کتابت ہے۔ آن مہر و

لے تالیف تلمیح آیات قرآنی۔ سورہ الکوتر۔ سورہ والیل۔ سورہ والنور، سورہ الشمس اور سورہ القمر

ترا ہرگز نمیگویم نبی لیکن یستین دانم تو می مقصود کو نبین و مسیح دین و ایمانی
مہ دُور شید میدارد و دُور من مان شہنشاہ وظیفہ روز و شب سیر فلک از غوانت ازانی
شفیقا، شفقاً، حاجت روا با عرض حال خود چه سازم در جناب تو کہ آگاہی میدانی

ہنور عرض میدارد و لصد اُمید و صد زاری

نگاہے از کرم بر من نما محبوب سبحانی

دی گفت چه نیک پاکبازی نحالی ز ہوا و حرص و آزی
چون دید بجمع ماہ رویان بروی حسین بی نیازی
زلف پیچان بخط خوش آہ ملفوفہ قصہ درازی
افسون گشت منکشف بیچ دروی چه نوشت اہل رازی
کز دُور کشد قلوب عشاق سحریت گمزد سحر سازی
گفتا دگر مہ بلطف بیچ باناز و ادا و سوز و سازی
گردی چو بگرد کنج عزلت در گوشہ دل بکن نمازی
تا نماز ترا کشد جہانی در حضرت حق بکن نیازی

خوش باش بگفت بس ہنور

بر فضل کریم کار سازی

لے روزی و روزینہ

لے بر ما نسخہ خطی اہت ص ۱۲۳

ساقیا بر خیز و پر کن جام می که رباید هوش من مستی دی
 بزم عیش است نوای ساز کن بان بساط حزن را بنمائی طی
 اعیانی آن جام شره جیلان ما خوش بده ما را بدو قش پی به پی
 سیدالسادات و محبوب خدا غوث اعظم سید فرخنده پی
 کان شهنشاه است و فوجش اولیا و آن امام است و همه اقطاب می
 چشم دارم توتیای چشم جان بان ز زیر ستم اسپش خاک پی
 طفل طعم کاشش بنید روی پیر از ارادت میسد و اند اسپنی
 هر که باشد از سگان بنده اش فخر دارد فخر بر کاؤس و کی
 کی بکنهش می رسد و هم و خیال عقل در یابد کجا و فهم کی
 هوشمندان جهان را اسپ فکر اول منزل درین مادی است پی
 صد هزاران شیخ و جالینوس بان کور و کمر انجبا و افلاطون عنی
 و جدا از قول شاه جلی است دور باش از گوش ما آواز نی
 چشم گر داری دلا پا بوس شاه در رهش میپویی بان گندار پی
 پادشاه از تو خواهم ملک دل من نخواهم مصر و چین و روم ری
 خیر مقدم مرجا زود آئی زود انتظارم داده باشی تا بکی

له نسخه خطی ب (داود) ندارد (سیدالسادات محبوب خدا)
 له هر که باشد از سگان بنده - نسخه خطی الف ص ۱۲۸

از تو ام من این همه شایا ز تست بان اگر لحم است و جلد است و پی
 سیدا در کوی خود جاسیم بده من نخواهم جنت و نعمان دی
 بخشش و فیاضی و جود شریف ماجرای حاتم طی کرده طی
 سجده بر روی زمین خواهی مگر ای موزن میزنی بان بانگ حی
 ساتم بر در گهت یا دستگیر کشتی اندر دست بان للہ شی
 پس بگو از هر زبان که خواهیم ال رست خند و اخلا بان گیری

بخش عصیان منور روز حشر
 تا نباشد از ندامت غرق نمی

ساقیا فصل بهار است بیاور جای عمر چون میگذرد نیک بر آدم نامی
 عشوه و نماز ترا کس تواند برداشت چرخ گردد بسر روی زمین ما دایمی
 دین و ایمان و دل و جان و شمار بخش میدهم هر که دهد از تو بمن پیغامی
 دین و دنیا بخلان تو گرمی بخشند ما نخواهیم ز تو جز تو شهاب اکر می

له بخشش و فیاضی و ذات و شریف - نسخه خطی الف ص ۱۲۱ - اشتباه سهوا کاتب (بخشش و فیاضی ذات شریف)

له حسن تلویح و صنعت تضاد هر دو

له پیران پیرا - پیر دستگیر نیز گویند -

له کشتی مراد کشتی کوفی -

له رجوع به اشاره به غزل شماره ۳۲۸

له بمعنی پسیندین شراب

له از عاشق نسخه خطی الف ص ۱۱۳ - نسخه خطی ب مین نمک بجای نیک

له بمعنی جیب نمک -

بمذا رام گفتم آهوی چشمت به نیاز
آنکه رمش کند بهیچکسی با دمی
زلف و رویتو بهم دیدم و گفتم عجبا
اینچه سحر است که صبح است بهم باشمی
ماحت صله مدح تو نخواهد دیگر
غیر دیدار تو در هر دو جهان الغای
کامیاب دو جهان گردد و سببش مراد
بجناب تو اگر رو بنهد ناکامی
کردی آغاز امورم چو نکو از لطف
خواهم اکنون ز عنایات تو نیک انجامی
لطف فرما بنور ز کرمهای عظیم
جرعه باده پس خورده خود از جامی

۴۲۲

یکم محرم الحرام ۱۲۵۵ هجری

سلام ما با آن شاه هست با صد عجز و صد ناری
که بر روش بودم هزاران رحمت باری
ندارم جز خیال زلف و رویت روز و شب هرگز
شهنشاه خدا آگه چه در خواب چه بیداری
نثار چین گیسوی شریفش چین کجا لائق
نیاز نگفت زلفین خویش مشک تا تازی
امان با پنج تن از پنج میخوام چه دشواری
چه بگیری و ناداری و لاچاری و بیکاری
هنور مقصد کونین خود یا سید الشهدا
ز تو خواهد ز تو خواهد بصدر زاری که مختاری

۴۲۳

شاه چه وصف ذاتت گویم مگر شهابی
نی نی غلط نمودم ما ما چو ماهتابی

له از حاشیه نسخه خطی الف ص ۱۱۳ - نسخه خطی ب میں آنکه رمش کند بهیچکسی با دمی در ج به جو صریحا اشتباه کاتب به
له سلام ما با آن شاه - له نوشته والا ستاره

گویم چه گونه مهتاب کانرا محاق باشد
زیبید مگر گویم روشن چو آفتابی
دیگر چو خوب دیدم ای مهر و ملامت
در فیض همچو دریا در جود چون سبحانی
نی نی به پیش جودت کشتی بکفت بخارند
ای قطره ز دریات در مشک ابر آبی
دیدم نکو چو دیگر در بحر قدرت حق
در بطن صدف کونین شاه چو در نابی
زیبید کنون بگیرم مشک و گلاب و عنبر
کافور و عطر یکجا در شیشه گلابی
تا بار بار شویم کام و دلمان خود را
از بهر درو نامت با صد ادب شتابی
زود آ بخل مشکل ای آنکه در دو عالم
مشککشا خطابی شاه ابو ترابی

رو بد کنون هنور از راه خاکساری

خاک در تو شاه از بهر کامیابی

۴۲۴

دعاشیه نسخه خطی ب ص ۲۲۱

شهنشاه معالی بارگاہی
پناه عالمی عالم پناهی
چو پیدا شد برایت ارض و افلاک
ترا شاهی است از مایه تا مایه
چه گویم من بوصف تو چگویم
بفوج انبیا چون پادشاهی
برای همچو ما فساق و فجار
شفیعی شایسته امیگاھی
خدا را یا رسول الله خدا را
پذیر از من دعای صبحگاهی

له چاند کا گشتا - آخری را توں میں چاند نظر نہیں آتا -
له معنی کشکول گردانی که شبیه کشتی باشد - له صنعت تجنیس قلب
له یشعره نسخه خطی الف میں نہیں ہے -

سیاهی رخ ما را تو پسند چو بر بودی ز موی من سیاهی

منور از تو خواهد جمع خاطر

ز بهر خویش با فضل الهی

۴۲۵

شیشه عالی کن اگر خواهی که در وی تل کنی
نوحه ببل کن از خواهی گذر بر گل کنی
می نگردد بیچیت ایدل از نصیب پیش و کم
گرچه دشمن باشی و در نوحه چون ببل کنی
بهر امن از صحر شمس حشر باشد ظل عام
بر رخ خود یا نبی گر منتشر کاکل کنی
می سزد بر هر دو زلفش گزند ایدل سرشار
غیر و کافور و مشک و صندل و سنبل کنی
از طلوع مهر و پیش گای عجبای با صبح
غنچه های شمع جمع گلخان گر گل کنی
چون نه مشککش مشکل کشائی عالم است
جای افسوس است ایدل بار هم گر غل کنی
مشکی باقی نماند در دو کون ایدل اگر
عرض حال خود به پیش راکب و دل کنی
چونکه لب آل احمد جسر و بای غم است
غم مخور از سیل دریا چون گذر بر پل کنی

از تو میخواهد منور ای صبا فی فضل حق

غنچه های خاطرش تا از کرم گلگل کنی

۴۲۶

ماشین خطی ب س ۲۳۹

صبحم ره یافته از طالع نیک اختر می
سوی در بار گهر باد شهید اکبری

له غزل شماره ۴۲۵ در نسخ خطی الف نیست
له معنی حرارت و پیش و گرمی
له معنی پل روی آب

مونس غمخوارگان و بهتر از هر بهتری
متر از متری و ما من هر کهنتری
شاه اقلیم شهادت آن شهید دلبری
دلربای رهنمائی شاه سایه گستری
در ریاض دین احمد شجر احمد را بری
ما مبدان را سری ما گمران را رهبری
دشگیر بیکسان و کانخ عرفان را بری
مفسدان را زنی و ری و گوش جان را زوری
حضرت جبریل را خوش قوت بال و پری
خوش سپهر کمرمت را همچو مهر انوری
طره دستار فرق احمدی را گوهری
ذوالفقار حضرت مشکل کشا را جوهری
راحت جان بتول رخ شین و بی درمی
اعنی آن شاعر شهیدان سروان را سروری
شکر الله با تغم گفتا ز بخت یاوری
حلقه باب شبیری نی چو قفل بروری

کیست یاران چون منور در جهان نیک اختر می

چون شیر شبیر دارد شاه بنده پروری

۴۲۷

غلام بنده ام یا شاه جلی
بیادت زنده ام یا شاه جلی
قصوم را اگر حسی نماند
بسی شرمند ام یا شاه جلی
بدم بد کرده ام هر چند لیکن
توئی بخشنده ام یا شاه جلی
چو دیدم منکرت با گذر کت قهر
دو چشمش کنده ام یا شاه جلی

له بیک وقت جهان و گمران در دست نظر نیست آ تا شاید اشتباه کاتب بود - ما برای رد او مع ما مبدان سر می گمران را رهبری
له زنی و ری - در گویا مفسدان را زوری و گوش جان را زوری هستی
له دو نو معر عن کاسر الی سه نسخ خطی الف ص ۱۲۲
له شین و بی درمی - شبیر - لقب حضرت امام حسن علیه
له جیتی مخفف جیلانی - شاه جیلانی مراد از شیخ عبدالقادر جیلانی
له مراد از لیک

جمال آفتاب عارض تو بسی جوینده ام یاشاه جیلی
 اگر گفتار من وصف است مدح ترا گوینده ام یاشاه جیلی
 تو بودی مالکم باشی تو مالک کنون آئنده ام یاشاه جیلی
 بامید که مہسای عیبت درت کو بنده ام یاشاه جیلی
 گدایم بر درت تا ہرچہ خواہی بدہ گیرندہ ام یاشاه جیلی
 بطرف روفتہ پاکت شب روز بسر پونیدہ ام یاشاه جیلی
 کنم تا سرمہ خاک در گمت را درت رو بندہ ام یاشاه جیلی

منور کردہ اکنون ز مہرت

مہ تابندہ ام یاشاہ جیلی

گرچہ سرتا پا قصورم یا علی درچہ سرتا پا فحورم یا علی
 حرز حُب تُست چون از فضل حق نقش الواح سرورم یا علی
 عزت و جان و دلم در حصن تُست من بظاہر گرچہ دُورم یا علی
 نیست جز عجز و نیاز و بندگی در بطون و در ظہورم یا علی
 ورد نام تُست اندر ہر دو کون مایہ فرح سرورم یا علی
 حل مشکل را نگاہ تُست بس در قرون و در دہورم یا علی

لے کنون حال و آئندہ مستقبل لے مبنی تحفظ لے جمع ظاہر و باطن
 لے نگاہی تُست بس - ماسیہ نسخہ خطی الف ص ۱۲۰ لے گوشہ تاریک
 لے جمع قرن و دہر

خیر کو ننیم بدہ کنز جان و دل بندہ و کلب حضورم یا علی
 ہم امان و امن دہ از لطف خویش در دو عالم از شرورم یا علی
 گر وجودم بود چون سنگ سیاہ کرد حُببت کوہ نورم یا علی

کن منور در جہان چون مہرواہ

در سنین و در شہورم یا علی

مرا از فقر یارب بخش تاجی زر قلب دلم را دہ رواجی
 بکنج منظم این کلبہ جان ز ایمانم بکن روشن سراچی
 بتالیف قلوبم بخش شایہ کہ از ہر دیر دل گیرم خرابی
 دلی دارم ضعیف و ناتوان آہ ہم از نفع دوا عاصی مزاجی

بود خاک شفا چون خاک کوئیت

منور از تو میخواد علاجی

مشرف چون شدم از زمین نخت خود در آن جلینی کہ بد بر روی خوباد عجیب گیسوی مشکینی
 چگویم وصف گیسویش باین نگہت نخواہد بود اگر ریحان است در سنبل و گرد باغ نسیمی

لے لک حضور

لے صنعت تلمیح بہ شہر میراجو بابر کو ابراہیم لودھی کی ماں سے ملا
 لے در دہورم یا علی - ماسیہ نسخہ خطی الف ص ۱۲۰ لے گوشہ تاریک
 لے چراغ

لے دوسروں کے دلوں کو مودہ لینا

اگر مشکست در عنبر بود شرمنده بویش
گل از جلت عرق آورد پیش زلف مشکینی^{له}
شهید کربلا ابن علی کز روی خوب او
بود بر چرخ بان محبوبشین و میم و یاسینی^{له}
نثار هر سر رموی دوزلف دوست ما چینی^{له}
بهر تارش فدا تا تا بر هر چین و چینی^{له}
صد میکند با تفت زائرین زلف پاکش را
کنند تا با ادب هر یک طوایش با خوش آئینی^{له}
فلک دیدم در آنحضرت بطوف اندر دوست
ز مهر و مدح عجب قرصی دو زربینی و سیمینی^{له}
الهی آرزو دارم که باشم خاکبوس او
همیشه تا که یابم در دو عالم عز و تمکینی^{له}
خدایا از تو میخواهم که باشد هر سر رمویش
عدو را خنجر و تیرو تلسان نوک سنگینی^{له}
تزلزل بر زمین افتد نه تنها بلکه می لرزد
فلک هم چون شینی یا شه شبیر بر زینی^{له}
ندام چون شود احوال دو عالم شهنشاه
علم سازی اگر شمشیر خود را از سر کینی^{له}
انرا لرزان ترسان بوده و باشند در عالم
عدو های محبتان تو چون روباغی گینی^{له}
هنور چشم دارد از ملائک که قبول افتد
با صفای دعایش تا بگوید هر یک آئینی^{له}
خدا را اشتراک بنده خود ثانیاً شاها
بخر یعنی غلام خود بیک گفتار شیرینی^{له}

(ماشیه نغ خطی ب م ۲۲۴)

۴۳۱

من بوصفت هر چه گویم زان شما بالاتری
ای رخت روشن تر از خورشید و ماه و مشتری^{له}

له استعمال غریبی ضمیر، شاید پیش زلف مشکینش است
له شش هم بس شمس هم رو پوشد -
له ع عدو را خنجر تیرو تلسان لسته خطی ب م (دوا) نہیں ہے -
له بمعنی شیندن -

تا کند خالص زر قلب خود از خاک درت
چرخ می گردد بنقد مهر و ماه خود مشتری^{له}
یا امام شامان ضامن ز مهرت ذره ام
لطف فرما بهرم شو کن بخویشم رهبری^{له}
من غلام خانه زادم بنده ام خاک بهرم
تو شنشاهی، امیری، پادشاهی، سروری^{له}
چشم ادا از تو میدارد هنور در دو کون
ای شه بنده نواز من که بنده پروری^{له}

۴۳۲

(ماشیه نغ خطی ب م ۲۲۹)

منم غلام خوش از جان و دل ز سیمبری
که حالی است سودای آن نه بیج سری^{له}
بباغ دین نبی شجرت خمس پاک
چه خوش مختصر و ایمان راست خوش ثمری^{له}
الا خبر زر قلب کن که مستی از دوست
که نیست در زر خالص ز غش ولا اثری^{له}
مس وجود مرا ساخت خوش زر خالص
بیک نگاه سری دست کیمیا نظری^{له}
که خاک عتبه پاکش همی کند شب روز
چرخ قرص مه و مهر خوش ز سیم وزری^{له}
مجال گفتن نامش کجا بود ما را
مگر بغض که سازم به عین و طاو ری^{له}
جناب حضرت شبیر بن علی ولی^{له}
به بوترباب دگر جز تو نیست راهبری^{له}
هنور است که گوید کفون ز بعد سلام
بحضرت که در نیست دادرس دگری^{له}

له صنعت ایهام له مراد امام رضا (مشهد مقدس)

له سرسبز و داب

له بمعنی کفو

له مراد سر دست بمعنی فی الفور

له ع + ط + و = عطر - ع : هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب

شما سود مرا و براء ما بردار

بدست راست چپش و دست چپش بری

۴۳۳

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

من نمیگویم خدائی یا علی بان مگر شیر خدائی یا علی

خواهم امداد از تو با نام خدا چون تو همنام خدائی یا علی

بر سر ساحل رسان کشتی ما چون تو بر ما نا خدائی یا علی

بعد ازین گذار ما را در الم چون تو خوش رحمت خدائی یا علی

بان منور بهر حل مشکلات

چشم دارد تا بیائی یا علی

۴۳۴

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

من ندارم بغیر داد علی زاد من نیست بغیر زاد علی

بایه خیر چون نکو دیدم نیست در دهر جز داد علی

زان پی امن از حوادث دهر آدم در حصار ناد علی

یافتم خیر هر دو عالم را از عنایات حق بیاد علی

له تلمیح به : نَادِ عَلِيًّا مَطْفِرًا لِّلْغَيَابِ تَجِدُ هُوَ عَوْنُكَ فِي التَّوَابِ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ
سَيُجَلِّي بِبُحْبُوحِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ أَدْرِكُنِي - (دعای مأثور)

ای منور مبارکت گویم

که مرادت بود مراد علی

۴۳۵

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

مه رخا، مهر خدا زهره جبینا مدوے شاه شمشاد قدا صدر شینا مدوے

چون رسیدم بجناب تو بچشم کرمت سیدانشه لب چشم نمینا مدوے

یا حسین ابن علی کن مدوم بهر حسن وز مہن پور علی انخ کینا مدوے

دست در دامن پاک تو زوم خوش بامید شاه فریاد رسا جل متینا مدوے

چون منور ز غلامان درت میباشد

به بنا گوشش نبی در یتیم مدوے

۴۳۶

ندارم گرچه هیچک زاد راہی ندارم غم که دارم پادشاهی

بود بهرش ز فوق عرش تا فرش اگر چون کوه باشد یا چو کاهشی

تواند کرد در یک لحظه از لطف گدای مفلسی را پادشاهی

عجب نبود اگر از پاس دیش نپرسد مجرمی را حق گناہی

چگویم وصف ذاتش را چه گویم بفسق او ز آو آذنی کلاهشی

له رضاء بجمہر

له صنعت غنیس لاج

له تلمیح بہ آیت کریمہ : قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سیدہ ۲۷ - سوره نجم - آیت شامہ ۳)

چگویم وصف رویش را چگویم
مگر خورشید گویم یا که ماهی
چگویم وصف زلفش را چه گویم
مگر بر ماه و خور ابر سیاهی
بود یا بر سر ما جلالتی
عدو را یا بود ما سیاهی
خدا را سید ابرار بشنو
دعای شام عرض صبحگاهی
که می گوید با امید منور
نگا ہے یا رسول اللہ نگاہے

۴۳۷ در نعت

نگاه لطف بما یا محمد عربی
بخود رحم بنا یا محمد عربی
ز بهر ما بخدا نام تست حصین
برای حسنر بلا یا محمد عربی
من آدم بگدائی در گشت شایا
برای خیر و شفا یا محمد عربی
ز بنخ و شاخ بر بان بدست تیغ و تبر
درخت رنج و غنا یا محمد عربی
اگر چه پر گنجستم و یک شافع من
توئی بفضل خدا یا محمد عربی
توئی توئی ز غیایات خود بجمله امم
شفیع روز جزا یا محمد عربی
نگویمت که خدائی ولی یقین دانم
نه جدا از خدا یا محمد عربی
بدست تست با هر خدا شسته لولاک
کلید قدر و قضا یا محمد عربی

له منقول از نسخ خطی الف ص ۱۰۸ - نسخ خطی ب میں یہ شعر نہیں ہے۔
له ع: برای دفع بلا - یہ مصرع ماسخ پر یوں بھی درج ہے
له من نمی گویم خدائی یابی - یک از وی کی خدائی یابی (بیش شاعر)
له رجوع بہ اشارہ ۲ غزل شمارہ ۱۱۱

برای مقدم پاکت بیدہ جا کردم
بیا بیدہ ما یا محمد عربی
بجل مشکل و عفو گناه و راه خدا
برای ما فقرا یا محمد عربی
شفیع و شافع و مشککشا و راه نما
توئی توئی بخدا یا محمد عربی
بدرگه توئی حل مشکل کونین
منور است گدا یا محمد عربی
برای شبر و شبیر و حضرت زهرا
بنام شیر خدا یا محمد عربی
بجل مشکل دارین ما همه فقرا
بیا برای خدا یا محمد عربی
کشیده تیر دعا در کمان آو آذنی
بزن مشکل ما یا محمد عربی
منور است که گوید بنعم نعت شریف
بال و صحب ترا یا محمد عربی

علیک الف صلوات علیک الف سلام
علیک الف ثنا یا محمد عربی

۴۳۸

(ماسخ نسخ خطی الف ص ۱۱۱)

ندیدم قدرت را کرد گارا بیج پایانی
تو شایسته شایسته و هر روز میزبید ترا شانی
یکی بر هفت اقلیم اکتفا هرگز نمی خواهد
یکی محتاج میگردد برائی تکمیل نانی
خداوندی ترا زبید خداوند تعالی
که عاجز گشت با حکم تو از موری سلیمانی

له رجوع کریں غزل شمارہ ۱۱۱ اشارہ ۲

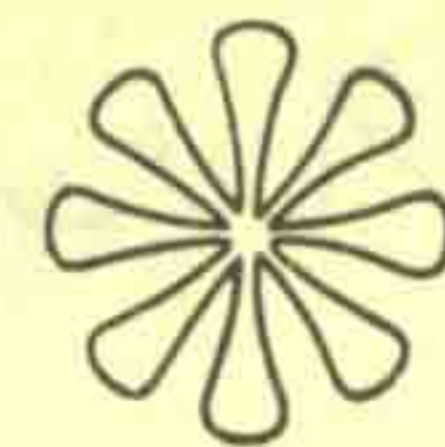
له الف بمعنی ہزار

له تلخیص بہ آیت کریمہ: کلّ یوم ھو فی شان (سیدہ ۲۴ سورہ الرحمٰن - آیت شمارہ ۱۲۹)
له ہفت اقلیم از دیگر پادشاہ - چہمان در ہندوستانی دیگر (سعدی شیرازی)
له یافت موری بر سلیمان قنر - سطوت آئین پیغمبر (اقبال)

بجز علم تو می بینم غیرت
 اگر شیخ است جالینوس افلاطون و برابانی
 در امدادت نباشد مان یک جو هم نمی ارزد
 چه ذی شانی چه دیوانی چه سلطانانی چه خاقانی
 نکوئی گر نیاید در وجود اندر جهان از من
 وفا هرگز نشد از من در اندر عهد پیمانی
 توئی خالق توئی یازق توئی ساتر توئی غافر
 توئی ناصر توئی مالک توئی حافظ بهر آنی
 چو کردی هر دو کون از لفظ یک گن در می پیدا
 بکل مشکلا تم از تو مشکل هست در آنی

هنوز از حضرت فیض بی اسباب میخواهد

خدایا چون نه محتاج با اسباب و سامانی



ثنویات

له صنعت تبيين الصفات

عنه تلمیح به آیت کریمه: اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - (سجده ۳۴ - سوره یسین - آیت ۸۲)

۱
 الهی، پادشاه، کردگارا
 کریم، اکرام، حاجت روا
 تویی روزی رسان کرم در سنگ
 تو دادی نور به سر کرم شب تاب
 تویی شاهنشاه داننده غیب
 چه شد خاص از برایت کبریائی
 مرا کس جز تو چون فرایرس نیست
 نیاید گرچه هیچ از من بجز بد
 نگاهش لطف خود در باره ام کن
 چون من بچاره ام مان چاره ام کن

۲

الهی تا که عالم را قیّم است
 الهی تا که گیتی را مقرر است
 الهی تا جهان را آب و تاب است
 الهی تا دعاها را قبول است
 ز من بر روح احمد صلوات است
 سلام ما بر اصحاب کبار است
 سلام ما بر روح بو تراب است
 سلام ما بدرگاه بشوّل است

له تحت تاثیر شعر سعدی :- الهی تا در پروردگارا - کریم، اکرام، حاجت روا (خواجیم سعدی)
 له نگاه لطف خود

الهی تا که باشد بحر و هم بحر
 الهی تا که تدبیر است و تقدیر
 الهی تا زمان است و زمین است
 الهی تا که نورشید است انور
 الهی تا جهان را صبح و شام است
 الهی تا جهان را انتظام است
 الهی تا که گیتی هست آباد
 الهی تا که باشد آتش و باد
 الهی تا به عالم ننگ و نام است
 الهی تا جهان را باد بنیاد
 الهی تا که در عالم سلام است
 الهی عرض میدارد منور
 اگرچه جسم ما را عدد حد نیست
 گناهیم بخش بهر شاه لولاک
 گناهیم بخش بهر اتم سبطین
 سلام ما رسان بر روح شبیر
 سلام ما رسان بر روح شبیر
 سلام ما بزین العابدین است
 سلام ما رسان بر روح باستر
 بروح حضرت جعفر سلام است
 بروح موسی کاظم سلام است
 سلام ما بموسی رضا باد
 سلام بنده بر روح تقی باد
 ز ما شاه نقی را صد سلام است
 سلام ما بشاه عسکری باد
 بروح پاک مهدی صد سلام است
 بروح چارده معصوم اطهر
 و گرچه هر چه کردم غیر بد نیست
 گناهیم بخش بهر حیدر پاک
 گناهیم بخش بهر نام حسین

له مصرع اول منقول از نسخ خطی الف ص ۲۳۸ نسخ خطی بی بی یونس روح به اور یقیناً سهواً کاتب - ع الهی تا که باشد بحر و هم بحر -

له عدد حد نیست نسخ خطی الف ص ۲۳۸ -

له روح کریم اشاره به غزل شماره ۱۱۱ -

گناهم بخش بهر عابد پاک که بوده سید مظلوم و غمناک
 گناهم بخش بهر روح باتر گناهم بخش بهر روح جعفر
 گناهم بخش بهر کاتب پیر امام المومنین و جان شبیر
 گناهم بخش موسی رضا را که بوده راحت جان مرتضی را
 گناهم بخش بهر تنقی هم نقی و عسکری و مهدی اکرم
 که او ما را شفیع است و شفیع است که او ما را رفیع است و رفیق است
 گناهم بخش بهر این همه نیز
 ز محض کورم ده جام بریز

۳

(حاشیة خطی ب ص ۳۲۴)

اشب از خواب چون شدم بیدار خواستم از خدای لیل و نهار
 آن خداوند اکرم و ارحم سائر تعجب بندگان ز کرم
 که خداوند اکرم است و کریم خالق و رازق و رؤف و رحیم
 دافع هم و عنم و شر زمان دستگیرنده کمان و مهان
 معطی الخیر و دافع الآفات غافر الذنب و قاضی الحاجات
 به نبی و علی و بنت رسول حرمت هر دو سبط پاک بتول

له مصراع بالا منقول از نسخ خطی الف ص ۲۳۹ - نسخ خطی ب بین نقی و عسکری مهدی و اکرم ہے۔ جو سہو کاتب ہے۔
 له بہشت کی ایک نہر کا نام۔
 له صفت تین الصفات۔

خیر حال و آل و صحت جان امن و ایمان امان بست و عیان
 بعد زین چشم دارم از سر پنج کہ دہاند بندہ را بیسج
 امن و ایمان ز سید ابرار حل مشکل ز حیدر گزار
 عزت و جاہ از جناب بتول خیر کونین و دو سبط رسول
 بعد زین از ائمہ اطہار چشم دارم ہمین بلیل و نہار
 کہ بہر سال و در دوازده ماہ مددشان بود مرا ہمراہ
 آرزوئے دگر منور است کنز ازل حناء زاد آل عباس
 کہ نگاہی باین محضر کن
 دین دو چشم مرا منور کن

۴

آنکہ از بہر مرغی خورشید دانہ نجم ہر شبی جاوید
 میفشاند بچرخ و می بند مرغ خورشید تا سحر چند
 آنکہ روزی دہد بکرمک سنگ آنکہ نکند بجسم روزی تنگ
 آنکہ روزی ہی دہد بجنین خالق و رازق و کمین و مہین
 آنکہ روزی دہد بہ بر و بہ بحر بوہش و طیور شام و سحر
 آنکہ روزی رسان ثقتلین است آنکہ رزاق ہمان بکونین است
 نیست موقوف بجن و انس و طیور روزیش ملک میرد ز حضور

له ج - دانکہ روزی دہد نسخ خطی الف ص ۲۳۹
 له معنی دو گردہ جن و انس نیز معنی دو جہان۔

دائما از برای ہر ذی روح یعنی از غیب تازہ تازہ فتوح
 ہرچہ مرغ اند و مور و ہم مار اند اینہمہ جیسہ نوار سکار اند
 پس ترا کی کند فرمش آہ مکن اندیشہ و مشو گمراہ
 او قدیر است و خالق است و رحیم اکرم الاکرین جواد و کریم
 ارحم الرحمین و مالک خلق بخشش او بود چہ تاج و چہ دلق
 قادر و عالم و خدای علیم دادہ اوست تخت و نیز گلیم
 حافظ و ناصر است در ہر آن زیر حکمش ہمہ زمین و زمان
 خالق عرش و فرش و چرخ برین جرم بخشندہ کہمین و مہین
 مالک و صانع و خدای ہمہ ہادی کل و رہنمای ہمہ
 ساتر العیب و غافر العصیان رازق وحش و طیر و آدمیان
 شاہ شامان و پادشاہ جہان اوست لاریب فیہ سروعیان
 زیر حکمش ہر آنچہ می بینی زیر حکمش ہر آنچہ می بینی
 عیب پوشندہ فقیر و حقیر زیر حکمش ہر آنچہ میدانی
 گویت کیست لا شَرِیکَ لَہُ جرم بخش فقیر پُر تقصیر
 بشنو اکنون ز لطف عرض فقیر وَحْدَہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا ہُوَ
 عاصی پر گناہ و پُر تقصیر

لہ دونوں نسخوں میں غلط کتابت ہے۔ ع ملک و صانع و خدای ہمہ۔ جو سہو کاتب ہے۔
 لہ ع: رازق وحش و طیر آدمیان۔ نسخہ خطی الف ص ۲۴۰۔ سہو کاتب ہے۔

ای خدای کریم بنی ہمتا دی خدای رحیم راہ نما
 بہ نبی و علی و ہم زہرا بشیر ہم شبیر کرب بلا
 جرم من بخش و مشکلم بخش
 زنگ ہم و عنم از دلم برہا

۵

ای خداوند انس و جان ملک خالق ارض و ہم خدای فلک
 ای خداوند ذرہ و خورشید ای خداوند زہد و ناہید
 ای خداوند انبیاء و مرسل ای خداوند سالکان سبل
 ای خداوند وحش و جملہ طیور ای خدای نعیم و حور و قصور
 ای خداوند جنت الفردوس ای خداوند تیر و خالق قوس
 ای خداوند جنت الماوا ای خداوند آدم و ہوا
 ای خداوند جنت الرضوان ای خداوند و مالک دو جہان
 ای خداوند غلہ دار سلام ای خداوند عالم و عظام
 ای خداوند چار عنصر پاک کہ بود آب و باد و آتش و خاک
 ای خدای نعیم و حور و قصور ای خداوند مردگان متبور

لہ سالکان راہ لہ یہاں معنی عطار دستارہ۔

لہ ای خداوند جملہ وحش و طیور۔ نسخہ خطی ج جلد دوم ص ۸۲۴۔
 لہ ایک آسانی برج کا نام۔ یہ شعر نسخہ خطی ج میں اس مقام پر نہیں ہے۔
 لہ بہشت کے دربان فرشتہ کا نام۔

ای خداوند ساکنان زمین
 ای خدای هر آنچه بیند چشم
 ای خدای هر آنچه شنود گوش
 ای خداوند هر چه ذی روح است
 ای خداوند هر چه پیدا شد
 ای خدای که مالکی لاریب
 روزی از هیچکس نیگیبری
 ای خداوند صاحب اسرار
 ای خداوند متاد و اعلم
 مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر
 اکرم الاکرمین احواد و کریم
 ای خداوند خاطر غمناک
 ای خداوند عرش و هم کرسی
 چشم دارم که دست من گیری
 ای خدای من فقیر حقیر

ای خداوند بچّه با و جنین
 ای خدای که می نگیری خشم
 خالق جرم بخش عذر نیوش
 گر بود مور یا بنی نوح است
 گرچه مستور یا هویدا است
 ای خدای که رازقی از غیبت
 گرچه عاصی است یا که تقصیری
 ای خداوند سائر و غفار
 ارحم از ام و والد و اخ و ام
 مالک قدر و خالق تقدیر
 سائر و غنم و علیم و قدیر
 ارحم الرحمن رؤف و رحیم
 ای خداوند دیده نمناک
 حکیم گر حساب می پرسی
 عذر ما را ز لطف پذیری
 جرم بخش فقیر پر تقصیر

له بچّه با در رحم مادر
 له ناشیة نسخ خطی الف ص ۲۲۳ پر "خاق تدبیر" می درج ہے۔
 له من و فقیر حقیر نسخ خطی الف ص ۲۲۳۔
 له رازقی در غیب نسخ خطی الف ص ۲۲۳۔
 له پر مالک ملک و ملک ہے جو اشتباه ہے۔
 له نسخ خطی ج ص ۸۲۶ پر مالک ملک و ملک ہے جو اشتباه ہے۔

بخش جرم بسید ابرار
 ہم بآل کرام صاحب کبار

۶

ای خداوند شیخ و شاب و صبی
 ای خدای خفی و نیستار جلی
 ای خدای فردغ و نیز اصول
 ای خداوند خالق اکبر
 ای خداوند خالق تقدیر
 ای خداوند قریب جات و بلاد
 ای خدای نجوم و شمس و قمر
 ای خداوند کوب و افلاک
 ای خداوند ناسق و نظم
 ای خدا آبروی احقر را
 ای خداوند هر سعید و شقی
 ای خدای که ربّی و حقّی
 ای خدای کریم و راه نما

آبرویم فنا ز بهر نبی
 آبرویم فنا ز بهر علی
 آبرویم فنا بنام بٹول
 آبرویم فنا بنام شبّر
 آبرویم فنا بنام شبیر
 آبرویم فنا بزین عباد
 آبرویم فنا پی باقر
 آبرویم فنا بجعفر پاک
 آبرویم فنا پی کاظم
 بشه موسی رضا افزا
 آبرویم فنا بشاه تقی
 آبرویم فنا بشاه نقی
 آبرویم بعسکری افزا

له یعنی پیر و برادر بچّه۔
 له پوشیده و آشکار۔
 له رضا افزا نسخ خطی ج جلد دوم ص ۸۲۶۔
 له علم فقد و اصل قاعده و قانون۔

ای خداوند فهم و هم ادراک آبرویم فنا بهدی پاک
 ای خداوند غافر ذلالت آبرویم فنا باین حضرات
 ای خدای کریم بنی همتا وی خدای کریم راه نما
 ای خدای منور مسکین
 آبرویم فنا بمحی الدین

۷

ای خداوند عرش و فرش و فلک
 ای خداوند فرش و عرش برین
 ای خداوند رافع الاعلام
 ای خداوند معطي الامیان
 ای خداوند ساتر و غفار
 ای خداوند خار و سمن
 ای خداوند هر چه در دلماست
 ای خداوند خالق مطلق
 ای خداوند مرده و زنده
 ای خدای دبان و کام و زبان
 ای خداوند کار این بنده
 ای خدای کلام و ذکر و بیان
 بر سر دوش و پشتش از عصیان

له یعنی مظهر و محتمل -

له بحشده لغزش به -

بامید جناب می آید با دو چشم پُر آب می آید
 عرض دارد منور مسکین گر پذیری بنام محی الدین
 بخش عصیان او از فضل و کرم
 ای خداوند اعلم و اکرم

۸

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۴۲)

ای خداوند کار رازق و رب
 خالق آب و باد و آتش و خاک
 از تو خواهیم ز بعد عرض و نیاز
 جرم ما گرچه از حد افزدون اند
 بخش عصیان ما و عظیم پوشش
 در کرم گلشن مراد مرا
 غنچه های مقاصد ز کرم
 صحت بخش و سرفرازم کن
 خاصه بخش با فقیر کبیر
 به نبی و علی و بنت رسول
 بامام هم ازین عباد
 دافع منکر و حزن و رنج و تعب
 وصف ذات تو فائق از ادراک
 که تویی پادشاه بنده نواز
 چون تویی پادشاه بنی مانند
 که تویی جرم بخش و غدر نبیش
 کن مخضرم میان هر دوسا
 شگفتان از صبا لطف اعم
 در عنم دهر بی نیازم کن
 صحت تن بنام پاک بشیر
 به حسین و حسن و سبط بئول
 دافع جمل فتنه و فساد

له خالق آب و باد و آتش و خاک - حاشیه خطی الف ص ۲۴۵ - له یعنی سرسبز و شاداب -
 له مراد فقیر سید عزیر الدین و وزیر خارج ما را به رحمت سگله و برادر بزرگوارش -

ای خداوند ساکنان زمین
 ای خدای هر آنچه بنید چشم
 ای خدای هر آنچه شنود گوش
 ای خداوند هر چه ذی روح است
 ای خداوند هر چه پیدا شد
 ای خدای که مالکی لاریب
 روزی از هیچکس ننگیری
 ای خداوند صاحب اسرار
 ای خداوند متاد و اعلم
 مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر
 اکرم الاکرمین جواد و کریم
 ای خداوند خاطر غمناک
 ای خداوند عرش و هم کرسی
 چشم دارم که دست من گیری
 ای خدای من فقیر حقیر
 ای خداوند بچه با و جنین
 ای خدای که می نگیری خشم
 خالق مجرم بخش عذر نیوش
 گر بود مور یا بنی نوح است
 گرچه مشور یا هویدا است
 ای خدای که رازقی از غیبت
 گرچه عاصی است یا که تقصیری
 ای خداوند سائر و غفار
 ارحم از اتم و والد و اخ و ام
 مالک قدر و خالق تقدیر
 سائر و غامر و علیم و قدیر
 ارحم الرحمین رؤف و رحیم
 ای خداوند دیده نمناک
 چکنم گر حساب می پرسی
 عذر ما را ز لطف پذیری
 جرم بخش فقیر پر تقصیر

له بچه با در دم مادر
 له رازقی در عیب - نسخه خطی الف ص ۲۴۳
 له تارشیه نسخه خطی الف ص ۲۴۳ پر "خالق تدبیر" می درج ہے۔
 له من و فقیر حقیر - نسخه خطی الف ص ۲۴۳
 له ۸۲۶ پر مالک ملک و ملک ہے جو اشتباه ہے

بخش جرم بسید ابرار
 ہم بال کرام صاحب کبار

ای خداوند شیخ و شایسته و صبی
 ای خدای خفی و نیستنر جلی
 ای خدای فروغ و نیز اصول
 ای خداوند خالق اکبر
 ای خداوند خالق تقدیر
 ای خداوند قریه جات و بلاد
 ای خدای نجوم و شمس و قمر
 ای خداوند ککب و افلاک
 ای خداوند ناسق و نظم
 ای خدا آبروی احقر را
 ای خداوند هر سعید و شقی
 ای خدای که ربی و حقی
 ای خدای کریم و راه نما
 آبرویم فنا ز بهر نبی
 آبرویم فنا ز بهر علی
 آبرویم فنا بنام بئول
 آبرویم فنا بنام شبر
 آبرویم فنا بنام شبیر
 آبرویم فنا بزین عباد
 آبرویم فنا پی باقر
 آبرویم فنا بجعفر پاک
 آبرویم فنا پی کاظم
 بشه موسی رضا افزا
 آبرویم فنا بشاه تقی
 آبرویم فنا بشاه نقی
 آبرویم بعسکری افزا

له یعنی پیر و بنا و بچہ۔
 له پوشیده و آشکار۔
 له رضا "افزا" نسخه خطی ج جلد دوم ص ۸۲۶
 له علم فقد و اصل قاعده و قانون۔

ای خداوند فم و هم ادراک آبرویم فنا بهدی پاک
 ای خداوند غافر ذلالت آبرویم فنا باین حضرات
 ای خدای کریم بی همتا وی خدای کریم راه نما
 ای خدای منور مسکین
 آبرویم فنا بمحی الدین

۷

ای خداوند عرش و فرش و فلک
 ای خداوند فرش و عرش برین
 ای خداوند رافع الاعلام
 ای خداوند منطی الامیان
 ای خداوند ساتر و غفار
 ای خداوند خار و دامن
 ای خداوند هر چه در دلماست
 ای خداوند خالق مطلق
 ای خداوند مرده و زنده
 ای خدای دامن و کام و زبان
 ای خدای کلام و ذکر و بیان
 ای خداوند گار این بنده
 ای خدای دوش و پشتش از عصیان
 ای خداوند وحش و طیس و ملک
 ای خداوند آسمان و زمین
 ای خداوند دافع آلام
 ای خداوند کمان و جمله مہمان
 ای خداوند ظلمت و انوار
 ای خداوند سنگ و دُر و عدن
 ای خداوند هر چه در گلهاست
 ای خداوند مورد پشه و بقی
 ای خداوند گار این بنده
 ای خدای کلام و ذکر و بیان
 ای خداوند دوش و پشتش از عصیان

۷ یعنی مقرر و محتمل

۷ بحشده لغزش ۷

بامید جناب می آید بادو چشم پُر آب می آید
 عرض دارد منور مسکین گر پذیری بنام محی الدین
 بخش عصیان او از فضل و کرم
 ای خداوند اعلم و اکرم

۸

(ماشیه خطی ب ص ۳۴۲)

ای خداوند گار رازق و رب
 خالق آب و باد و آتش و خاک
 از تو خواهیم ز بعد عرض و نیاز
 جرم ما گرچه از حد افزون اند
 بخش عصیان ما و عییم پوش
 وز کرم گلشن مراد مرا
 غنچه های مقاصد ز کرم
 صحت بخش و سر فرازم کن
 خاصه بخش با فقیر کبیر
 به نبی و علی و بنی رسول
 بامام هم ازین عباد
 دافع منکر و حزن و رنج و تعب
 وصف ذات تو فائق از ادراک
 که تویی پادشاه بنده نواز
 چون تویی پادشاه بی مانند
 که تویی جرم بخش و غدر بخش
 کن محضه میان هر دو سرا
 شگفتان از صبا لطف اعم
 وز عنم دهر بی نیازم کن
 صحت تن بنام پاک بشیر
 به حسین و حسن و دوسبط و بول
 دافع جملہ فتنه و فساد

۷ خالق آب و آتش و باد - ماشیه خطی الفص ۲۳۵ - ۷ یعنی سرسبز و شاداب -
 ۷ مراد فقیر استید عزیر الدین و در غایب مہاراجہ رحمت سگم و برادر بزرگوار شاعر -

بامام که باقرش نام است ماور دین است و شاه اسلام است
 بامام محمد جعفر که بصادق بعالم است اشهر
 بامام محمد کاظم که با تسلیم دین بود ظلم
 بامام رضا که در دوسرا ضامن کار ماست پیش خدا
 بامام نهم که شاه تقی است بامام دهم که شاه نقی است
 بامام همام عسکر پاک که نماد محب او غمناک
 بامام که مهدی هادیست معطی الخیر و فرحت و شادیت
 زبید اکنون ز راه صدق و صفا بهر هر یک زمن سلام و ثنا

از منور بصد هزار ادب

از پی دفع درد و رنج و تعب

۹

ای خداوند مالک تن و جان مالک جن و مالک انسان
 حاضری ناظری و دانائی مالکی فتاری توانائی
 خالق الخلق و واهب النعم صاحب الجود و صاحب الکرم
 هر چه بوده است و هست و خواهد بود زیر حکم تو شتر و هم بهبود
 عرض دارم بصد هزار نیاز به نبی کریم محرم راز

له ع بامامیکه از لحاظ دستور زبان
 له ع مالک ملک نسخ خطی ج ۱ جلد دوم ص ۸۲۳
 له "یای مخاطب یا صیغه واحد حاضر"

هم علی ولی و هم زهره هم شبر هم شهید کرب بلا
 گر پذیری ز لطف نیست عجب که تو خلایق و کریمی و رب
 کای خداوند ما و حناق من مالک روح ما و مالک تن
 سرنوشت مرا بنامه من کن مقابل بطف یوم من
 پس اگر سوزیم چه غدر من است زان تو روح و از تو جان من است
 در به بخشی شش نگردد کم
 بیعت از فضل و لطف و جود و کرم

۱۰

ای زمام قدر در دست شریف بهر حل مشکل آمد این نحیف
 بر درت ای خواجه عالینجاب تا کشتی عقد کارم شتاب
 کثرت عصیان و بسیاری غم میداد روح مرا درد و الم
 بعد ازین گذار مارا در غمی هم نه بنیم بعد ازین فکر و همی
 سر و کن انگنده سرت یکقلم بِالْخَمْدِ لَا نَنْفُت نَارِ عِزِّهِمْ
 مژده های تو بنوازه طرف میرسان مارا چه گفتی لَا تَخَفْ
 صحت و ایمان و هم عمر دراز ده باخوانم ز لطف ای بی نیاز
 هم بآل و جمله اولاد شان هم باکباد و همه احفاد شان

له میر غم کی آگ کو بجا ادر سرد کرده
 له مراد از فقیر سید عزیز الدین دزیر خواجه مهارجه رحمت سنگه
 له یعنی پرست و نواسته بیسته - بیثیان، نوکر پاکر لوئی غلام -

ہم بادلاد فقیر این حقیر
ساتراعیبی چہ بینی پردہ ام
مالکی و شافعی و ساتری
من بدم بد کرده ام نبود عجب
من عنلام بارگاہم بندہ ام
بل غلط گفتم سگانی او کجا
ناسزا گفتم ندانستم سخن
کی تو انم خاک پای شان شدن
جای شان پاکست و خاکش پاک تر
پس مرا کو نسبتی با خاک شان
ہیچم و ہیچم کم از ہیچم مگر
قائل قول تمسک لی توئی
نور چشم احمدی و حیدری
ایکہ درسی و در عالم چون صدق

بخش عمر و صحت و ایمان کثیر
عالم الغیبی چہ پرسی کردہ ام
عالمی و متادری و غافری
چون تو نیکی نیکی آور زین سبب
فی غلط گفتم سگم شرمندہ ام
خاک پای شان اگر باشم بجا
حیف بر فہم من و این فکر من
کی تو انم گرد جای شان شدن
گرد جای شان بود محل ابصر
کو من و کو گرد جای پاک شان
دستگیر ابن شبیر و شبیر
در دو عالم الذی یکنی توئی
پوید شاہ کربلا و شبیری
حکم تو چون تیر باشد بر ہدف

یاعلی ابن الولی ابن الولی
مشکم کبشت و برہان از غم
تا نباشم در دو عالم دستگیر
از تو ام گر عصیم ناکارہ ام
ہم انا جید تو خود فرمودہ
پادشاہا داورا در ماندہ ام

در شب تارم بر آچون مانتاب
کن منور کلبہ ام چون آفتاب

لہ عالم علم خفی و ہم جلی نسخہ خطی الف ص ۲۵۰ نیز رجوع کریں ص ۳۰۷ اشارہ ۵
لہ صنعت ایہام - دستگیر در مصراع اولی بمعنی رہنمائی کرنا - در مصراع ثانی بمعنی گرفتار کرنا -
لہ بمعنی میں اس کے پیچھے ہوں -
لہ میں اعلی و ارفع ہوں -

لہ یای واحد حاضر اور یای مصدر ہم -
لہ سگان او کجا - نسخہ خطی الف ص ۲۵۰ - نیز نسخہ خطی ج جلد دوم ص ۸۳۸ -
لہ تحت تاثیر شعر مولوی - ای بدون از وہم و قال و قیل من - خاک برفق من و تمثیل من (مولانا دوم)
لہ استفہام انکاری - دست گیر و فعل مرکب -
لہ بمعنی مجھ سے وابستہ ہو جا - بمعنی وہ جو کافی ہے -

ای کریم کار ساز بی نیاز
ای رفیق عاجز در مانده
ای دوا ی درد های لا دوا
درد مارا کن دوا یان زود زود
در امانم دار از شر زمان
آنکه نام تست رب العالمین
تو شنشاهی شها من بنده ام
بخش تقصیرات این عاجز ضعیف
از تو ام من بر درت افتاده ام
عاجزم افتاده ام دستم بگیر
از تو خواهم صحت و امن و امان
از تو خواهم حل مشکلمای خویش
از تو خواهم حل جمله مشکلات
از تو خواهم یخ و شاخ و برگ و بر
از تو خواهم تا نباشم در حساب

له این جزو ضعیف - نسخه خطی الف ص ۲۳۶، نسخه خطی ج جلد دوم ص ۸۰۶ بین این میکن است -
له منقول از نسخه خطی الف ص ۲۳۶ - نسخه خطی ب (داو ندارد) از تو خواهم یخ و شاخ و برگ و بر -

از تو خواهیم ای کریم ذوالمنن
از تو خواهیم یا اَلله العالمین
تا رسم در خانه بانجیر و ثناب
هم نه بنیم بعد ازان رنج و سفر
هم بود از شر شیطانم امان
کن قبول این عرض من بهرنی
هم بنام شبر و هم شاه پیر
هم بهمار شریف ابن اشرف
دشگیر عاجز و در ماند گانست
درد نامش درد مندان را دواست
آنکه فرموده مُریدی لَا تَخَفْ
آنکه محبوب خدا و مصطفی است
آنکه نور العین شبر است و شبیر
آنکه باشد در دو عالم دشگیر
آنکه او مولای ما و من عِسلام
باد بر روشن الی صد سلام

له ع هم بنام فاطمه و شاه علی - نسخه خطی الف ص ۲۳۶
له برای تفصیلات رجوع به اشعار را غزل شماره ۶
له رجوع به اشعار را غزل شماره ۳

(ماشیه نسخه خطی ب ۳۴۹)

جستجوی کنه ذات پاک را کی توانائی بود ادراک را
 اندرین وادی حسد گردید لنگ خود را آمد درینجا پا بسنگ
 عقل اینجا سر بسجده سوده است جبهه خود را بخاک اندوده است
 در قیاس آید کجا این گفتگو

رَبَّنَا رَبِّ آلِهَ وَحْدَهُ

(ماشیه نسخه خطی ب ۳۴۹)

چون شبیرم بود معین هر دم بهر این بنده نیست هیچک غم
 چون شبیرم معین بود همه حال خیر حال منست و خیر آل
 چون شبیرم معین بود بهر آن بنی باشدم بهر دو جهان
 چون شبیر ابن حیدرم شاه است او کفیل بعزت و جاه است
 چون شبیرم بهر دم یار است بنده را منکر خود چه در کار است
 چون شبیرم کفیل کار منست طالع نیک و نخت یار منست

از شبیرم کنون مراست سوال

نیک نامی و عزت و اقبال

(ماشیه نسخه خطی ب ۳۴۹)

چون شدم بیدار من امشب ز خواب در میان روشنی اهتباب
 دل من گفتا چو غلمان شهیم بان بیا تا سربراه او نسیم
 آنکه شاه و پادشاه دو جهانست و آنکه درد نام پاکش حزن جانست
 اعنی آن شاهنشاه ختم السل سیدالکونین شاه جزو و کل
 گفتش بشنو ز من ای بوالهوس وی کم از خار و کم از خاشاک و خس
 تو کجائی و نشه راهش کجا خویش را بشناس میگویم ترا
 چونکه میدانی که تو خاری نه گل چون نهی سرد ره بادی اسبل
 چون که میدانی که خاشاک و خسی باش منصف چون برایش میرسی
 چون دلم بشنید از من حال خویش بس ندامتها کشید از قبال خویش
 پس کنون گویم بهجند و انکار در جناب مستطاب کردگار
 با دل افسرده پشمرده خسته بشکسته غم خورده
 کای حسدای اکرم و آبرزگار وی رحیم و ارحم و پروردگار
 خون آهو چون نمودی مشکاب ساختی سرگین را عنبر شتاب
 نور دادی که مک شب تاب در صدف گوهر نمودی آب را
 وز عنایات خود و لطف عیم ساختی بلغار از چرم ادیم
 وز نگاه مهر با لطف اعم لعل کردی نگ را ای ذوالکرم

از تو خواهم حصار ما تا گل کُنی دین خس و خاشاک ما سنبل کُنی
 تا رانم خویش را اندر رهش کاش بیم روی خوب چون ممش
 کان بود کان حیا و جان جان معطی للخیبر شاه انس و جان
 یعنی آن شاهنشه دُنیا و دین یوم محشر شافع للمُذنبین
 آنکه حق و انس وی را بنده اند سرپایش اولیاء انگنده اند
 شافع العصاة فی یوم الحُجَّه احمد مرسل محمد مصطفی
 یا رسول الله ترا چون بنده ام خویشان را در رهت افکنده ام
 چشم دارم از تو لطف عام تو در دو عالم ای محمد نام تو
 مادحت گوید کنون اندر سجود بر روان پاک تو خوانده درود

کُن منور چشم و جان بنده را

کُن دوبالا عتروشان بنده را

خداوند بنام احمد پاک خداوند بنام شاه لولاک
 خداوند بنام شاه حیدر علی مرتضی آن شاه صفدر
 خداوند بنام بنت احمد جناب فاطمه حاتون امجد
 خداوند بنام شاه شبر خداوند بنام پور حیدر
 خداوند بنام شاه عابد خداوند بذات پاک ساجد

له رجوع به اشاره به غل شماره ۱۵ له خداوند بشیر ابن حیدر عاشقین به معراج می درج به جو زیاده درست به

خداوند بنام جعفر پاک خداوند بنام موسی پاک
 خداوند بنام شاه ثامن که در هر کار و بار است ضامن
 خداوند بنام تقی والی خداوند بنام تقی عالی
 خداوند بنام شاه عسکر گل نوباده سبط پیمبر
 خداوند بنام مهدی دین شهر دوسرا و حامی دین
 خداوند بنام غوث اعظم شفیق ما مریدان در دو عالم
 دعای این محب پنهان را بکن مقبول ای سلطان والا
 گناهیم با جمیع امترا بخش
 انام از بلا و دردم بخش

در شب پنجشنبه وقت سعید صبح صادق بر آسمان چو دمید
 بیت و چهار از جمادی الثانی سن پُر مغن بود گر خوانی
 با تفم کرد خوش چنین ارشاد مرده است میدهم مبارک باد
 چشم داکن که حق ترا یار است عالم از هر طرف پر انوار است
 وقت نور است و نور می بارد و هم تخم سرور می بارد
 ای فقیر جناب محی الدین زود بر خیز و قدرت حق زمین
 نور بر پای مصطفی ساید خویشان را که تا بیارائید

له ع دهر تخم سرور می بارد نشو خطی الف ص ۲۴۶

باز اُفتد به پای پاک بتول که بدینا و دین شود مقبول
 باز بر پای اقدس احمد تا دوباره از د شرف گیرد
 باز اُفتد به پای شاه علی عالم سَر هر خفی و جلی
 باز بر پای حضرت حسین
 اوفاد و شد مر کونین

۲۰

بُطریق ختم و دعا

رب اوصل ثواب كل طعام من صلوة و مصحف و سلام
 وحديث و كلمة القرات و نقود و كل ما حضرات
 من ثواب الطعام و الماء و ثمار و كل الاء
 مع عطر و جملة الاوراد نبى الكرم و الاجداد
 و الى آله و اولاده و باصحابه و احفاده
 و الى آل آل آله ابدآ و باولاد و آل سندآ
 و الى اهل بيت الابرار و جميع ائمة الاطهار
 و الى الانبياء و كلهم و جميع ملائكة الاعظم
 و الى الاولياء ذى الهم ثم منهم لصاحب الكرم
 اعنى الغوث سيد الجبلى جدّه مصطفی ابوه علی

له ع تافت دوباره تله شرف گیرد نسخه خطی الف ص ۲۴۶ له یه شرف نسخه خطی الفین مروج نهین

الذى صاحب الكرامات والذى صاحب المقامات
 والذى كاشف المهمات والذى سامع المناجات
 ويا بآ آ و اسلافه و يانبأيه و اخلافه
 ثم ارحم لامة الاحمد حضرت المصطفی جيب احمد
 فارحم المسلمين بالكرم واغفر المؤمنات بالرحم
 خاصة للذين علماء خاصة للذين فضلاء
 خاصة للذين صلحاء خاصة للذين فقراء
 ثم منهم لوالدين فقير رب ارحمهما بفضل كثير
 مع آبائهم و اجداده مع اخوانهم و اولاده
 ثم ارحم لفضلك الاكثر يا الهى لعبدك الاحقر
 ثم ارحم لكل ذى حق
 لفقير الحقير يا حق

۲۱

رُخ شاه شبیر و ان شبر عجب مصحفی با خط خوش نگار
 مجا تلاوت نمائی اگر با جزای سپاره اش دانگر
 بجویم ترا نام آن یک بیک شمارى اگر سى بود نیست شک
 بود جزو اول جبین و دگر دو صد رخ و دو زلف و دو ابرو نگر

له منقول از نسخه خطی الف ص ۲۴۶ نسخه خطی ب یں یں درج ہے عجب مصحف با له سى پاره اش نسخه خطی الف ص ۲۴۶

بجملہ اللہ پس از اصغای احوال ز فضل خود سوا لم کرد اقبال
 کہ فضل دوست فائق تر بہر حال ز میزان وز مقیاس و ز کیال
 دزید از غیب یعنی نیک بادی چگویم باد خوش باد مرادی

منور را ازان امروز عید است

برای دشمنانش مان وعید است

۲۳

(حاشیہ نسخہ خطی بص ۳۶۸، ۳۶۹)

یا الہی بحق احمد پاک بندہ خویش را مکن غمناک
 یا الہی بحیدر کرار زنگ ہتم و نعم از دلم بردار
 یا الہی بنام پاک بتول خاطر بندہ را مدار ملول
 یا الہی بشبر مسموم ہیچکے بندہ را مکن مغموم
 یا الہی بسید الشہداء صہتم بخش و عزتم افزا
 یا الہی بحق عابد زار عز و اقبال و نام نیکم دار
 یا الہی باقر و جعفر پردہ این سیاہ کار مدر
 یا الہی بموسی کاظم کوست مخدوم و بندہ اش خادم
 نیک نام بدین و دنیا دار ہر زمان ہر مکان ہر یک کار
 ہچمان با مام ثامن پاک کہ منم زیر نعل پائیش خاک

لے یہ تثنوی نسخہ خطی آلف میں موجود نہیں ہے۔

آبرویم فزا و لطفم ساز نام نیکم و گر چہ عمر دراز
 ہچمان بدہ بنام پاک تقی ہچمان نیز بہ نام نفی
 خیر دنیا و دین بصحت تن نام نیکو بدہر سر علن
 ہچمان با امام یازدہم دہ بخاتم زرد و رنج و الم
 ہچمان با محمد ممدی دہ باین بندہ را نعم آزادی
 از تو خواہد دگر بصد زاری خوش منور اعانت و زاری

بہمہ کار و در ہمہ بازی

بہ نکو نامی و سدا فرازی

۲۴

(حاشیہ نسخہ خطی بص ۳۶۲)

یا علی مرتضیٰ دل دل سوار حیدر کرار شاہ نامدار
 چون توئی مشکل کشای دو جہان چون توئی حاجت روای انس و جان
 چون توئی اخ رسول مجتبیٰ چون توئی شاہ علی مرتضیٰ
 چون توئی ما گریان را راہنما چون توئی شاہنشاہ و مولای ما
 چون توئی زحمت زدا رحمت فرا چون توئی صحت دہ بیمار ما
 چون توئی سلطان جملہ اولیاء چون توئی شمس الضحیٰ بدر الدجی
 چون توئی خوش پادشاہ دوسرا چون توئی کان حیا بحر عطا
 درد نام تو مرا باشد دوا سیر ما پیر ما آقای ما

چون توئی ابر کرم از بهر ما
نخچه سر بسته دل را صبا
چون توئی ستار مجله عیب ما
لطف کو باشد عصای شیب ما
در دناست در دما را خوش دواست
خاک پاک تو مرا خاک شفاست
عرض دارم با همداران التجا
جبهه خود سوده یا شیر خدا
در جنابت بابنی و بالبتول
تا که بپذیری بسطین رسول
دشمنم باشد اگر چون فیل مست
قوت و دندان او را ده شکست
در چو گرگ است و گر همچون پلنگ
ناخن و دندان او بشکن بنگ
در بود چون مار دندانش بکن
همچو کژدم در بودیشش بکن
در مسلح بنیش بر پشت فیل
خواهش مقهور چون اصحاب فیل
در مسلح باشد و باشد سوار
انگش از اسب و مغزش را بر آرد
در مسلح باشد و نبود سوار
منعم کن قوت و نیروی شان
در یکی باشد شما دو صد هزار
کن مسلط نیز بر همگان
سلب فرما قوت بازوی شان
از عنایات و کمال خوشتن
زلت و خواری فرار از خوف جان
بهر اسماء شریف پنجتن
ده منور را بکلی رساندن
صحت و اقبال و خیر مال و جان
همچنان با دشمنانش باد یار
غم و هم و فکر و حزن و اضطراب

له از نسخ خطی ج ۱۱ جلد دوم ص ۸۱۱
کَظْمِ مَا كُنْ ۵ سیاره ۳۰ - سورة الفیل - آیت ۳ تا ۵
له تلمیح بآیت کریمه: اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِیلِ فَعَلَّاهُمْ

(عاشیه خطی بی ۲۴۳)

یا علی دلی بنام خدا
بهر حال عقود ما زود آ
یا علی دلی بنام رسول
دشمنان مرا بکن مخدول
یا علی دلی بنام بشول
دوستان مرا مساز ملول
یا علی دلی بنام شبر
دشمنانم بکن تو زیر و زبر
یا علی دلی بنام بشیر
عذر ما را پذیر دستم گیر
یا علی با ائمه معصوم
بعد ازین بنده را بکن منعم
تا مصون باشم از حوادث دهر
بهمه سال در دوازده شهر
یا علی دلی بعجز تمام
در تو خواهیم بچشم رحمت عام
امن و ایمان امان و حشمت و جاه
عزت و لطف عام و عفو گناه
یا علی دلی بسید پاک
نور عینین سید لولاک
اعنی الغوث سید جیلان
دستگیر کمان و جمله مهان
عرض این بنده حقیر و گدا
بشنو از لطف خویش و بخش شفا
بهمه خاندان این احقر
کای توئی والد شبیر و شبر
بعد ازین ما وحشت دعاء دگر
از تو خواهیم بنام خیر بشر
که نگاهی باین محقر کن
دین دوا چشم مرا منور کن

له یعنی ماه - مهینه -

له یعنی ذیل و غار و رسوا -

مقطعات

دعائية شبيهة

اوق الباب من خير الانام واعرضه الصلوة مع السلام
 بأولاده واحفاده و اله واصحابه وعترته الكرام
 واسئل من جنابك يا الهى بحرمت كلهم خيرا لداوم
 وحل المشكلات ، بمغوذني وتوفيق الصلوة مع الصيام
 وتوفيقا مخيرا لخلق كله باعطاء الدوا مع الطام
 وتاليف القلوب بحسن خلق وتسخير الخواص مع العوام
 ورفعة درجة بخشوع قلب ورزقا طيبا بالاحترام
 وابمانا قويا باليقين وصدق القول مع حسن الكلام
 وامنا من شرور الجن والانس ومن شر السباع مع الهوام
 ودفع الداء من جسدك بفضلك ومن اجساد اخواني العظام
 ومن اجساد اولادى جميعا بعبد قادر اعلى مقام
 واسئل ربنا بالغوث انى فقير عاجز يسرهمام
 وكسر طهر من يقصد بشرى وكثر عزقي والاحتشام
 ونورلى بانوارك فوادى وعطر من اياحذك مشام
 ويسر بلطفك كل عسر لتحصيل المقاصد والمرام

بگدا بشاه داده نشت گرچه دلق است در بود تاقم
هر کس از فیض بحر جاری تو پُر کند کوزه و سبزه و خم
چشم امید بر تو وا دارند جن و انس و ملائک و مردم
در گل و لای مجرم مستغرق چون خر نفس ماست سرتا دم
چه کنم گر بدار من نرسی یا کریم اکرم از رخ و آب و دم
بعبادك سواك ليس معاذ يا رحيم العباد فارحمهم
شکر الله که ناگهان فضلش دست ما را گرفت و گفتا قم
لا تخف من نجبت من اشرار فمهد الامان عبدی نم
ای منور نظر بافضالش چونکه وقت دعاست بآن قم قم
بهر اخوان دعا بکن از حق رب عظم و حرسم

واحسن احوالهم بافضالك
واقض حاجاتهم و سلمهم

(حاشیه خطی ب صفحه ۲۰۹-۲۰۸)

ای بهنگام سیر وقت پگاه چون مرا بخت نیک شد همراه
خوش رسیدم بر منتهی بخت ناگهان در حضور حضرت شاه
یعنی آن پادشاه کشور دل یعنی آن سردر ضمیر آگاه
یعنی آن فیض بحر و غیث کرم یعنی آن بادئ من گمراه

یعنی آن والد ششیر و شبر یعنی آن عمده عباد الله
یعنی آن مسر اوج فضل و کمال یعنی آن برج مکرمات را ماه
یعنی آن ضامن نجات بحشر بهر این پُر گناه بعفو گناه
ای بری از نظایر و اثباء لطف منما به بند درگاه
یعنی ای غیث فیض و لطف و کرم گرچه دارد بحشر نامه سیاه
بشنو اکنون شما ز لطف و کرم

عرض این احقر عباد الله

۸

(حاشیه خطی ب صفحه ۱۵۵-۱۵۴)

ای خداوند دین و ایمان معطی عز و شوکت و شانم
من چه گویم ز وصف تو الا جان جانی و جان جانانم
بهر هر درد و رنج و حزن و الم تو دوائی منی و درمانم
هر چه دارم ز تست من ز تو ام رسید است عهد و پیمانم
این همه عزتم که هست ز تست ورنه بی علم و محض نادانم
چون غلام تو ام من از دل و جان از نعم آزاد کن دل و جام
عرض دارد منور مداح
کای توئی پادشاه و سلطانم

له ای غیث فیض و لطف و کرم (نسخه خطی و افزوده) اشتباه کاتب

ای خداوند صاحب الاکرام از تو خواهیم همین بصر و بشام
 بر نبی و علی و بنی رسول به دو سبط نبی خیر انام
 تندرستی و عزت و اقبال بصغار و کبار خیر مدام
 دگر از حضرت تو میخواستیم ز منی ذوق احمدی پُر جام
 در تو خواهیم دگر منور را
 خوش بهای سعادت اند دام

۱۰

ای خدائیکه جز تو هیچ کسی
 کرده شست مهر و کمتر
 روز و شب تازه میخورد روزی
 گرچه باز است در بود گنگی
 بخت و اقبال داد تو دیدم
 نیست موقوف سبق در درسی
 حرف یادت نشد هزار افسوس
 از من رو سیاه یک نفسی
 راه عقبی بسی خطرناک است
 نیست آنجا رفیق هیچ کسی
 به بتول و نبی علی حسنین
 اکرم جز تو نیست داد رسی
 لله الحمد حق اجابت کرد
 عرض این پرگناه بوالهوسی
 یعنی از غیب این بشارت شد
 کای منور مکن غم و ترسی

بر سر بحر فیض جاری ما

نیست عیبی ز رخساری نجسی

۱۱

ای خدای مالک و خلاق روح و جان و تن سائر و غفار ما و راسم یوم لَمَن
 رب و رحمان و رحیم و قادر و آمرزگار شانی و کانی و دانی و کریم ذوالمنن
 ارحم از آب و ام و جد و مم و اخ در دو کون فایق از عقل و قیاس و هوش و فکر و هم دطن
 عرض میدارم بصد امید یارب العباد از برای عفو تقصیرات بهر پنجتن
 باز میخواستیم مکرر از بخابت یا اله یانبی و حیدر و زهدا و شبیر و حسن
 کز کمال لطف و احسان و عنایات و کرم نور در چشمم فشا و صمیم ده در بدن

میکند آمین منور هر زمان بر این دعا

ادقاده سر بسجده ای کریم ذوالمنن

۱۲

(۲۳- ذیقعد ۱۲۹۳ هـ)

ماشیه خطی ب ص ۲۰۳

ای خداوند ملک و دولت و جاه حامیم نیست کس جزت بالله
 ما منم نیست چون دگر غیرت لابد آرم بحضرت تو پناه
 حل مشکل ز حضرت دیدم بخدا یا علی ز نیم نگاه
 عرض حال منور است اکنون بهزاران ادب بحضرت شاه

که پی حل مشکلات دو کون

الْمَدَدُ الْمَدَدُ شَيْئًا اللَّهُ

(۱۶-شوال المکرم ۱۲۵۰هـ)

ای خداوند هر که و هر مه نام پاک تو بهتر از هر به
چشم امید بر تو دارند ساکنان بلاد و قریه و ده
بر رسول کریم و صاحبش مع آله و کل اولاده
و عیاله و جمله اطفاله و باکساده و احفاده
از عنایات خویش در کونین
بمنور هر آنچه به آن ده

ای در یتیم صدق کونین محبوب خدا رسول ثقلین
دی باعث خلقت دو عالم نوری و دو کونین همچو عینین
و صفت چکنم درای عقلی ای چله نشین قلاب قوسین
بر تست درود بحید و عد ای شافع خلق بی شک و شین
بر تست سلام و آل پاک هم صعب و بتول پاک و سبطین
اکنون ز جناب تو منور از بهر علی و حسین
خواهد ز تو خیر هر دو عالم
خواهد ز تو عسر هر دو کونین

له معنی بیٹے۔ بیٹیاں، نواسے، نوایاں، پوتے، پوتیاں، غلام، کنیز وغیرہ نیز اکباد جگر گوشے سے رجوع بہ اشارہ ۲ غزل ۱۲
سے رجوع بہ اشارہ ۱ غزل شماره ۳۵۶۔

(عاشیہ نیر خلی بیس ۲۰۵)

ای سپر محمدی را ماه کشور دین احمدی را شاه
نکر من کی رسد بتوصیف که بلندی ز فکر من و الله
ہاں مگر گویم آنچه میدانم بالیقین و براین خداست گواہ
تا کہ بردارد از تو جسد توانا ناز بردار جد تست الله
خواهد اکنون بصلہ رحمت یا شبیر از تو بسندہ درگاہ
صحت و خیر و دولت و حشمت امن و ایمان امان و عزت و جہا
کن منور دگر بنور خودم
به نبی و علی ولی الله

ایکے از فرق تا بپا آذی روز و شب همچو سگ ہی تازی
آہ ای بخیبر ز پردہ غیب بر سر فکر خویش می نازی
کز پی فتح بازی تعذیر نزد تدبیر خویش می بازی
ہاں مگر از برای بارش سنگ قلعہ آبگینہ می سازی
گویم اکنون دلا ترا پسندی گوش کن گر تو محرم رازی
کار خود با خدائی خویش سپار چارہ کار خویش اگر سازی

یا الہی بدہ منور را
به نبی و علی سرفرازی

ایکے پرسی چکوئیت چه کسم من بشهد اوفتاده چون گکم
 تنم آلوده است اندر وی هم پرآلوده ام چگونه پریم
 غیر من گر چه مجسم اند بسی همی نیست در بدان دگریم
 شرمسارم ز کرده خود آه محض شرمندگیست زاد و بهم
 زان کنم عرض خود بحضرت حق کای خداوند ارحم و اکرم
 نامه من اگر ز پشت در روی شد سیه یک چشم میدارم
 قطره ز آب رحمت تو شها از پی شست و شو دبی ز کرم
 به نبی و علی و هم زهراء بجناب شبیر و هم شبرم

(ماشین خطی ب صفحه ۲۴۴)

ایکے در بحر و بر شنشای هست حکمت ز ماه تاهای
 من چه گویم که مریایای لیک دانم ز حالم آگاہی
 از تو خواهم بسر زمان و مکان از غنایات تو چه سمرای
 و ز تو خواهم که تاز لطف خودم دارمانی شها ز گمراهی
 لطف مرا دگر منور را
 خیر کونین چون شنشاهی

لحاح هم سری نیست نسخ خطی الف ص ۳۳ محض شرمندگیست نسخ خطی الف ص ۳۳

عرض دارد منور مسکین
 ارحم ارحم شها ز لطف و کرم

(ماشین خطی ب ص ۲۱۵)

ای مست شراب در چه فکری ای رفته بخواب در چه فکری
 مختاری و نیست اختیارت چون بد بحساب در چه فکری
 در توده ریگ گرم ای آه چون قطره آب در چه فکری
 در شاه ربه ممر فیضان ای نقش بر آب در چه فکری
 بر جیفه نشسته از سر آرز مانند زباب در چه فکری
 در محفل عیش غافل از خویش ای شمع مذاب در چه فکری

بشنو سخن منور زار
 مانند جناب در چه فکری

(ماشین خطی ب صفحه ۲۱۶)

ای نامه سیاه در چه فکری وی عسق گناه در چه فکری
 بر خیزد و بگیر دامن پیر از بهر پناه در چه فکری
 بر کشتی برگ و کاه چون مور در بول خسره در چه فکری

معنی گزگانه معنی مردار، بدو دار معنی گس معنی گچکنه والی

دی خفته بخواب غفلت از شام گردید بگاه در چه فکری
 گن گوش نصیحت منور
 ای مست بجاه در چه فکری

۲۱

بدرگه شه بعد از عرض سلام
 روی شتاب و برایش می نیاسائی
 دلیک تا نکنی سجده اش نبرداری
 بیاد آمده حسنی و گرشنیده روی
 رسی چو بر در او می شناس موقع عرض
 بگو چو بشنود آن شاه دو جهان اعنی
 که خانه زادم و در زیر پاست خوابم جا
 خم شراب بده ساقیا بنغمه چنگ
 نه آن شراب که نوشیدنش بود ممنوع
 مراد ما ز شرابست ذوق محی الدین
 که بود و کیست که باشد که دید بان که شنید
 باولیسای دگر التجا کجا آرم
 شها ز فیض تو گویم چه اظهر من الشمس
 به بخشش بجرم و گناه مرا ز لطف و کرم
 صبا بپای تو افتم بر در سانش پیام
 ز شام تا ببحرگاه وز سحر تا شام
 براه رفتن او بوشدار مل یک گام
 چه حرف پند چه پند انتخاب علم کلام
 که بارگاه عظیم است و بس رفیع مقام
 شه سریر ولایت ز عرض پیر غلام
 نه مصر خواهم و نه چین دری نه روم نه شام
 میار بان قدح و ساغر و پیاله و جام
 نه نغمه که بود سمع آن بشرع حرام
 ز نغمه مدح جنابش مراد ماست مدام
 در اولیا دگری مثل او کجاست کلام
 ز درگه شه جیلان مرا حصول مرام
 ز بخشش تو چه گویم که هست طشت از بام
 بحق احمد مرسل که اوست خیر انام

بدهر و تسن و بسال و بمه و هفته و روز
 که بود و کیست که باشد در اولیا که بود
 بهشتیان اگر آگاه شوند ز آرامی
 بهشت را و نوشند آب هم اینجا
 نماز ماست بحراب ابرویت یا پیر
 بساعت و دم و هر یک زمان بصر و شام
 خدای عاشق او بان توئی علیک سلام
 که ساکنان درت راست میکنند سلام
 که تا رسیده بدرگاه تو رسند بکام
 اگر رکوع و سجود است در قعود و قیام

۲۲

مرا ز پرورش بود و هست و خواهد بود
 اگر بخند برنم روم ز کوچه تو
 بنجاک پائی تو شاه که کل چشم باد
 بکوچه تو برابر نمی کنیم هزار
 اگر بچشم من افتد ترا گذرگاه بی
 بجز تو کیست که باشد نهاده روز نخست
 سگان بارگشت را که نخر بر شیرانست
 منم منم که شفیع آدم بر روز جزات
 منم منم که کنم عرض خویشتن بدرت
 بوقت نزع و بحشر مدار تشنه لبم
 عروق و جلد و شریان و لحم و شحم و عظام
 چه جا کجا و چرا و چگونه کو آرام
 مدام تا که جهان را بود قیام و توام
 بهشت و جنت و فردوس و خلد و دار سلام
 همای اوج سعادت مرا فتد در دام
 توئی توئی ز کرامت چه صوم و شهر صیام
 بشیرات چه گویم شها حسدا علام
 توئی توئی که شفیع شوی بروز قیام
 توئی توئی که پذیرنده ز عرض غلام
 به بخشش ساقی کوثر دران زمانم جام

له ع بساعت و دم و هر یک زمان بصر و شام - نسخه خطی الف ص ۸۰
 له در قعود و قیام (داو ندارد) نسخه خطی ب ص ۱۶۶
 له ع چه جا کجا و چرا و چگونه کو آرام - نسخه خطی الف ص ۸۰

بدگر که تو منور که هست پشت به پشت مرید و بنده و وابسته خانزاد و غلام
بصد نیاز و تضرع بصد خشوع و خضوع
بسجده سر نهاده و گوید درود و سلام

۲۳

۲۴ - جمادی الاول ۱۲۵۶ هـ

بدون ز عقل و قیاس و گمان این گمراه زمین حب رسول و بتول و حضرت شاه
طلوع نیز اقبال ما ز طالع نیک چو شد بمطلع محمود بان بفضل اله
کنون بارگاه هر دو سبط پاک نبی است بصد نیاز و ادب عرض بنده درگاه
که یاشیر و شیر بهر ما غلامانت چو جز تو هیچ مددگار نیست حق آگاه
به بخش جرم منور اگر چه افزون است
بحق أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۲۴

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۱۶۳ - ذوالحج ۱۲۶۲ هـ)

بنام احمد مختار و بنت خیر نام بحق حیدر کرار و اهل بیت کرام
سوال بنده درگاه بود و هست بود ز بهر عز و وقار و برای خیر دوم
ز بارگاه خداوندگار معطی خیر رحیم و ارحم و آمرزگار خاص و عوام
بصد نیاز و بصد عجز و بس خشوع و خضوع بحبه سائی بسیار و انکسار تمام
ازان ستاده ام اکنون بحضرتش اکنون که شاد کام شود بنده با حصول مرام

درین میانه مرا چونکه شد بشارت نجیب که نام احمد و زهرا علی و هر دو امام
رفاه و جاه و امان است خیر و عز و وقار ترا مدام و تو باشی همیشه نیکو نام
ازان سزد ز منور کنون بحضرت حق هزار شکر و همین سان بسی درود و سلام
بر روح احمد و زهرا و حیدر و حسین
باهل بیت کرام و جمیع صحب عظام

۲۵

بنده را کردی از کرم مختار ورنه کو بسنگی و گو این کار
بخش توفیق طاعتش اکنون تانم محبوب گردد آخر کار
ز آتش دوزخش رهائی ده
وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

۲۶

بنوشته پری چه خوش بنگی بنده و پری بر آب گنگی
هر چند که مذہبم بود غیر از صدق مقال نیست بنگی
ده سطوت حیدری که سیمرخ فریاد بُرد ز مور گنگی
بی خوف روان به بحر امن است ماهی است اگر و گر نهنگی
بایک دگری عرض ندارند روباہ بود و گر پلنگی

لے تلخ بآیت کریم - رَبَّنَا إِنِّي أَتِيكَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - (سپارده ۲ - سيقول سورة البقرة - آیت ۲۱)

القصه ز عدل شاه دیدم خوشنودی هر یکی برنگی
جز خاک ابر تراب نزدود ز آئینه مهر و ماه زنگی
گر دشمنست ای محبت حیدر آرد بتو رو بعزم جنگی
تا چشم زنی بسین که کارش آخر کند از مژه خدنگی

یا شاه منور از تو خواهد
ز ابر کرمست خوش آب و رنگی

۲۷

۲- رمضان المبارک ۱۲۹۲ هـ

ماشیه نسخ خطی ب ص ۲۲۳

بهر حل مشکلم امداد فرما یا علی خاطر ناشاد ما را شاد فرما یا علی
چون برای ما مجبان عقبه ات دارا شفاست نسخه نجی شفا را شاد فرما یا علی
خوش روان دین زورق من را تو از باد مراد خاک دشمن های ما برباد فرما یا علی
آدم اکنون چو بر دیوان فضلت بهر فیض بر برات بنده خود صاد فرما یا علی
چون منور از دل و جان بنده درگاهت
بنده را از رنج و غم آزاد فرما یا علی

۲۸

ببین حُب نبی و با بلیت کرام می نشاط و سرور است خوش مراد جام

له خوشنودی ماشیه نسخ خطی الف ص ۱۱۶ -
له ع یمن حُب نبی و یمن آل کرام - ماشیه نسخ خطی الف ص ۷۶ -

ببزم عیش و طرب زان بشا به مقصود مرا وصال تیسر بود بحسب مرام
که من ز جد و عم و اُم و اب جان و دلم محبت و بنده درگاه و خانزاد و غلام
بشکر این همه افصال حق که شامل ماست بفضل قادر قیوم خالق علام
کنون سرود به ثنایت خدای عز و جل تَبَارَكَ اسْمُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
وگر بهجت تمام و نیاز بی پایان عشاء صبح و بظهر و بوقت عصر و بشام

منور است که گوید بر اهل بیت نبی

هزار بار درود و هزار بار سلام

۲۹

(ماشیه نسخ خطی ب ص ۱۸۴)

جان و دل روح روان من بتن احمد و حیدر بتول است حسن
گر منم حنای ز اعمال حسن خوش دلی پر دارم از حب حسن
در پرسی نام ایمانم که چیست خوش بود شاه حسین ایمان من
پس بصد عجز و نیاز از حضرتش زبید اکنون عرض حال خویشتن
یا حسین ابن علی این بنده را وا رها کن در دو جهان سر و علن
از غموم و وز هموم و از شورو در همه درد و غم رنج و محن
وز عذاب نزع و گورم ده نجات دی کفیل بنده در یوم لمن

له تلخیص: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ (مشیه) له یه قطعه نسخ خطی الف ص ۱۱۶
له مراد روز قیامت -

علی مرتضی شیر خدایش آنچنان والا
 که شیران جهان دیدم به پیشش شیرتالینی
 جناب اقدس زهرای پاکش آنچنان مادر
 که ثقلین است و مایها برایش جمله کابینی
 شبر اخ مهین او حسن بن مرتضی باشد
 امام ثانی فرحت دو دلهای غمگینی
 چو از نازش نبی میداد جا بر دوش خود اکثر
 نیاز او نزد جانان گر ایمان است در دینی
 برای عفو تقصیرات خود یارب شفیع آرم
 حسین ابن علی پور بتول و نور یاسینی
 براتم دو ز بخشش پس بروز حشر مان منگر
 بشاه کربلا یارب میرس از من بخاندم گر
 بدو گاهت رساندم خویش را از بهر آفرینش
 خداوند از بروز حشر باشد دست این عاصی
 نماید نیجایان رخ خود گر شه خوبان
 بگفتا هاتقم ناگه چو دیده زلف بر رویش
 منور بن بخشش طالع عجب است پروینی

در حضرت یا حسین ابن علی با چشم نم
 عرض دارد بنده احسنه خرید بی درم
 با هزاران عجز و زاری و نیاز و انکار
 کای شفیع یوم محشر منظر لطف اعم
 تارهای دام عنم را تا نبرد دست تو
 کی برون آید دل بیچاره ام از دام غم

له بیان مراد هر دو جهان -

له حق مر

له بار دست این عامی - نسخ خطی الف ص ۱۱ -

شک لله بعد معنای مناجاتم بغور
 مرده راحت فندایم داد هاتف صبحم
 غم مخور هیچک منور کن پی امداد تو
 آمدند اینک علی و سیدالشهداء بهم

در دادی عشق درد مندی میرفت سوار بر سمندی
 تا آنکه دو چار شد برایش صیاد ستاده با کمندی
 گفتا دهمت اگر ستانی ای مرد غریب نیک پسندی
 بگذار که تا نیفکنت از شامت این عمل به بندی
 هر کس که شنید ای منور
 این پسند کجا خورد گزندی

(ماشیه نسخه خطی ب صفح ۲۱)

دلا از گفتن بد تا بهوشی
 خموشی به خموشی به خموشی
 دگر گویم که تا امکان درین دهر
 همان بهتر که بجز نیکی نکوشی
 دگر از بهر دنیا تا کی این عذر
 که گندم مینمائی جو فروشی
 دگر چون نیک دانی حق کریم است
 مجا، مخلصا چون میخروشی

دگر گویم طلب کن چون منور

ز حق در هر دو عالم پرده پوشی

له به قطع نسخه خطی الف بی نیستی -

دو چار شد پری بامن عزیزی که خوش میگفت با صاحب تمیزی
 نمیدانی که عقل و فطرت و هوش به جز فضلش نیرزد با پیشیزی
 مثال ذوق افکار تو باشد برگ کاه موری در کمیزی
 چه مینازی بمالت چون تو با مال ز غیری همچو زیور با کمیزی
 بر دی پا منه گویم ترا راست ز دنیا گر شوی راضی به چیزی
 منور^{۱۵} حسب حال خویش گفتا
 بدینا دل نه بندد غیر چیزی^{۱۶}

۳۸

دی ز بخت سر عینی چشم من بود واپی عینی
 که بر برج اسد عیان دیدم با محبان منان^{۱۷} سعیدی
 یعنی اندر کنار حیدر بود خوش ز سبیلین زینت و زینی
 یا علی چون تو پادشاه منی و ندرین نیست مان شک و شینی
 طرفه العین بی تو چون دهریت با تو دهریت طرفة العینی
 کوکب بخت من ازان باشد طالع^{۱۸} لام^{۱۹} بر سر عینی

^{۱۵} عقل و فطرت و هوش حاشیة نسخ خطی الفص ۱۰۵ ^{۱۶} یعنی کوری ^{۱۷} یعنی پیشاب

^{۱۸} ع منور حسب حالش نیز گفته حاشیة نسخ خطی الفص ۱۰۵
^{۱۹} یعنی معنیت، بهیچرا ^{۲۰} دو سحر ستاروں کا یکجا ایک برج میں اکٹھے ہونا۔ ط-ا-ع-ع طالع
 در اہل وہ ستارہ جو کسی نیچے کے پیدا ہوتے وقت کسی برج میں طلوع ہو رہا ہو۔ عموماً مراد بخت اور نصیب یا مآل ہے۔

دہ ز اکرام خود منور را
 یا علی زیب وزینت و زینی

۳۹

دی ہاتھم کرده ندا گفتا شنو با گوش جان
 گویم چه گفت آن رہنما با دا سلام حق براو
 زود آ محبت پختن دی دوستدار دوازده
 بشنو ز من یک نکته مضمحل در آن یک ذفری
 خیر البشر خیر النساء شیر خدا حسین زان
 باشد رضی پیش از تقی باشد نقی بعد از تقی
 این جملہ چون نورند یک باید کہ یک حرف زان
 حرف مکرر پس مکش ز اسم شریف آن شریف
 حضرت شد جیلانی و محبوب سبحانی بود
 کش شیخ عبدالقادر حسنی حسینی نام شد
 پس ہر دو لوح جان و دل مرآت متقابل مبین
 یعنی حروف لوح دل بینی اگر باشد ہمون
 گوید منور نور دین ابن غلام محی الدین^{۲۱}

ورد تو باشد بر زبان حرز تو باشد ہر زمان
 گفت از کمال مکرمات صد مرجا بر قول آن
 دی خاک راہ چارہ دی بندہ غوث زمان
 خوش دفری ایمان و دین کش چارہ اوراق دان
 پس عابد و باقر بخوان پس صادق و موسی بلن
 پس سید دوم حسن پس مہدی راہ بخوان
 بر گیر و کش بر لوح دل ہرگز مکن تکرار زان
 کابن اشرف ابن الشریف از ہر دو جانب شعیان
 مقصود ربانی بود معشوق رب انس و جان
 ہم سید محی الدین لقب کن ثبت مان لوح جان
 تا اتحاد این در آن از ہر دو جا گردد عیان
 در حرفہای لوح جان خوانی ہمان باشد ہمان
 نوشاہ ثانی کش لقب بخشید شاہ انس و جان

^{۲۱} مراد بارہ امام ^{۲۲} مراد چارہ معصوم

^{۲۳} گفت از کمال مرحمت نسخ خطی الفص ۱۰۵
^{۲۴} اسم پدر بزرگوار شاعر
^{۲۵} برای تفصیل رجوع بہ اشارہ ۱۷ غزل شمارہ ۱۶۸

خوانید جُمْلَه مومنان صلّ الا له علیهم
صلّ الا له علیهم خوانید جُمْلَه مومنان

۴۰

حاشیه نسخ خطی الفص ۱۱۹

راه من نیست غیر راه علی شاه من نیست غیر شاه علی
بنده شایم و سلام من است از دل و جان بارگاه علی
کشت مور ضعیف را کافیت قطره از نم مباد علی
برسول و بتول می خواهم حل مشکل بیک نگاه علی
چشم این بنده خوش بلفش و است گرچه کردم بسی گناه علی
ما من بنده چون بحضرت اوست من گرفتم چه خوش پناه علی
پدر و مادرم نبود مگر بنده زرخسید و داه علی
وز پئی امن ما بیل و نهار هست ما مور خوش سپاه علی
سینه دشمن مرا کافیت خنجر نوک برگ کاه علی
خیر کونین خواهد این مداح که ز جان است خیر خواه علی

شکر لله که خوش هنور کرد

کلبه تار بنده ماه علی

۴۱

روی تو صبح و زلف تو شام است یا علی
وز من بصبح و شام سلام است یا علی

از بهر دوستان و محبتان در گمت فرج و سرور عیش بلام است یا علی
مشکلتها و راینها سائر عیوب از بهر ما بجز آن تو کدام است یا علی
زود آ که آمدی تو پی حل مشکلات طشتی نقاده از سر بام است یا علی
در نزع و حشر از من عاصی بحضرت با صد نیاز عرض دو جام است یا علی
ما را از زمین گفتن مدحت هزار شکر گوید هنوری که غلام است یا علی

شهباز بخت و دولت و اقبال و کرم

فتح و ظفر همیشه بلام است یا علی

۴۲

پسیده دم که دم صبح صادقش خوانی کثود باب هدایت ز فیض ربانی
دلا بآب ادب کن و ضو چو داری عزم بمدح سید سادات شاه جیلانی
اگر چه وصف بنالیش نه کار همچو منست و لیک بهر سعادت هر آنچه بتوانی
نمائی عرض بصد عجب بند و انکسار و نیاز بدرگه شه بغداد از ثنا خوانی
چکد ز هر سخت چشمه چشمه آب حیات نزد که خضر ز رویت کند گل رانی
نمود چون شه جیلان بفتح و فیروزی جو بر سریر ولایت کرامت از رانی
زبان قدرت خود را کشته حق گفتار ترا مبارک و میمون سریر سلطانی
تو پادشاه جهانی بشکر آقطاب قلمرو تو همه کائنات ربانی

له ع "زود آ که آمدی تو پی حل مشکلات" - نسخه خطی الفص ۱۱۰

نبی نگویت از بهر لابی لیکن
 تو آن می که ز مهر محمدی داری
 وظیفه خواری دودان چرخ از حوانت
 قسم بحبان نبی و قسم بشان علی
 با مژده خلق چو حکمت روانست تا بابد
 خدایا مددی ای شفیع هر دوسرای
 مرا چه بل همه اقطاب و ادبیا را
 برای مقصد خود خواستم که گیرم فال
 که داد با توف غلیم ندا بیک نگاه
 مرا ز لطف بدینا چو نور دین مشهور
 که خانه زاد می باشد محقق از کرم
 بر آرزو منور یه دعا بنگر
 چنان بلال که بر نور اوست قربانی
 نه آن بلال که ماه از گدائی مهر

بله اشاده به مصرع سوم رباعی معروف :-

در شعر تن پیمبرانند

هر چند که لابی بعدی

۲ از مهر محمدی کردی - نسخ خطی الف ص ۱۱۷

۳ با مرد حکم نسخ خطی الف ص ۱۱۷

۴ مراد حضرت یوسف علیه السلام که کنویش سے نکل کر مصر پہنچے جان وہ بالآخر عزیز مصر بنے۔

۵ اسم خود شاعر۔

تقریباً کہ جملگی برآند
 مصر دوسی و اندری و سعدی

بلال خیر الہی بلال امن و امان
 بخشش بار خدایا امان و ایمانم
 بنام سرور کونین شاه جیلانی
 تراش ناخن پای ویت نزد سپر
 ز جبه سائی چرخ است ریگی بر دوش
 تو پادشاهی و حکمت روانست بر کونین
 ز قدرت نه محالست اعاده معدوم
 ز بیست تو چگویم که شیر میلزد
 مگر ضمیر فلک شد ز لای دریائیت
 نگویت که حسدائی ولی خدا عاشق
 ششی بملک کرامت می باوج کمال
 بمعجزات کرامات می زند پهلوی
 نبی نگویت اما ز فیض ربانی
 من این سخن نه ز خود گفته ام که مشهور است
 بعلم لوح چگویم که بندگان تراست
 بعرض و کرسی و لوح و قلم زمین زمان
 بدست توست بنام خدا کخرد لای
 بما و جملہ مریدان غوث صمدانی
 بوالدین و احبت و مجله انخوانی
 ششی که نیست بکون مکان چو اوثانی
 بروی چرخ نه بینی بلال نورانی
 سپهر نیت بکوب ز روی پیشانی
 بجن و انس و ملائک تراست سلطان
 حیات دین محمد کجاست پنهانی
 ز قوت تو چه گویم که شیر یزدانی
 که هست جرم دی از ریگ مجله نورانی
 بروی توست زہی ماه روی سبحانی
 سرور بملک ولایت ترا جهانبانی
 چو شد بذات کریمت کرامت ارزانی
 توئی به بیت نبوت چو مصرع ثانی
 بقای بیت نبوت ز سرور رحمانی
 شنہا ہر آنچہ بعلم خداست میدانی
 بوحش و طیر و ملک جن و انس سلطان
 شگفت نیست ز مورت دم سلیمانی

۱ منقول از نسخ خطی الف ص ۱۱۸ - مع بجن و انس ملائک (نسخ خطی ب میں واؤ نہیں) ۲ بدست توست بلاد خدا...

نسخ خطی الف ص ۱۱۹ - خود لہ - یعنی رائی کا دانہ - کہ تشبیہ - رائی کے دانے کی مانند -

بدرگه تو زاده اوج اولیاست بهجوم
 پی حصول سعادت ز بهر درباری
 نظم ز بهل قیامت جو بید میزند
 که در رسید ز غیم ندای ربانی
 چرا هراس نمائی که شاه جیلانت
 شفیع روز جزا شد بحکم یزدانی
 نه جن و انس و ملک است طاقت دست
 سزد بوصف تو گویا رسول رحمانی
 چون راثران حرم مقصد و مراد من است
 طواف کعبه کویتو شاه جیلانی
 سرازات خود را بسجده ن مالم
 بضد نیاز و تضییع بنجاک گیلانی
 ازین حصول سعادت ز درگمت یاغوث

منور است مرا روی و چشم و پیشانی

شاه علی که شیر خدا شد خطاب او
 سلطان اولیاست گرامی جناب او
 بر پشت اسب ابلق دهر است دوزخ
 زینش سپهر و شمش و قمر در کباب او
 از جمل رست عالم ستر دو کون شد
 حرفی بر آنکه خواند ز سطر کتاب او
 در نزع و گدو حشری دفع تشنگی
 یک جرعه بس است مرا از شراب او
 کردم سوال عفو بنامش ز پیش حق
 عیدی نقد غفرت شنیدم جواب او
 شکر خدا که از مدد بخت رهنمون
 فائز شدم بطلب خود از جناب او
 رو بد کنون منور مسکین ز درگمش
 تا کحل چشم خویش نماید تراب او

در حروف مقطعات

ششم گفت هاتف ز الطاف یزدان
 که بر بنجر و بشنو بگوش دل و جان
 شدت بخت یاور بسیار از من
 چنان سر مخفی چنان راز پنهان
 که در علم حق باشد نیست هر کس
 بران مطلق ز ابتدا و الی الآن
 چه پرسیدم از دی نشان داد با من
 سرخ خنزاین مفتوح ایمان
 عیان کرد اعنی حروف مقطع
 که نامند آنرا با سار قرآن
 که اینها رموز و اشارات حق اند
 با سماعی محبوب و معشوق میدان
 به تفصیل اجمال پس رهنمون شد
 بیان ساخت یعنی مفصل بدینسان
 اتم را الحمد همی دان
 الرا الرسول است بر خوان
 اتم آنچه با راش خوانی
 ز المرسلت این اشارت ز سبحان
 اتم آنچه با صاد باشد
 مرادش ز المصطفی یا فتم بان
 ز حم حام هم از قاف قاسم
 هم از نون نور است مقصود یزدان
 چو از صاد باشد اشارت بصادق
 بطاها و یسین بشیر است قرآن
 شد از طاء طن طاهر عبید
 ز سین سید المرسلین نیست پنهان
 خوش اسمای روشن بطسم اند
 چه طیب سراج است مصباح ایمان

له منقول از نسخه خطی الف (نسخه خطی محبوب معشوق بدون واو)
 له بسبحان نسخه خطی ب

پس از کاف و یا و هم عین و هم صاد
 چه از کاف کاف چه از و و و و
 عفو ز عین است و از صاد صالح
 بخوان از دل و جان بکن هر آن
 خوش اسمائی مضمحل اسمای ذی شان
 بهم از عین عین انعم است جانان
 حبیب است از حاد از میمنه منی
 ز سین سعد خلق است از قاف قاسم
 بهر یک ازین نام خواهد منور
 ز درگاه شاهی که عاشق بر اینهاست

چه صحت چه عزت چه رفعت چه ایمان

*۴۵

(حاشیه خطی بسم ۱۴۰) (۲۸-۲۹ ذیقعد ۱۲۲۲ هجری)

شد ز افصال رب جل جلال
 که بعثت چون عشرت شد بدل
 در غنایات متادیر نیچون
 خوش گو بهر دولت و اقبال
 و ز نگو نامیت چه خوش باشد
 مشرق و مغرب جنوب و شمال
 بعد صد ها سپاس
 مرجا مرجا تعال تعال

زید اکنون منور است صد شکر

به نیاز تمام و عجز کمال

له معراج اولی تا مکمل ہے۔

۴۶

(حاشیه خطی بسم ۲۲۰)

شنیدم خوش پری میگفت بهر رهروی مستی
 که این غافل نمیداند ازین راه خطری
 دلم گفتا چنان خوش نکش بامن ز اصغایش
 که هر شنونده از شادی زبان خویش برستی
 بحمد الله ز یمن همت شاو علی مارا
 میان این رو دشوار با این همت پستی
 درین دنیا که پالغزیت در راهش بهر گامی
 بهر گامی ز پالغزیت بهر پالغز و روستی
 کنون ز سید بوصف حضرت مشکل کشا چیزی
 که از ناش کثادی هست پیدا بهر بهرستی
 نبود لطفش ارحامی برای ما گنگاران
 ندانم ز آتش دوزخ گنگاری چنان رستی
 کجا یابد امان از پنجه شیر خدا جانان
 محبت در گمش را گر بیازارد زبردستی
 سر اعدای اجاب علی مرتضی بنگر
 بسنگ مهر و مهر نبود عجب گر چرخ شکستی

ز یمن همت شاه علی بنگر منور را

تعالی الله چه نعمتهاست با این همت پستی

۴۷

شنیدم دی بخواب خوش عجب نعل
 چه بهیم مرتضی بر پشت دُلل
 بجمع اولیاء فوج ملائک
 بصد شوکت بصد شان و تجمل
 قریبش میشم با صد تزد
 بصد سعی و بصد منکر و تامل

له برا اعلان حاشیه خطی العدم ۱۱۳

سازم چونکه خود را تا رکابش نکردم هیچگونه پس تا مل
 گرفتم پاش بهر حل مشکل بگفتا مشکلات خویش کل قُل
 چو گفتم مشکلات دین و دنیا بمن فرمود حل شد مشکلات قُل
 چو دیدم روی خویش را چگویم که نتوانم بگیرم جز روی از کل
 نگردد با عثم صوت صراحی مگر چون صدا میسوزد قُل قُل
 ازان گویم ازان چینی که دیدم چو از یک گلبنی یک برگی از گل
 رخ دیدم ز سرتا پا همه گل که سازد خاطر بنیده گل گل
 غدارش دو چمن پُر از گل سرخ دو چشمش زرگس و زلفش و ببل
 چو گل دیدم دهنش وقت خنده ز باغ گشت گویا همچو بلبل
 به ساقی کنون در سیر گلزار ز جام ذوق حق یک جرعه مل
 بحمد الله ز یمن شاه مردان شده حل مشکل از جزو تا مل

چو دست داد سیرگشن یار
 منور نوش کن مان ساغر مل

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۲۳)

شهنشاها تو چون صاحب سرری پناه هر یک از شاه و فقیری
 چگویم حال خود روشن ضمیری که گیرد ارتو دستم را گیری

ع - نکردم هیچگونه پس تا مل - نسخ خطی الف ص ۲۲ -

عجب نبود اگر عذرم پذیری
 امیری و دبیری و وزیری

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۱۳۸)

ضمیمه هاتفم باستجاب آمد و گفت و کرد بس خوشحال
 ای محبت جناب پاک شیر زود بر خیز و ساز استقبال
 که فرستاده است حق پشت
 دولت و عز و حشمت و اقبال

صبح دی نکته عجیب بمن از خوف و کوف شد روشن
 که مه و مهر هر دو علما نند زنگی اصل و سیاه چرده و تن
 از جناب محمد عربی شافع مذنبین یوم لبین
 هر دو را پس زمین بندیش کسوت نور شد غلاف بدن
 چون شنیدم چنان بگنجیدم این بشارت میان پیران
 که مرا چون چنین شهنشاه است حامی و دستگیر سر و علن
 معترف گرچه بوده ام بقصور که چه باشم من و چه گفته من

له یعنی پانزدهمین آوریل و سوره گریه -
 له سیاه چرده یعنی سیاه چرم -
 له باس تدیس -
 له روز قیامت

گفته باید نبعت او چیزی گرچه من احمق و گر کردن
 بهر کسب سعادت دارین از جناب رسول شاه ز من
 تا معطر شوم بگفتن نعت چون ادیم از سیل ملکین^{له}
 تا ز مدت شوم پُر از نکت همچو از مشک آهوان ختن
 پس برین عنزم ساختم کیجا تا بشویم زبان و کام و دهن
 عنبر و عطر و صندل و کافور با گلاب و عبیر و مشک ختن
 پس کنم در حضور او به نیاز عرض چیزی که دانش گفتن
 گرچه چون فحم پیش شمس و قمر باشد و در خذف بدر عدن
 ای توئی معجزات را معدن هم کرامات را توئی مخزن
 وصف ذات تو از خدا آید که بود ما ورائی فحم و سخن
 چشم واکرده چار سو دیدم نعت گویان تو بستر و علن
 جن و انس و ملک و جوش و طیور طوطی و عنده لیب و زاغ و زغن
 همچنان بد بدشت جمله نبات نیز گلها تمام در گلشن
 گل رعنا و زگس و کلفه گل نسرين و یاسمین و سمن
 گل شببو و تنکمه و عنبر لاله خیری و ذنب و سوسن
 بلکه دیدم نبعت تو مشغول جمله العرش و آسمان و زمین

له خوشبودار اور دھاری دار رنگین چتره جو ملکین میں ستارہ سیل کی نامیت سے تیار ہوتا ہے۔

له یعنی زغال کوئلہ

له ع گل شببو نسخہ خطی الف ص ۹۲۔

ثانعی روز خسرو در دُنیا دافع رنج و نغم و ہم و محن
 نیز معطی خلعتِ صحت از برای شفا و خیر بدن
 عرض دارد منورِ مداح از برای شفا و صحت تن
 بہر نام بتول و حیدر پاک
 بہر نام حسین و شاہ حسن

*

طرفۃ العینی یک آنی یک دمی یک لحظہ غیر امداد جنابت کی تواند بندہ زیست
 ہاں مگر زبید بفرط عجز با صد انکسار عرض حال اندر جناب آنکہ اوسبط النبی است
 زبان کنون درد منور بہر حل مشکلات
 بر زبان شام و سحر امد حسین ابن علی است

۵۱

عرضی است ز بندہ مجتہم بگناہ گم کردہ رہ و گنہگار و گمراہ
 یعنی ز حقیر احقر زشت عمل پر جرم و خطا و مجرم و نامہ سیاہ
 لرزندہ چو بید از وفودِ عصیان شرمندہ ز فعل بد عیاذ باللہ
 با عجز و نیاز و انکسار و الحاح در سجدہ نہادہ سر بہ پیشت یا شاہ
 از لطف و عنایتِ عمیم بسجد بخشائی گناہ ما باین عرض پگاہ
 و از بہر نبی و ہر دوسبط و زہرا کن حل عقود بندہ بانیم نگاہ
 صد شکر و بشارت ز اقبال دعا چون دارد سر و ش غیب بامن آگاہ

کای عتبه پاک تو مرا خوش بامن دی حضرت تو برای ما جای پناه
شاه بدو چشم خود منور اکنون
تا سرمه کند خاک رست روبراه

۵۲

علی روح النبی بلغ ثواب الختم یا ربّه
و ابنایه و اولاده و اکباده و احفاده
و اخلافه و اشیاعه و احبابه و اتباعه
لمداح النبی یا رب ثم ارحم و شرفه
و بارکه باد لاد النبی فی الرزق امواله
و ان ترزقه فی الدارین حسنات و برکات
ولا تاخذه بالعصیان و اغفره بآبائه
منور مادح یا سیدی فانظر باحواله
و لا تنظر بافعاله و اقواله و اعماله

و ان تشفع له یوم الجزایا سید الکونین
باذن الله جل جلاله و خلصه من احواله

۵۳

غلام پنج تنم عرض دارم از هر تن که پنج جا برماند بنده را ز محن

له ع و فوره بانوارک و خلصه من احواله - ماسویه نسخه خطی الف ص ۵ -
له منقول از ماسویه نسخه خطی الف - نسخه خطی بعرض دارم از هر پنج - دارد که اشتباه کاتب است -

به نزع احمد مرسل بگوشاه علی به پیل صراط بتول و بوزن شاه حسن
بحشر حضرت شبیر دست من گیرد که او شفیع و شفیع من است یوم لمن
و گر سوال فقیه اند پنج اند پنج نبی علی و بتول و حسین و شاه حسن
چو آدم بگدائی خمس حضرت قبول باد الهی سوال خمس من
کدام پنج یکی عزت و دگر ایمان امان و خاطر مجموع و نیز صحت تن
خدای را مددی ای شفیع هر دوسری که جز تو نیست کسی باعث زمین و زمین
خدای را مددی ای بتول بنت رسول خدای را مددی یا حسین شاه حسن

خدای را نظری لطف سوی نورالدین
که نیست غیر جناب شما و امان

۵۴

(ماسویه نسخه خطی ب صفحه ۱۶۵)

فضل بید تو من سرد علن می طلبم نه که مقصود خود از فعل حسن می طلبم
بامید کرم عام تو یا رب عباد مقصد خود بحسین و بحسن می طلبم
بعلی و به بتول و بدو سبط ابرار امن و ایمان و امان صحت تن می طلبم
وز کرمهای عیمت بچنین جرم و گناه بخشش خود ز تو من یوم لمن می طلبم

صله مدح تو شاه چو منور اکنون

من ز اکرام تو اقبال سخن می طلبم

له پنج از هر پنج - نسخه خطی الف ص ۸۴ -

فضل حق طلب دلا بیستین
 فضل حق یار است ایمان را
 فضل حق پادشاه کونین است
 فضل حق بوده است باعث امن
 فضل حق راحت همه دلهاست
 فضل حق پرده پوش بی هنر است
 فضل حق نعم زدای مغموان است
 فضل حق هست عرده و ثقی
 فضل حق متاسم است بر کوثر
 فضل حق حامی عباد خوش است
 فضل حق حافظ است در پس و پیش
 فضل حق شمع جملہ انجمن است
 باز گفتم دلا بمن کن گوش
 چون نمی از بحار افشاش

فضل حق مدعاست در هر حین
 فضل حق قلب را بود تسکین
 فضل حق بخت و تخت و تاج و نگین
 فضل حق بوده است حصن حصین
 فضل حق فرحت قلوب عین
 فضل حق دستگیر هر مسکین
 فضل حق شادئی دل نمکین
 فضل حق بوده است جبل متین
 فضل حق راحم است روز پسین
 فضل حق حافظ زمان و زمین
 نیراند یار و نیز یمین
 فضل حق رونق مکان و مکین
 فضل حق یاور تو باد و معین
 می نگنجد بکیل منکر متین

۱۰۰ ع فضل حق قلب را تسکین نموده خطی الف ص ۸۳
 ۱۰۱ تلخیص به آیت کریمه: وَ یَوْمَئِذٍ یَاۡلَهُۥ فَعَدَّ اَسْمَکَ بِالْعُرۡدَةِ الْوُثْقٰی (سپاره ۳ سورہ البقرہ آیت ۵۷)
 ۱۰۲ ع باز گویم دلا..... نموده خطی الف ص ۸۳

باید اکنون که تاز افشاش
 یعنی از فضل او که بر عالمی است
 پس بگویم چنانچه هست مرا
 بی هنر بوده ام نواخت مرا
 پس همه هست هر چه فضل و لیست
 هست لاریب فیه غریب نواز
 گفته من چو رفته رفته رسید
 مشک و عنبر شنیده قول فقیر
 که شکی نیست هر چه بشنیدم
 یعنی از فضل حق شنیدم عزیز
 گویم اکنون بشکر افشاش
 کای خداوند اکرم از اب و ام
 بحق پادشاه هر دو جهان
 که بود طارها و هم یاسین

اندک از بیشتر کنم بیقین
 در همه حال و هر زمان هر حین
 گوش کن گوشش همچو مژد ثمین
 با وجود عیوبهای چنین
 در نه من کیستم حقیق و کمین
 دامن و خوانش بصدق و یقین
 در نواحی بحر و اندر چنین
 کرد تصدیق آن بصد تحسین
 آزمودیم هر دو هست چنین
 در نه خون اصل ماست یا سرگین
 با هزاران نیاز سوده چنین
 اَرْحَمَ الرَّحِیْمِنِ بِیَوْمِ الدِّیْنِ
 که بود طارها و هم یاسین

کن منور بنور خود از فضل

روح و جان فقیر نورالدین

۱۰۰ ع نیز گویم
 ۱۰۱ تلخیص به آیات شریفه: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَا لَکَ یَوْمَ الدِّیْنِ
 (سورہ فاتحه آیات شمره ۱ تا ۴)

۱۰۲ مراد حضور سر در کائنات: ۱۰۰

نگاه عشق و دوستی میں وہی اول وہی آخر
 وہی قرآن وہی فرقان وہی طہ وہی یسین
 اقبال

(۲۱- محرم الحرام ۱۲۵۳ هجری)

گر بشویم خویشتن را تا که کردم پاک تن میشود ناپاک تر چون سگ که تر گردد بدن
پس ندیدیم چاره بهر نجات خویشتن آه غیر آن کافکنده ام خود را بنحاک بختن
چون نگندم خویش بر خاک عتباتش بفرور صدر هزاران شکر کز فضل خدای ذوالمنن
خط آزادی مرا شد حاصل اندر هر دو کون از بلیات و دوا و از عنم و رنج و من

عرض میدارد سلام اکنون منور بانیاز

بر بنی و حیدر و زهرا و شبیر و حسن

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۳۴۰)

گرچه آوردیم ما نامه سیاه در شده مفقود از من زاد راه
خمسۀ شفعا عند الاله خوش بجل مشکل و عفو گناه
احمد مرسل سپهر دین پناه حیدر کرام مهر صبحگاه
برج عفت را بنول آمد چو ماه نور چشم مهرمه وان هر دو شاه

خواهد اکنون مارج این بارگاه

خوش منور صحت و اقبال و جاه

له یعنی چاره ای

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۵۵)

مرا امداد کن یا غوث اعظم دلم را شاد کن یا غوث اعظم
بهر چیزی که خیری این دُن است بمارشاد کن یا غوث اعظم
زمین خشک ما از غیث لطف کنون آباد کن یا غوث اعظم
مرا از لطف خود انعام و اکرام فرزون ز اعداد کن یا غوث اعظم

منور را بآل احمد پاک

ز غم آزاد کن یا غوث اعظم

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۶۱)

من از دفر معاصی چو بید لرزیدم و گر بروز و شب از عذاب ترسیدم
خلاف عقل و قیاس این فقط کرامت است که جرم کردم و اکرام در عوض دیدم
ز باغ دهر بوقت خزان ز افضالت گل مراد چه خوش بهچنان دگر چیدم
ازان اگر چه گسایم ز حد و عدا فرزندت و لیک دست بلطف تو چشم امیدم

منور است که گوید بشکر انعامت

شها زیاده ازان دیدمست که بشنیدم

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۶۴)

من بچشم بگاه شاه حسین چشم دارم براه شاه حسین

بل سراپا ز شوق گشتم چشم بر سر شاہراہ شاہ حسین
 کنز جنابش ندیدہ ام جز لطف گرچہ کردم گناہ شاہ حسین
 والدینم چو بودہ اند ز جان چہ غلام و چہ واہ شاہ حسین
 ز انقلابات دہر نیست نعم کہ منم در پناہ شاہ حسین
 داز پی حفظ نگ و ناموسم آمد انجم سپاہ شاہ حسین
 دز پی دشمنان ماست شان نوک ہر برگ کاہ شاہ حسین
 داز خط و شکل کمشان پیدا است کہ کشد پرخ کاہ شاہ حسین
 ای صبا با ادب گذر کاہیاست یعنی آرامگاہ شاہ حسین
 پس سلام من است شام و سحر پیش این بارگاہ شاہ حسین

نگ من خوش نمود لعل از لطف

ای منور نگاہ شاہ حسین

(حاشیہ خطی ب صفحہ ۱۹۳)

منکہ دی رفتم بگلگشت چمن یادم آمد آنچه بگذشتہ بمن

لے کہ از جنابش... لے بمعنی کنیزک - لوندی - پرستار

لے ع داز کمربند کمشان چو عیان است - حاشیہ نسخہ خطی الفص ۹۰

لے ع چہ خوش آرامگاہ.....

زان ہی گویم ز بسیار اندکی از ہزاران چون یک وجبہ ز من
 کز کرمسای کریم کار ساز وز عنایت رحیم ذوالمن
 حرمت آل نبی ابن علی شاہ شبر آن شہ فخر ز من
 صد ہزاران مشکلم چون گشت حل ہر زمان و ہر مکان سر و علن
 از نعم و ہمہ وز درد و حزن کرب دادامن و دار ماندہ از محن
 پس ازان گویم ازان گویم بحجز یاحین ابن علی انج حسن
 با چنین عجز من و اکرام تو شکر احسانت کجا آید ز من
 من چہ بودم من کہ بودم لطف توست بود بر این بندہ بسر و علن
 گوید اکنون زان منور صد سلام بر روان تو برین ختم سخن
 وز تو میخواہد دگر مداح تو

خیر روح و خیر جان و خیر تن

نیامد نیکوئی از بندہ ہر گاہ و گر صرف بدی شد عمر من آہ
 الہا پادشاہا با تو گویم بصد زاری بہر شام و سحر گاہ
 اگر بخشش کنی اُمید دارم و گر گیری ندارم بیچ ہمراہ
 ولیکن عرض میدارد و گر راست بامید کرم این بندہ در گاہ

لے سر علن - (بدون داؤ) جو صریحا سوکاتب ہے۔

لے خیر روح و خیر جان خیر من - ہر دو نسخہ الفدب (بدون داؤ) جو صریحا اشتباہ کاتب ہے۔

ترا بخشش محمد را شفاعت مرا عصیان همی زبید به هر راه
ازان دارد منور چشم بخشش بحب آل احمد قصه کوتاه
دگر خواهد پس از ختم مناجات
دو چشم خویش تن روشنتر از ماه

۶۳

(حاشیه نثر خطی الفص ۲۸)

هر ره روی که راه رود کی رود بحق شرع نبی مگر بخدا هست راه راست
بنیم چو لطف عام تو افزون ز حد و حصر هر آن دهر زمان و مکان سرور مراست
ای تکیه گاه بی میزان خوش بهر دو کون
تفویض کارهای منور همه تراست

۶۴

(قطعه در تاریخ بنای باغی)

وه ازین باغی که چون فردوس باشد دلکش نگفت گلهای تازه رشک مشک چین بود
حسب حکم لات لفتش گورنر ابر فیض صاحب ذی جاه بهادر دشمنش نمکین بود
شد بنا چون عشق بیداین چین رشک بهشت کز تماشایش ولی بنده را تسکین بود
سال تاریخ بنای او چو پسیم ز عقل آشنان تاریخ گو کو همچو گل رنگین بود
از سر احسان دیاری گفت عظم در جواب
بانی باغ مبارک سید شمس الدین بود

له یہ قطعہ نثر خطی میں موجود نہیں۔

۶۵

یا الہی بہ نبی صحت تن میطلبم
آبروی دو جهان میطلبم نام بتول
وی خداوند جهان من بامام چارم
حالیہ من بخشنان نام امام باقر
در پُر از خار بود باغ جهان من بہ نیاز
وز پی موسی کاظم گنہ بندہ بخش
صل مشکل طلبم از تو بموسی رضا
چشم دارم من مسکین ز تو از بہر تقی
خواہم اقبال خود اکنون بامام عسکر
گویم اکنون تو ای مہدی ہادی چہ سلام
نگہت صندل و کافور و عبیر و عنبر وز پی گفتن نامت بدین میطلبم
خواہد اکرام منور ز تو ای ابرکرم
نہ من این آب چہ از دلو و رین میطلبم

۶۶

حاشیہ نثر خطی ب ص ۱۸۰

۱۱۔ محرم الحرام ۱۲۶۳ھ

یا الہی بخت من بیدار کن
بینہ ام را محسن را بر کن

له یہ قطعہ نثر خطی الف میں نہیں ہے۔

عمر تم را کن بشارت خوش بدل دز کرم این نار من گلزار کن
 شمع بزم مردم چشم مرا از جمال سید ابرار کن
 بار عصیانم بمیزان عمل دز عنایت کمتر از بسیار کن
 دز تراب نعل پای احمدی خوش شفائی رنج این بیمار کن
 دز عنایات عمیم خویشتن شجره امید من پر بار کن
 این محبت را از لطف بشار از می ذوق نبی سرشار کن
 دین دل تارم ز مہر اہل بیت مستنیر و مطلع انوار کن
 دین ضمیر بندہ روشن تر ز ماہ خوش ز مہر حیدر کردار کن
 دز منور حرمت شبیر پاک عزت افزا حرمت دستار کن

آل و اولادش دگر از لطف تو

ارجمند دہر و بر خوردار کن

۶۷

(حاشیہ نسخہ خطی ب ۱۶۸)

یا الہی بذات خیر انام یا الہی بابل بیت کرام
 یا الہی بہ آل پاک نبی یا الہی بحبلہ صحب کرام
 کہ بارواح پاک شان بادا از تو وز بندہ صد درود و سلام
 از تو خواہم بدولت و حشمت عز و جاہ و جلال و خیر دوم

لہ یہ قطعہ نسخہ خطی الف میں نہیں ہے۔

دز تو خواہم ہمیشہ صحت تن دز تو خواہم حصول جسد مرام
 دز تو خواہم کہ خوش مرا باشد می ذوق تو پر حجام مدام
 دز تو خواہم بنزع و در محشر تا کنی لطف ز آب کوثر جام
 دز تو خواہم بگور تا گویند نم کنوم العروش خیر مقام

دز تو خواہد کنون بصد زاری

با ہزاران نیاز و عجز تمام

۶۸

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۲۱۰)

یا الہی بنام خیر وری زنگ رنج و عنہم از دم بزی
 دز غموم و ہجوم و رنج و الم دہ امانم بحضرت زہری
 از عنایات خود بشاء علی صحتم بخش و عزتم افزای
 و از کمال کرم بسطینش عز و شام بدہ بہر دوسرای
 خواہم اکنون دگر بخمشہ پاک دست برداشتہ ز بہر دعای
 بہر چہ چنان خویش تاکہ توئی دافع الداء و شافع المرضی

تا منور بودمہ و نور شید

باد پر نور این دو نور سرای

لہ جس طرح دلہن سوتی ہے رمزے کی نیند اور استراحت ...
 لہ شافی المرضی - نسخہ میں غلط درج ہے۔

یا الہی ز تو من صدق و صفا میطلبم
من بسطین نبی خوش زره عجز دنیا
آنجہ یارب ز تو من شام و سحر میطلبم
چون ثفا میطلبم من بہ نبی و حیدر
یا نبی خاک در آل تو چون خاک ثفاست
بہر خود میطلبم خلعت صحت در بر
فتح پنج شجر جور و جفا میطلبم
یا الہی ز تو من خیر و ثفا میطلبم
امن و ایمان و امان فتح و ظفر میطلبم
صحت تن بشیر و بشیر میطلبم
خاک کویش ز پی کل بصر میطلبم
بسر شجرہ غم تیغ و تبر میطلبم

گلشن جان منور ز کرم ساز ریان

کہ من از نخل مرادت ثمر میطلبم

یا حسین ابن علی پادشہ شاه و انام
من مقیم در تو باشم و باشد در من
صحت و امن و امان عزت کونین دگر
وز تو خواهم کہ بدست خودم اکرام کنی
از تو خواهم بخت داوند کریم و علام
از پی دولت و اقبال شہا جایی قیام
از تو خواهم بہ نبی و بعلی خیر دوام
ز آب کوثر کہ نزع غنایت دوسہ جام

وز منور بروان تو سزد شام و سحر

یا جناب شہ شبیر علیک السلام

لے بہ شبیر و شبیر..... حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۹، لے مصرعہ اولی نسخہ خطی الف میں نہیں ہے وہاں محض مصرعہ ثانی درج ہے۔

یا حسین ابن علی یا فخر اولاد بتول
یا رسول و یا بتول و یا علی مرتضی
تا نہ بینم غم و ہم و حزن رنج اندر جان
ہیچ گاہ و ہیچ جا و ہیچ وجہ، ہیچ نوع
وز برای حل مشکلمای من در ہر دو کون
دین دل پر گرد ما کن طاہرای غیث کرم
والد زین العباد و عمدہ آل رسول
یا شبیر اخ مہینت عرض ما کن قبول
تا نباشم ہیچکہ مغموم و محزون ملول
در میان ہیچ کاری نور عینین بتول
یا نبی و حیدر و زہد و شہر کن قبول
ای وجودت آیت تطہیر را شان نزول

کز تو میخواہد منور یا حسین ابن علی

خیر دنیا خیر عقبی در فروع و در اصول

یارب بکمال غوث اعظم
یارب بجمال غوث اعظم
کن سیر مرا بہ نزع و محشر
خواہم بخت شفاعت حشر
جویم بصراط و وزن امداد
در دیدہ کشم بجای سرمہ
با حسن مختال غوث اعظم
با خوش خط و خال غوث اعظم
از آب زلال غوث اعظم
ز اولاد و ز آل غوث اعظم
از اہل و عیال غوث اعظم
از خاک نعل غوث اعظم

لے یہ قطع نسخہ خطی الف میں نہیں ہے۔ لے اصل متن میں ع والد زین زین العباد..... تکرار شدہ جو اصلاً سہو کاتب ہے۔
لے مراد پل مراد و میران قیامت

لرزدن شهبان جملہ عالم
چرخ است وظیفہ خوار دوانان
خوشید خط شعاع بروی
از آئینہ سکندری بہ
شیر و ببر و ننگ و گرگ اند
ہرگز ننمود و فی نماید
واللہ کارایت احداً
بودہ است مدام لیلۃ القدر
ہر چیز کہ بود و ہست ما را
بودہ است خدا و نیز باشد
گر بد عملم بہ بخش ما را
ای دیدہ ز طالع منور
بر مطلع روش ابروی کج
از جہاد و جلال غوث اعظم
با چپہ دال غوث اعظم
طل است و دوال غوث اعظم
دیدیم سفال غوث اعظم
محکم غزال غوث اعظم
حق رد سوال غوث اعظم
ہرگز بمشال غوث اعظم
محب ز حال غوث اعظم
مال است و منال غوث اعظم
مشتاق جمال غوث اعظم
بانیک خصال غوث اعظم
داری چو خیال غوث اعظم
بین طرفہ لال غوث اعظم

برخیزد بکن دعا منور

بر حسن و جمال غوث اعظم

۴۳

نسخہ خطی بیس ۱۳۸

یارب دل خمین مرا عیشگاہ کن
وز مہر لطف خویش شہم را پگاہ کن

لہ یہ قطعہ نسخہ خطی الف میں نہیں ہے۔

دزد من گرفتہ ہستم و غم و حزن ہر دو کون
نقد دلم کہ ناسخہ و قلب بینش
گم کردہ رہ چو در شب تارم شہنشاہ
دستم چو خالی است ز حسن عمل شہا
بامن عطای عزت و اقبال و جہاد کن
ای کیمیا نظر بدلم یک نگاہ کن
بارا گرفتہ دست سرشاہراہ کن
در راہ آخرت کرمیت زاد راہ کن

آوردہ ام چو جنس معاصی بچشم عفو

یارب بنقد عفو شرای گناہ کن

۴۴

(۴- ذیقعد ۱۳۵۵ھ)

یا شاہ علی ولی کامل
از کثرت لای جرم و عصیان
با وصف چنین گناہ صد شکر
از چشم عنایت چو ما راست
چون لطف تو بہر ماست شامل
ہر چند مراست پائی در گل
بر حسب مراد مقصد دل
وز نیم نگاہ حل مشکل

برئست سلام از منور

یا شاہ علی ولی کامل

۴۵

(عاشیہ نسخہ خطی بیس ۲۳۳)

یا شبیر اخ شہرا بن علی آل نبی
حامی بندہ عاصی گنہگار غمی

لہ یہ ہر دو معنی ناخالص کہوٹا۔

صحت و نام نگو عزت و اقبال و شرم
از عنایات خودم ده به نبی عربی
امن و ایمان امان خیر دگر میخوهم
بهر خویش خود از ثبات دگر شیخ و صبی
حالیا از تو منور طلبد خاطر جمع
ای خدای تو دل و جان من جد و ابی

شرف حسب نسبت تو دگر میطلبم

چونکه شایسته تو شریف النسبی و حسبی

۷۶

حاشیه خطی ب ص ۱۵۹ (۱۵۹ صفر المنظر ۱۲۵۹ هـ)

یاشه مشکل کشا عرضیت از پیر غلام
دوستانم را همیشه دار همدوش مراد
داز عداوتها ما اعدا ما را باز دار
در نیائند از عداوت باز دشمنهای ما
عرض دیگر با هزاران عجز میدارد کنون
بنده درگاه پاکت انتخاب صد کلام

کز منور در امور هر دو عالم شو وکیل

یاشه مشکل کشا از پمیب السلام

۷۷

(حاشیه خطی ب ص ۲۴۶)

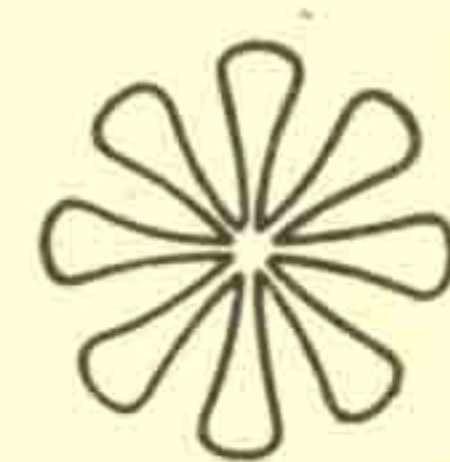
یا علی شیر خدا ادرکنی صاحب تیغ و لوا ادرکنی

له حضرت علی کی تلوار کا نام له سَيِّدِي يَا مُحَمَّدُ وَبَوَايِكَ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ اُذْكُرْنِي -

شافع یوم جزا ادرکنی مالک علم و حیا ادرکنی
قبله و کعبه ما ادرکنی دافع رنج و بلا ادرکنی
ایسر و سرور ما ادرکنی بادی و رهبر ما ادرکنی
شوهر خیر نساء ادرکنی سید هر دودا ادرکنی
واهب لطف و عطا ادرکنی صاحب جود و سخا ادرکنی
دی مری بدر دُجی ادرکنی گویت صبح و مسا ادرکنی
خوانمت بهر خدا ادرکنی ای مه پُر ز ضیا ادرکنی
فاتح باب هدای ادرکنی عالم سر و خفا ادرکنی

قاطع تیغ جفا ادرکنی

مالک قدر و قضا ادرکنی



مسدسات

از برای مصطفیٰ فخر زمین و آسمان از برای مرتضیٰ مشککشای دؤ جهان
 بهر خاتون قیامت عصمت کون و مکان بهر حسین الشهیدین شافع در ماندگان
 از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای عابد معصوم منظوم اسیر از برای باقر و جعفر و امامان کبیر
 از برای حضرت موسیٰ کاظم دستگیر از برای حضرت موسیٰ رضا مهر منیر
 از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای حضرت شاه تقی ابن رضا از برای حضرت شاه نقی مشکل کُشا
 از برای عسکری شاه زمین ماه سما از برای هادی مهدی امام مُشتدا

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

عرض میدارد منور ای خداوند کریم خالق ارض و سما و کرسی و عرش عظیم
ساتر و غفار و ذنب ملک محی الهمیم دافع رنج و بلا و هم شفا بخش سقیم

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای شاه جیلان سرور دنیا و دین دستگیر بکیاس و قبله اهل یقین
سید روشن ضمیر و صاحب تاج و نگین سید عبدالقادر مسکین نواز محی دین

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

۲

اصلی نبیا رفیع المقام رفیع المقام شفیع الانام
شفیع الانام بآل الکرام بآل الکرام و صاحب العظام

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

اصلی نبیا بصحب و آل بصحب آل و کل العیال
لکل العیال عید المثال عید المثال کثیر التوال

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

له بخشند گناہان له بوسیدہ ہدیوں کو زندہ کرنے والا له مراد پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی ہے بہت زیادہ بخشش کرنے والا۔

اصلی نبیا شفیع الوراء شفیع الوراء کثیر العطا
کثیر العطاء بآل العباء بآل العباء تقبل دعاء

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیہ السلام

اصلی نبیا باجداد کُلّہ باجداد کُلّہ و اولاد کُلّہ
باولاد کُلّہ و احفاد کُلّہ و احفاد کُلّہ و الباد کُلّہ

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیہ السلام

اصلی نبیا حفیظا نصیرا حفیظا نصیرا نذیرا بشیرا
نذیرا البشیرا و شبر شبیرا و شبر شبیرا کثیرا کثیرا

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیہ السلام

اصلی نبیا علی کل حال علی کل حال بکل المقال
بکل المقال بصحب و آل بصحب و آل تقبل سوال

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیہ السلام

له حنفی کی جمع۔ پوتے۔ نواسے بیٹے۔ بیٹیاں۔ نوکر چاکر۔ لڑائی۔ غلام۔
له جمع کبد معنی بگر۔ یہاں مراد بگر گوشت۔

تقبل سوال بلطف الکمال بلطف الکمال بصدق المقال
بصدق المقال وخیر المآل بخیر المآل بكل العیال

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

۳

السلام ای راحت جان پیمبر السلام السلام ای نور زهرا پور حیدر السلام

السلام ای قوت بازوی شبر السلام السلام ای مستغنیث روز محشر السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

السلام ای تشنه لب حیران مضطر السلام السلام ای قاسم و ساقی دکن و کثر السلام

السلام ای سید مظلوم بی سر السلام السلام ای کشته شمشیر و خنجر السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

السلام ای گوهر درج کرامت السلام السلام ای اختر برج امامت السلام

السلام ای شافع یوم قیامت السلام السلام ای انس و جان گویان سلامت السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

له بمعنی داد خواه له بمعنی قوی - دایا -

السلام ای مادی و مهدی و رهبر السلام السلام ای سید و سرور و سرور السلام

السلام ای جرم بخش و بنده پرور السلام السلام ای بر تو میگوید هنوز السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

السلام ای بلبل باغ شهادت السلام السلام ای صدر دیوان سعادت السلام

السلام ای صاحب تخت کرامت السلام السلام ای سید شبیر نامت السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

السلام ای دیده پرغم سینه پرغم السلام السلام ای ز آب حشمت شدروان السلام

السلام ای جمله گویان بر تو هر دم السلام السلام ای هر چه گویم در نعمت کم السلام

السلام ای مخیر اولاد آدم السلام

السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

۴

السلام ای سید لولاک شان السلام السلام ای سرور جمله سران

السلام ای رهنمای گمران السلام السلام ای دستگیر بکیان

السلام ای قبله ایمان و جان

السلام ای کعبه روح و روان

السلام ای شافع انسان و جان السلام ای دافع درد نهمان
 السلام ای صاحب هر دو جهان السلام ای مالک کون و مکان
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای مایه امن و امان السلام ای عیب پوش و غیب دان
 السلام ای جرم بخش عاصیان السلام ای مالک کون و مکان
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای حضرت خیر البشر السلام ای جده شبیر و شبر
 السلام ای شافع جن و بشر السلام ای معجزت شق القمر
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای صاحب تیغ دوسر السلام ای مالک هر خیر و شر
 السلام ای اولیاء راتاج سر السلام ای دشمنانت کور و کر
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان

له ای عیب پوش غیب دان - نسخ خطی الف ص ۱۷۱ نیز نسخ خطی ج جلد دوم ۴۲۲ -
 له اشد به معجزه سرور کائنات - چاند کو دو محو سے کرنا -

السلام ای حضرت خیر النساء السلام ای والدت خیر الوراء
 السلام ای دافع رنج و غما السلام ای شافع روز جزا
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای حضرت شاه حسن السلام ای سید مولا من
 السلام ای شافع یوم یمن السلام ای دافع رنج و محن
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای بندگیست فرض عین السلام ای سجدات برنا چو دین
 السلام ای مرتضی را نور عین السلام ای حضرت شاه حسین
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان
 السلام ای ابن بنت مصطفی السلام ای اخ حسن المجتبی
 السلام ای ابن شاه مرتضی السلام ای شاه دشت کربلا
 السلام ای قبله ایمان و جان
 السلام ای کعبه روح و روان

له مراد روز قیامت -
 له دو قرین ہیں کے ادا کرنے کا وقت مقرر کیا جائے -

انبیا را پیشوائی یابی گمران را رہنمائی یابی
شمع جمع انبیائی یابی مہتدای مصطفائی یابی

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

نام پاک تو بود خیرالور عاصیان را شافع روز جزا
حق پذیرد ہرچہ میگوئی ورا چشم دارم تا بنجاشی مرا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

صندل سائیدہ با مشک فتن میکشم یکجا دمی شوم دہن
تاز و صفت ہر زمان گویم سخن یابی جد حسین و ہم حسن

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

چمن توئی یا سید فخر زمن عاشق رویت خدای ذوالمن
ای شفیع د شافع یوم لمن یک نگاہی از کرم کن سوئی من

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

لے رشہ و ہایت یافتہ و برگزیدہ لے بمعنی روز قیامت روز جزا

ای جناب حضرت خیر البشر انبیا و اولیا را تاج سر
گمران را راہنما و راہبر در قیامت شافع جن و بشر

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

صبح دم دیدم چو رفتم در چمن مرغ گفتی بر سر شاخ سمن
غنچہ ہم گفتی بدل بستہ دہن نیز گل گفتی د گشتی خندہ زن

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

یا محمد سرور ہر دوسری یا محمد صاحب تاج دولتی
یا محمد دایہ لطف عطا یا محمد دافع رنج و عنا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

ای جناب حضرت خیرالوری نام پاک تو محمد مصطفی
یا محمد معطی خیر و شفا بر تو بادا صد درود و صد ثنا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

لے بمعنی چشم
لے بخشنے والا

لے دنیا اور مخلوقات انس و جان کے لیے رحمت کا باعث۔

یا محمد صاحبِ سبب و علم یا محمد صاحبِ لطف و کرم
یا محمد معطیٰ فیض و نعم یا محمد واقف لوح و قلم

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

یا محمد فاقم عذرم پذیر یا محمد عاصم دستم بگیر
از برای شبر و بهر شیر از برای شاه جیلان دستگیر

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

آرزو دارد هنور دمبدم تا که رویت بیند و گیرد قدم
از برای دفع رنج و درد و غم تا نه بیند دیگری هرگز الم

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

۶

ای اَجَل جملہ جیلان دی قدوہ و عمدہ کفیلان

ای صحت جملہ علیلان ای دافع ذلت و لیلان

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

لے مراد لوح محفوظ لے معنی صاحب جمال نہایت خوبصورت لے معنی برگزیدہ و پیشوا۔ لے جیلان ایک قصبہ ہے جہاں شیخ عبدالغفار پیدا ہوئے۔ فارسی میں 'قی' کا ہے 'خ' سے اور 'ج' گ سے بدل جاتی ہے لہذا آپ کو کہیں جیلانی اور کہیں گیلانی لکھا جاتا ہے۔

ای تخت نشین مہ جیلان دی سرور جملہ نازنینان

ای حامی جملہ صف نشینان ای شاد کُن دل حزینان

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای تکیہ زمرہ فقیران دی قوت بازوی حقیران

محبوب الہ پیر پیران پیر پیران و میر میران

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای سرور جملہ سر بلندان دی رہبر و فخر ہوشمندان

وی راحت جان مستمندان ای دازوی درد دردمندان

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای عمدہ آل احمد پاک طواف در تو جملہ افلاک

من زان تو ام بشاہ لولاک زین بعد مرا مدار غمناک

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

لے بمعنی دردمندان۔ نیز یہ بند نسخہ خطی ب کے حاشیہ میں ۳۵۴ میں درج ہے۔

ای زبده دودمان والا
مشتاق رُخ تو حق تعالی
محبوب خدای جل و اعلا
زود آ بدمد و لیک حالا

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای بادئی گمرهان عالم
ای شادی جان فخر عالم
از تست چو روح و جان مالم
خوش روز منست و ماه سالم

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای پور شیر و نور ثبر
بدر تو علی است شاه جیدر
ای صاحب تاج و تخت انسر
ای عقده کشانی کار احقر

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

گوید بدرت هنور زار
با صد ادب و بعجز بسیار
کنز بهر نبی و صاحب اختیار
وز بهر بتول و آل اطهار

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

له معنی خلاصه برگزیده انتخاب

له جل و اعلا - نسخه خطی الف ص ۲۲۸

له ع خوش روز منست و ماه سالم نسخه خطی الف ص ۲۲۸

ای آنکه برای دردم درمانی
سلطان سلاطین و شره شاهانی
چون کعبه دین و قبله ایمانی
مهر عرفانی و مد سبجانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

ای غوث و مغیث جمله انس و جانی
روح تن احمدی علی را جانی
در بحر کرم چو درمی و مرجانی
بخشنده صحتی تنی هم جانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

ای آنکه به تخت کمرمت سلطانی
فریاد رسی و صاحب دیوانی
شاهنشاهی و پادشاهی و خاقانی
چون جز تو کسی نیست مرا میلانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

گویم چه وصف تو که شاهما آنی
فوق از ملکی بصورت انسانی
در مجمع اولیاء عظیم الشانی
محبوب الهی و نداری شمانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

له ع - بخشنده صحت تنی و هم جانی - نسخه خطی الف ص ۲۳۰

ای آنکه عجب دلیل و خوش برهانی بحر متحیران گه حیرانی
تا از کرمش عسل را برهانی گوید بدرت منور سلمانی
گم کرده روی بودی حیرانی
جوید مدد از تو یا شر جیلانی

۸

ای خالق و رازق و خدای اکبر کشف کرد و دافع رنج و ضرر
محتاج درت ملائک و جن و بشر غفار ذنوب ما بروز محشر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مقرر

یا رب بحق احمد و صدیق و عمر عثمان غنی و هم علی حیدر
کین پنج تن از شافع جن و بشر بپذیر ز لطف خویش عرض حقیر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مقرر

یا رب بحق بنزل و شبیر و شبر هم زین عباد و با ترو هم جعفر
هم موسی کاظم و رضای الطهر هم شاه تفتی شاه نقی ذی العسکر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مقرر

له اشتباه کاتب، "بحر متحیران گه حیرانی" هونا چا بیجی له درد و رنج کے کھولنے والا له مراد حضرت زین العابدین

یا رب بحق حضرت شاه بغداد کان منجی من محشر است و معطی مراد
وان خاطر محزون بدی سازد شاد پس عرض منور فراموش مدار
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مقرر

۹

ای خدائی بی چگون و بی نمون و بی نشان دی خدای اکرم و آمرزگار و مهربان
ارحم از اب دامن و ستار عیب انس و جان بر امید فضیلت چشتم میدارم چنان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان

ای رفیق بنده بیچاره اندر هر زمان دی شفیق عاجز ناکاره اندر هر مکان
بر امید لطف بیحدت خدا یا بر زبان درد دارم در صبح و در مسایر و عیان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان

ای جنابت ملجا و ماوای جسد بکیان خالق ارض و سما و خلق را روزی رسان
چرخ میگردد حکمت روز و شب بسته میان از تو خواهیم شافع آورده نبی را در میان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان

له معنی نجات دهنده - به بند خود معنی چ می بینیم به له "بی" یکی از امات سلب -

از تو خواهم بهر نام شافع انسان جان
از تو خواهم از برای حاتم پنجهبران
هم بصب و آل پاک احمد آخر زمان
با هزاران عجب خواهم ای خدای لامکان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای حضرت شاه علی خیرستان
وز برای حضرت خیر النساء فخر زنان

وز برای حضرت شبر شهید بیزبان
وز برای حضرت شبیر خواهم همچنان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای حضرت عابد امام خوش رسان
وز برای حضرت بامش امام خوش نشان

وز برای جعفر صادق شفیق مردمان
چشم واکرده بامید تو میگویم چنان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای موسی کاظم نبی ما، پو جان
وز برای حضرت موسی رضا فخر جهان

وز برای حضرت سید تقی خوش بیان
وز برای حضرت شاه نقی شیرین زبان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای عسکری و مهدی آخر زمان
آن یکی سردار خلق و دیگری گیتی ستان

له یهودیوں کا مشہور قلعہ جو حضرت علی کے ہاتھوں فتح ہوا۔
له دنیا کو فتح کرنے والا

آرزو دارد منور ای خدای غیب دان
از جناب عالیت ای خالق روح روان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از تو خواهم یا الہی از برای غازیان
از تو خواهم یا الہی از برای حاجیان

از برای زائران سید لولک شان
سرور عالم محمد از تو میخواهم چنان

زیر دامان رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

۱۰

ای خداوند شیخ و شاب صبی خالق ہر عقل و نیز غبی

غافر ما و جد نیز ابی عالم ہر ضمیر و نیز جنبی

آبرویم بآب روی نبی

دار از فضل خویش یاربی

ای خدای کریم ذوالافضال ای خدای کریم ذوالاجلال

دادہ تست علم و فضل و کمال دادہ تست حسن خلق و جمال

آبرویم بآب روی نبی

دار از فضل خویش یاربی

ای خدای کریم ذوالاکرام وی خدای رحیم ذوالانعام

عرض دارم بنام خیر نام هم بآل کرام و صاحب عظام

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

ای خدای کریم و خالق پاک خالق عرش و کرسی افلاک

خالق باد و آب آتش و خاک از تو خواهم بسید لولاک

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

ای خداوند حنائی اکبر خالق تحت و فوق و زیر و زبر

سامع عرض و قوت شام و صبح بحق آیت ^{لَا تَنْهَضُ}

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

یا الٰهی باین چهار سوره والضحیٰ فجر و عصر و شمس و نور

یا الٰهی بیل و نجم و قمر یا الٰهی بسوره ^{لَا تَنْهَضُ} کوثر

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

له تلخیص بر آیت کریمه: ^{وَأَن تَعْلَمَ السَّكَاةُ فَلَا تَنْهَضُ} - سیپاره ۳۰ - سوره والضحیٰ - آیت ۱۵
^{لَا تَنْهَضُ} مراد سوره والضحیٰ - سوره والفجر - سوره والعصر - سوره والشمس (سیپاره ۳۰)
^{لَا تَنْهَضُ} سوره واللیل - سوره والنجم - سوره والقمر - سوره الکوثر - (سیپاره ۳۰)

برسول و به بنت خیر بشر بعلیٰ مناج در خیر

بحق حضرت شبیر و شبر عرض دارد ^{مَنْوَر} احقر

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

۱۱

ای خدای مالک یوم لمن زیر حکم تو زمین است و زمن

گر نکردم هیچ از فعل حسین عرض میدارم بنام پختن

سرنوشت و نامه اعمال من

گری کی باشد بخشش ای ذوالمنن

ای خداوند کریم مهربان ای خدای مالک انسان و جان

چون تویی دانائی اسرار نهان بر امید فضل میگویم چنان

سرنوشت و نامه اعمال من

گری کی باشد بخشش ای ذوالمنن

ای خداوند زمین و هم زمان ای خدای خالق هر دو جهان

از تو باشد گر مکن است مکان واحدی و لا شریک و لا مکان

سرنوشت و نامه اعمال من

گری کی باشد بخشش ای ذوالمنن

له عالم الٰهی جو مکان و اطراف سے مبرا ہے۔

ای خدای فرج بخش و غم زدا جرم بخش و عیب پوش و رہنما
ای برای مصطفیٰ و مرتضیٰ بر امیدت عرض میسازد گدا

سرنوشت و نامه اعمال من

گر یکی باشد بخش ای ذوالمنن

ای خدای مالک سلطان من مالک تعزیه و هم غفران من
دی علاج و دار و درمان من از تو روح و هم روان جان من

سرنوشت و نامه اعمال من

گر یکی باشد بخش ای ذوالمنن

۱۲

(عاشیه نسخه خطی ب صفحہ ۳۱۰)

ایکے لطفت فایق است از حد و عد نام پاک توست اللہ الصمد
گر کسی نیک است در کس هست بد از تو صبح و شام روزی میخورد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینه من دست و

ایکے شاہی دو جہانی المدد کل یوم خوش بستانی المدد

لے عذاب دینا ہے بخشنا در گز کنا۔

لے نسخہ خطی ج ص ۹۹۳ پر یہ مصرع بدون (دوا) ہے جو مصرعہ سہو کا تہ ہے۔

لے تلمیح بہ آیت کریمہ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ - سیارہ ۳۰ - سورہ اخلاص - آیت شمارہ ۲۸
لے - ایک شاہ دو جہانی المدد - عاشیہ نسخہ خطی الف ص ۱۸۴ -

لے تلمیح بہ آیت کریمہ: كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - سیارہ ۲۶ - سورہ الرحمن آیت شمارہ ۲۹

مالک روحی و جہانی المدد چارہ ام کو گر نخوانی المدد
من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینه من دست و

ای کہ شاہ و پادشاہی المدد جملہ عالم را پناہی المدد
عالم ستر کماہی المدد بندہ را امید گاہی المدد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینه من دست و

ای کہ مارا پاسبانی المدد عالم ستر نہانی المدد
من چہ گویم غیب دانی المدد کز منور غم ستانی المدد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینه من دست و

۱۳

بر قامت برینت شہ کربلا سلامی برخ خوش حسنت شہ کربلا سلامی
بدو عارض و جبینت شہ کربلا سلامی بد ہاں شکرت شہ کربلا سلامی

بدو زلف عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشم نازنینت شہ کربلا سلامی

ز خدا و یا وسینت شہ کربلا سلامی ز امام اولینت شہ کربلا سلامی

لے ی ۲۵ - حسین معذور سرور کائنات کے اسمائی گرامی میں سے ایک نام۔

لے امام اولین سے مراد حضرت علیؑ

ز بتول پاک طینت شہ کربلا سلامی ز شہراخ مہینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

ز ملائک قرینت شہ کربلا سلامی ز نعیم حور عینت شہ کربلا سلامی

ز زمان و ہم زمینت شہ کربلا سلامی ز جناب محی دینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بجناب حق گزینت شہ کربلا سلامی بر خاطرِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بر نالہ حزینت شہ کربلا سلامی بدو دیدہ نمینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بغبار سرزمینت شہ کربلا سلامی ز عبیر و مشک و چنیت شہ کربلا سلامی

بکمان پُر زکینت شہ کربلا سلامی بدو دستِ آستینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بزینِ سہمگینت شہ کربلا سلامی بمعاون و معینت شہ کربلا سلامی

ز یسار و ہم یمینت شہ کربلا سلامی بسلام و اسپِ زینت شہ کربلا سلامی

لہ حضرت امام حسنؑ

لہ اشارہ بہ شیخ عبدالقادر جیلانیؒ کہ دین پیغمبر را ایما نمود۔

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بہ نیاز زائرینت شہ کربلا سلامی ز کہین و ہم مہینت شہ کربلا سلامی

چہ کنم عرض ہمینت شہ کربلا سلامی ز منور کمینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

۱۴

بوصفِ گیسوی شبیر ہر موی زبان کردم یکی تا از ہزارانِ صفتِ گیسویش بیان کردم

بچشمِ دشمنانش کلکِ راتیر و سان کردم دو زلفش عروہ و ثقی خود در دو جہان کردم

نیاز زلفِ مشکینش دلِ دایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چگویم وصفِ زلفش را مگر گلدستہ ریحان بود یا سنبلِ خوشبو ز باغِ جنتِ رضوان

بود یا بر رخِ خورشید او چون ابرکِ نیسان برای آبِ حیوانِ خوشش یا طلعتِ حیوان

نیاز زلفِ مشکینش دلِ دایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چگویم وصفِ زلفش را کسی اورا سہا داند کسی داند شبِ قدرش در وقتِ عبادت

لہ اس بندین نسخہ خطی الف ص ۱۹۴ اور نسخہ خطی بس ۳۶۳ میں تفاوت ہے نسخہ خطی بی بیوں درج ہے :-

بوصفِ گیسوی شبیر ہر موی زبان کردم دو زلفش عروہ و ثقی خود در دو جہان کردم
لہ ابر بہار لہ مشہور است کہ آبِ حیات درونِ تاریکیست۔ لہ مراد لیلۃ القدر۔ رمضان شریف کے آخری عشرہ کی کوئی
سی طاقِ تاریکوں کی رات۔

مگر اینست حق داند که وصف خدا داند
بنی داند شبر داند بتول و مرتضی داند

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

سزد اینجا اگر گویم ز دشت کربلا چیزی
یکی از صد هزاران ظلم با و از جفا چیزی

هم از حال غم خیر الودا و مرتضی چیزی
هم از درد و فغان حضرت خیر النساء چیزی

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

بدشت کربلا خیر النساء غمناک می نالد
که نور چشم من شبیر چون بر خاک می نالد

چه بنید یک تن تنها بجد پاک می نالد
چو گل آلوده خون و بادل صد چاک می نالد

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

شه کرب و بلا افتاده اند خاک می جوید
رضای کردگار و سرگذشت خویش می گوید

به یک از آب ام و لاخ و جدتا بوی پوید
بدشت کربلا و لاش او با گریه با بشوید

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

بدشت کربلا شاه حسن لاشش همی جوید
جناب حضرت خیر الودا سوسش همی پوید

له ع مگر این است حق گویم که وصف او خدا داند نسخه خطی الف ص ۱۹۵
له مراد حضور سرور کائنات

له به بند نسخه خطی ب که مبحث شصت و سه ۳۲۳ پر درج ہے۔

جناب حضرت مشکل کشا رویش همی شوید
جناب حضرت خیر النساء زلفش همی بُوید

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چو شد از بی نیازی قدیر قادر بی چون
دو زلف حضرت شبیر در کربلا پُر خون

دو چشم حضرت خیر النساء در گریه بد جی چون
منور قاتلش را گو مکرر لام و عین نون

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

محبان لیلیه القدر است ما را در دو گیسویش
محبان سجد گاه ماست زیر هر تن مویش

هزاران نافه چین و ختن شرمنده مویش
سلام بیحد و بزرگ زلف شبیر است بر رویش

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

خداوند ابد در حضرت خیر الودا رحمی
خداوند بسوز سینه مشکل کشا رحمی

خداوند آه و ناله خیر النساء رحمی
خداوند بصبر سید کربلا رحمی

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

شفیع جرمهای خویشتن خیر الودا کردم
کفیل حل مشکلهای خود مشکل کشا کردم

له در کرب بلا د او ندارد نسخه خطی الف ص ۱۹۳

له ل ع م ن - لمن سه هزاران نافه شرمنده از پوشش نسخه خطی الف ص ۱۹۶

جناب شبر و خیر النساء را پیشوا کردم
سپرد کارهای خود بشاه کربلا کردم
نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم
به پیشانی بی چنینش فدا روح و روان کردم
خداوند ایشان و حضرت خیرالورا رحمی
خداوند بجاه و حشمت مشکل کشا رحمی
خداوند برای عصمت خیرالنساء رحمی
خداوند بگیسوی شهید کربلا رحمی
نیاز زلف مشکینش دل دایمان جان کردم
به پیشانی بی چنینش فدا روح و روان کردم

۱۵

توئی چو مشا در قیوم و مالک علام
توئی چو رازق هر بنده هر سحر هر شام
توئی سميع و مجيب دعای خاص و عموم
پذیر عرض من پر گنبد خیر نام
مریز ز آب رحم قطره بیوم قیام
بآبروی محمد علیه الف سلام
توئی چو خالق عقل و قیاس و دانائی
عطای تست چه بنیائی و چه شنوائی
بمرتت همه نطق ما و گویائی
بصد نیاز بگویم که خالق مائی
مریز ز آب رحم قطره بیوم قیام
بآبروی محمد علیه الف سلام

توئی چو خالق کرسی و عرش و لوح و قلم
توئی چو واسب لطف و عطا و جود و کرم

له نسخه خطی ب (قیوم مالک) دارد (داؤ ندارد)

توئی چو دافع درد و غنا و رنج و دام
توئی چو ساتر عیب عباد در هر دم
مریز ز آب رحم قطره بیوم قیام
بآبروی محمد علیه الف سلام
بنام احمد پاک رسول خیر نام
با صدقای رسول و جمیع محبت عظام
بآل بیت نبی و جمیع آل کرام
پذیر عرض فقیر حقیر پیرو غلام
مریز ز آب رحم قطره بیوم قیام
بآبروی محمد علیه الف سلام

بنام سرور کونین شاه هر دو جهان
جناب احمد مختار شاه کون مکان
هنور است که گوید بصد هزار زبان
ببارگاه خداوند قادر سبحان
مریز ز آب رحم قطره بیوم قیام
بآبروی محمد علیه الف سلام

۱۶

توئی دانای اسرار درونه
توئی بنیای احوال برونه
چگویم حال خود دانی که چونه
نمایم عرض پیشیت سرگونه
بده صحت مده عنم بیچگونه
خدای بیچگون و بی نمونه

له نسخه خطی ب جلد دوم ص ۲۹۶ میں (داؤ) نہیں۔
له "ماؤ کون و مکان" نسخه خطی الف ص ۱۳۰

خداوند تو شاه و پادشاهی توئی دانای احوال کماهی
بود حکم تو از من تا بماهی تو سازی هر چه دانی هر چه خواهی
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند تو چون عالم پناهی برای بنوایان زاده را
گدا را میدهی بان تاج شاهی بشو از نامه ام جمله سیاهی
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند شفیق و مهربانی خداوند رفیق هر مکانی
خداوند انیس دو جهانی بده در دو جهانم کامرانی
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند توئی ستار هر عیب خداوند توئی دانای هر غیب
خداوند توئی بی شبه و بی ریب خداوند کرم بر حالت شیب
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند تو حلال البلادی خداوند تو رزاق العبادی

له توئی دانای احوال کماهی - نسخه خطی ج ۲ جلد دوم ص ۴۳۴ له خان کائنات

نه کس زاد از تو و نی کس تو زادی خداوند توئی معطی المرادی
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند توئی ستار مطلق بحق سید لولاک له برحق
که انگشتش قمر را ساخته شق بحکمش روز و شب گردنده ابلق
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند بحق شاه لولاک که برش گشت پیدا ارض و افلاک
شنو عرض من مسکین نعمناک که آمد بدورت با چشم نمناک
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند بحق چهار اصحاب ابو بکر و دیگر عمر ابن الخطاب
و دیگر عثمان چهارم علم را باب علی مرتضیٰ فتاح ابواب
بده صحت ده عنم هیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

له رجوع به اشاره را غزل شماره ۲۵ له تلخیص به معجزه سرور کائنات چاند کا دو مکش کرنا -
له یعنی چکرا گهورا له رجوع به اشاره را غزل شماره ۲۵ له اشاره به حدیث آنا هدیة العلم
و علی باب العلم (حدیث شریف)
له کشت نینده در با -

خداوند بحق شاه حیدر خداوند بحق شاه صفر
 بحق فاطمہ شبیر و شبر پذیر از لطف خود عرض منور
 بدہ صحت مدہ عنہم ہیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند بحق شاه حسین محمد مصطفیٰ را نور عینین
 علی مرتضیٰ را پور بسطین شفیع انس و جان مقصود کونین
 بدہ صحت مدہ عنہم ہیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند برای چشم بخواب برای تشنگان دیدہ پر آب
 برای کشتگان تیغ و خناب منور گویدت دریاب یاب
 بدہ صحت مدہ عنہم ہیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند بنام حضرت پیر کہ پور شبر است و ابن شبیر
 جناب شاه جیلان سید و میر ز لطف خویش عرض بندہ پذیر
 بدہ صحت مدہ عنہم ہیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

لہ یہ بندہ نسخہ خطی جلد دوم میں نہیں ہے۔

جناب حضرت شبیر نامت حرر جان کرم برای عفو تقصیرات است در میان کرم
 دو گیسوی شریفیت را بدل چون جان نہان کرم دو زلف عنبرینیت را دو مفتاح جنان کرم
 نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کرم

بہ پیشانی بی چنیت فدا روح و روان کرم
 توئی یا حضرت شبیر شاہ و پادشاہ من بود لطف تو شاہا بہر عقبی زاد راہ من
 توئی یا سید اسادات ملجا و پناہ من برای مصطفیٰ و مرتضیٰ سنگ گناہ من
 نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کرم

بہ پیشانی بی چنیت فدا روح و روان کرم
 نگاہ گوشہ حشمت شفائی جملہ درد ما نثار مقدم پاکت طلائی رنگ زرد ما
 خدا را یک نظر شاہا برای آہ سرد ما ز بہر حل مشکلا باصغای دلو فرد ما
 نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کرم

بہ پیشانی بی چنیت فدا روح و روان کرم
 توئی بعد از خدا و مصطفیٰ و مرتضیٰ مارا بزہرا و شبر مشکلائی دوسرا مارا
 توئی شاہا ز لطف خود کفیل کار ما ز الطاف عیمیم خویشتن دان خاکپا مارا
 نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کرم

بہ پیشانی بی چنیت فدا روح و روان کرم

اگر من عاصم در مجسم در پرگنه شایا وگر من پُرگنه هم فاسقم و رُوسیه شایا
غلام بارگاهم از کرم کُن یک نگه شایا بیا از بهر حل مشکل من با سپه شایا
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

اگر سرزد ز من فسق و فجور بی عدد شایا در از سهو و خطا بنموده ام من فعل بد شایا
بنام احمد و زهراء و حیدر الممد شایا مزن بر سینۀ من از کرم بان دست روثایا

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

توئی الحق امیر المومنین و شافع محشر توئی شاه شفیع المذنبین و ساقی کوثر
توئی نور دو چشم احمد مختار و هم حیدر توئی ابن جناب حضرت زهراء الخ ثبر

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

توئی ما را امیر و پادشاه و سید و مولی توئی ما را نصیر و ناصر و مشککش شایا
توئی ما را کفیل کارهای دین و هم دنیا توئی ما را رفیق امرهای دنیا و عقبی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بسویت هر یکی با هدیه لائق همی پوید برایت هر کسی چون تحفه فائق همی جوید

له دنیا و عقبی - نه خطی ج جلد دوم ص ۵۱

هنوز از زبان هر سرموی که می روید بدرگاه شریف تو تضرع کرده میگوید
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم
به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چگویم وصف زلفش را مگر گدشته ریحان بود یا سنبل ریحان ز بانج جنت رضوان
بود یا بر رخ نوح شیدا چون ابرک نسیان برای آبخویان خوش یا ظلمت حیوان
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چگویم وصف زلفش را کسی اورا هما داند کسی داند شب قدر که بروقت دعا داند
مگر اینست حق داند که وصف او خدا داند نبی داند شبر داند بتول و مفضل داند
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

سزد اینجا اگر گویم ز دشت کربلا چیزی یکی از صد هزاران ظلمها و از جفا چیزی
هم از حال غم خیرالوراء و مرتضی چیزی هم از درد و غم حضرت خیرالوری چیزی
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بدشت کربلا خیر النساء غمناک می نالد که نور چشم من شبیر چون بر خاک می نالد
چه بیند یک تن تنها بجز پاک می نالد چه گل سوده خون بادل صد چاک می نالد

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

شہ کرب بلا افتاده اندر خاک میجوید رضائی کردگار و سرگذشت خویش میگوید
 بہر یک از اب و ام و اخ و جدتا بوی پوید بدشت کربلاؤ لاش او با گریہ ہاشوید

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بدشت کربلا شاہ حسن لاشش ہی جوید جناب حضرت خیرالوری سوش ہی پوید
 جناب حضرت مشکل کشا رویش ہی شوید جناب حضرت خیرالنساء زلفش ہی بوید

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چو شد از بی نیازی قدیر قادر بیچون دو زلف حضرت شبیر در کرب بلا بر خون
 دو چشم حضرت خیرالنساء در گریہ بد بیچون منور تالش راگو مکر لام و عین و لون

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

مجان بیلہ القدر است مارا در دو گیسویش مہمان سجده گاہ ماست زیر ہر بن مویش
 ہزاران نافہ چین و ختن شرمندہ مویش سلام بید و بر زلف شبیر است و بر رویش

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خداوند پدر حضرت خیرالوری رحمی خداوند بسوز سینہ مشکل کشا رحمی
 خداوند باہ و نالہ خیرالنساء رحمی خداوند بصبر سید کرب بلا رحمی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

شفیع جرم ہای خویشتن خیرالوری کردم کفیل حل مشکہای خود مشککشا کردم
 جناب شبیر خیرالنساء را پیشوا کردم سپرد کار ہای خود بشاہ کربلا کردم

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خداوند ابشان حضرت خیرالوری رحمی خداوند بحبہ حشمت مشککشا رحمی
 خداوند برای عصمت خیرالنساء رحمی خداوند بہ گیسوئی شہید کربلا رحمی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خوش گفت پری براہ زندگی بنام کونین میخرم بیک جُعدہ جام

دائم در دوست خوشتر از دار سلام خواہم گراز خدا چہ در صبح و چہ شام

یہ مضغہ گوشت جس کا دل کہتے ہیں نام

یارب بہ نبی بخشے اس کو آرام

لہ سلامتی کا گھر - بہشت - واللہ یدعونہ الی دار السلام

لہ بمعنی تو تھرا - اس سبب کے ہر بند کا آخری شہر اردو میں ہے۔

لہ از نسخہ خطی ج ۲ دوم ص ۶۹۳۔

ای کافی کار هر غشیری ناکام دی شافی درد با و رنج و آلام
ای خالق حنق و مالک بیت حرام افصال تو هست طشت افتاده زبام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه یی نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

ای لطف تو دستگیر هر خسته دمام فضل تو خرد معاصی خاص عوام
غفار ذنوب حنق در یوم قیام ما راست همین مراد و مقصود و مرام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه یی نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

عرضیت بحضرت کریم علام فریاد رس و مغیث هر خاص و عوام
غفار ذنوب و سائر عیب انام کشف کردوب و معطی خیر دوام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه یی نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

من بعد درود و بعد آلاف سلام بر روح نبی و جمله اصحاب عظام
هم روح بتول پاک و سبطین کرام خواهد ز دلت منور پیر غلام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه یی نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

له ع ای کافی کار هر غریب ناکام - نه خطی الف من ۱۳۶ -
له کشائنده درد با - له جمع الف بمعنی هزار -

جناب سید جلی شہ امیر و فقیر شفیع روز جزا ناجی صغیر و کبیر
پناه ما فستاء مالک قلیل و کثیر بدرگه تو کند عرض این فقیر حقیر

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شہی که حنق عاشق رخت باشد تو آن مہی که قضا حلقہ درت باشد
قبای خاص کسانی چو در برت باشد ہمیشہ تو جتی تاج بر سرت باشد

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

شہا اگر چه گنہ من است از حد بیش و گر چه ہیچ نکردم بحسب بدی در پیش
کند یار گمت عرض بنده درویش مران ز بارگہ خویش از عنایت خویش

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

اگر چه ہر چه نمودم چه بود جرم از من و زانچہ ہیچ نکردم چه بود فعل حسن
ولیک درد زبام بود بس و علن بدرگہ شہ بعد از نور چشم حسن

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

له مراد از پیران پیر دستگیر سید عبدالقادر جیلانی له بمعنی نجات دہندہ - له کارای نیک -

زلطف هاتفت غیبی بگفت دی بامن ز بهر عفو گناه و برای صحت تن
 بشک و صندل و کافور و عطر شسته تن سزد که درد کنی هر زمان بستر و علن
 مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

توئی که صدر علانی و شاه کون مکان توئی که بدر حشائی و ما هر دو جهان
 توئی که ضامن مائی بخلد و راه جهان کند ببارگمت عرض پر گناه جهان

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شهی که به بخشی دهم به بخشائی گناه بنده مسکین و راه بنمائ
 بسوی خویش ز الطاف و زنگزدائی ز خاطر من محزون که مالک مائی

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شهی که دهانی مرا ز لطف و عطا امان و خاطر مجموع و امن خیر و شفا
 تو آن شهی که دهانی مرا ز رنج و عنا پذیر عرض من پر گناه بهر خدا

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شهی که کنی شد خاطر محزون تو آن شهی که بود وصف تو ز حد بیرون

له اشاره به: شمس الضحیٰ بَدَّه الدُّجی صَدَّه العُلی (درود تاج)

تو آن شهی که علامت بود همیشه مصون ز درد و رنج و غنای درون و هم بیرون

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شهی که کفیلی ببارگاه خدا تو آن شهی که شفیع میانی هر دوسرا
 هنوز آمده گوید بدرگمت شاها شنو برای خدا عرض این فقیر گدا

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

دل داده زبان کشاده بنهاده جبین با صدق و صفا بعجز بر روی زمین
 گویم بصد انکسار با چشم نمین بشنو عرض بنده همین است و همین

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت غوث اعظم جیلانی محبوب خدائی و سید گیلانی
 بنهاده بعجز بر دوش پیشانی گویم به نیاز کای مه سبحانی

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت غوث پاک و محبوب اله سرور و امیر و سرور و شاهنشاه

فریاد رس بنده به شام و به پگاه میگویم و ایستاده ام چشم برآه

از لطف عیم خویشتن سویم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در بارگاه حضرت غوث سبحان محبوب اله سرور هر دو جهان

اعنی شه بعد از مه کون و مکان گویم بهزار عجز و الحاح چنان

از لطف عیم خویشتن سویم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت شاه و پادشاه کونین محبوب خدا رسول نور العین

پور زهد و نور عین حسین گویم چو تویی معین مانی شک و شین

از لطف عیم خویشتن سویم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت پیر شافع یوم لندن غوث اشفیتلین دافع رنج و محن

پوشنده عیب و واقف سر و علن گویم بهزار عجز و کای شاه زمین

از لطف عیم خویشتن سویم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت دستگیر پیر پیران غوث اشفیتلین واقف سر و عیان

داننده غیب و سائر عیب جهان گوید بدت هنوز از روح و روان

از لطف عیم خویشتن سویم بین

وز بهر مدد بیا شه محی الدین

(عاشیه نیر خلی ب صفحہ ۳۲۵)

دی چه خوشش گفت پیر پاک نهاد بامن از راه لطف گامد یاد

نخیر اورد با همزار ارشاد چونکه پریشش نمود ارشاد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

هاتم نیز گفت بادل شاد حرز خوش آنچنان نکو بنیاد

که ز هم و ز عنم کند آزاد یا شفیع الامم بیوم تناد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

ای صفات تو فائق از اعدا ورد نام تو عمدة الاداد

خانه دین را تویی عماد عرض دارم شهاب رب عباد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

بنهادی کریم رب عباد آنکه در حکم اوست کون و فاد

دافع هم و غم و رنج و عناد عرض دارم پی حصول مراد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

کرم تُست ابد بنیاد از تو خواهم سید بغداد
 بالسی عجز از پی امداد صحت و خیر و امن و نعمت زیاد
 آدم چون ز بهر استمداد
 المدد یا امام زین عباد

ز من گدا حصارا برسان صبا پیامی بشیر ابن حیدر عرضی کن از غلامی^۱
 نبود عجب بخشی اگر ز فیض عامی در نزع و روز محشر از لطف خود دو جامی
 بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

تو امیر پُر عطائی تو شبیر خوش تقائی چه کنم اگر نیائی خواهم که تا بیائی^۲
 بمدد یا کجائی اسمع شها تدائی تو کفیل عفو مائی تو شهید کربلائی
 بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

تو امیر با سپاهی تو شاهی و پادشاهی تو شهر جهان پناهی ز سماء تا بپای^۳
 داننده کماهی تو قتیل بیگناهی تو شبیه خوش نگاهی ز دلم زدا سیاهی

له حافظ شیرازی شهر آفاق غزل کے تحت تاثیر سے

که بگوی می فردستان هزارم بجای
 دیوان حافظ شیرازی

۱ به بشیر ابن حیدر که مد عرض سلامی - نسخ خطی الف ص ۲۰۳ -
 ۲ ع: یا حنیب الله اسمع قالاً -

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی
 بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی
 تو که نور مصطفائی تو که پور مرتضائی تو که صابر الجفائی تو که شاکر الرضائی^۱
 تو که سامع الدعائی تو که شافع الوری تو که رافع اللوائی تو که دافع البلائی
 بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

بنهاده بر درت سر استاده است بر در نعلت گرفته در بر یحیی گدا منور^۲
 کای نور چشم حیدر پور بٹول اطهر آن جناب شبر شبیر بنده پرور
 بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

سراجی، مشعلی، شمعی، شهابی غلط گفتم غلط خوش ماه تابانی
 خطا کردم نه مانتاب آفتابی نگویم آفتابی بوتربانی^۳
 شها مشککشای شیخ و شابی
 بدادم رس شه عالی جنابی

شفیعی، مشفق حاجت روائی شفیع شافع روز جزائی

۱ له صابر به مصائب و ابتلا و راضی به رضائی خدا -

۲ له متاب - نسخ خطی ج ۱ جلد دوم ص ۴۰ -

۳ له لقب حضرت علی -

علی مرتضیٰ شیر خدائی وصی مصطفیٰ بدرالدجائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شہ ہر دوسرائی شہنشاہ میر ارض و سمائی

شہنشاہ علی مرتضائی شہنشاہ رفیق مصطفائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

علی المرتضیٰ شمس الضحائی وصی مصطفیٰ بدر الدجائی

علی مرتضیٰ خیر کشتی مکر عرض دارم تابائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

جمع اولیاء خوش پادشاهی بحکم تست از مہ تا بمانی

تو ہستی منظم سر الہی چگویم حال خود دانی کمانی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ عجب عالی نژادی اساس دین را محکم نہادی

تو آن شاہی کہ خیر را کشادی من سکین را معطی المادی

لہ عاشقہ نسخہ خطی بیس ۳۳۰

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ عجب عالی مقامی بکوش ساقی خیر الانامی

غلامان درت رومی و شامی منور را شہا معطی المرامی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ نمیسگویم خدائی علی چون خوانمت پس کی جدائی

شفیع و شافع سردار مائی بجل مشکل ما چون نیائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شفیع المذنبینی شہنشاہ امیر المومنینی

جو بر تخت ولایت می نشینی بحال ابتر ما چون نہ بینی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شہ روشن ضمیری شہنشاہ عجب ماہ منیری

منور عرض دارد گر پذیری بجل مشکل ما دستگیری

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شهنشاه امام الاولینی شهنشاه امیرالمسلمینی
شهنشاه شه دنیا دینی محبان را عجب جبل البتینی

شها مشککشای شیخ دشبانی

بدادم رس شه عالی جنابی

تو آن شاهسی که ماهی دو عالم بجز دیدار تو نبود خیالم
فدای خاکپا بیت جان و مال منم شربان تو انظر محالم

شها مشککشای شیخ دشبانی

بدادم رس شه عالی جنابی

شهنشاه بخود راهم نمودی بسان کمر با کاهم ربودی
شها از فضل خود جاهم فرودی بدم فحم سیه ماهم نمودی

شها مشککشای شیخ دشبانی

بدادم رس شه عالی جنابی

سلامی بشیر و خوش نوی او سلامی بخوش قد و دلجوی او

سلامی به بینی و خوش روی او سلامی بدو چشم و ابروی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

له مضبوطی به اشاره به

یا رسول الله استمعنا لکنا
استجب فی بحر نعم مغفر

یا حبیب الله انظر حالنا
جند یدعی سہلنا اشکالنا

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

سلامی بشیر و گیسوی او سلامی بدو گیسوی و موی او

سلامی ز چین و ز آهوی او سلامی ز مشک پر از بوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

سلامی بدو دست بازوی او سلامی بدو پای و زانوی او

سلامی بگفتار خوشگویی او سلامی بزلف سمن بوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

سلامی بسجی و تنگاپوی او سلامی بداماد مهر روی او

سلامی بر شہر بانوی او سلامی بر دخت بشوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

سلامی بجنک در کوی او سلامی بدیوار و هر موی او

سلامی فقیر عطا جوی او سلامی هنور شنا گوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی بهرستار و هر موی او

گر بسی ناخوردنیسا خورده ام در بسی ناکردیسا کرده ام
نامه خود گرسیه آورده ام وز این غم بادل افسرده ام

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپرده ام

گر گناه بعید بنموده ام در سراسر راه بد پیموده ام
لیک چون از شاه جیلان بوده ام جبه خود را بجاکش سوده ام

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپرده ام

گر گنه گارم و گر عاصی بد در سیه کارم و گر هستم چود
شاه جیلانی رسد ما را مدد چون اناله قوله دارم سند

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپرده ام

گر بعضیان صرف کردم عمر خویش در نمودم بان بدی را حبله بیش
در بدم بهر خلائق جمله بیش در نمودم خلاف دین و کیش

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپرده ام

له بمعنی میں اس کے لئے ہوں۔

عرض میدارد هنوز نوردین با هزاران عجز با سودہ جبین

در جناب پاک رب العالمین بخش عصیانم بشاہ محی دین

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپرده ام

گرچه بنموده ام بسی تقصیر در چه پیموده ام رو تزییر

المدد المدد امیر کبیر کہ منم بندہ درتیا پیر

عرض میدارد این فقیر حقیر

سیدا سرور تو دستم گیر

سیدا اولیا و مرشد پیر رہبر اصفیا و سید میر

نور عینین شیر و شیر روی بنما و دست بندہ گیر

عرض میدارد این فقیر حقیر

سیدا سرور تو دستم گیر

شاه کومین و سید ثقلین جد پاک تو سید المحرین

پور سلطان و منحن دارین نور عینین حیدر و حسنین

له ع : رہبر اصفیا و سید و میر نسخہ خطی الف ص ۲۱۸ - نسخہ خطی ج جلد دوم ص ۴۲

له ع : روی بنما و دست ما گیر " " " "

له سید ثقلین - " " " "

منم از خار و درخس و خاشاک در ز عصیان سراسم ناپاک
آدم پیش پور شبر پاک دل غمگین و دیده نمناک
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای شر دین و ای مه دنیا سید و رهنمای و هربسما
شافع مومنان بروز جزا دستگیرنده بهر دوسرا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

چون توئی تکیه گاه هر بکس چون توئی پیش او لیا دیش
یک نگاهی ز لطف مارا بس ای شر اولیاء بدام رس
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای تو مخدوم و مرشد عالم از پی دفع درد و رنج و الم
جبه خود بدرگست مالم شاه جیلان بیابین عالم
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

له ع: ای شر دین و ای مه دنیا - نسخه خطی الف ص ۲۱۸ - سید و رهنمای و هربسما - نسخه خطی
الف ص ۲۱۸ - ع: چون توئی پیش او لیا دیش - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ - ع: ای تو
مخدوم و مرشد عالم - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ - نیز نسخه خطی ج بلد دوم ص ۸۴ - ع: از پی
دفع رنج و درد و الم - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ -

ای بروی تو عاشق است خدا خاک کوئی تو کسّل دیده ما
بهر ما بسندگان بود بخدا آستان تو جنت المادا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای بامداد من بسیف و علم همچو برق آمدی بخس غم
مرحبا مرحبا انکو مقدم الممدو الممدو ز لطف و کرم
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای مه آسمان و فخر زمین شاد فرمای خاطر غمگین
عرض دارد منور مسکین اکرم یا جناب محی الدین
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

نام پاک تو دستگیر علا جد پاک تو شاه کرب بلا
میکنی دفع درد و رنج و غنا میکنی یخ شاخ جور و جفا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

گلشن است و ابرو هم باد بهار گلرخان ایستاده هر سو در قطار
از ادب لب بسته هر یک غنچه دار زان بخوانم همچو بلبل بار بار
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

چشم زرگس داست بر شاه ریت ز اشتیاق روی خوب چون مهیت
آرزو دارد که تا بسند گهت سرنگون باشد از آن بر در گهت
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

سوسن و سنبل بنفشه یاسمن می چمد از اشتیاق در چین
یا اب شاه حسین و هم حسن ای کفیل حل مشکلهای من
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا می ده بحبام زرنگار تا بنوشم بر رخ زیبای یار
اعنی آن سرد گلستان باوقار حضرت شاه علی عالی تبار
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

له - نسخ خطی الف ص ۱۸۲ پر اس مسدس کی ابتدای یوں درج ہے "مناقب در حضرت شاه مردان علی قہ"
 له - استادہ ہر سو در قطار - نسخ خطی الف ص ۱۸۲ و نسخ خطی ج ص ۳۵ -

ساقیا بر خیزو مان پُر کن شراب در میان ساغر چون آفتاب
تاکہ پر نوشیدہ گیرم مان شتاب یا علی یا ایلیا یا بوتراب
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا بر خیز و پُر کن جام می بر رخ آن سرور فرخندہ پی
با صدای بربط و آواز نی تاکہ نوشیدہ گویم پی بہ پی
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا در دو می یاقوت زنگ با صدائی بربط و آواز چنگ
بخم غم از دل کنم تا بید زنگ چون بگیرد در برم آن یار تنگ
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ای جناب حضرت مشکل کشا یا علی ارخ رسول مجتبی
در دو عالم گرمان را رہنما ہم شفیع و شافع روز جزا
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ای شفیع و شافع این پُر گناہ دی شفیع و مشفق این عذر خواہ

له ایلیا اور بوتراب ہر دو لقب حضرت علیؑ

ای مجبان را توئی عالم پناه ای تو شاه و اولیا همچو پناه

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

ای جنابت بلجا و مادائی ما وی کفیل حل مشکلاتی ما

تیر ما پیر ما مولائی ما مُرشد ما رهبر دانای ما

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

عرض میدارد هنوز در جناب رخ نما از لطف ماری جاب

یعنی از رخ زلف یکسو کن شتاب ای رخت مهتابی بی آفتاب

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

نگاه لطف بمن یا محمد عربی که خاک بوس در تست شیخ و شاب و صبی

برگره تو کس عرض این فقیر غمی علیک الف صلا فداک جددانی

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی توئی که بشان تو گفت حق لولاک بود بکرم تو شاها ز سمک تا بسماک

له بجز به اشاره ۲ غزل شماره ۲۸

برای تست مه و مهر و انجم و افلاک سزد که وحی برود پیر ز راهت خاک

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که عاشق رویت خدای بی همتاست توئی که خاک درت کحل دیده حوراست

توئی که بنت شریف تو حضرت زهراست توئی که نام شریف تو حرزدفع بلاست

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که گرد ربهت نور بخش دیده ماست توئی که خاک در اقدس تو خاک شفاست

توئی که نام تو ما را برای درد دواست توئی که ذات تو ما را شفیع روز جزاست

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی توئی که خدا عاشق رخ تو بود توئی توئی که ز لطف همه نعم برود

توئی توئی که رکابت گرفته وحی دود توئی توئی که بناست نجات حشر شود

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که نقش کف پای تست راهنما برای معشر انسان و جان بسوئی خدا

توئی که کان حیسانی و ابر وجود و سخا توئی که معدن امنی و بحر فضل و عطا

اگر چه عرض بستکار هست بی ادبی
 بین بین ز کرم یا محمد عربی
 توئی که مالکی و شافعی بر دوز جزا توئی که ساتری و غامسری بامر خدا
 هنوز آمده گوید بدرگست شایا بنام شبر و شبیر و حضرت زهرا
 اگر چه عرض بستکار هست بی ادبی
 بین بین ز کرم یا محمد عربی

هر چند که عهد ما شکستم در جرم و گناه بار بستم
 در کافرو گبر و بت پرستم گر ناکسم و گر کستم
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم
 هر چند بلند یا که بستم ایستادم اگر و گر نشستم
 گر ساکم و گر چه مستم گیری دستم اگر برستم
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم

یا شاه علی اخ پیمبر زود ز عهدا بتول اطهر
 از بهر شبیر و بهر شبر از لطف بسوی بنده بنگر

له استادم نسخ خطی ج ۱۱ ص ۱۸۴ دوج زهرای نسخ خطی الف ص ۱۸۴

من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم
 ای آنکه تو حیدری و صفدر دی آنکه تو سروری و بهر
 ای صاحب تخت و تاج و افسر ای بنده نواز بنده پرور
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم
 ای آنکه تو مالک الرقابی در مجمع اولیاء شهابی
 فی غلظم نخوش آفتابی شاه نجفی ابو ترابی
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم
 ای آنکه تو حافظ البلادی ای آنکه تو نافع العبادی
 ای آنکه تو معطی المرادی هر چیز که خواستم تو دادی
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم
 ای آنکه تو دافع البلاء ای آنکه تو رافع اللوائ
 شاهی بزین مہ سائی زود آ زود آ شهاب کجائی
 من زان تو ام هر آنچه بستم
 یا شبیر خدا بگیر بستم

ای شاه زمین ماه افلاک ردیم بزمه ز در گهت خاک
ای شاد کن حزین غمناک من عرض کنم بشاه لولاک
من زان تو ام هر آنچه هستم
یا شیر خدا بگیر بدستم

ای آنکه تو شاه و پادشاهی محکوم تو ماه تا بماهی
ابر کرمی جهان پناهی از نامه من بشو پناهی
من زان تو ام هر آنچه هستم
یا شیر خدا بگیر بدستم

اتاده بدر گشت منور بار عصیان گرفته بر سر
گوید بشیر و بهر شبر از جرم و گناه بنده بگذر
من زان تو ام هر آنچه هستم
یا شیر خدا بگیر بدستم

یا امیر ابن الامیر چون توئی در هر دو عالم دستگیر
عاجزم افتاده ام دستم بگیر عاصم در مانده ام عذرم پذیر
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در جناب شاه جیلان دستگیر

سیدا فخر زمینی و زمان سیدا خواهم ز تو امن امان
نام پاکت ورد دارم بر زبان الامان یا شاه جیلان الامان
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در جناب شاه جیلان دستگیر

گر منم از کثرت عصیان نخل ورز بسیاری جرمم پانگل
چون غلامم سیدا از جان و دل جرم من بخشا و عصیانم مهل
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در جناب شاه جیلان دستگیر

چون توئی فخر زمین و بهم زمن چون توئی نور حسین و هم حسن
عرض میدارم بنام نختن مرشد من پیر من آقای من
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در جناب شاه جیلان دستگیر

چون توئی نور نبی پور حسن زین جهت شام و سحر شود در من
غوث اعظم شافع یوم لمن غوث اعظم دافع رنجن و محن
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در جناب شاه جیلان دستگیر

چون توئی شمس الضحی بدر الدجی چون توئی غوث الوری نور الهدی

من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 ای جناب تو مصدر حسانت دی حضور تو منظر برکات
 درو نام تو رافع درجات زان کنم عرض در همه حالات
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 ای رفیق شفیق دیار مغیث بهر این بنده دوستدار مغیث
 ای شهنشاه و شهسوار مغیث عرض دارم بکردگار مغیث
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 ای دو زلفت هزار چین تاراج کرد و سلطان چین بصد افواج
 پیش زلفت به نگهتی محتاج میکند عرض و مشک آرد باج
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 ای دو چشمت دو کون المصباح گیسویت مشکلات را مفلح
 زان برای صلاح و بهر فلاح میکنم عرض در مساو صباح
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما

له معنی سرچشمه بهر نیکی :-

ای سمیع دعا و آه صراخ شجره دین را توئی خوش شاخ
 منفرشت آسمان عرش کلان عرض دارم بدرگهت گستاخ
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 یا حسین ابن دخترا احمد بر تو باده درود و سجده
 بخلایان چو میرسی بمدد میکنم عرض گر قبول افتد
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 گرچه شده است و قند و شیر لذیذ زین همه نامت ای بشیر لذیذ
 وصف حُسن مرا کثیر لذیذ بشنو این عرض از فقیر لذیذ
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما
 یا شبیر ابن حیدر کرام نور عینین احمد مختار
 دستگیر همه صغار و کبار عرض دارم همین بلبل و نهار
 من نخواهم هما و نخل هما
 جز دو زلف تو مظلما

له ع ای سمیع دعا و آه و صراخ رنجه خلی الفت ص ۲۰۴ - صراخ بمعنی فریاد کردن -
 تلخیص به آیت کریمه : اِنَّ رَبِّيَ لَسَمِيعٌ الدُّعَاءِ (سپاه : ۱۳ - و ما بری - سوره ابراهیم - آیت شماره ۲۹)

ای که نامت ز شهد و شیر و میویر
هست شیرین و فائق از همه چیز
بخت و دولت ترا غلام و کینز
باشنو از لطف عرض عاجز نیز

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای که لطف مراست کافی و بس
میکند لطف تو همراز گس
حامیم نیست چونکه غیر تو کس
میکنم عرض مان بدام رس

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای شه کربلا عیوبم پوش
هرم من بخش و عذر من بنیوش
احمدت می نشاند چون بردوش
میکنم عرض گر نمائی گوش

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای پناه همه عوام و خواص
از عذاب دو کون ساز خلاص
ای به بحر شهادتی خواص
باشنو از لطف عرض خادم خاص

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای سلام تو بر مغان فرض
میکنی دفع مجله علت و مرض

له معنی انگور خشک کیشش

تو کرمی و بسند صاحب غرض
در جناب تو می نماید عرض

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای رخت مصحف است خال نقط
سطر بی سطرش دو ابرو و خط
زلف شان نزول نیست غلط
زان بخوانم بشان زلف فقط

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای ز جود تو عالمی محفوظ
کن ز شش زمان مرا محفوظ
باد امداد ما ترا ملحوظ
زان بود ورد من همین ملحوظ

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای خداوند باغ و راغ و ایاغ^{له}
ماه دارد ز بسندگی تو داغ
طوطی و بلبل و کبوتر و زاغ
هر یکی گفت دی چه خوش در باغ

من نخواهم هما و نطلی هما

جز دو زلف تو مظلما

ای مثلت نه دیگری نفاع^{له}
مجله اش را را توئی مناع

له ع : باد امداد تو مرا ملحوظ - نفع خطی ب که مریدها اشتباه کاتب اسند
له معنی پناهی تلهی^{له} معنی جام شراب - له نفع دهنده

میکنی لطف با هزار انواع میکند عرض زان بصد اسماح

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای که ماهی به برج شاه نجف دی دُرّت لاشهادت است صدف

پشت استاده اولیا صدف عرض ما را شنوز مردی الف

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای شهنشاه صاحب اشفاق شهره جود تست در آفاق

بجمال تو چون منم مشتاق عرض دارم بصد هزار اشواق

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

یا حسین ابن بنت احمد پاک جد پاک تو سید لولاک

شاد فرمای خاطر غمناک عرض دارم بدیده نمناک

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

دوی و زلف شبیر ابن قبول مصحف خوش خط است شان نزول

زان دعا میکنم بچشم قبول بحق آل و اهل بیت رسول

له ع: پشت استاده نسو علی العیص ۲۱۰ له معنی امید قبول -

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

یا حسین ابن بنت خیر انام دیدت بهر ما اتم مرام

بعد صدمه درود و بعد سلام بنجاب تو عرض ماست مدام

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای شهنشاه و پادشاه جهان دی سرسروان و تاج سران

خاک پای تو کحل خوش نظران عرض دارم بدرگه تو چنان

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای شمر کربلا به مهر روی تو بقدر خوش نما و خوش خوی تو

بهلال خمین ابروی تو لبش قدر هر دو گیسوی تو

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای جنابت بود شهنشاه داغ دارد ز بند گیت ماه

گرچه من عاصیم دگر گمراه عرض دارم بهر گه و بیگاه

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

شاه ششیر بن علی ولی نور چشم بتول و پور علی
عالم ستر هر خفی و جلی عرض دارم بحق ناد علی
من نخواهم هما و نطل هما
جز دو زلف تو مظلما

ای شهنشاه ارض و ماه سما سوی حق لطف تست راه نما
از تو لطف است و بندگی از ما زان هنور کند عرض بشما
من نخواهم هما و نطل هما
جز دو زلف تو مظلما

۳۲

(۱۳۱- ماه رجب ۱۲۵۳ هجری)

یا حسین ابن علی اخ شبر حضرت فاطمه را نخت جگر
سروستان علی حیدر راحت جان و دل پیغمبر
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی اخ حسن سید هر دو جهان شاه زمن
دافع درد عنیم و رنج دمن دردم اینست شها سرو علن

له یعنی هر پوشیده و آشکارا-
له تلمیح به ناد علی مظهر العجايب والعذر لرب محمد عونا لك في التوايب كل هم و غم يغفل
بنو نك يا محمد و ولايك يا علي يا علي يا علي ادر گئی-

غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی سرور دین بر در پاک تو سایم بزین
بینی و عارض و عینین و جبین عرض دارم بر صدق و یقین
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی سید پاک هست و صفت چو رای ادراک
لعن گویان به یزید ناپاک عرض دارم بجنابت غمناک
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی پور بتول ثمره شجره دین آل رسول
تا کنی عرض هنور مقبول گوشت بادل محزون و ملول
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

۳۳

یارب بصدخ و جبه و گیسوی مصطفی یارب هر دو چشم و دو ابروی مصطفی
یارب هر دو زلف سمن بوی مصطفی یارب به بینی و لب خوشگوی مصطفی

له هر دو زلف و سمن بوی نمونه خطی الف ص ۱۲۴- جو اشتباه کاتب چه-

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بخوش دمان و بدندان مصطفی یارب بخوش زبان در افشان مصطفی

یارب بغیب و بزندان مصطفی گویم بچشم دست بدان مصطفی

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بحق سینه بی کینه رسول با بازو و دوساعد آن والد قبول

یارب بدست و پنجه آن فخر ذو العقول کن از برای موکرمش عرض من قبول

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بساق و پا و بانگشتمای او یارب بنجاک پاک کف هر دو پای او

یارب باین شائل راحت فرای او یارب بزمین این سرو پای علای او

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی اقدس خیر الودی بخش یارب بجهت جسد مرتضی بخش

یارب به نعل پای نبی الهی بخش یارب گناه و جرم من پُر خطا بخش

له باشم بمشردست نسو خطی ب یارب بدست پنجه نسو خطی ب مرصفا اشتباه کاتب.

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی اطهر مشکلتا بخش یارب بای پنجه شیر خدا به بخش

یارب بحق چادر خیر النساء بخش یارب بهرد و زلف شه کربلا به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بسجده ید شیر خدا به بخش یارب بدست خط حسین علامه بخش

یارب بدستخط علی الهی به بخش اعنی علی ابن شه کربلا به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی پاک شه محی دین بخش با جانماز و سجده آن شاه دین به بخش

با کاسه جناب شهنشاه دین به بخش گویم بسجده سوده جبین بالیقین به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب به زمین خاک در این تبرکات یارب بحق این همه طبقات طبقات

خواهم بعفو جرم که یابم ز ششبهات عز و وقار و خیر و شفا حل مشکلات

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش

در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یا رب بفرق موی سر مصطفیٰ بخش یا رب بسود قدش دوسرا به بخش
یا رب برود نعت نبی الہدایہ بخش یا رب بگوش و گردن خیر الودایہ بخش
یا رب به یمن اینہمہ جرم مرا بخش
در نزع و گورو وزن بروز جزا بخش

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۲۷۹)

یا علی ولی شہ دولری شاہ کبرای مامن صفرائی
از تو خواہم بحضرت ابرار کہ دہی خیر ما ہمہ فقرا
بر عدویم گذار کن چو تیغ
از کرم بار بر سرم چون میغ
یا علی ولی بنام نبی شافع جملہ شیخ و شاہ صبی
از پی خیر این فقیسہ نبی نعت گوئی محمد عربی
بر عدویم گذار کن چو تیغ
از کرم بار بر سرم چون میغ
یا علی ولی بنام رسول یا علی ولی بنام بتول

لہ نسخہ خطی الف ص ۱۲۴ پر اس بند کے مصرعوں کی ترتیب یوں ہے:

یا رب بسود قد یا رب بفرق
یا رب بگوش و گردن یا رب برود نعتہ
یا رب بگوش و گردن یا رب برود نعتہ

از پی امن این ظلوم و جہول بامان فردع و مجملہ حول
بر عدویم گذار کن چو تیغ
از کرم بار بر سرم چون میغ
یا علی ولی بنام شبیر دستگیرندہ فقیر و امیر
از پی امن این فقیسہ حقیر بشمول ہمہ صغیر و کبیر
بر عدویم گذار کن چو تیغ
از کرم بار بر سرم چون میغ
یا علی ولی منور زار با ہزاران نیاز بالتکبار
از پی امن با صفار و کبار از تو خواہد بسید ابرار
بر عدویم گذار کن چو تیغ
از کرم بار بر سرم چون میغ

یا محمد مصطفیٰ یا رہنمای مسلمین یا کفیل یوم محشر یا شفیع المذنبین
چون شود در روز محشر از برای مومنین بر در جنت صدای فادخلو ہا آمینین
لہ تلخیص آیت کریمہ: اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَابْتِیْن اِنْ تَحْمِلْنَہَا
وَاَشَقَّقْنَ مِنْہَا وَحَمَلْنَہَا اِلَّا نَاسًا ؕ اِنَّہٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا -
(سپارہ ۲۲ - سورہ الاحزاب - آیت شمارہ ۷۲)
لہ تلخیص آیت کریمہ: حَتّٰی اِذَا جَاۤءَہَا وَقُتِّیَتْ اَبْوَابُہَا وَقَالَ لَہُمْ خُذْہَا سَلٰمٌ وَعَلٰیکُمْ
طِبْنُمْ فَاذْخُلُوْا ہَا خٰلِدِیْنَ
(سپارہ ۲۲ - فہم اظہم - سورہ الزمر آیت شمارہ ۷۳)

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالار اُمت پیشوای مومنین

چون شدی در لیلۃ المعراج در عرش برین می دیدی در رکابت حضرت روح الامین
آنقدر شد نور ریزی از یسار و از یمین کز کواکب میشود روشن بحسب ذره چین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالار اُمت پیشوای مومنین

ای شه لولاک شان وای مہر رخ برین ذرہ خواہم ز مہر ت گر دہی ای مہر جبین
ای دو گیسوی شریفیت بہر ما جبل امتین عرض عاصی در جناب تو ہمین است و ہمین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالار اُمت پیشوای مومنین

شیخ و شاب و ہم صبی و بچہ با اندر جنین زندگان بالای ارض و مردگان زیر زمین
در ہوا طیر و ملک بر کرسی و عرش برین بالیقین نام تو میخوانند خستم المرسلین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

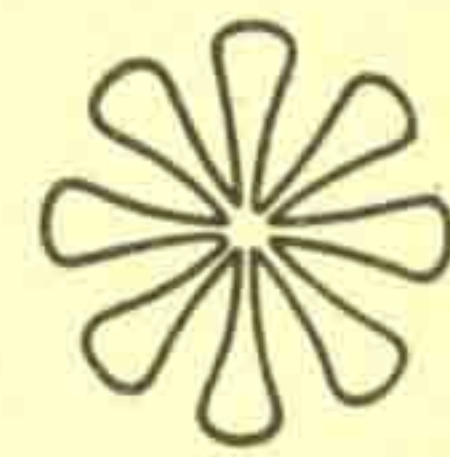
قافله سالار اُمت پیشوای مومنین

لے تلخیص: آیت کریمہ: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (قرآن شریف - سید پارہ ۱۷ - سورہ الانبیاء آیت شمارہ ۱۰۷)
لے شدی بطور فعل لازم (رفعی) ع شغلای کہ آب جو آرد -
لے مراد حضرت جبریل امین علیہ السلام
لے صنعت تضاد در تضاد

یا نبی المجتبیٰ یا مالک شمع متین یا نبی المہتدا یا مالک راہ یقین
ایشہ تخت نبوت صاحب تاج و نگین عرض میسار و منور در جناب تو ہمین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالار اُمت پیشوای مومنین



مخمسات

۱
اسلم نبیا شفیع الانام^۱ شفیع الانام علیہ السلام
علیہ السلام رفیع المقام رفیع المقام بعجز التمام
بعجز التمام علیہ السلام^۲

اسلم نبیا شفیع البرایا شفیع البرایا کریم السجایا
کریم السجایا جزیل العطایا جزیل العطایا نبی الورایا
نبی الورایا علیہ السلام

اسلم نبیا رؤفا رحیما رؤفا رحیما علیم حکیم
حکیم علیم قسیم جسیم قسیم جسیم نسیم
نسیم علیہ السلام

اسلم نبیا قسیم الجنان قسیم الجنان رفیع المكان

۱۔ یہ خمس شیخ سعدی کی شہرہ آفاق غزلیہ رسوم شائش پیغمبر کے تحت تاثیر لکھی ہوئی ہے۔
کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الام
امام رسل پیشوای مہدیل بین خدا مہبط جبرئیل
شفیع الوری خواجه بعث نشر امام الہدی صلہ دیوان شہر
شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم نسیم و نسیم
چہ نعت پسندید گویم تورا علیک السلام ای نبی الورایا (دیباچہ برستان سعدی)
۲۔ علیہ السلام علیہ السلام نسخہ خطی الف م ۱۷۳ اور نسخہ مکرر میں ہر شہر کا پانچواں مصرع پھر یونہی علیہ
السلام علیہ السلام ہے۔

رفیع المکان فصیح اللسان فصیح اللسان ملیح البیان

ملیح البیان علیه السلام

اسلم کثیراً الخیر النساء الخیر النساء جزیل العطاء

جزیل العطاء عیم الثناء عیم الثناء شفاء لدا

شفاء لدا علیه السلام

اسلم بشیر عذیم المثل عذیم المثل بدیع الجمال

بدیع الجمال ملیح المقال ملیح المقال عیم النوال

عیم النوال علیه السلام

اسلم کثیراً بروح الشبیر بروح الشبیر امام البکیر

امام البکیر حفیظی نصیر حفیظی نصیر شفیع الفقیر

شفیع الفقیر علیه السلام

تقبل الهی دعاء الفقیر دعا الفقیر بلطف الکثیر

بلطف الکثیر بحق الشبیر بحق الشبیر شهید البکیر

شهید البکیر علیه السلام

۲

اگرچه بیچ نکردم بجز خود جز بد وگرچه بیچ ندارم ز نیکوئی برید

وگرچه سیرت من بود و هست همچون دو شها چون لطف تو هست بود برون از حد

منم غلام تو یا سید یا بید

اگرچه بود و بود جرم من برون از حد وگرچه فسق و فجورم بود برون از حد

چو من غلام جنابم دلم عن اب و جد بیایا بمددگاریم نگویم غله

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد یا کریم ابن کریم بیایا بمدد ای شه رؤف و رحیم

بیایا بمدد سید بلطف عیمیم بیایا بمدد گاری غلام صمیم

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد چون صبا بوقت بهار بیایا بمدد سید بلبل و نهار

بیایا بمدد با عنایت بسیار بیایا بمدد بهر احمد مختار

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد یا جناب حضرت پیر بیایا بمدد ای که قادری و قدیر

بیایا بمدد گاری فقیر حقیر بیایا بمدد ای که ناصری و نصیر

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد نور سید الابرار بیایا بمدد پور حیدر کرار

بیایا بمدد ای شفای هر بیمار بیایا بمدد بهر مجرم بدکار

منم غلام تو یا سید یا بید

کند بد که پاکت فقیر نور الدین محل مشکل کونین عرضداشت چنین

له بیایا بمدد عالیا نگوم غدا - نسخه خطی الف ص ۲۱۶ -

له مجرم و بدکار نسخه خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۶۵ -

له نور الدین اسم خود شاعر فقیر اسم خانوادگی وی -

بصد هزار تفرع نهاده سرزمین که انبیاء و مدد یا جناب محی الدین
منم غلام تو یا سید یا بدد

۳

السلام ای بلبل گلزار حق السلام ای طوطی گفتار حق
السلام ای مطلع انوار حق السلام ای مطلع انظار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای سید ابرار حق السلام ای احمد مختار حق
السلام ای ساقی و خمار حق السلام ای مست حق شرار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای عزت دربار حق السلام ای رونق بازار حق
السلام ای زیب کار دربار حق السلام ای لائق گفتار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای نائب سرکار حق السلام ای باقی هر کار حق
السلام ای مرکز پرکار حق السلام ای یار و صاحب کار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای مخبر اخبار حق السلام ای واقف احوال حق
السلام ای محرم اسرار حق السلام ای دلبر و دلدار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای سید و سردار حق السلام ای سردار حق
السلام ای دوست در یار حق السلام ای منظر آثار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای تیغ جوهر در حق السلام ای میخ گوهر بار حق
السلام ای اختر سیار حق السلام ای مخزن ذخائر حق
السلام ای یار حق مختار حق

۴

مختص عربیه

الهی بالنبی المصطفیٰ علی بالعلی المرتضیٰ
وبالزهر و حسن المجتبیٰ الهی بالحسین الکربلاء
تقبل توبتی و اجب دعاء

الهی بالنبی شمس الضحیٰ الهی بالعلی المجتبیٰ
الهی بالحسن نور الهدی وبالشیر مع الخیر النساء
تقبل توبتی و اجب دعاء

الهی بالرسول و کل آل و اتح المصطفیٰ اهل الکمال
بالزهر مع الحسن الخصال و بالسبطین لا ترد سوال
تقبل توبتی و اجب دعاء

الہی بالنبی دُحس حالہ و اولادہ واحفادہ و آلہ
و روح البونواب حسن قالہ علی منہ الشیر اکثر نوالہ

تقبل توبتی واجب دعا

الہی بالنبی مع البتول و روح المرتضیٰ الخ الرسول
و بالحسین سبطین الرسول سمع القبول

تقبل توبتی واجب دعا

۵

الہی بشیر و اولاد او الہی باحفاد و اکباد او
الہی آبا و امجاد او الہی بدخت و باماد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

الہی بشیر و فریاد او باندہ و زاری بیداد او
الہی بقلب غم آباد او بخزن دغم قلب ناشاد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

الہی بقدر چو شمشاد او بخوش قامت سرو آزاد او
بکن مشکم حل بامداد او فرامش مبادا مرا یاد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

لے تا ۳۵ دونوں نسخوں (نسخہ خطی الف دب) میں یہ جگہیں خالی ہیں۔ نسخہ خطی ج میں ص ۲۳۲ پر ۱ اور ۲ کی جگہیں بس
طرح پر ہیں۔ لیکن چوتھی جگہ وہاں بھی خالی ہے۔

نکھ ع : باندہ و زاری و بیداد او۔ نسخہ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۳۳

الہی بخوش قد و بالای او بخوش قامت سرور عنای او
الہی بشیر و انبای او الہی مجبہ اجبای او

طلب میکنم ہر دم امداد او

الہی بحق شر کر بلا جگر گوشہ احمد مجتبیٰ
شفیع قیامت مہ دوسرا بعرض درود و بعرض ثنا

طلب میکنم ہر دم امداد او

۶

(ساختہ نسخہ خطی ب صفحہ ۳۵۱)

امشب از فضل خدائی فلک عرش مجید بچنان حین بہین و پچنین وقت سعید
کہ شد آثار سعادت نمودار و پدید از عنایات عمیم و ز کرمہای مزید

شاہ بعد از بعد بامداد رسید

چون صبا کی کرشم صبحم از غیب وزید گل مقصود من از گلشن امید وزید
روی خود شاہ مقصود خوش از پردہ کشید گوشم امروز چہ آواز خوش از غیب شنید

شاہ بعد از بعد بامداد رسید

بخدای کہ رحیم است و کریم است مجید خالق و رازق و تدعیوب است حمید
کہ ز حکمش شدہ چون موم بداؤ و حدید از رہ لطف پی صحت این پیر مرید

شاہ بعد از بعد بامداد رسید

لے از باغ وزید۔ نسخہ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۶۵ ۳۵ تہ تلخیص سورہ الحمد حضرت داؤد علیہ السلام لوہے کی زہریں بناتے تھے۔
اور لوہا ان کے ہاتھ میں موم کی طرح مڑ جاتا تھا۔

چون صبا گشت ازین بنده درگاه برید
سوئی بغداد بیک لحظه به بغداد رسید
عرض حال من پر جرم خوش آن شاه شنید
بنی و بعلی و شبر و شاه شهید
شاه بغداد ز بغداد بامداد رسید

بنخ و شاخ و شجر و سوسه دیو مرید
باغبان دل این بنده چو کندید و برید
زارغ غم از شجر باغ دل بنده پرید
سرفراز است هنوز چه خوش از بخت سعید
شاه بغداد ز بغداد بامداد رسید

۷

(عاشقین خطی بیس ۳۵۹)

ای پادشاه بحر و بر دی گریان را راهبر
دی بیشه دین را بر شاه شبیران شبر

امدادلنا امدادلنا

ای ردئی خوبت چون قمر ای رو قمر دی موقر
دی باغ ایمان را ثمر شاه شبیران شبر

امدادلنا امدادلنا

دی بهر امن ما سپر شاه علی را دی سپر
دی جد تو خیر البشر شاه شبیران شبر

امدادلنا امدادلنا

له نسخ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۲۶
له زارغ غم و از شجر عاشقین خطی الف ص ۲۲۹ (داؤ) مرصعا اشتباه سهو کاتب ہے۔

ای شافع جتن و بشر دی مطفی شمار سقر
من بنده ام عیسم نخر شاه شبیران شبر
امدادلنا امدادلنا

دی حکم ران خیر و شر دی باعث فتح و ظفر
کن دشمنم زیر و زبر شاه شبیران شبر
امدادلنا امدادلنا

ای دافع رنج و ضرر خاک درت کحل ابصر
فرخنده خونیکو سیر شاه شبیران شبر
امدادلنا امدادلنا

گوید هنوز خاک در با صد ادب شام و سحر
سوئی من عاجز نگر شاه شبیران شبر
امدادلنا امدادلنا

۸

ایدل ملکی گهی و گه خناسی گه اشرف خلعتی و گهی کتاسی
نگ سیاهی گهی و گه الماسی گه فاسقی و گهی سیح انفاسی
نمود را بشناس تا خدا بشناسی

له بمعنی کشف آتش دوزخ -
له ع: تا نمود را نشناسد خدا را نشناسد -
(خواجہ کرمانی)

بادل بقرار و قلب حزین عرض دارد شما بچشم نمین

المدد یا جناب محی الدین

المدد یا شهاب چرخ برین المدد ای سحاب روی زمین

المدد در ناب بحر یقین المدد فتح باب هر نمکین

المدد یا جناب محی الدین

المدد آفتاب روی زمین المدد ما هتتاب چرخ برین

المدد پنجه تباب دیو لعین المدد پیر شیخ و شاب جنین

المدد یا جناب محی الدین

۱۰

ای شه عالیجناب حیدر صفدر خطاب حیدر صفدر خطاب ای شه عالیجناب

شافع یوم حساب دافع رنج و عذاب دافع رنج و عذاب شافع یوم حساب

شاه علی بوتراب

باد بسان جناب خائ دشمن خراب خائ دشمن خراب باد بسان جناب

کن ز کرم فتح باب تاکه شوم فتیاب تاکه شوم فتیاب کن ز کرم فتح باب

شاه علی بوتراب

مالک ملک زقاب ساقی حوض شراب ساقی حوض شراب مالک ملک زقاب

انجم و مه آفتاب بحر ترا چون جناب بحر ترا چون جناب انجم و مه آفتاب

شاه علی بوتراب

زلف پریشان سحاب رخ چون آفتاب بر رخ چون آفتاب زلف پریشان سحاب

بهر مد آشتاب رخ بنای جناب رخ بنای جناب بهر مد آشتاب

شاه علی بوتراب

ای ز درت فیض یاب بچه و هم شیخ و شاب بچه و هم شیخ و شاب ای ز درت فیض یاب

.....

شاه علی بوتراب

حال دلم ز اضطراب هست چو ماهی تباب هست چو ماهی تباب حال دلم ز اضطراب

پنجه دشمن تباب زهر دیش جای آب زهر دیش جای آب پنجه دشمن تباب

شاه علی بوتراب

عرض منور شتاب باد قبول جناب باد قبول جناب عرض منور شتاب

لطف کند بحیاب ساغر چون آفتاب ساغر چون آفتاب لطف کند بحیاب

شاه علی بوتراب

عنبر و مشک و گلاب پاش براه جناب پاش براه جناب عنبر و مشک و گلاب

کاش بیاید بخواب پاش بگیرم شتاب پاش بگیرم شتاب کاش بیاید بخواب

شاه علی بوتراب

۱۱

ای شهنشاه ز من آمدنی شافع یوم لیسن آمدنی

عامی سرو عین امدنی دافع رنج و محن امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

یاشہ تناج بسر امدنی دی رخت ہیچو قمر امدنی

شافع جن و بشر امدنی دافع رنج و ضرر امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

ای رخت شمس الضحیٰ امدنی دی خدمت بدر و بجا امدنی

تید ہر دوسرا امدنی قبلہ و کعبہ ما امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

ای سرو سورا امدنی پسر شیر خدا امدنی

صاحب جود و سخا امدنی و اہب لطف و عطا امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

وای شہنشاہ زمین امدنی دی تونی جبل متین امدنی

دی شر زہرا جبین امدنی دی صنور کنین امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

۱۲

ای شہنشاہ شیخ و شاہ صبی دی خداوند ہر ذہین و غبی

لے خدمت رخسار "رخسار ہی تو"

لے یہ خمس نسخہ خطی ب میں موجود نہیں۔ اور نسخہ خطی الفصص ۱۲۸ کے ماسٹریں صرف یہی ایک بند درج ہے۔

دی فدایتو جہد و ام و ابی عرض دارم غلام آل نبی

مرجبا یا محمد عربی

۱۳

ای شر والا گہر جہد شبیر و ہم شبیر سیر گاہت فوق عرش و قاب قوسینت مقرر

مطبخ خاص ترا از غیب ہر شام و صبح دانہ انجم آسیا چرخ است و مان شمس و قمر

سألیم بر در گہمت یا حضرت خیر البشر

ای شر دنیا و دین دی حضرت خیر البشر ہادی و مہدی عالم گمران را رہبر

خاک در گاہ شریفیت دیدہ را کحل بصر عاصیان امتت را در گاہ پاکت مقرر

سألیم بر در گہمت یا حضرت خیر البشر

ای شر روی زمین و دی میچرخ برین ذات پاک تست شاہ رحمۃ اللعالمین

زینخت بردر گاہ پاک تو سائیدہ جبین باہراران عجز و زاری عرض میدارم چنین

سألیم بر در گہمت یا حضرت خیر البشر

ای کفیل جملہ امت شافع جملہ امم صاحب تخت نبوت و اہب لطف و کرم

سالک راہ طریقت مالک تیغ و حکم دافع درد و غما و شدت رنج و الم

سألیم بر در گہمت یا حضرت خیر البشر

ای قسیم حوض کوثر شافع یوم یمن دی شفیع روز محشر دافع رنج و محن

لے رجوع بہ اشارہ ۲ غزل شمارہ ۸۶ - لے ہادی و مہدی عالم نسخہ خطی الفصص ۱۶۶

..... نسخہ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۶۴۲

لے تلخیص بہ آیت کریمہ : وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِین دسیارہ ۱۴ - سورہ الانبیاء - آیت شمارہ ۱۰۴ -

ای واقف ستر و عیان ای سرور هر دو جهان
ای مالک کون و مکان ای کاظم شیرین زبان
زود آ بحسب مشکلم

ای دُر درج مصطفیٰ ای ماه بُرج مرتضیٰ
ابن حسین کربلا اعنی شه موسیٰ رضا
زود آ بحسب مشکلم

ای مالک قدر و رضا ای صاحب مجد و علا
ای سید هر دوسرا اعنی تقی مهتدا
زود آ بحسب مشکلم

ای قاسم پنج ستم ای دافع رنج و الم
ای سید عالی هم یا عسکری محترم
زود آ بحسب مشکلم

ای راحت جان نبی ای سر و بستان علی
ابن شه سید تقی یا حضرت شاه علی
زود آ بحسب مشکلم

ای چاره بیچارگان ای مادی آوارگان
ای رهنمائی گمراهان ای مهدی آخر زمان
زود آ بحسب مشکلم

ای نور چشم مصطفیٰ ای شمع بزم اتقی
ای دستگیر دوسرا ای شیخ عبدالقادر
زود آ بحسب مشکلم

گوید میسر کرم عبد حسید نبی درم
یعنی منور و مبدم از بهر دفع درد و غم
زود آ بحسب مشکلم

من عاصی ناکاره ام من عاجز بیچاره ام
رحمی بکن دربار م از لطف خود کن چاره ام
زود آ بحسب مشکلم

ای کریم و اکرم و پروردگار دی رحیم و ارحم و آمرزگار
من اگر شونده ام و شرمنا و در نمودم جرمهای بشمار
ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند کریمی کار ساز وی خداوند رحیم بی نیاز
گز کرم بیچ از صوم و صلوة و رگدشته عمر من مجله باز
ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند زمین و آسمان عالم و دانا ئی هر ستر و عیان
زیر حکمت چونین است زمان عرض دارد بنده عاصی چنان

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند من ناکاره دستگیر عاجز بحیپاره
عرض دارد بنده بدکاره بنده بحیپاره ام کن چاره

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند کریمی ذوالمنن جرم مار بخش بهر پنجن
یعنی احمد شافع یوم لمن حیدر و زهر و حسین و حسن

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ایک نام تست حی لا یزال زیر حکم تو بجا راست و جبال
شرق و غرب هم جنوب هم شمال از برای اهل بیت و جمله آل

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خدای مالک یوم جزا آمر صوم و صلوات و هم غزا
دهر زاید هر چه میگوئی بنرا مالک عفو می و مختار سزا

ارحم ارحم یانبی و چار یار

له بنده مسکین چنان - نسخه خطی دیوان دوم ص ۲۲۵
له ع حیدر و زهر حسین و هم حسن - نسخه خطی الف ص ۱۲۸
له ع شرق و هم غرب و جنوب و هم شمال - نسخه خطی الف ص ۱۲۸
له آمر صوم و صلوات و هم غزا - نسخه خطی دیوان دوم ص ۲۲۲

ای خدای خالق هر بشی و کم ای خدای صانع لوح و قلم
ای خدای دافع هر رنج و غم ای خدای دافع درد و الم

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خدای جرم بخش و عیب پوش من بدم بد کرده ام عذرم نیوش
در فحرم چون گذشت امر و زودوش بار جرمم بر سر است و پشت دوش

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ایک نام تست ستار العیوب ایکه نام تست غفار الذنوب
ایک نام تست کثاف الکروب عالم دلها و علام العیوب

ارحم ارحم یانبی و چار یار

عرض میداد و نور نور دین با هزاران عجز با سوده جبین
در خابت یا ایله العالمین شافع آورده جناب محی دین

ارحم ارحم یانبی و چار یار

(حاشیه نسخه خطی الف صفحه ۱۴۴ - غره رمضان المبارک ۱۲۵۳ هجری)

ای که شاهی و شاه شایانی جسم و دین را روحی و جانی
کعبه انس و قبله جانی انت دینی و انت ایمانی

بوترانی و شاه مردانی

له نسخه خطی ب بین فقط بی بند ص ۳۰۵ پر در قافیه
له اصل نسخه انت دینی انت ایمانی ہے (دواز) نہیں جو سہولات معلوم ہوتا ہے۔

بنام حضرت خیرالوری شہ جیلی بنام سید مشکل کشا شہ جیلی
بنام حضرت خیرالنساء شہ جیلی بہر دوسب رسول خدا شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

تو سجدہ گاہی و من جبہ باشہ جیلی تو تکیہ گاہی و طجائے ماشہ جیلی
تو پادشاہی و من چون گدا شہ جیلی تو خوش نگاہی و حاجت روا شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

توئی دلیل من و رہنما شہ جیلی توئی تحلیل حبیب خدا شہ جیلی
توئی کفیل ہمہ کار ہا شہ جیلی تو جلیل و جہالم نما شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

توئی شفائے ہمہ درد ہا شہ جیلی توئی دوائی ہمہ درد ہا شہ جیلی
توئی کائنہ بیخ جفا شہ جیلی پذیر عرض فقیر و گدا شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

توئی رفیق من نعم خدا شہ جیلی توئی شفیق من پُر خطا شہ جیلی
خداست عاشق روی شہ جیلی منم گدا و توئی پادشاہ شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

۱۔ بنام حیدر مشکل کشا۔ نسخہ خطی ج۔ جلد دوم دیوان ص ۶۶
۲۔ توئی دوائی ہمہ رنجہا۔ نسخہ خطی الف ص ۲۲۶
۳۔ شہ جیلی مخفف شاہ جیلان مراد شیخ عبدالقادر جیلانی

توئی توئی کہ شفیق مرا شہ جیلی توئی توئی کہ رفیق مرا شہ جیلی
توئی توئی کہ حبیبی مرا شہ جیلی توئی توئی کہ طیبی مرا شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

منم کہ مجرم و ناکارہ ام شہ جیلی منم کہ عاصی و بدکارہ ام شہ جیلی
منم کہ عاجز و بیچارہ ام شہ جیلی بساز بہر خدا چارہ ام شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

بسوی خویش تنم رہ نما شہ جیلی پذیر عرض زہر خدا شہ جیلی
برای سایہ روز جزا شہ جیلی کشادہ مزلت بیا سوی ماشہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

بیایا شہ ہر دوسرا شہ جیلی منور است غلام شہ جیلی
بجل مشکل مانوش بیا شہ جیلی

بنام مصطفیٰ و شاہ جیلی باحمد محبتی یا شاہ جیلی
بشاہ دوسرا یا شاہ جیلی بہ محبوب خدا یا شاہ جیلی
شفادہ ہان شفا دہ شاہ جیلی

بشاہ مرتضیٰ یا شاہ جیلی علی خیر کشا یا شاہ جیلی

باسم مصطفیٰ یا شاہ جیلی علی رہنما یا شاہ جیلی

شفادہ مان شفا یا شاہ جیلی

بہ بنت مصطفیٰ یا شاہ جیلی بہ یثروع حیا یا شاہ جیلی

بہ بحر ابتدا یا شاہ جیلی بہ رنج و غنا یا شاہ جیلی

شفادہ مان شفا یا شاہ جیلی

بہ شبیر و شبیر یا شاہ جیلی نما رخ چون قمر یا شاہ جیلی

بیابستہ کمر یا شاہ جیلی نعم و حزنم بہر یا شاہ جیلی

شفادہ مان شفا یا شاہ جیلی

منور پر گنہ یا شاہ جیلی فقیر غدر خواہ یا شاہ جیلی

کنہ عرض گنہ یا شاہ جیلی بسویم یک گنہ یا شاہ جیلی

شفادہ مان شفا یا شاہ جیلی

۱۹

توئی چو ابر سنخا یا علی ولی اللہ توئی چو بحر عطا یا علی ولی اللہ

توئی چو ساقی یا علی ولی اللہ بنزع و حشر یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

توئی بر در جزا یا علی ولی اللہ شفیع و شافع یا علی ولی اللہ

لے معنی پانی کا بڑا چمٹہ

لے از ماشیہ نسخہ علی ب م ۳۵۹

لے یہ بند نسخہ علی جلد دوم میں نہیں ہے۔

توئی بہر دوسرا یا علی ولی اللہ شفیع و مشفق یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

توئی چو کعبہ یا علی ولی اللہ بہ تست سجدہ یا علی ولی اللہ

بگیر دست مرا یا علی ولی اللہ منعم نقادہ ز پا یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

ز تست لطف و عطا یا علی ولی اللہ نیاز و عجز ز ما یا علی ولی اللہ

غبار کوئی شمایا علی ولی اللہ مراست خاک شفا یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

توئی چو رہبر یا علی ولی اللہ بخود رہم بنما یا علی ولی اللہ

تسادہ پیش شما یا علی ولی اللہ منور است گدا یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

منعم محبت شما یا علی ولی اللہ توئی شفیع مرا یا علی ولی اللہ

بحل مشکل ما یا علی ولی اللہ بیا ز بہر خدا یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

توئی چو قبلہ یا علی ولی اللہ دلم چو قبلہ نما یا علی ولی اللہ

ز من سلام و ثنا یا علی ولی اللہ ترا بصبح و مساء یا علی ولی اللہ

بیا بیا بمدد یا علی ولی اللہ

(حاشیه نسخه خطی ب صفحه ۲۵۶)

شها، پادشاه، سرا، سرور
توئی قوت بازو مصطفی
توئی مقتدا، مهتدا، مرتضا
توئی دافع درد و رنج و عنا
علی ولی شاه مشککشا

الا ایچه شاهی بهر دوسرا
تو شاهی و ماهی ارض و سما
تو شمس الضحی و بدرالجبی
تو شافع بنده بروز جزا
علی ولی شاه مشککشا

توئی گمران را چه خوش رنما
چه خوش غم زدائی ز شاه و گدا
توئی صاحب تاج و تخت و لوا
توئی راحت افروز غم زدا
علی ولی شاه مشککشا

تو کان حیائی و حاجت روا
تو ابر عطائی و بحر سخا
توئی غنچه خاطر را صبا
بامداد این بنده خود بیا
علی ولی شاه مشککشا

پس از بندگیها شده جبه سا
مراد من و مقصود مدعا
همین است شاه با صبح و مسا
بامداد این بنده خود بیا
علی ولی شاه مشککشا

له بار من و سما نسخه خطی نسخه دوم دیوان ص ۲۸ که رجوع به اوست در غزل شماره ۱۳۳ -

توئی معطی الحنی چون بهر ما
منور بگوید بصدا التجا
بنام شهنشاه موسی رضا
بیاد بیا و بیا و بیا
علی ولی شاه مشککشا

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۳۶۰)

من ترا از جان و دل خاک دارم یاعلی
بنده درگاهت از روز استم یاعلی
بلکه علما و جنابت را سنگستم یاعلی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یاعلی
گر نگیری دست من گیر که دستم یاعلی

گرچه من ترسا و گبر و بت پرستم یاعلی
من اگر بشیارم و هر چندستم یاعلی
خار و خاشاکم و گرد و من خستم یاعلی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یاعلی
گر نگیری دست من گیر که دستم یاعلی

صدر هزاران بار عصیان گریه بستم یاعلی
توبه با و در کردم و باز شکستم یاعلی
چونکه اکنون بر در پاکت شستم یاعلی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یاعلی
گر نگیری دست من گیر که دستم یاعلی

گر کنم از لطف تو درناکس استم یاعلی
ورز اکرامت بلندم و در چه پستم یاعلی
چونکه پر حزن و پر از بتم و نعمتم یاعلی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یاعلی
گر نگیری دست من گیر که دستم یاعلی

مگذار مرا بفسکر مخزون و طول

یار بختی حضرت شاہ جلی تاشاہ علی ابن ولی ابن ولی
معطی مرادها و مقصود ولی روح حسنین و نور عینین علی

گنزار مرا بفسر مخزون و ملول

یارب بدرت هنوز زار و خیزین
گوید بطفیل حضرت محی الدین

در سجده نهاده جبہ و سودہ جبین
وہ امن و امان و صحت و عزت دین

مگزار مرا. لفسکر محزون و طول

یا علی شیر خدا شیر خدا شیر خدا
به نبی و بحسین و بجناب زهرا
عرض دارد بدرت بنده مسکین گدا
چون جناب تو بود بلجاً ما و ماوا

بخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی انح نبی زوج جناب زهرا
آدم بر در تو رحم بجالم فرما
یا اب شبر و شبیر شه کرب بلا
بکشا عقد کار من میکن گدا

بمخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی لحمتی لحمی چو ترا گفت نبی
پس بوصف تو چگویم من مسکین عبی

خوش خود کرد ترا چونکه نبی عربی
یا علی خوش حسی خوش نسبی خوش بقبی

لح: عرض دارد بدست نسخه خطی الف ص ۱۴۸ - نسخه خطی ج جلد دوم ص ۲۵۲

ع کرب و بلا

۳۵ رجوع به غزل شماره ۹۲ اشاره ۲

بخدمت شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی سید کونین ابشاه حسن
یا علی مازنی و مهدی من و رهبر من

شافع روز جزا مشفق من یوم المن
زیر حکم تو بود گرچه زمین است و زمن

بجدا شیر خدا عقدہ کارم بکشت

یا علی حیدر کرامت شاه حسین
یا فتنہ دین نبی از تو عجب نیت وزین
حل کن مشکل ما چونکہ توئی بی شک و شبہ
پس بکن مشکل من حل بہ نبی و حسین

بجدا شیر خدا عقدہ کارم بکث

یا علی چونکہ توئی ابن عم احمد پاک
تھی سید کونین رسولؐ ٹولاک

جن و انسان و ملک از در تور و بند خاک
شاد کن خاطر مسکین حزین غمناک

بخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی قلعه خنجر تو کشادی در دم
چشم دارم که گیری بدی مان در دم

هم رهانی ز همه فکر و نعم و رنج و الم
زنجبیت درد نمایم من مسکین هر دم

بجدا شیر خدا عقده کارم بکشت

یا علی نیست کسی غیر تو همنام خدا
از کمال کرم و لطف بخود را بنما

ز رنگ نعم ز آئینه خاطر مسکین بزدا
دل من نغیچه و یاد تو بود باد صبا

بِخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی بهر نبی و حسنین و زهرا
عرض مسکین منور بشنو بهر خدا

یعنی از لطف و کرم عقدۀ کارم بکشا یا علی حیدر کرام توئی مشفق ما
بخدا شیر خدا عقدۀ کارم بکشا

یا علی مرتضیٰ ان بنی مصطفیٰ راهبر راه بها و شوهر خیر النساء
شافع روز جزا و حضرت شیر خدا حیدر خیر کشا کشف الوری صد العلاء
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

یا شنه هر دو سر یا صاحب تاج و لوا عالم قدر و قضا و واجب لطف عطا
منظر نور خدا و منظر صدق و صفا دافع رنج و غنا و سامع عرض گدا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای مصطفیٰ شمس الضحیٰ بدرالجا از برای حضرت خیر النساء کنز الهمدا
وز برای شبر ابن مرتضیٰ خیر کشا از برای سید الشهداء شهید کربلا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای عابد و باقر امام باصفا از برای جعفر صادق امام باصفا
از برای موسیٰ کاظم شفیع مجرم ما وز برای حضرت موسیٰ رضا بهر خدا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای حضرت شاه تقی مقتدا از برای حضرت شاه نقی غمزد
از برای عسکری و مهدی راو بها عرض میداد هنور یا وصی مصطفیٰ
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

دو بیتي ہا رباعیات

- ١ صلوا على اسلافه
صلوا على خلفائه
٢ صلوا على امرايه
صلوا على اعضايه
٣ صلوا على عيني نبي
صلوا على صدغي نبي
٤ صلوا على اذني نبي
صلوا على جفني نبي

- كله وعبد منافه
صلوا الروح المصطفى
صلوا على رفقايه
صلوا الروح المصطفى
صلوا على جفني نبي
صلوا الروح المصطفى
صلوا على خدي نبي
صلوا الروح المصطفى

٥

- صلوا الوجه المنوره
صلوا بالنف مطهره
٦ صلوا على كسفي نبي
صلوا على عضدي نبي

- صلوا على البطي نبي
صلوا الروح المصطفى
٧ صلوا على الغي نبي
صلوا على كفي نبي

- صلوا بنظريدي نبي
صلوا الروح المصطفى
٨ صلوا على شمس الضحى
صلوا على خير الهدى

- صلوا على بدر الدجى
صلوا الروح المصطفى
٩ صلوا على خير الوري
صلوا على كنز التقى

- صلوا على صدر العلى
صلوا الروح المصطفى
١٠ صلوا على مطر الكرم
صلوا على كهف الامم

- صلوا على بحر النعم
صلوا الروح المصطفى

صلوا بحسن جماله
مع اله و عیاله
صلوا بحسن خصاله
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی اجداده
صلوا علی اولاده
صلوا علی احفاده
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی اصحابه
و حضوره و جنابه
صلوا علی احواله
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی انبايه
صلوا علی خلفايه
صلوا علی ابنائيه
صلوا الروح المصطفی

صلوا الصدر شریفه
صلوا به بطن لطیفه
صلوا بظهر عقیفه
صلوا الروح المصطفی

له ظاهر ہے کہ شیخ سعدی کی اس شہرہ آفاق رباعی سے متاثر ہو کر لکھی گئی ہے۔
بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
صنعت جمیع خصاله
صلوا علیه و اله
سعدی

صلوا علی فخذی نبی
صلوا علی ساقی نبی
صلوا علی قدامی نبی
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی اسلامه
صلوا علی افعاله
صلوا علی اکرامه
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی احواله
صلوا علی اقواله
صلوا علی افعاله
صلوا الروح المصطفی

صلوا علی استاره
صلوا علی اسرارہ
صلوا علی اثاره
صلوا الروح المصطفی

وادعو لمغفرة الحقییر
عند النبی جد الشبیر
ابن الفقیر ابن الفقیر
صلوا الروح المصطفی

احد ما خلقت بمثاله
انی مشتاق بجماله
یعلم خالقه بکماله
صلی الله علیه و اله

احمد و فاطمه است چون عینین
چار یار اند همچو مردم عین
بنگر ای جانثار پنج و چهار
نود چشم است در میان حسین

از ازل هست چون دل حقیر
خانه ماتم و شبیر و شبیر
یا الهی بآل پاک نبی
ره نیابد در آن غم دیگر

از بنده عاصی گنهگار
فریاد ز سحر ساحلان است
در حضرت خمسه مطهر
که او شافع جمله عاصیان است

از عین علی کن شد و از کن کونین
کونین ازان سزد نیاز حسین
حسین که بر روان نشان باد سلام
از من بزمین سوده جبین و عینین

اگر بر سر مویم سری و در هر سر
دین هزار و بهر یک دین هزار زبان
پدید گردد و با هر زبان کنم صد شکر
ز صد هزار کی هم نیایم به بیان

الها پادشاه لطف فرما
بما امن و امان و خیر کونین
بنام احمد مختار و حیدر
بنام حضرت زهرا و حسین

الها شاه را مهر و وفا بخش
دل را از کرم صدق و صفا بخش
بنام یحیی بن خنجر پس زود
ظهور الدین را یارب شفا بخش

آنچه آید بکار دو کونین
فضل حق است بی شک و بی شین
پس دلا میطلب بستر و علن
فضل حق را بسید الثقلین

آنکه پرورده بقدرت خویش
موسی اندر کنار فرعون
چه عجب گر ز روی لطف عظیم
گر رسی بهر عون بیعونی

آنکه حامیم خفی و هم علی است
و آنکه ابن الولی ابن الولی است
سید عالی نسب و الاحسب
شاه زین العابدین ابن علی است

ای آنکه ترا احمد مختار پدر
دی والد حضرت شبیر و شبیر
از بهر خدا عقد کلام بکشا
آمد بدر تو این فقیر احقر

ای آنکه تو مومنی و دیندار
دیوار و درشن نگاه میدار

اصحاب چهار یار دیوار اثنا عشرش در اند بشمار

۳۳

ای آنکه مرانه جز تو کس یار دز حکم تو آیدیم بر کار
در یاب که نفس رسن از راه مزدور ترا گرفت بیکار

۳۴

ای بخت چه خوش رهنمونی کردی آگاهم از اسرار درونی کردی
هر چیز که خواهم من از خیر دو کون صد شکر که اندران فزونی کردی

۳۵

ای بنت نبی زوئیه شاه حیدر دی والدۀ حضرت شبیر شبر
آمد بدو تو این فقیر سائل یا سیدۀ النساء بخوان تهنیت

۳۶

ای حل کن مشکلات عالم بپذیر ز لطف خود سولم
یعنی که بیا و ده بجمالم انظر انظر شهاب عالم

۳۷

ای حیدر کرار خدا را مددی دی مطلع انوار خدا را مددی
از درد و غم ستر و عیانم بران ای محرم اسرار خدا را مددی

له تلحج به آیت کریمه: وَ اَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنهَوْهُ سُبْحَانَكَ يَوْمَئِذٍ يَكُونُ لَكَ يَدٌ رَّسُولُ اللَّهِ سَمِعَ قَالًا - يَا حَبِيبَ اللَّهِ اَنْظُرْ مَا كُنَّا

۳۸

ای خداوند بهتر از همه به خالق و رازق همه که دمه
از تو خواهیم بنام آل نبی که مرا آنچه به بود آن ده

۳۹

ای خداوند زمین زمین و عرش عظیم دی که تبار عیونی و کریمی و رحیم
سبز و سایه اشجار و سرب ان ده بجمیعت خاطر که دنیا است نعیم

۴۰

ای خداوند کریم ذوالمنن دی خدای دافع رنج و محن
از تو میدارم امید مغفرت یا نبی مصطفی یوم لمن

۴۱

ای خداوند کریم کردگار بر جنابت آدم امیدوار
با نبی و با علی و با بتول بادو سبط مرئضی شرم بار

۴۲

ای خداوند کمین و هم مبین خالق مهر و مهر و چرخ برین
گرچه پر جرم ولی در دست است را ائت لا تقنطوا لجل المتین

له یراهی لخطی میں نہیں ہے۔ منقول حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۳۰۰
له تلحج به آیت کریمه: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ - إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (سیاره ۲۴ - منظم سوره الزمر آیت شماره ۴۰)

ای خدای دافع هر بستم و غم دی خدای حسانق لوح و قلم
چشم دارم از تو خیر هر دو کون تانم بهیم بعد ازین پنج و اتم

ای درت قبله حاجات همه شاه و گدا نام پاک تو بود شاه علی شیر خدا
جبه میسایم و حدین بعتبات شریف تا کنی مشکل کونین مراحل بخدا

ایدل چونه دینار و درم می ماند این بار معاصی بسرم می ماند
بشنو سختم که خوش در است گهر است بر خیز و گرم کن که همین می ماند

ای رفته بخواب باش بیدار بیکار نه و ماندی از کار
در تست روان نفس چاره ای کنده ناتراش بشدار

ای رویتو کعبه و لبست زمزمه صاف زلفین تو بر کعبه کشیده ست غلاف
خواهم که کنم ز صدق دل لیل و نهار گرد قدمت سرمه و گرد تو طواف

ای زیب ده مسند لولاک مدوکن دی باعث پیدایش افلاک مدوکن

له منقول از نسخ خطی الف (نسخه خطی بیین و پنج و من درج به سله معنی هر دو رخا)

تا آنکه نه بهیم پس زین روی غم دهر ای شاد کن خاطر غمناک مدوکن

ای سلاطین جهان را پادشاه چون من بیدستگاه را دستگاه
قافله سالار ما هر که توئی نعم ندارم که ندارم نداد راه

ای سید ابرار خدا را مددی دی احمد مختار خدا را مددی
من آمده ام بهر شفا بر در تو ای شانی بهیتر خدا را مددی

ای شافع یوم جزا و حساب ای دافع رنج و غنا در و غذا
زود آیی زود آیی چکس ملتو نیست ای فاتحه خیر و شفا فتح الباب

ای خضر رسل باعث آبادی کونین بپذیر ز من عرض بنهر او سخنین
یعنی رخ خود را بنما با من عاصی تا خاک کف پات کنم سرمه عینین

ای محبت اهل بیت مصطفی دی غلام ابن شاه مرتضی
مرحبا زود آ سعادت یار تست کن زیارت زلف شاه دوسرا

ای مریخ نشین مسند دین نام پاک تو طاهر و یسین

له هر که توئی الله معنی در بابک سله اسمای گرامی حضور سر در کائنات

چشم دارد شفاعت اندر حشر بنده پر گناه نور الدین

ای مقامت فائق از عرش برین ذات پاکت رحمة العالمین
من شفاعت از تو اندر روز حشر چشم دارم یا شفیع المذنبین

ای والدہ حضرت شاه حسین سبطین نبی تراست نور عینین
بر درگاه تو فدا دهم ام بهر مدد زود آید نبی و هم علی و سبطین

ای والدہ حضرت شبیر و شبر ای زوجہ مرتضیٰ علی حیدر
در یاب مراد چاره کارم کن در دین و دنیا بروز محشر

ای وجود تو بدو کون چو گوهر بصفت نام تو حیدر و خیر کن و شاه نجف
ز رتلب دل ما را شده جنت اکسیر زان مروج شده ازین تو دو چار طر

ای وجودت کشت ما را همچو میخ وی کج ابریت عدد را چو تیغ
و شمنت را آب اندر کربلا آب تیغ آل عبا را ای دریغ

له اسم خود شاعر
له تلمیح به آیت کریمه : وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - سیاره ۱۴ - سورة الانبیاء - آیت ۲۱
له اصل نسخین اکثر کھا ہے جو سہو کاتب ہے۔

۶۰ بادل بشکستہ می آید بامید شریف یا حسین ابن علی این بنده زار و نحیف
بہر حل مشکل خود از ره عجز و نیاز حل مشکلمش کن از لطف با طرز لطیف

بجناب مقدس شبیر عرض دارد فقیر پر تقصیر
کہ گناه مرا بخش شما بشنشاہ یل خم غدیر

بدست قدرت خود خالق پاک مخمر کرد چون آب و گلم را
ز بہر حسب آل احمد پاک مرتب کرد این کاخ دلم را

برای دفع ظلمتہای کونین برای حل مشکلمہای دارین
مرا کافی است در مفتاح و مصباح ز شاہ کربلا عینین و زلفین

بر بساط دہر چون نرد غنایت باختی قرعہ فال نکو بر نام من انداختی
بعد از لطف خودم جا دادیم بر عرش ایچہ از خون مشک از سر گین غنیر باختی

بر بزم مقدس شریف اطہر یعنی نبی علی و شبیر و شبر
بانت نبی رحمت حق بادوگر عجز است سلام است نیاز از جہتر

زهر سو مشکلم گر ره نموده
بجویم غم و گریه بشوم رنوده
ولی ز امداد شبیر ابن حیدر
بمحمد الله ز غلیم در کشوده

سرمه چشمم گدا و شه غبار کوئی تست
روشن از خورشید و مه هر دو غدار و شست
وصف کیسویت چگویم یا شبیر ابن علی
در حجاب نافه مشک چین تا رموی تست

شد سیه نامه من من چکنم من چکنم
همه از روی و قفا من چکنم من چکنم
چشم دارم که بشوئی بنی ز ابر کرم
در رسانی بسرا من چکنم من چکنم

عرضیست بصدع جز ز من آل عبا را
که از لطف عنایات خود نام خدا را
هر چند که جرم من عاصی ز خدا افزون است
بخشش کن و بخشا ز خدا جرم گدا را

عرضی است ز بنده فقیر مسکین
پر جرم و گناه عاصی نور الدین
در حضرت آن شهی که نهش باشد
محبوب آله سید محی الدین

علی الصباح چو زخم بخرم گام نکو
مرا ز انخ شبر شد چه خوش بنام نکو

مرا نگه چو بطلعت خود است جرم تو نیست
همیشه بهر تو باشد رفاه و نام نکو

عمر خود گرچه نمودیم همه صرف گناه
پشت رو هر دو نمودیم و راز نامید
با چنین لطف عینیت به محبان یا شاه
نا امید از تو بشوم آه عیاذ بالله

گر چشم من در آئی ای محب پنجتن
نگری جز پنج در روی مر جان دفع ظن
احمد و حیدر و دو چشم و مجمع النورش قبول
هر دو نور العین آن نگری حسین است حسن

گر بد علم و گرچه هستم نکس
گر خام و خاشاک و گرچه هستم کس
تا نیک کنی مرا و سازی گل گل
یارب ز کرم یک نگری ما را بس

گرچه بودم کهتر از کهتر بقدر
در بحر خود نکودم غیر غدر
در شب تاریک عصیانم لطف
روی خوب خوشتن بنما چو بدر

گر ز حساتم مغرور نیکی عاریم
در چه من فی عالم نه فاضلم نه حکم
نسبت اجداد والا سید عالی نسب
نسبت اجداد ما در همچنان انصایم

له اس رباعی کے محاذ میں حاشیہ پر مندرجہ ذیل الفاظ درج ہیں :-
(۱۶-۱۷) کاٹک ۱۰۴ ۱۹۰۳ (مکرمی) از حضور پر نور جناب پاک سید الشہداء امیر شہد کہ بر این حاشیہ نوشتہ -
له منقول از حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۳۹۴ (در نسخہ خطی الف نیست)

گویم نه مرا روم وری ویا چنین بخش
یا مصر و حبش یا حلب ویا چنین بخش
یارب بجناب سید محی الدین
جرم و گنه هنوز مسکین بخش

لینی کفری دغان ناری
ابر سیاهی سیاه ناری
نه نه عظم ازین نه بیچ
زلف یاری و نافه تاتاری

محمد است چو از بهر شفاعت خواه
برای عفو معاصی و جرم پیش اله
سز و بخت فردوس جای مادر شتر
بحق الله هدان لا اله الا الله

من از جناب خدای کریم بی انباز
بنام احمد مختار با هزار نیاز
بسوده سجده جبین صحت ظهور الدین
طلب همیکنم از تو بده بعمردراز

من اگر چه رود سیاهم یا علی
ورچه من پُر از گناه هم یا علی
نعم ندادم هیچک از جرم و گناه
چون توئی جاسی پناهم یا علی

من پُر گنهم گنهگارم
من روسیم سیاه کارم

له تکرار موجود لیکن هر دو نسخه من یونانی درج به ۵۰ رجوع کین ص ۴۴۶ اشاره شد

لطفی کن و دستگیر من شو
ای حسانق ما و کردگارم
هنوز دل ایمان بود چراغ ایمان
ولی چراغ که اجزاش آردم بربیان
نبی و حیدر و زهرا و هر دو نورالعین
چراغ و روغن مخلوج و نار و نور دران

نام علی از پئی در دم دواست
خاک درش سرمه شاه و گداست
در صفت حضرت مشکل کشای
بعد نبی هر چه گویم بهجاست

نامه ام گشت سیه من چکنم من چکنم
بنده ام چشمم به من چه کنم من چکنم
بخش جرم و گنه و فسق و فجورم شایا
درگیری بگنه من چکنم من چکنم

نوری ناری خندان اسراری
سروی سمی حلیقه گلزاری
نی نی عظم ازین نه بیچ
گل بی خاری و یار بی اغیای

یا الهی بسید ابرار
یا الهی بحیدر کردار
بشیر و بحضرت شبر
پرده از چشم های من بردار

یا الهی بسید الشهداء
که شفیع من است روز جزا

از تو خواهم که زودتر بخشی صحت تن بما همه فقرا

۱۲۳

یا الهی بسید الکونین به بتول و حبیب و حنین
از تو خواهم امان ظلمت چشم از تو خواهم چه نور در عینین

۱۲۴

یا الهی بشاه جیلانی قطب قطاب غوث صمدانی
صحت عاجلم کرم فرمائی که شفا بخش جن و انسانی

۱۲۵

یا الهی ز تو خواهم بر رسول ثقلین وز تو خواهم به بتول و بعلی و حنین
عزت و عظمت و جمعیت خیر کونین صحت جان تن و روح و روان و عینین

۱۲۶

یا امیر المومنین اخ نبی انت حامی بامر الله لی
فاقص الله کل حاجاتی بلطف فادفع الایات منی یا علی

۱۲۷

یا حضرت پیر غوث اعظم یا شیخ کبیر غوث اعظم
زود آ از برای حل مشکل از بهر بشیر غوث اعظم

له منقول از حاشیه نسخه خطی بسم ۳۸۰
له " " " " " " " ۳۷۹

۱۲۸

یا حضرت شبیر خدا را مددی ای واقف تقدیر خدا را مددی
چون پیر شدم ز رنج آزادم کن ای مالک تقدیر خدا را مددی

۱۲۹

یا دختر مصطفی خدا را مددی یا زوی مرتضی خدا را مددی
از فضل و کرم عقدۀ کارم بکشا یا سیدة النساء خدا را مددی

۱۳۰

یا رب اگر من بجز گنه کار نبود چون من دگری دگر گنه کار نبود
ایم بدرت ز بهر عفو عصیان لابد که جز تو هیچ غفار نبود

۱۳۱

یا رب بحق سید کونین شفا ده یا رب بحق والد حسین شفا ده
یا رب به بتول و شبر و حضرت شبیر بردار ز ما رنج و ز آزار شفا ده

۱۳۲

یا رب بر رسول پاک ایمانم بخش یا رب بعلی عزت دیوانم بخش
واز رنج دو کون بهر سبطین نبی از خاک در بتول در نامم بخش

۱۳۳

یا رب بر رسول صحت جانم بخش یا رب بعلی عزت و هم شانم بخش
اندر دو جهان بنام سبطین بتول خیر دو جهان و امن و ایمانم بخش

یارب گنہم با حمد و جید بخش
عصیان مرا بفاطم و شبر بخش
گر فسق و فجور من ز حد بیشتر است
مارا بحسین شافع محشر بخش

یارب گنہی مرا شماری نبود
لیکن چو مرا بجز تو یاری نبود
پس از کرم و عنایت خویش مرا
در یاب کہ جز تو کردگاری نبود

یارب گنہی ز لطف سویم کن
ابواب طرب کشاده بر رویم کن
کردی چو بجد خود ز بانم گویا
گویای ثنای خویش ہر موعیم کن

یارب مرا گیر بعتبات طیبات
عذر مرا بگیر بعتبات طیبات
از بار جرم خویش چو بس عاجزم شہا
دست مرا بگیر بعتبات طیبات

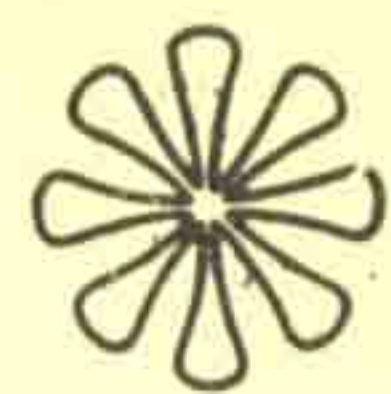
یا سید مسموم خدا را مددی
یا شبر منکوم خدا را مددی
من آمده ام بہر شفا بردر تو
یا سید معصوم خدا را مددی

یا شبیر ابن بتول ادرکنی
نور عینین رسول ادرکنی
آدم بردر تو طالب خیر
عرض من ساز قبول ادرکنی

یا شفیع الحشر بالطف لاعم
انت للعدای کاسیف العالم
انت نور النور فی عین النبی
انت للاجباب شمس فی الظلم

یا علی انت ولی لا غیر
وز تو آباد بود کعبہ و دیر
از تو من نام نبی میطلبم
صحت و عزت و جمیت خیر

یا ولی ابن ولی ادرکنی
نور عینین نبی ادرکنی
آدم بردر تو بہر سفا
یا حسین ابن علی ادرکنی



مثالث

(عاشیه نسخه خطی بس ۲۲۲)

ای مه اوج صفا وی شه فوج وفا زوج بنت مصطفی و موج دریائے هدای
 چون توئی مشککشتا بهر خدا مشکل کشا
 چون توئی زحمت زدا و معطی خیر و شفا چون توئی سرور ابرما اعنی علی مرتضی
 چون توئی مشککشتا بهر خدا مشکل کشا
 چون توئی شمس الضحی و چون توئی بدر البجی چون توئی ابر عطا و چون توئی بحر سنج
 چون توئی مشککشتا بهر خدا مشکل کشا
 رافع اعلامها و له دافع آلامها شافع روز جزا و نافع خلق خدا
 چون توئی مشککشتا بهر خدا مشکل کشا
 شد هنور جبه سا اکنون ز بهر مدعا ایسته هر دوسرا ای سید حاجت روا
 چون توئی مشککشتا بهر خدا مشکل کشا

له دافع استقامه نسخه خطی الف عاشیه ص ۲۱۵

مفردا

ابر مظار و بحر ذخاری سید سائری و غفاری
 ادائے شکر تو از من کجا تواند شد که از تو فضل زمین شکر حسب مقتدر است
 از پریشانی ز دریا قطره گردیدی دلا جمع شو با آب و ریانا و گرد دریا شوی
 از پی حل مشکل کونین هست مفتاح ما و زلفت حسین
 اسد الله شاه مستلین است اسد الله ماه کونین است
 آتیا نچرخ گرد و گرد چه هر شام و سحر دمان از قدرت حق دانه انجم نگر
 اصل ایمان پیچ میدان که چیست حب اهل بیت ایمان است و بس
 از فضل خدا کار با نیت آغاز چو شکر نگو، نگو است انجام
 از مقدم تو گشت جهانی چو معطر اے باد صبا نگهت کیسوی که داری
 اگر چشم تو پر نعم از معاصی است ز بهر شست شوی نامیات بس
 اگر چه پر گنه هستم به بخش یا بشیر اگر گناه صغیر است و رگناه کبیر
 اگر چه جرم و گناه مرا نماند حدی جناب حضرت شبیر بهر حق مدوی
 اگر چه رویم یا شبیر رخ شبر بشو بشو ز کرم بهر احمد و حمید
 اگر کمال نبوده بچاره موقوف چرا کمال نبوت بچاره می بود
 آنجا که وصف طره جانان من کنند از مشک گر کنند حدیثی خطا کنند
 اندر شب زلفت روز رویش نشس و متمراند هر دو عینین
 ای بنام اقدس تو کل هم سنجی از تو خواهیم از تو خواهیم حل مشکل با عی

له اشاره: سَيَجْعَلُ يَبْنُو تَكَ يَا حَمْدًا وَ لَا يَتَكَ يَا عَالِي آدَرِكُ

ای نجس از پرتو رویتو مهر سرگون در طوف درگاهت سپهر
 ای خوش فلک حکمت بر فرق با نیمه بر آتش نعم ما کن حکم مانه سیمیه
 ای دل آن بکه سپاریم امور خود را به بنی و بعلی و بحسین و زهرا
 ای رخت بدر و زلف تو شب قدر فی در این شبه و نه شک است و نه عذر
 ای شه که بلا نور نبی پور قبول مصحف روی نرا زلف بود شان نرول
 ای صبا گر بار یاب حضرت یلشوی بندگی من رسانی سید بغداد را
 ای که در کشور دل بهر نظام آمده خوش بیا باده عیشی و بجام آمده
 ای که گردی هر دو کون از لفظ کُن هر چه باشد نیک بهر ما کُن
 ای که می خواهی مراد دل بیا کُن طواف زلف شاه پیرا
 ایمان چو درخت و پنج تن زان شجر اصل و فرع است مشکوفه و برگ
 ای مطلع الوار الهی رویت نازل شده و اللیل بشاه مویت
 این همه نیک از تو خواهیم ای خدایه و الجلال قال و قال حال مال اقبال اطفال و عیال
 ای وجودت در و دو کونت ضد حکم تو تیر است و بالای هفت
 باد در سجده غبات شریف تا حشر سر ما دیده ما، یعنی ما، عارض ما
 بهر مغلغذاران باده گلرنگ می باید و گرنه جام وینا از دهن سنگ میباید
 به چشم لطف عیم تو شه شبیر گناه کردم و میسوار اکرامم

له تلخیص به آیت کریمه: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (سپاره عم ۳۰ - سوره اللیل - آیت ۱)

بخدمت تو بندگیست مژدوشی که مادر و پدر و جد من غلام تو بود
 بده بدست من آن قرعه که نیکوست بنام احمد و زهد و حیدر و حسین
 بدین اسدی کاین چار یاراند چراغ و روغن و مسجود و ناز
 بر چهره هر کسی که بینی پیدا است علی سلام بر می
 بر محمد فرا ستر محبت بر راه بخاتم النبوة
 برده از آئینه چشمان من رنگی که بود خاک لعل پائی پاک حضرت دل دل سوار
 بر روی خوش تو ابروی کج بدر است لاله این چه جادوست
 بزرگ سبز و گاه خشک و خار و گل بگری گریه هر یک و قمر است
 بر سر دهر تاج چرخ زرین خوش مرصع بطسره پروین
 بر من از لطف خویش شاه علی مشکلات دو کون آسان کرد
 بر همه انگشتهای پائی پکت یاعلی می سوزد گر چرخ سازد گوهر و انجم شمار
 بزاهدان اگر از زهد بر تو صد ناز است هزار چشم امیدم بفضل تو باز است
 بزندگی و پس از مرگ جز خدا مارا نبوده است و نباشد کسی رفیق و شفیق
 بر زیر سایه زلفین حضرت بشیر بیا که بهر قبول دعا شب قدر است
 بعد کسب فیض پائی احمد و پائی علی نور بر پائی حسین افتاد تا شد نور دین
 بفضل بی حسابش یافتم بر وصل دوستی بهر گامی است من لغزش پائی دوستی

له یفرد نسخ خطی العین نہیں ہے۔

له ع: نباشد کسی رفیق و شفیق نسخ خطی العین ص ۲۶۳۔



بگیر از من مرض یاشاه جلی پذیر از من عرض یاشاه علی
 بلبل گلشن اقبال چو کردی مارا مان نشاغم ندی هیچ گوی روی خزان را
 بنده را در زبان دل جان پنجتن است می تراود چکیم آنچه در آوندن است
 بوترا بی مهر و ماه و فلک لاله و گرد باد ظاهر کرد
 بنیده ترا شب و روز در منظر دیده مردم چشم
 پی امن و امان شتر زمان حزن نام علی مرا کافی است
 تو آن شئی که ملقب به بوترا شدی ر آفتاب نبوت چو ما تهاب شدی
 تسبیح خوان حضرت تو نیست گر سپهر تسبیح کمکشان بگویی فلک پیر است
 جان من تا که در میان تن است به نبی و علی سلام من است
 جای پناه خاصان بهر عوام ما من غنبت طلیات آسمان پاک دامن
 جانیکه جبرئیل امین سرگون بود مارا سوز که سجده بهر یک قدم کنیم
 جستم چو لاله نامش از طالع نیک بر مطلع حمد خوش بر آمد سر ماه
 چار یار و پنج تن را اتحاد کلی است گر شکلی داری برو از حیدر کردار پس
 چرخ برین که طوف بگرد زمین کند از زمین بستی است که دارد به بوترا
 چرخ می بنید بهت لیل بد ز انتظار با دو چشم مهر و ماه ای حیدر دل دل سوار
 چشم اعدایت ز عکس هر دو زلفت تیره شد وز جمال با کمالیت دیده خور خیره شد
 چشم بر چارده چو دارم وا عید هر روز زان بخانه ماست

له نسخ خطی العین اب و دوین سهو کاتب ہے۔ ع: مارا سوز که سجده بهر یک قدم کنیم (فعل و فاعل)

چشم دارم که خاکپا شود سر من چشم مردم چشم
 چو پشت او گین مهر نبوت راست می زبید با گشت بد الله خاتم سغیان زبید
 چو دیدم فکر خود عاجز ز تدبیر سپردم کارهای خود به تقدیر
 چو می بینم مقابل سر نوشت نامه خود را عجب نبود که پیش حق بخش سر خود باشم
 چون بر این سنگ نقش پای شریف هست پارس همین است دیگر نیست
 چو نکته گر شنوی نکته ایست دین اساس بنی تن است علی روح و پنج پنج حواس
 چو نکته فریاد رسی جز تو ندارم بدو کون یا حسین ابن علی سید مردان مودی
 چو نکته فضل تو شده باعث من بگرگناه باز تقصیر من از حرم عیاذاً بالله
 چون نگل گل باشم و خندان ز بخت خویشتن جیب دامم چو پر گل از گستان علیست
 چه حاجت با حواس دارد آن مه رود آرایش لبش یاقوت در دندان و حشاش سلیمانی
 حیران چو به کار و بار غولشیم یا شاه بیار خیمه پیشم
 خار از ان پای گل همی خار و تا کند خنده گل بهستی خویش
 خاک را با خود شرف چو باد شاه بوتراب گفت با حسرت فلک یا لیتنی گنت تراب
 خاک رو ببارگاه هر دو زلفت شاه پیر هست نور الدین بخاری فقیر ابن الفقیر
 خیرم ز لحد دست زخم مان بدافش معشوق گداز کند بر مزار ما
 دادخواه آدمم بدادم رس یا شد که بلا کس بکس

له مراد از پنج تن و حواس خمسہ
 له تلخیص بر آیت کریمہ: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَلْبِثُنِي كُنْتُ تُرَابًا - سیارہ عم ۳۰ - سورہ النباء آیت ۲۸

در بیان شکر نعمتهای بی پایان تو هر بن مومیم و مان هر سر مومیم زبان
 در جناب پاک شاه بوتراب گفت مه یا لیتنی گنت تراب
 در حضرت شما که تو مولای بنده فریاد و الفیاض من از سحر ساحلان
 دست و پا میزنم ز بیتابی یا علی تا مرا تو در یابی
 در ترازوی فلک بهروزن حسن تو سبعه سیاره و انجم بود اوزان تو
 در شب گیسوی او اندر نیم رخ چو ماه سرخ لبها شفق دندان کو اکبت و بس
 در کرب بلا ز گرمی و سختی عطش داد حسین با حسن گشت قرین
 در گشتن محمد از خاک پاک زهرا از گلبن حسینی زلفین خوش و سنبل
 دمانست و غدارش غنچه و گل دو چشمش ز گس و زلفش دو سنبل
 دین است چو بدر ای مجان زین است بحپارده کمالش
 ذره ام یک آفتابیم خاکیم یک بو نراییم
 رب یسّر علی کلّ عسر به نبی و به شبر و شبیر
 روز جزا از پی خلق خدا دین نادنی ناد علی ناخلد است
 روز نو روزت مبارک با اقبال مجاه ای شه و استاد والا خواجہ و آقا ما
 روی خوبت دیدم چون منیر اید نور عین سجده درگاه تو گردید بر مافرض عین
 ز اصغای بغای شاه شبر چون لغیم شد بحمد الله بروئے من قفل خوش در غم شد
 ز بارگاه حکیم کریم جل جلال شکسته دل طلبد مومیمای انضال

له هر دو نسخه میں یہ مصرعہ یوں ہے۔ بہ نبی و شبر و شبیر جو اشتباہ کاتب ہے۔

زلزلت شد کربلا عروہ وثقی ما عروہ وثقی ما زلزلت شد کربلا
 زمین سایه زلفین حضرت شہ پیر بیا که بہر قبول دعا شب قدر است
 زیر زلفین سیخوش روی خندان کردہ بارک اللہ زیر ظلمت آب حیوان کردہ
 سجده غنبات آسمان شریف فرض شد بر ہر قومی ہر ضعیف
 سراپا ہوش باید بود اینجا سراپا گوش باید بود اینجا
 سر بر زیر پائیت ار دشمن نہد چون سر خاریست اندر زیر پائیت
 سیاہی رخ بخت بشو برای خدا باب رحمت خود یا شہید کربلا
 سیاہی رخ بخت بشو بچاوردہ محموم شہید کربلا از کرم کن معدوم
 سیاہی رخ بخت بشو بشیر خدا باب رحمت خود یا حسین بن ہر
 سیاہی رخ بخت بشو شہ شہید کربلا سید صغیر و کبیر
 سیاہی رخ بخت بشو بلطف عیم شہید کربلا یا کریم ابن کریم
 سیاہی رخ بخت بشو بنام قبول شہید کربلا نور ہر دو چشم قبول
 سیاہی رخ بخت بشو بنام قبول باب رحمت خود یا حسین پور قبول
 شد بست و کشاد کار کوین موقوف بتار زلف حسین
 شکر اللہ بامن شتر زبان حرز نام علی مرا کافی است
 شہا چو مردم چشم رو تو می بینند بیا بدیہ ما کین غلام خائن گشت

لہ ع: چون سر خاریست اندر زیر پا عاشقینہ خطی الف ص ۲۶۸

لہ ع: موقوف بتار گیسوی تو عاشقینہ خطی الف ص ۲۶۶

صدف و کون وجود تو در آن صدف است ہر آنچہ حکم کن جملہ تیر بر ہدف است
 طوطیم گفت وی چہ نکشتہ خوش بسنرمی پوش و سرخرو می باش
 عرض دارم ز بہر استمداد الممدو یا امام زین عباد
 عظمت و شان غبار کوی شاہ دیدہ در چشم گدا و پادشاہ
 علی دامن یقین مہر سپہر است بلی بر چرخ چارم جای مہر است
 غیر علت شد چو جان جان من شد عیان از وی علی سر و علن
 فلج از رنج و عنایت ہر کہ خود را ستا پست حرفہائی حاتم از رنج سیاسی فارغ است
 قران ماہ و نور شیلرست زہرا رخت دین ہر دو خد جہ ایماہ
 قطرہ گر خواہ شود دریا بدیاد شود در بگوش شاہ خواہ جا سز گوہر شود
 کرد ماہ روی تو با نامہ اعمال من آنچہ با رخت کتانی می نماید انتہاب
 کشتی ما حبائل بیت کشتیان ما احمد است و جید روز ہر او شبیر و شہر
 کی آیم باز از آمدن چو باز می بینم در رحمت بروی عاصیان بیل و نہار اینجا
 گدای خمسہ ام می خواہم این پنج چہ صحت آبرو ایمان امان خیر
 گر بچشم و بینی و ابرو و شن بینی ای نگار خاتم نام علی بینی گھر روی یار
 گر جرم و گناہ من نبود عفو گنہم کہ می نمودی
 گر چہ از اعمال باطل نامہ ام شد باطل لیکن اردویان فصیت صادق خواہم مدام

لہ نسخہ خطی بیت رخت دین ہے جو وزن سے گرتا ہے۔

لہ نسخہ خطی الف میں یہ مصرع یوں درج ہے "کہ آیم باز" باز آمدہ چون بازی بینم "سزا غلط کتابت ہے۔"

گرچه اندر شک احسانت مراد روز و شب هر بن مویم دهان هر سو مویم زبانست
 گر طالب مطلبی مجا مطلب مطلب گداز شیر
 گر کشائی روز محشر طسره پرچین را سایه باشد صد هزاران همچو نور الدین را
 گزیده هر شاه و گدا محتاج درگاهت بود کاشه گرداب اندر دست دریا بهر چسبیت؟
 لب لعل و رخ و دندان و زلفش شفق بود و ماه و انجم شب بدر
 مدام تا که بود آب خاک و آتش و باد ازین فقیه بر روح نبی سلام رساد
 مدام تا که بود عرش و کرسی افلاک رسد سلام بر روح شهنشه لولاک
 مدام تا که رکوع و قیام میباشد زمن بر روح محمد سلام میباشد
 مجسم است ز حبت دوازده ایمان بود ضرور که این نکته آورم به بیان
 مدام تا که صلوٰه و نماز می باشد زمن بر روح محمد نیاز می باشد
 مدام تا که قعود و سجود می باشد زمن بر روح محمد درود می باشد
 مرا چون در نعم شبیر یاران چشم پر نعم شد ازان بر روی من یاران منتقل خوش در نعم شد
 مرا گیر بجرم ای خدای من بنی که از تو ایم و نداریم جز تو هیچ کسی
 مردم چشم مجتبان به نیاز شبیر گوهر اشک پی سجده بزرگان نقند
 معنی شمس و قمر رفت سوا لم از یار رو بمن کرده عیان ساخت اینک بینی
 ملائک دیده در بیت خدا پور بعین حق علی نور علی نور
 منتظر بود نبی بهر نبوت تا چل که پس از چل بکشد میم بر ادیان دگر
 من ز افعال بد خود گرچه نو میدم فقط لیک بر امید فضیلت چشم میدارم هنوز

من فوهك يا ابوتراب يكفی لشفائنا لعاب
 منك يا اخ نبی شاه علی فتح باب الخیر فی الدارين لی
 منم که مصرف عمر خودم بسوی عمل منم که مصرف فضل تو ام ز روز ازل
 مهر آویزه بود کاکشان رشته او مهره بردار تو خوشن چرخ برین باشد و بس
 * نه چرخ برین در پیش رویت ندارد آبرو کابرو ندارد
 میگذارم همچو بکبل روز و شب با درد و آه در گلستان جهان ای گلخزاری همتی
 نثار هر سر رموی دلو گیسوی شبیر گلاب عنبر و مشک گل است عطر و غیر
 ندیدم هیچ جا مجز منظر اگر سنگ است و گوهر در گل و خار
 نسبت دست سخاوت بدریا چکنم زانکه هر خط کف دست تو دیدم دریا
 نماز بهیچکس صوفی بعالم بحق سوگند گر میخانه این است
 نمود جان دل دیده ام پُر از انوار غبار عقبه آثار سید ابرار
 نور از سر ارادت دارد شفیع کونین پای بتول و احمد و شاه علی حسین
 وضو را با تیمم بوتربانی کرده می آیم که تا با دوی ادا سازم نماز بوتربانی را
 وضوی خوشتن را بوتربانی میکنم جانان کنم بعد از وضوی خوشتن لابد تیمم را
 هر سبزه ترا تسبیح هر بنده ز تو بخشش میرود و می گوید و می پوید و می بخوید

له مهر بردار تو نسخه خطی بی بی یونس درج ہے۔

له ع : نور از سر ارادت گرفت خوش بگوین - نسخه خطی الف ص ۲۶۶

له نمازی بوتربانی را نسخه خطی الف عاشید ص ۲۶۶ - جو سهو کاتب ہے۔

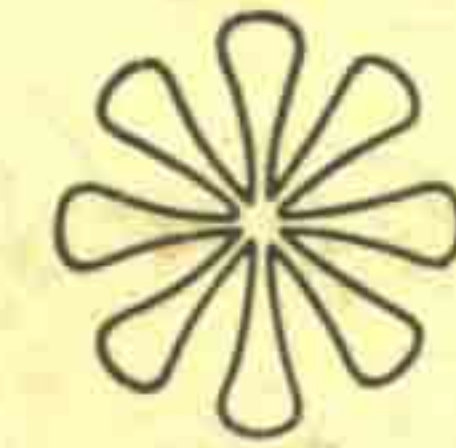
له رخ تو خطی به من دارد - که مد و زلف سیه ندارد (ملک الشعراء بهار)

یارب برسان سلام بجد بر شمره شجره محمد
 یادستگیر عالم محبوب کردگار دستم اگر نگیری گیر و کہ دست مارا
 یا شیر خدا، شیر خدا، شیر خدا تقصیر مرا بہ بخش از بہر خدا
 یافت شرف از کمر بوتراب تیغ ہلال و سپر آفتاب
 یا قوت بسا بگو کہ چونی یعنی زچہ رو غریق خون
 یک نگاہی حضرت شبیر پاک سنبلستان کرد غارستان ما



تاریخ ختم دیوان

ز بعد ختم دیوان مناقب بگفتا ہا تغم تاریخ ویرا
 کہ بیعت شنو تاریخ اتمام جَزَاكَ اللّٰہُ فِی الدَّارِیْنِ خَیْرًا



کتبہ
 سید تقی زیدی

سلطان سلطان
الملك
28791

81998
مكة

